



تاریخ ظهور الحق جلد چہارم

تألیف

جناب میرزا اسداللہ فاضل مازندرانی

**Asadu'llah Fadil Mazandarani**  
**Tarikh-i Zuhur Al-Haqq**

**(History of the Manifestation of Truth)**

**Volume 4**

\*بہ اہتمام\*

\*عادل شفیع پور\*

( هو )

هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق

كتاب تاريخ ظهور الحق  
بخش چهارم (4)

تأليف

جناب ميرزا أسدالله (فاضل) مازندرانی

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ

## فهرست مندرجات کتاب ظهور الحق مجلد چهارم (4)

صفحه	واقعات مسطورہ
ک - ن	در بارہ مؤلف کتاب
1	یکی از ألواح مبارک با عنوان " بسم اللہ آلامع الأبھی... "
3	مسافرت جمال ابھی بہ عراق عرب
5	واقعات ایام اقامت ابھی در کربلا
7	فتنہ داخلیہ بابیہ و ظهور ارباب دواعی
7	(مدعیان و اختلافاتی کہ در میان بابیہ برخاست)
12	( شروع مخالفت و اعمال میرزا یحیی ازل)
18	شہادت سید اعمی (بصیر) ہندی
19	فتنہ اصفہان و شہادت جمعی از بابیان
	(ادعای شیخ اسمعیل اصفہانی و اسارت و شہادت جمعی
	از مؤمنین) - ( بعضی از مکاتیب جناب طاہرہ 19a, 19b )
21	( شروع فتنہ عظیمہ نیریز و قتل زین العابدین خان)
	( واقعات و مقاتلات خطیرہ ثانیہ نیریز)
26	ہلاک میرزا تقی خان امیر کبیر و استقرار میرزا آقا خان
	نوری صدر اعظم و قیامش بدفع فتنہ نیریز
32	ورود أفواج و شروع مقاتلات خونین و شکست اردو
38	ورود اردوی معظم دولت و وقوع مقاتلات خونین و شکست
	و شہادت بابیہ
48	( شہدا و اسری و بقیة السیف واقعہ ثانیہ نیریز)

واقعات مسطورہ	صفحہ
کیفیت ورود اسری و رؤس شهداء نیریز بشیراز و خاتمة احوال	52
ورود جمال ابھی از عراق عرب بطهران ( و کیفیت ایام اقامت در أفچه)	59
شهادت ملا زین العابدین یزدی در طهران	61
کیفیت شروع فتنه خطیره طهران (اقدامات بابیه برای انتقام از ناصرالدین شاه)	61 61
واقعه هدف کردن ناصرالدین شاه	65
کیفیت گرفتاری جمال ابھی (حبس جمال ابھی در انبار)	71
کیفیت قیام فتنه برای آقا میرزا موسی کلیم (هجوم دولتیان باقا میرزا موسی کلیم) و کیفیت استخلاص وی)	81
مذبحه عظمی و قتل عام بابیان (تفضیل قتل عام بابیان و مذبحه عظمی) (یکی از اشعار جناب ظاهره در حبس طهران, 90a)	84 84
کیفیت فتنه در تاکر نور (هجوم اردوی دولت بتاکر نور و تخریب و قتل و اسر)	100
کیفیت فرار و اختفاء میرزا یحیی ازل	101
کیفیت إجراء حکم عام شاهی باعدام بابیان در بلاد ایران ( قتل عام اینطائفه در کل بلاد ایران)	106
هجوم دولتیان بقریه میلان در آذربایجان و غارت و اسارت احمای آنجا	107

## واقعات مسطورہ

## صفحہ

- 108 بلایای واردہ بر احبای بشرویه در خراسان
- 109 شہدای یزد و تعرضات و بلیات واردہ بر مؤمنین آنجا
- 110 وقوع شہادت در شیراز
- 110 شدائد حبس جمال ابہی در انبار طهران و کیفیت استخلاص از آن
- 117 واقعات سفر (مہاجرت) جمال ابہی بعراق عرب
- 121 کیفیت رساندن میرزا یحیی ازل خود را ببغداد
- 124 ورود جمال ابہی ببغداد (ورود و اقامت جمال ابہی در کاظمین و بغداد و اوضاع آن ایام)
- 125 قیام ابہی بر تربیت بابیان و جمع و اتحاد اینطائفہ
- 126 اشخاصی کہ سابقہ معرفت و انجذاب بمحضر ابہی داشتند
- 132 صدور لوح کلّ الطّعام و طلوع فتنہ میرزا یحیی (صدور لوح تفسیر کلّ الطّعام و انجذاب میرزا کمال الدین نراقی و بروز مخالفت میرزا یحیی)
- 136 غیبت و ہجرت جمال ابہی از مابین بابیان بجبال کردستان و طلوع ولایت عظمی (غیبت و ہجرت جمال ابہی از مابین بابیان بغداد بجبال کردستان و اظہار ولایت عظمی و تفضیل احوال ایام اقامت در کوه سرگلو و سلیمانیه)
- 139-143 بعضی از اشعار جمال قدّم (شامل مثنوی و غزلیات مبارک
- 153 احوال این طائفہ در عراق در مدّت غیبت جمال ابہی (احوال و اعمال میرزا یحیی و بابیہ در طول مدّت غیبت جمال ابہی از بغداد)

واقعات مسطورہ	صفحہ
مراجعت جمال ابھی از کردستان بیغداد (مراجعت جمال ابھی بیغداد و ارتفاع امر بدیع)	157
قیام تامّ جمال ابھی بر نشر امر بیان و تربیت بابیان	161
ارتفاع صیت عظمت ابھی و ظهور معارضت فقہای اسلام در عراق	162
کیفیت قتل میرزا اسداللہ دیان و انتحار آقا میرزا غلامحسین از بابیان (حکم میرزا یحیی باعدام مشاہیر بابیہ و کیفیت قتل دیان و تعرض باقا سید ابراہیم خلیل و انتحار آقا میرزا غلامحسین)	164
( قسمتی از کتاب مستقیظ میرزا یحیی ازل در مورد دیان و... )	164-167
کیفیت واقعات فتنہ نراق کاشان	168
آغاز ہیجان بغضا و فتن در بیغداد ( فتن واقعہ در بیغداد و ہیجان و هجوم اشرار و اکراد )	174
کیفیت احوال محبین و معرضین بابیہ و فقہای ایرانی ساکن در عراق (تفضیل احوال محبین و معرضین از بابیہ و اقدامات فقہای ایرانی ساکن در عراق)	180
کیفیت و شرح نزول رسالہ جواہرالأسرار و درج قسمتی از آن	189
کیفیت انتحار آقا سید اسمعیل زوارہ (ذبیح) و برخی از وقایع مهمہ در بیغداد	191
آغاز معاندت و مقاومت میرزا بزرگخان قونسول ایران و شیخ عبدالحسین طهرانی با جمال ابھی	197

واقعات مسطورہ	صفحہ
واقعات و احوال آقا محمد فاضل قائینی در عراق	203
شہادت و بلائی جمعی از احباب در اصفہان	205
فتنہ در سنگسر و شہمیرزاد	206
شمة‌ای از عظمت و نفوذ جمال ابہی در بغداد نزد عظمای دولت و ملت	206
کیفیت صدور کتاب مستطاب ایقان از قلم جمال ابہی در بغداد	211
کیفیت صدور کلمات مکنونہ و الواح اکسیریہ و تفسیر حروف مقطعہ اوائل سور قرآن و تفسیر آیہ نور	223
فتنہ در مازندران و اُسْرُ و حبس احباب در طهران	229
حدوث فتن و بلیات برای احباء در خراسان (فتن و بلیات اینطائفہ در خراسان و اُسْر و حبس بعضی در طهران)	230
فتنہ کاشان و بلیات وارده بر احباب (فتنہ کاشان و اسر و حبس برخی در طهران)	235
فتنہ در اشتهارد و قزوین	236
شداند وارده از شیخ عبدالحسین و فقہای عراق و نیز میرزا بزرگخان قونسول بر جمال ابہی و احکام صادرہ از ناصرالدین شاہ	236
کیفیت اجتماع مجتہدین شیعہ در کاظمین و دسائس میرزا بزرگخان و شیخ عبدالحسین طہرانی	240

واقعات مسطورہ	صفحہ
شمۃ از سلوک و خصال و اقوال و احوال جمال ابھی در بغداد	244
وصول امر سلطان عبدالعزیز برای بردن جمال ابھی باسلامبول	258
واقعات ایام رضوان	264
واقعات طریق مسافرت جمال ابھی از بغداد تا اسلامبول	270
کیفیت ورود و استقرار موکب ابھی در اسلامبول	286
اوضاح و احوال در مدت اقامت اسلامبول	288
علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابھی را بأدرنه	290
صورت یکی از الواح در مورد اوضاح آتیه آن ایام که به جناب نبیل زرنندی داده	293
کیفیت سفر و استقرار موکب ابھی در ادرنه	300
أحوال اُحبای عراق و ایران بعد از مهاجرت جمال ابھی از بغداد	305
فتنه در سلطان آباد عراق و شهادت جمعی از اُحباب	306
فتنه در اصفهان و حبس و قتل جمعی از اُحبای نجف آباد	309
فتن مواصله خراسان	313



واقعات مسطورہ	صفحہ
فتنہ در مازندران	313
استقرار امر جمال اقدس أبهى و فساد و إغراض ميرزا يحيى	314
سورة الملوك	(328-360)
هذا سورة الدم	(360-366)
قد تمّ القسم الرابع من الكتاب و يليه القسم الخامس منه	366

# کتاب تاریخ ظهور الحق

بخش چهارم (4)

تألیف

جناب میرزا أسدالله (فاضل) مازندرانی

## در باره مؤلف کتاب

جناب فاضل مازندرانی که نام وی اسدالله و فرزند میرزا محمود تاجر شیخی بارفروشی (زبان دان، خطاط و نویسنده) بود و در تاریخ 1298 هجری قمری (1880 میلادی) در شهر بابل (بارفروش سابق) مازندران تولد یافت. تحصیلات مقدماتی و تکمیلی ایشان در همان شهر انجام گرفت. در آغاز جوانی از فضلاء برجسته ای چون شیخ اسمعیل ابن الحداد از دانشمندان شیخی مازندران استفاضه نمود و از همان اوقات از علماء بزرگ زمان خویش بشمار رفت و در غالب معارف عصر چون فقه، اصول، کلام، فلسفه، تاریخ، ادب فارسی و عربی و منطق تبخّر یافت. بر اثر معاشرت و مذاکره با برخی از احنای طهران و مازندران و کوشش و سعی جناب عبدالحسین رفیعی اردستانی و زیارت آثار جمال ابهی از جمله لوح مبارک بشارات مؤمن و مؤقن به امر اعزّ ابهی گشت و قیام به نشر امر مبارک نمود. از طرف حضرت عبدالبهاء مأمور مذاکره و ابلاغ امر به آخوند ملا محمد کاظم خراسانی "رهبر شیعیان آن زمان" گشت. به همراه میرزا عبدالحسین رفیعی اردستانی عازم نجف و کربلا گردید و لکن در اثر فتنه انگیزی و دشمنی بدخواهان اسیر و زندانی گشتند و مذاکرات با آن عالم مذکور تحقق نیافت. از جمله خدمات جناب فاضل شرح اسفار تبلیغی ایشان در ایران، هندوستان، مصر، امریکا و کانادا است که خود کتابی مفصل است. جناب فاضل از جانب

حضرت عبدالبهاء مامور تبلیغ در امریکا گشتند حتی هیکل مبارک عباى خود را به ایشان عنایت فرمودند تا بنیابه از طرف مبارک بر دوش نهاده و به تبلیغ و انتشار امر مبارک پردازد و چون در این امر مهم مؤید و موفق گشت ایشان را « مبلغ کامل<sup>1</sup> » نامیدند. حضرت عبدالبهاء ایشانرا در عرصه دانش و حکمت نیز « تالی ابوالفضائل<sup>2</sup> » خواندند. جناب فاضل در زمینه مطالعات آثار حضرت باب و حضرت بهاءالله و تاریخ امربدیع سر آمد دانشمندان بهائی معاصر زمان خود بودند. از آثار مطبوع و مهم جناب فاضل: تاریخ ظهورالحق، اسرارالآثارخصوصی، امروخلق، رهبران و رهروان بزرگ و دهها مقالات منتشره در مجلات بهائی در ایران و آمریکا را می توان نام برد. صعود جناب فاضل در شهر خرمشهر بسال 1957 میلادی واقع گشت. و مرقد ایشان درگلستان جاوید شهر اهواز است.

کتاب ظهورالحق بزرگترین اثر جناب فاضل مازندرانى در نه مجلد تألیف یافته است. مجلدات اول، دوم، و سوم را به تاریخ عهد اعلی اختصاص دادند. جلد سوم این کتاب در طهران انتشار یافت ولکن تاریخ طبع آن تصریح نگردیده است. این

1 - حضرت عبدالبهاء ارواحالرمسه - الاطهرالفدا در لوحی مورخ دسامبر ۱۹۱۹ بافتخار خانم جناب فاضل چنین میفرمایند: "... شکر کن خدا را که حضرت فاضل مبلغ کامل است و موفق بخدمت جمال مبارک است جز نشر نفحات ارزونی ندارد و بغیر از ترتیل آیات بینات مقصدی نخواهد درگشای امکان غرس نموده که شاخ رحمانی بکاخ ملاعلی ساند ... ( امر و خلق جلد 1 - صفحه م 16 )

2 - لوح حضرت عبدالبهاء باعزاز ایادی امرالله جناب رُی ویلهلم ( Roy Wilhelm ) مندرج درنشریه ( Star of the West ) نجم باختر مجلد یازدهم ، 1921 - 1922 میلادی - صفحه 257.

کتاب در حدود سال 1943 بطبع رسیده است<sup>3</sup>. جلد سوم که متمم دو جلد دیگر است شرح احوال حروف حی و اصحاب حضرت باب و بیان محلّ و موقعیت اماکن متبرکه امر در عهد اعلی است. این کتاب گنجینه ای از مطالب مهمّه تاریخیّه است.

مجلّدات چهارم و پنجم و ششم را به تاریخ عهد ابهئ تخصیص دادند. مجلّدات چهارم و پنجم در باره حیات حضرت بهاءالله و جلد ششم در مورد حیات قدمات و شهداء و احباب عصر حضرت بهاءالله است که تاکنون به زیور طبع اراسته نگردیده است و فقط نسخ خطی آنها بصورت الکترونیکی در آچ- بهائی مطبوع گشت.

مجلّدات هفتم و هشتم به تاریخ عهد میثاق تخصیص گشته. جلد هفتم در مورد حیات حضرت عبدالبهاء و حوادث زمان میثاق است که تاکنون در هیچ کجا بطبع نرسیده است. مجلد هشتم در مورد حیات قدمات و شهداء و احباب عهد میثاق یعنی حضرت عبدالبهاء است که در دو قسمت اوّل و دوّم به وسیله موسسه ملی مطبوعات امرئی در ایران به ترتیب در سنوات (سالهای) 131 بدیع و 132 بدیع در ایران بطبع رسیده است.

<sup>3</sup> - استخراج از لوح مبارک مورخه 8 شهرالرحمة 100 بدیع مطابق 1 جولای 1943 میلادی خطاب به محفل روحانی ملی ایران - فرمودند بنویس، طبع یک جلد از کتاب تاریخ جناب فاضل و استدلالیه جناب ارجمند که مباشرت بآن نمودند جائز مابقی باید توقیف گردد و طبع کتب و رسائل بالمره ممنوع زیرا مخالف اوامر حکومت است. ( صفحه 478 از مجموعه توافیق مبارک حضرت ولی امرالله خطاب به محفل ملی ایران)

مجلد نهم و خاتمه نیز در مورد عهد ولایت حضرت ولیّ امرالله و حوادث مربوط به آن است که تا سنه 100 بدیع ترقیم و نگارش یافت و جناب فاضل با نگارش تاریخ یک قرن بهائی باتمام این اثر همت گماشت.

حضرت ولیّ امرالله در ابلاغیه مورّخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ پس از وصول یکی از مجلّات تاریخ ظهورالحقّ خطاب به جناب فاضل میفرماید: «**أيهاالفاضل الجليل الشهم النبيل** مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود. ملا اعلی و سکان فردوس ابهی تمجید نمایند و تهنیت گویند. این عبد ممنون و مستبشر و مزید تأیید را دائماً لیلاً و نهاراً از حضرت خقی الاطاف متمنی و ملتمس<sup>4</sup> انتهی .

<sup>4</sup> - از جمله خدمات مهمه ایشان تدوین تاریخ عمومی امرالله در ۹ جلد بنام ظهورالحق بود که فقط جلد سوم آن طبع گردیده است . در ابلاغیه مبارک مورّخه ۲۶ فوریه ۱۹۳۸ که ضمن وصول بخش چهارم کتاب تاریخ مذکور صادر شده در پایان آن بخط مبارک چنین مرقوم است . قوله عز بیانه : ...أيهاالفاضل الجليل الشهم النبيل مجهودات عظیمه و اقدامات باهره آن رکن رکن جامعه در موطن اصلی جمال احدیه آنی از یاد نرود ملاعلی وسکان فردوس ... ( امر و خلق جلد 1- صفحه م 23 )

از بخشهای نه گانه کتاب ظهور الحق در بیان واقعات مسافرت  
جمال اقدس ابهئ به عراق عرب ، فتنه داخلیه بابیه ، بدو ظهور  
شریعت بهائیه تا دوره استقرار امر جمال اقدس ابهئ در ادرنه  
و در فاتحه این بخش نیز تیمنا به نُبده از بیانات آلهیه افتتاح  
میگردد.

بِسْمِ اللَّهِ الْأَمْنَعِ الْأَوْفَى الْأَبِيِّ

سبحانك يا الله الأسماء وفاطر السماء لك الحمد يا عرف هذا اليوم الذي فيه جرى كوثر الجود  
من أصبع كرمك وظهور وسع المكاشفة واللطف بظهورك لمن في سمانك وادضك إرب هذا  
يوم قد جعلت فوره مفضتاً عن الشمس وأشرفها أشهد أنه سُود من نور وجهك وإشراق  
أنوار صبح ظهورك وهذا يوم فيه نُودى كل مأوس برداء الرجاء ونزى كل عليل بفض  
وأنقذ كل ضال إلى بحر الغناء وجمالك باسلطان العدم والمنوى على العرش الأعظم ان  
أبانك ونظمه شوقناك مع بحر علمه وسائر عرفانه اعرف بجمه من عرفان ادنى آبه من ابا  
التي نسب الى فلان الأعلى فكيف ذاك الأبي وكينونتك العلياً لم ادبر يا الهى  
باتى ذكرك اذ كرك وباتى وطف اصفك وباتى ثناء ائبتك لو اصفك بالاسماء اذى  
ان ملكوتها خلق بحركه اصبعك وتوعد فرأى من خشيتك ولو ائبتك بالصف  
اشاهد انها خلقك وفي قبضتك ولا ينبغي لها ان تقوم بلفاء باب مدين ظهورك  
وكيف المقام الذي فيه استويت على عرش عظمك وعظمتك يا مالك الاسماء وفاطر  
السماء كل ما نرى بضمير الالفاظ انه خلق في ملكك وذوت بارادتك ولا ينبغي  
لخصرك ولا يلبو لحنابك فلما ثبت قدس نفسك العلياً عن كل ما خلق في الافاق  
في قلوب الاصفياء وافدة الألباب بلوح افق التوحيد ونظمه للأصراد والعبيد انك  
واحد في ذاتك وواحد في امرك وواحد في ظهورك طوبى لمن انقطع في حياك  
عن سوانك وسرع الى افق ظهورك وفاز بهذه الكأس التي جعلت البحر كله اداً



دون مقامها استنک با آلهی بفراتک و فدوتک و سلطانتک لذی لحاط من فی سماک  
 و اوضک بان تعرف العباد و هذا السبیل المبین و هذا الصراط المستقیم <sup>بغير</sup> <sup>من</sup> <sup>ابواب</sup> <sup>جهد</sup> <sup>تک</sup>  
 و فرد انبتک بغير لا تعریه او هام الربیب ولا تحببه طوبی العاظمین ابوب انور  
 ابصار عبادک و فلو بهم بتو عرفانک لطلعوا بهذا المقام الا سنی و الا فقی الا  
 لئلا يمنعهم التناق عن النظر الی اشراف نور و وجدک و لا یصد هم عن التوجه الی ارفق العجا  
 ابوب هذا يوم بشرت کلا بظهورک فيه و طلوعک و اشرانک و اخذت عهد مشرق  
 و حبک فی کتبک و ذبوتک و جحفتک و الواحک و جعلت البیان بپشرا لهذا الظهور <sup>عظیم</sup> <sup>کفرا</sup>  
 الا بحی و هذا الطلوع الا نور الا سنی فلما انا ارفق العالم و ارفق الاسم الا اعظم کفرا  
 بما و با بانها الا من اخذته حلا و ذکرتک و ثناک و ودد علیه مالا یحبه الا علمک  
 المهین علی من فی سماک و اوضک ،

## مسافرت جمال ابي بقران عرب

در ایامی که واقعات خطره زنجان بنوع مسطور در بخش دوم خانه بافت و اکثر احاد بابتیه مقبول و نقد قبل که  
 باقی مانند ستوری و پنهان گشتند و بیوت و ساکنان سهندم گردید و این وقایع در آخر شهر ربیع  
 الاول سال ۱۲۶۶ هجری یعنی تقریباً هفتاد و پس از شهادت حضرت نقطه اولی واقع شد و  
 دولتیان در تمامت اقطار ایران بهر وسیله در جستجوی با بیان دولت جابل متعصب در غایت  
 عداوت و قرض نسبت با ایشان بودند و لاجرم آن جمع قلیل مطوم مسطور در بلاد ایران و عراق  
 بغایت احتیاط و اختفا میرفتند جمال ابي در طهران مانند نیر تابان در جمع بار و اخبار <sup>خسید</sup>  
 و سفر عظیمش مرجع و بجا، دوستان بود و کاج مشید و متین این آئین و نصرت و تقویت  
 مؤمنین را بدست توانای خویش تقدیر و تدبیر و تعمیر نمود و اخبار اعمال و انداماتش بواسطه

# سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هجری

۱۸۵۱ م

جمعی از اعداء و حدودان مسیح برز تقیخان رسید و او چون بجان خویش ناامنه این نهضت را خاموش ساخته غایب شد و آحاد بابتیه را طعمه تیغ و تفنگ کرد مصمم بر این بود که اصل دریشه شجره بدیع را از ایران برکنند و اثری از آن بر جای نگذارد لذا بصد و تعرض سلطان قدم برآمد ولی در اجراء عنایت مسافر با قوت و قدرت شدید شده ناچار بر فرنی و ملائمت گردید چه که نسبتین در اردو تمدان جمال ابهی متنفذ در دولت و مملکت بودند و میرزا آقاخان اعتماد الدوله (صدر عظم نوری) ابرار محبت و اخصاص بمنور لاجرم برز تقیخان روزی جمال ابهی را در مجلس خاص خویش طلبید و با اظهار ملاحظت و ادب چنین گفت که من از جمیع احوال و اعمال شما مطمئن و سیدانم که پیشرفت این امور بساعت بترتبه شماست ولی سند صریحی بدست نیامد و اکنون مصلحت در این است که چندی در طهران نمایند بلکه در اماکن تبرکه که عراق عرب مجاور باشید و بعد از مرجعت منصب امیر دیوانی را بشما بسپارم و جمال ابهی

---

در اولین مجتهد ایران که بنام روزنامه وقایع اتفاقیه بسال ۱۲۶۷ در طهران طبع و نشر یافت در صفحه اولی این مجتهد مسطور بود (هر کس در طهران خریدار نسخه ازین روزنامه باشد در بازار جدید در مکان سید عیسیعی بطور فروش فرخته میزد قیمت روزنامه یک نسخه و شاهی یکماده بیت چهار هزار قیمت اعدانات یک مطرالی چهار مطر که هزار دینار بیشتر است هر مطر پنج شاهی) در عدد مورخ پنجم شهر ربیع الثانی سال مذکور تحت عنوان اخبار و احوال ملک محمدرسه پادشاهی بر اصح پنجاب حجت زبانه چنین نوشته شده که داخل بامین فرقه خاند شده با جمعی از اتباع خود در زنجان باغی شده هر قدر ادب و ادب قاهره می نصیحت او کردند و از علما بنصائح و موعظت او در هر جا بوشتند نوبت به حجت رسید پادشاهی بمقابلت مقامه اسپهان و زرقون پادشاهی بمعرض توقف آمد بالاخره خود او در مجاهد مقتول و آبش کجای نماند نده بودند در دعوا امانت رسیده و بکلی تمام شدند

## سال هشتم ظهور

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

از مقام استغناى خود بيانى فرمودند و سفر براق را قبول نمودند و بفاصله چند يوم که تنظيم امور و تهیه سفر کردند باميرزا شکرالله که در غنچه بين بود و با مستخدم خود ميرزا محمد باقر زلانی سوار بر اسب بطريق کرمانشاه رانندند و حرکت از طهران در اوائل شهر شعبان ۱۲۶۷ هـ ق واقع شد و شهر رمضان را در کرمانشاه بسر بردند و از آنجا حرکت فرموده در شهر شوال وارد بغداد و کرمانشاه و تقريباً يك سال اقامت نمودند و در آن مدت جمعی از سران بابيه ساکن عراق از عربت محم بقاء نائل شده انوار الهی که در وجود حضرت باب اعلی بر من بودند در ميکل الطف اهی مشاهده نمودند و مستفيض گشتند از آنجمله سيد علاء و شيخ سلطان کرمانی و شيخ حسن زوزی ارادت حاصل نمودند و ميرزا عبدالوهاب بن حاجی عبدالحجيد شیرازی که در قصبه کاظمين حجه تجارت منوعات داشت چنان تعلق و انجذاب يافت که دست از ديول وصال را نميگردد

---

دین در عددند کور از روزنامه منور مطور است ( مصطفی قنجان مرتب تراکزولو چون علاوه بر خدا ما خراسان و دفع فرقه خاله بابيه نیز فارس در صفحات بندر ابوشهر نیز خدمات نمایان کرده بود از این جهت منصب میرنجه گما بدادند ) در عدد مورخ سوم جمادی الاولی چنین مطور است ( بعضی از معارف سربان حاج محمد علی محمد طعمون بابی را که محمدفان میرنجه از جنبه مجوسا همراه خود آورده بود چهار نفر از آنها را که مصدر فتنه و خونریزی و نشأ اغلب فسادهای آملعون بودند از جمله میرزا رضانام مقلبت سردار و یکی دیگر فرانس غضب آملعون که شیرترین اتباع او بودند زند یکشنبه میت هشتم ربیع ثانی باشارت عیضرت پادشاهی در پای قاپوق گردن زدند )

# سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

و با آنکه در قرب عودت بایران سببی نفوذ بوی عطا فرموده تسکین و دستور دادند که نزد ابوبین در کلین بماند تا از طهران دیر بطلبند آنجنان روحانی چنان شیفته و آلفته بود که قرار گرفت و طفت بناورد و از عقب بایران شتافت و در مدتی عظمای سال بعد چنانچه بناگرم بشهادت رسید و دیگر شیخ علی میرزای شیرازی که ذکر نامش در پیش سابق نمودیم آن ایام در کربلا بود و مانند پروانه در حول جمال اسی طائف گشت و انوار عظیمه را که در هیکل الهی با مراعات مقتضیات مصالح وقت بدرخشید مشاهده عنان سکون و تحمل از کفش رفت و آینه بدیع بی را که از لسان حق

در آن ایام جناب میرزا احمد معین کرمانشاه بود و با مر حال قدم بمحافظه آذربایجان حضرت نقطه اولی که غیب نامه اصلی بود استیصال نمود و من از زرند زیارت قم را بهانه کردم چون تقیم رقم این زمانیدیم و جناب علی میرزا امیر قوی فرمودند بجز جناب عظیم که این ایام در کاشانه احمدی نماندند که او میرزا احمد در کجاست بنده بکاشان رقم بعد از ملاقات جناب عظیم بنده با خود رقم برده در آنجا رسید ابو القاسم عدده بنده ضعیفا که رفیق راه کرمانشاه جناب علی میرزا احمد بوده فرمودند که بنده را با یکی روی روانه این ایام در برین شهر رقم بنده بگوید که ایشان یکی هستند چون بیرون آمیم مرا جناب میرزا احمد مطیع بنمایند سپرد داد و در میان جناب علی غلام حسین در وسط ملاقات جناب میرزا احمد قرار داد چون چند رقم خدمتشان ماندم فرمودند ایامی که در قم بودیم ایلام میرزا برادر خان میرزا را تبلیغ کردم و تصدیق نمود و با دلایل سببه طلعت اعلی را وعده دادم که در هر جا باشد بر پیش قدمی حال شنیده ام حاکم خرم آباد شد و در که غاده و انشراح دوزخه باید آنجا کتاب را با درستان بنده از شدت حسی که بایشان دهم با کردی که دلیل راه بوده در آنده شش روز از راه کوه و جنگل رفیقیم تا بار روی ایلام میرزا رسیدیم و امانت فرستادم و اجواب غرض آمیز او که جناب میرزا احمد نوشته بود بکرمانشاه مرحمت نمودیم و همین دو همراهِ بارت نزل قدم مبارک را دادند چون شرفیاب شدیم بر رضوان بود قرآن خواندند بنده بآینه شنیدیم که لفظ عظیم در آن بود فرمودند این آیه در حق جناب عظیم نازل شده و بعد از طاعت و طه فرمودند و مکتوب ایلام میرزا را مطالعه فرمودند فرمودند در ایام انوار عظیم نیست تا آنکه کلام مبارک بعد از چند ماه بطهران رسید که جناب سید بصیر هندی را بقتل رسانید سپس جناب میرزا احمد در امیر بی سلطان و با زرند دادند و خود سمت عراق عرب رهسپار شدند

علامه نیکل زرنجی

# سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

تعلیم گرفت بعد از مر حبت بایران نزد بار و انیار همی خوانده بچانه و سبده وصول بغنا شمر د و نزد بابیان شیراز پیوسته از عظمت مقام ابی ذکر کرد چندانکه برخی از جهال انظار و بر عالی خوانده از او دزدی حسنه و آینه مذکوره این است **قُلْ اللّٰهُمَّ اَنْتَ اَنْتَ سُلْطٰنُ الْمُلُوْکِ وَاَنْتَ الْمَلِکُ وَاَنْتَ الْکَلِیْمُ الْکَرِیْمُ** **لَلنَّاسِ مِنْ نَّسَاۗءٍ وَّلِنْفَرَسٍ مِنْ نَّسَاۗءٍ وَّلِعَرَبٍ مِنْ نَّسَاۗءٍ وَّلذٰلِکُمْ مِنْ نَّسَاۗءٍ اَنْتَ اَنْتَ کُنْتَ تَاوِیۡنُهَا** **مُعَدَّوۡا** و با بجه مجرب ابی راه طول مدت مذکوره جمعی از بابیان عراق و ایران مشناخته بی بظنفت تعاقب

## معنی آتش بر زمین فتنه داخله بابیه و ظهور ارباب دواعی

و نیز در مدت مذکوره که جمال ابی از ایران دور و جامه سوسین از هدایت و قیادت قویمه مجرب بود فتن و اختلافاتی بین بابیه وقوع و شدت یافت و مدعیان متعددی برخاستند و ز مادی جویان شدند و کرده سوسین را بطریق سوق دادند که غالباً بوجه زبان خسران مادی و معنوی گردید و اجمالی از تقضیل آن احوال چنین است که از آغاز فخر ظهور اعظم چون مطالب و آثار حضرت باب بر ترفع و متسرگشت و حجب تعالید و خرافات و شح و اطم و جهالات متد جا بر اهل و عرفانی منبع و بیانی بدیع در جمع اهل بیان حاصل شد و جمود و خمود بر کنار نهضت در وجه آشکار گردید ستارگان درخشانی در ساد نفیر و تجر و شهامت و اندام بی نظیر طلوع نمودند که هر یک را لون و روشنائی مخصوص و الی کل حاکی از شمس اعظم و بشر طلوع تیر اکرم بودند و سلطان قدم هر یک را تجلیل و تشویق میفرمود و نصرت و تائید مینمود تا از اشرفاقتان طلمات و بجز عصر قدیم برود مشناخته بدل شده نوع بشر بقرب طلوع شمس اکبر مستبشر گردید چنانکه در دو بخش سابق علاوه از توضیح و ثبت آثار و الواح نقطه لبیان برخی از آثار و الواح قدوس و باب الباب و طاهر و غیر هم

# سال هشتم ظهور

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

و غیر هم بر این درج نمودیم و واقعه بدشت و اقدامات جمال امیر را در توجه دادن جمع متخالف منقطع و حدت  
و اخذ متعجب رجحان بقصد مکتونه الهیه بزرگداشتیم و هم طلوع و قیام ملا حسین بابالباب در خراسان و بازند  
و نصرت جمال امیر در ابطا آقا سید کجا و حیدر اکبر و نیز محبت نجفانی با مظهر امیر در طهران و قیامشان  
در سیریز و زنجان و هم قیام قره لعین در قزوین و مساعدت های جمال امیر را تفصیل دادیم و نظیر این  
احوال پس از غروب آن انوار مشعشع باقی در برقرار بود چه همان احادیث ماثوره نبویه و امامیه و تقاضای  
و تأویل آیات قرآنی که موافق با ظهور مدعی بود و بانی ایمان با سیر را استوار ساخت و دلیل و  
اعتقادات و نوایابی در تائیس عزت و سلطنت مهدویه و فائمه گردید و بانیه بان مقصد و معتمد  
و مترقب و منتظر بودند پیران قائم را نسبت بعلمای شیعه و متقلدیشان و نسبت بدولت  
فاجاریه که عداوت و ظلم را با حضرت و اصحابش بپایان رساندند بنظر و عقیده تی داداشت که شیعیان  
نسبت باعداء ائمه داشتند و سلطنت فاجاریه را دولت جابره مخالف حق و در جهت ترویج فبانیه  
و سندنشینان فساد و نفوذ دینی را حکام بغیر ما از له تبه و در جهت مفتیان متفقد دوره امویه  
و عباسیه بدستند و اگر بتجسس و تحقیر و جاد و تدبیر بالبراهه بغیر نمیکردند لکن عقائد و مطالب  
دار بر همان مجبور بود و فرد فرد عقیده ثابته داشتند که اگر در نصرت قائم و مخالفت مشرود مزبور  
کشته شوند شهید و مستقر علی اعلی عرف القرب فی مقصد صدق عند ملک جمیعند و اگر کشته  
ناز بمشوبات و درجات رفیعه میگردند و ما بنده از کلمات عالیات قیوم الاسماء و غیره را  
قبلا ثبت کردیم که از مطالب آنها منظور و مقصود کاملاً هویدا و روشن میشود و در مخالفت  
مذکوره که بانیه مغلوب شدند و نقاط اولیه و حروف نورانیته عالیه تعلم قدم راجع و مخفی گشته  
هر چند بر حنی از مستضعفین را رنج حاصل شده از طریق و فاسد برانگشته ولی جامعاً بانیه

# سال هشتم ظهور

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

در یافتند که مطابق همان آثار اخبار اسلامی آنچه واقع شد طبق سنت قدیمه الهیه در تمامت ادوار  
ادیان بود و اخباریکه نقاط نورانیه راجع بآئیه فرمودند صدق نمود و پس آثار صادره و اخبار مقوله  
از حضرت رب اعلی راجع بطور بعد از او دستقر سلطنت و امثال ذلک همان امید و آرزوهای  
مذکوره را برقرار داشت ولی موانع و اوضاع حاضره حسب تقادیر حکم غیبیه مابین آنرا  
تاخیر انداخت و بآئیه پس از شهادت آنمظلوم در انتظار ظهور بشارت مذکوره بودند و متین  
انتقام از قاجاریه و ارباب عظام و حکام جور بکمال شدت در افکار و قلوبشان نشود و غامی یافت  
و باین طریق نفس عظیمه در شرف وقوع شد چنانکه در ضمن شرح واقع شده، سبب طران در بخش دوم  
اشارتی بدان رفت و واقعه خطر نیریز را عنقریب بنگاریم و بآئیه در عین احوال مذکوره چندان  
بحر عرفان و بیان و انشاء خطب و آیات عبرتیه مقتبس از آثار نقطه بسیان غوطه خوردند که  
خطرقی جدید و فریخته نابغی حاصل نمودند و در نشر نظم و عرفان و تعبیر و تاویل کلمات مقدسه  
ادیان و نورانیت فکر و انشراح صدر دیگران را بجزیری نمیشمردند و فی الحقیقه نورانیت فکر و شهادت  
و انقطاع از جهان خاک را با فصاحت بیان توأم کرده سرآمد اقوام معاصر خود در ایران بودند  
و بشا رانی که حضرت بشر عظم راجع بیروزات بعد از خودش داده و اطراءات و تسویفات  
که نسبت باولی الاذواق از پیروان خود کرد و منع و نهی که از تعرض و تدبیم صاحبان آثار  
بعد از خودش نمود سبب شد که پس از شهادتش گردن فرزانگی علمی در روحانی برخاستند و هر  
خویش را نقطه علمیه دانستند و بآئیه را با افکار خطیره و اقدامات محظوره بگماشتند از آنجمله  
ملا شیخ علی زری شیرازی از علماء و متین اصحاب اولی که در اعظم خواندند و بمنزله شیخ عظیم مشهور  
گشت و احوال و آثارش را در دو بخش سابق آوردم طهران را مرکز اقامت خود نموده برای

# سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

اداره امور واقعه جمهور بایسته باعمال خطره برخواست دستا و بعضی از آثار و اقوال رب اعلی کرده خویش را سلطان  
مصور و موعود بیان خواند و بایسته غالباً متوجه باد شدند و میرزا اسد الله و یان خوبی که نیز تفضیل اجوش  
در بخش سابق نگاهداشتیم در آذربایجان خود را نقطه علمیه و دارای قلب و قلم ملام خواند و خطب و مساجد  
بسیار عبرتی نکاشت و بتوقیعات و تجلیلات فتمه صادره در حق خود مستند گشت و جسمی باو معتقد  
شدند و سبدهندی که نیز شرح اجوش را آوردیم در روی ریاضت کشیده بمقامات معنویه عالیته رسیده  
و مطلع بر معارف سلیمان و هندوان دحل و مذاهب اجزی و دارای آثار خطب و مناجات آیات  
بود خویش را متصل باطن رب اعلی و علم بالهامات عالم بالا خواند و معارف و مطالب بدیهه را لایسما  
آنچه راجع بر حجت بود با فلسفه هندوان تطبیق کرد و عقیده تسامخ را رواج داد و در طهران بین  
ارو شیخ عظیم مذکور اختلاف شدید شد و مناظر و تاجرت شش ماه امتداد یافت و چون  
در اعمال و اقوال خود بیم و ملاحظه مخالفت و تعرض بایسته را نکرد و بصراحت بیان اظهار عقیده  
خویش نمود اکثر بایسته از او جزا بر حقیقت و اکابر قوم از این رو سخت پریشان و اندیشه ناک شدند  
و در عین حال بجمال ابهی عقیدت و ارادت داشت و نیز خیرین از اهل میلان و معروف  
بحسینجان که اخیراً در پرتو انوار بدیهه وارد شده انجذاب و تنویر ضمیر حاصل کرده و صاحب بیان  
و جذابت گشت خویش را بر حجت حسینی بعد از ظهور قائم خواند و میرزا حسین قطب نیز بزی  
بعد از انفا سبدهی وجد اکبر در وطن خود علم دعوی بر افراشت و هنگامه نیز بر زبانوعی که  
عقربیب بیگنکاریم بر پا کرد و سید علا و چنانکه قبلاً اشاره کردیم در کربلا اظهار دعوت  
نمود و حتی حاجی سید جواد کربلایی شهیر و شیخ سلطان با و اظهار عقیدت و ارادت کردند  
و مذبحا در سنین بعد عدد مدعیان متراید شد بدرجه میکه بعضی گفتند بشمار اجددی



# سال هشتم طهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

ابجدی کلمه فتح<sup>۴۳</sup> رسید از آنجمله حاجی قاسم زاتی در کاشان و شیخ اسمعیل که غریب مذکور میگردد در اصفهان و میرزا غوغاشا عرغیم کرمان و سید حسین هند یانی و حاجی میرزا موسی قمی و میرزا محمد زرنزی (نبیل) که بقریکه سبانه شعیر خود متحدی کرد و در اطراف طهران خصوصاً در کاشان خود را شهبر نمود و تیمور شاه کرد علی قلی خوشتر پس از رب اعلی مرکز روحانی و مرآت حقیقت شمرد و بابیان را اهل شریعت و خود را اهل حقیقت خواند و بانکه جمال الهی هنوز نقاب نور از وجه ظهور بر نهشته بود نهایت اخلاص ارادت نسبت بان مقام عظمت اظهار

سید بصیر ادعای حجت حسینی نموده و مصدق بر ادعای ایشان آیات و خطب و مناجات بوده و در قمه صدور اخذ و فیما بین حجاب عظیم و اینان تعویب محاکماتش گردید و از ذکر اخذ و سبب آن بود که حجاب عظیم خود را سلطان مفسور میخواند و خویش را مطاع بر کل میخواند و مستدل بنصوص بود و حجاب بصیر بآیات مآذره از خود استناد میکرد  
حاجی میرزا جانی

قول کلام نبیل زرنزی هنگامی که در کرمان چین مسافرت حال دهن بسوی عراق شرف حاصل نمود (فرمودند میگویند) بغداد و با پیدا شده تا شام بطهران برسید با هم و با را بطهران خواهیم فرستاد و گن بشا رسا در سستان آید پس بخوابید و همان تو شد چون بطهران رسیدیم و با پیدا شد و اهل شهر با طرف فرار و سبب جمع این منده بطهران این بود که در حین شرفانی فرمودند قصد آن بود که هر جا ترا ببینیم بطهران نبرسیم که یکی را از طهران بجهت فرانس حرکت دهنی و در قومه ذوالفقار خان که نزدیک شاهرود هست بماند نامس بطهران بیایم و شمارا بجوامم بولان یکی در طهران مصلحت نیست و با باید چون یکی برسی ارادت بخواند نه این را آنچه من کفتم عمل نمائی بعد از آن نجیب میرزا احمد هم فرمودند تا طهران با هم پشید تو در آنجا بمان و آنها حرکت نکنند و فرمودند که آقا میرزا ابیستفحه خود که کمال لطافت و دقت در امور داشتند چند جبهه گزیدند شکی نریختند و از جانب حال مبارک با دستخط مبارک نجیب کلیم که در طهران بودند ببریم که با نذران بخدمت حضرت فاضل اعظم و اهل حرم که در نذران تشریف داشتند بفرستند

# سال ششم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

الطاهر می نمود و امثال این نفوس که بعد حسب مناسبت مقام شرح احوال و اقوالشان میدیدیم یکی از بزرگان  
که بعد اشتهار یافته و علم اختلاف و افتراق را از دست نداد نیز یکی برادر کتر جمال اسی بود که بتطبیق عدد  
حروف الحقیقه یکی بنام وحید و ازل معروف گشت و او در کشف کفالت اسی نشود و نما که ده تربیت حضرت

نیز استند و سبب با جناب میرزا احمد زکریا است بهجت طهران عازم و جمال مبارک سا و عراق گردیدند چون بطهران رسیدیم آن میرزا احمد  
من باب محبت بیرون دروازه نوزاد گرفتند و دنباله را باها یاد دستهای مبارک بخدمت حضرت سلیم فرستادند چون آن امانت رسانیدم فرستادند  
فردا از نزدیک مغرب بیایم ترا می بینم چون فردا زقم جوانه را دلیل راه با بند و فرستادند با یک سبی که آن میرزا احمد سوار شدند و با آن جوان  
بدیدند شمران که حاجی سلیمان خان دیزلی یکی در آنجا مکان داشتند بیروم چون نیمه شب بجای رسیدیم نیز یکی را بر غیر نظر درود  
در سال پیش دیدم که او اهل خلی مشرف و خنده رو بود و بعد بسیار گرفته و عیوس و خائف و غیر آنوس نظر آمد آن نظر عجیبی  
یعنی و تقیم که هر یک از آن خندان را بزرگ شمردم با تعظیم کردم و دل جمال مبارک بهم آن میرزا احمد در اول درود بگفتن و روحی  
صاف فرموده در حین که سر او آن لوح را میخوانستند بنده بنمایند خود کلام آنرا میخواندند و هر چه از ایشان پرسیدم می گفتند و آن نیز  
بنده بوده تا در کربلا بخام حضور پرسم دیگر بقدر آن لوح فکر نمیکاشتم را میخواندند که جناب عظیم نوشته بود در کاشان طغلی  
پیداشده که کلماتش بهتر از کلمات می هست و هر وقت اسم جمال قرم را میشنید آه میکشید و اظهار تحیر نمیداد و کلمات  
که ایشان در ایشان استند که من در طهران دیده بودم بسیار بزرگ نام و ایشان بسیار عظیم است باری در زین اول کسی  
دیدم عبدالوهاب بیک شهید نوری بود که در آن ایام حضرت کلیم او را هم منزل و محافظ میرزا یکی قرار داده بود دو نفسی را که  
روز در آن محبت به استشمام کردم جناب شمع شهدا سیما خان بودند بعد نیز یکی مروین آمد پس از تعارفات رسمیه  
فریادش جمال قرم را در باب حرکت نسبت شام هر دو ابداع نمودم در جواب گفت بودی که ایشان از طهران تشریف بردند  
اهمیت نبود و این اوقات سبب وقوع و با نفسی بخود مشغول است و مانند ضری ندارد عبدالوهاب بیک گفت چون

# سال هشتم طهور

واقعات سال ۱۲۶۲ هجری قمری ۱۸۵۱ م

قرابت و کتابت فارسی یافته خط را نیکو آموخته و بالاخره در همان سن جوانی هندی با مریدین گشت و به امر کی سادّه انجذاب حاصل کرد و بسیاری از آثار بدیع را در دامن حفظ نموده در تعبیت و نقد از سبک خط و سبک بیانات حضرت نقطه اولی مهارت و داومت بهمی نمود و با قدوس و قره العین چندی بوده آثارشان را بنده من سپرده بهمی خواند تا بدان سبک و سبک از بیان نیز متفاد گشت

چون فرموده اند ما بار از بغداد بطهران میفرستیم مصلحت زیستن که با اینحال در طهران بشده گفت اگر کم هستی رفت باز مصلحت نیست محمد ز زندی بشده شاید نوشتن او در راه فراسان او را همینند و بشناسند و سبب فرزند او آفران فرزند مبارک عمل نکرد و چند کربان بنده تقدیرین محبت خیار حاجی نصیر و ابا جواد در کربای امیر حسین زر که داد چون کانداز را خواص معلوم شد که وجه نقدی بجهت مصارف و دختری برای خدمت خود خواسته بیک اجابت نشد بلکه چون جهت مردم جانب میرزا احمد این عمل یکی بسیار مکرر شدند و می گفتند نفوس که آن تقدیر استغفار حضرت اعلی را دیده اند حال آسمی بر سر اینگونه اعمال خواهند گشت و بعد از آن بمن فرمودند که یکی گفته اهل زنده در نفس تو بوده اند و مانند تو در پیش سبب خواهد شد که ما را بشناسند این بود که بدون آنکه میرزا یکی را به پیغمبر برزند رقم دو عده دادند که بهین نزدیکی ترا بطهران خواهیم خواست باید مرحمت برزند ما فرستادم و بعد از دو ماه میرزا احمد مطهّب شد چون بکوشان رسیدم ذکر کردند که یکی مرا با عبدالوهاب بیگ با خود برداشته بیرون فرستادم و در گشتیم و من خواستم هنگام عبور از زنده ترا بخر کم یکی رضی نشد و بعد از مرحمت بنور رفت باری یک زمستان در کار و اسرای بیرون دوازده در حضرت جانب تا میرزا احمد بسر بردم ایشان نوشتن بیان فارسی و دلائل سبب مشغول بودند و دو نسخه دلائل سبب جنده دادند که یکی را به مستوفی الممالک آشتیانا و یکی را به میرزا آتیه علی قهرش و محمد اشرف برسانم در سلیمان

# سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

در تاریخ نوبت شبه کلمات مذکوره خطب و مناجات والواح و آیاتی بر سرعت بیان و زبان شیخ و نظم نماید و  
جمال ابی محسن توفیق در غیب و نظر بمقاصد الهیه و مصالح و مفاسد چنانکه در بخش دوم نگاشتم برخی از کلمات او را  
بحضرت نقطه اولی در ایام سخن چهرین ارسال داشت و بعضی توقعات توفیق در توصیه رابع بوسی صادر شده  
و پست عسلیت ایخاندان بابائیه رعایت میکردند و همه از جمال ابی قبل از مهاجرت طاعت و نهایتاً تمام داشتند  
و نیز بهی در محضر عظمت بفرمانبرداری از او امر و دستور با اقی ز بیافت و سایر گردن فرزان تا بیست  
که مصدر دو اعی شدند با آنکه برای معاشرت جمال ابی با طبقه اشراف و شاهزادگان و در کان دولت  
و مملکت غالباً با خصوص حاصل نمیکردند به آنسو متوجه بوده حل مشکلات میگشت و در این مقام صورت  
یکی از توقعات ابی را که پس از وقوع شهادت حضرت نقطه اولی خطاب بشیخ عظیم در شمران صادر فرموده و  
تجدید از اختلافات داخلی و اخبار از بیات و واقعات آتیه نموده و تبصیه بمقامات عظیمه الهیه خود کردند  
ثبت میداریم و هی بده الحی القدیم حمد شش مطرز منلاد مع مزارع منلعا عدد هو افر  
فدس حضرت محب در است که بیک زنه از دانات حمامه ملکوفی و بیک غننه از غنانات دایک  
سرمدی و بیک فححه از فححات طائرها هومی کل همانان را ببنود افوار بهجا، فادس  
منور فرموده و جمع جزایط مطروحه را بشش جمال انس خود مطرز نموده و بیک نقطه اولی  
بها، خود پیش ظاهر نفر فرموده که کل مغرود شده مفقود گشته اند و از ویس اند و سر اثر و خرف  
خضر و عبقری حان با زمانه اند و محبسون انهم همسودن و محبسون لا فودت التمس  
هم کاذبون و مفسدون حال که فوادت صبح وفاد هوت غیب فرودفته و خلافت  
صحن زمین را احاطه نموده که دوات احباب چنان بر صفی و مداد نازل گشته که فکر آن  
موجب کدورت غیب و شهو و گشته بجان الله بشدی که طرائق خرن او طلعن طاک

سال ۱۵ هجری قمری

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

ظاهر گشت انا لله وانا الى ربه المنقلبون بگو او اهل بیان اگر فی الجمله بشعور آید و مدعی  
منصاهد بپادشاه و مدعی سلطان از وی شود ملتفت میشود که کلمه جامع مباد که اولیه و <sup>سینه</sup> و <sup>حکیم</sup>  
تفریق نموده اید بجز مرقب غیب شهبود و سلطان و مجرد مقصود که آنچه کس بخورد اذیت  
الن شما عند من لا یفریب عن علمه شیء مما فی ملکوت السموات و الارض برهن و واضح است  
و شمر آنرا مقرب بخواهد دید و همین افعال و اعمال شما هنگام رجوع بنا رجعت خواهد نمود  
انا لله وانا الیه راجعون یا الهی و سیدی و محبوبی که ادرای مرا دردت فی حق من  
ای شیئی نصیب علی طلعتی اوید ان بخذنی بین طغاه العباد فانی لک حاضر بالوفاء  
وان یقبض روحی فی البیت بالذله الكبرى فوعدتک ما اطلب ملجأ الا جمالك الجنایا  
فبجانتک یا محبوبی لا شهیدتک فوفتک الهی بین بری طلعه خضره ملک و هایتیک  
ولا انا و انتک فی سریر القدس لطافه خضره سلطان مد و سبتک بانک انت الله لا اله الا  
انت صدک لا شریک لک لم تنزل کنت مستغیا فی ستر الهیاء و لا تنزل انک انت لکنت مستغیا  
فی عرش الهیاء و کن بقدر احد ان بنصاهد الی جرم ملک خدایتیک و لا یکن لاحد الطابع  
بباط سلطان مؤمنیتک و کل برید و او صلتک و لغایتک و لا لاحد سبیل بالظن ان  
الی ما عزیز فی انیتک و لا لاحد دلیل بالورود فی بباط انر ملک ها هر تنیک  
فبجانتک یا الهی و سیدی لما لا اجد حظاً الا فی لغز آبانک و لا غیر الا فی ذکر آلتک  
ملاخیرج فی ذلک اللیل بین بدایت بقاء ذلتک و انت نفستک نفستک لعل کن  
قلب عند بوح ارباب المحزن عن احبتک و سریح فوادی عند نظهر دایات الهم من اهل ضو  
فبجانتک یا الهی انت شهید حالی فی ملک البیت الوجد و یفعلون الاحبا علی طاعتک یا

# سالم ششم ظهور

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

مايشاءون ان تعلم سرى عند حرف العمار ويعلمون الاضياء على ما يحبون انت لسمع صبحي  
بالذلة الكبرى والاضياء ينظرون في حفتك ما يريدون فجانك بجانك ما اوى كل ذاك  
الا من فعلك بي واحسانك على فلان الحمد في جميع ذاك وكان الشكر في جميع هذا اذ انك انت  
الحق لا اله الا انت وانا بكل ذاك مؤمنون والمهديه الذي قد اذن الهما بسر الوفاء فلفه  
اجلسه على سر الحمراء ولفه غره بابات الجذب في ذاك الليل الحزنا ولكن الناس اكثرهم لا  
ولا يشكرون والمهديه الذي قد اقام النور في سر الهما فلفه شهده من هاهون الامرين طلبا  
العلماء فلفه ببلوه بين يدي المشركين في ارض الانا ولاكن الناس اكثرهم لا يشهدون ولا يفتنون  
والمهديه الذي قد اذكى على بواقي النور فلفه اقامنى على روف صغر الجبريت في مسرات  
هويات الالهى ولكن الناس اكثرهم لا ينظرون ولا يعلمون واكرم لله الذي قد اصعدنى الى  
ساحه غر الهما فلفه يدعى في الوجود عند شعاع طلعه البيا فلفه اذ خلص في بيت الهويه  
باسماء الكبرى ولكن الناس اكثرهم لا يشكرون ولا يفهمون ثم بعد ذلك يشكرون ويعلمون ما  
لا يعلمون ويحكمون ولا يشعرون ان باحسانه الازلى وديك الاحدى وطائر الالهيا  
وتظهر الالهى وتفتح الجمالى فلان باهل الكتاب لم تكفرونا بم محمد ونا الكنا ايات  
السرور الكنا نعرف الرب في جبل الطود لم تودونا كيف تخفرونا الكنا مستر النزول  
في الزبور الكنا طلعت حتى غفود الكنا هما الكنا نود الكنا بنات الاحديه بالظهور كيف  
مخفرتنا عن ربنا ولم نجسنا في بيوتنا الكنا جمال الغر في طلقات الوجود الكنا الحبيب  
في كبد الهما بالسر المسود الكنا الحبيب في قلب الهما بربنا النور الكنا المرمم في لاهوت  
القوا بربنا الطود لم نعرضونا وتقللونا ونخذلونا بالله الحق سنزل عليكم اخيرا

سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

عزیز مقلد و سپهر علیکم شد بدقتهم خوف فعلنون من بآیه عذاب مجزئه و مالکم عن  
اخذنا مقرا ف... یا محبوبی و مرفی و مشهوری استغفرک فی ذلک الآن من

اجرا حاتی... و ایفنت بان کل ما نزلت و نزل کان وصف نبتک

کی کف استغفرک بجز برای العظمی خطیبنا

ک فی قلبی و من موج و نبتک

هو بک فی خادری ما الھی ما انا بوجد حی

احسن اشعاع

سهدک و ما

دهیکه نضیه جابرت

برز ایچی نیز شرو و واقعات

موجبات حمد بر شاه بقصد

طهران در کرمانشاه اقامت

داد اطاعت نکرد و بعداً در طول مدت

بلند پروازی کرده خویش را با نقاب مرات و کوه

و چندی صبح از این شهر راهی خواندگامی

# سال ۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۶۷

۱۸۵۱ م

کاملی حضرت اعلی و دومی بمقامانی برتر از آن ستود و جمال اسی بد ان طریق که ذکر شد او در سائین بر بصنعت داده هدایت بطریق منعم میفرمود و در ظاهر تجلیل و توثیق و نگاهداری نمود نامند جا سنده اجتناب و در نهایت غیر هم حاصل شده موقع نفع عظمی رسد و در آن ایام جناب قره العین در طهران بخانه محمود خان کلانتر نوری مجوس و افسر حسین کاتب که ویرا پس از واقعه شهادت عظمی از تبریز ب طهران آوردند در این باره دولت مغلول و علاء عبدالکریم قرزینی حب دستور جمال اسی در طهران و بلاد مغربه جمع و استنساخ آثار اعلی مغلول

## شهادت سید بصیر هندی

بود در آن ایام خانلر میرزا تم ناصر الدین شاه حاکم حرم آباد شده برزرقی خان دیرا مأمور تخریب لرستان داد و او برادر خویش ابلدرم میرزا را که مردی شهور و سفاک بود با اردوی معظم بد بصوب فرستاد و ابلدرم میرزا کوه خاده و شهرت امیر کراخته غنض قاتل با والی لرستان و نایب آن سامان گشت و چون با جانی از شاه اسیر باریه مانند علاء عبدالکریم قرزینی و غیره مکالمه در خصوص امر بدیع نموده بر بنی از آثار اعلی مانند رساله و دلائل اسیح و غیره را مطالعه کرده بود سید بصیر هندی در طی اسفار هدایت تبلیغ بار دوی مذکور در شاه هزاره ابلدرم میرزا دارد شد و ایاتی چند بمصاحبه و مفاوضه گشت تا در در شاه مکالمه سخن از محمد شاه بیان آمد و سید بیانی را راجع بظلمهای شاه نمود شاه هزاره مغرور قوی اقلیت متغیر شده بدخیمان ببادا گر فرمان داد تا قهایش را با خنجر بر آن شکافه زبانش از آنسو برون آوردند و سید جمیل القدر اعلی مظلوم با سرت کامله و توجّهات رحمانیه جان نثار کرد و هفت پیش گشت و مکتوبی از شاه هزاره مذکور بدست خانلر میرزا رسید که دلالت بر طغیان و نخی لفتش می نمود لاجرم سواران و سربازان حکم داد و ویرا دستگیر کرده غل و زنجیر گران بردست و پانهاه و بر حماری عربان نشاند بخاری و مذلت تمام تا اردو بیل کشانند و در قلعه بنزدان کرده بخت سفید و مجوس



سال هشتم ظهور

۱۸۵۱ م

وقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

و جموس نموده بدشتند تا بحال خسران و مذمت بمرد

### فتنه اصفهان و شهادت جمعی از بابیان

و نیز جوانی شیخ اسماعیل نام از طلاب مدارس دینی اصفهان بواسطه آقا محمد قاسم عباد در اربابیان مشهور که در واقعه بدشت حضور داشت از امر بدیع مطلع و مؤمن شده حالت جذبه یافت و متذخر تغییر حال حاصل کرد چنانکه ادعا نمود که محمد رسول است و علی امیر المؤمنین محمد قاسم مذکور است و نیز اظهار داشت که من بظهور آیه موعود در بیان بیستم و جمعی از رجال و نسوان حول او مجتمع شدند و چون بابیان غایت انتظار و ترصد برای ظهور من بظهور آیه داشتند ملا باقر تبریزی از حروف حی که تفصیل احوالش در دو بخش سابق نگاشتم و آن ایام در اصفهان بود از شایده احوال مذکور چنین گفت حضرت رب اعلی بن فرمودند که تو بحضور حضرت من بظهور آیه خواهی رسید و شاید این شخص همان منظر باشد و نیز سید بصیر بندی سابق الذکر با حاجی میرزا جانی کاشانی و میرزا سلیمان فاعلی نوری آن ایام در اصفهان بودند و با شیخ مذکور گاهی ملاقات و مصاحبه مینمودند و پس از ایامی طولی که حال بر این سوال گذشت روزی شیخ اسماعیل گفت امروز من باید امر خود را بر همه کس اظهار شکار کنم و حکم کرد تا آقا محمد قاسم مذکور در بازار بصدای بلند ندا داد که الا الله ظهر محمد پس بهممه در کوی و برزن افتاد و خبر بیع حکمران چهر اعلی خان رسید عوانان بفرستاد و با شیخ را با ندادی مذکور و دو نفر از همراهان که در میان و بازش بودند در بازار دستگیر کردند یکی از آن دو عبد الغفار صباح و دیگر آقا ابوالقاسم علاقه بند بود و هر سه را بدار محکومته برده تحت بازجوئی و شکنجه و استطاق در آوردند و از لسان آنان غیر با صد تن را نام بابی اسم نوشتند که خطا چندان از آنده بابی حقیقی بودند امثال سید حسین قناد و آقا محمد حساب و غیرها همه را بدار محکومته

المدائح من مقامات مقبولة قد بنيت عبيت ومن عجائب ربيع ارفع رقت رقت لهم ان الله هو الذي  
 قدر نوازلنا نزلنا والمجاهدين قدر فواجبنا حقنا والعتيقين قدر نعموا رتقا رتقا والاربعين قدر  
 فقا فقا فقا لهم لهم لك الحمد باظهار وعدك الكفون ولك الشكر باظهار ركر كرك الخوف فمذا هو ايم الذي حرج الابر  
 بجد الى الجبين في الجبين وهو المثلان من قس البها بالجد لله رب العالمين وسين ملك ابرن والمنا عن كل فاش من ارضين  
 الله يا ربنا شرقي بالار الجبال واخرقني اخرقني سار افعال لهم يا رب بشتن بشتن ماركب الاظم المسال والشهيد الشهيد  
 باليكية والاحمد عندك على ساط الاهية سراجا فانه قد عجز فدي لمن وعدك بالسجود لطبقة الصحاح الفخام المنفقت  
 للام من الكل جميعا واقول في كل حال لله الحمد عليك العارفين بربيا وهو قد كان بالاحسان قدما والجن بدعا المراب  
 قد اجرد عهدي فاقبل مني ما يرادى قد ارسلت اليه سادعرك حين الذي انت في بلدة الجهاد قيصا ورجاحة من غلظها  
 مع ورقة ولهم مولاك على ما اتول شهيد

بسم الله الواحد يا قيم لا تستوا آراكم ان كنتم باله توترون ولا تكلوا احواكم ان كنتم لوجه لهرط لبرن ادخروا فيهم قدس بكم  
 ان كنتم عاقلين ثم اسئلوها تيرد في بعض بكم انكم اتم فاعرفه في اعرف النور والقيس الظهور الم ان لهر لهر بكم ان كنتم  
 له تاهرين وان لهر لهر بكم بكل ما يروى العا والدرن الجبين ثم السهد وان طلعت له الاطع الذي قد افرد له في الجبين  
 ثم اعرفوا قدر نظراته المحرقة وهدياته المبهمة فان من نظر نظرة من حضرة ليزن لهر الاجر باليعين ثم اعلم ان باب  
 القول قدسه وما يقى الامل ما يزل في العيان بان ذكر لهر الامل الا منع الجبين

المدائح برك الله الشهد الاشهد والحمد لله الواحد والحمد لله والاهم الابرا لفر الحمد الذي نزل خفيه لا يقبل وعد من على لهر يد يا لهر  
 والهد الذي لا لكند ولا صاحبه من احد فقا في حدر بنا ما اتخذ صاحبه ولا ولدنا قد تشع الالواح من لهر وتبرن الطبقة الجبين وتطلع  
 الآيات من الطوبى بجدته الجبين اسهد اسهد اسهد ان من ترقق باقل من لمح في نظر الجبين لهر الذي قد فر من السواد وابع  
 قسرى ورضل في حرب شيطان ماخذ الجبين لهر به فانظر هيكك واجمع كلتك وآت ما وعدنا في كره الجبين قدى او بعد الا فرى  
 ونزل الآيات من العا وارفع لواء الحمد لفر الجبين لهر قد ملق لهنفا ورتاجم البنا وجامن بونفا سراجا لفر الا لفر لفر الجبين  
 ان ما كية الماركة التي ركت لهنفا وهي قد تسلانا بالهنفا في لهنفا الا لبع بفر الجبين اهدى ثم كبرى ثم قسى لفر الجبين  
 ثم ضدى من رشات المستح من يم الا لفر الجبين ثم رشى على كل الهياكل من فالاي المريح من كره الجبين اللهم يا جيبى فادخل  
 في ظل ظهل لهر الجبين ثم اسهد من القوا من بالهد الا لفر لفر الجبين ثم اسهد من المستهد من بين يدي اقدر الجبين



## سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق ۱۸۵۱ م

بدار الحکومه حاضر کردند و اغلب که بانی نبودند هر یک مبلغی نقد آنستیم حکومت نموده توبه کرده مستخلص شدند و حاجی میرزا جانی و شهید مندی را هر چه جستجو کردند بدست میاوردند و افاضت حسین مذکور را بر سر بسا نموده در زندان نگهداشتند پس از چندی شیخ را با سه تن مذکور که در بازار مذکور انکسار همرا بودند بمحض حاجی میرزا حسن مجتهد کشیده تحت استنطاق و بازخواست قرار دادند شیخ در آنوقت بنرسید در پیشان کوئی کرده انکار نمود و مجتهد حکم بر جوشش داده گفت در خانه پدرش مجوس باشد و سه تن مذکور که بانی مستقیم الایمان بودند اقرار کرده صراحتاً گفتند چون محبوب و عده بشارت طهوری را داده چنین گفت هر که چنین ادعا کند با پس اجرام نام و مقامی که بخود نسبت داده تعرض نمایند حال اگر این مدعی همان موعود است فعلاً و الا ما را نیت صدق و حق است اگر کشته شویم در راه صدق شهید شدیم و اگر بمانیم مقصود حقیقی ماظ هر شود از او شر سار نخواهیم بود و حاکم مذکور فتوی قتل داد عوانان و در چنان هر سه را میان بازار عبور دادند و هر یک از آنه مردم رسیده زجر می داده اجری بردند تا ایشان را بمقتل رسانده خنجر بر خنجر نهادند و هر سه در حالی که میگفتند این بوم بوم قیامت است و فریاد فی الجمله و فریاد فی العبه انکار شده با کمال شوق و سرور جان نثار نمودند و ایشان اول نفوس بودند که در صفهان شهید شدند و اجسادشان در کوی و برزن افاده مقتصدین و اشرا آنچه خواستند کردند و بهر سو کشیدند

---

در عرائش واقعات این ایام اینکه در شهر اصفهان در روز شنبه ۱۲۶۷ هـ ق یکی مثل مقام نبوت خاسته دیگری تدمی دلایت بوده علماء هر دو فتوی زشتند و اتفاق کردند که وجه القتل اند و چراغ علی خان نائب الحکومه هر دو در رسیدن نقش جهان اصفهان مقتدی فتوی و اسلام مقول نمود روضه اصف

سال ۱۱ هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق ۱۸۵۱ م

کشیدند و بعد از سه روز آنچه از اعضا ابدان باقی مانده مدفون دستور ساختند ولی ارارزل گفتا کرده اجساد از تحت طباق سنگ و خاک بیرون آورده چندی به نهایت زشتی و فطاعت زلفا کردند آنگاه بسوی برده سخت خاک و خاشاک ناپدید نمودند

### شروع قتل عظیمه نیریز و قتل میرزا زین العابدین خان

و در آنجا آن احوال نیزان فتنه عظیمه ثانیه در نیریز که نتیجه آثار ممتده فتنه سابقه مشروطه در مجلس دوم بود متنب گشت و علت آن واقعه تعرضات و فسادهای منماده حکمران نیریز میرزا زین العابدین و سوسین فتنه اولی بود که برای جلب اموال و طلب استقلال موافق میل میرزا تقی خان امیر کبیر و ناصر الدین شاه دروسا دولت و ملت بقتل و قمع این امین و جماعت بایسته برخاسته آنچه خواستند دارد آوردند و جمعی از مؤمنین را که پس از شهادت جناب فایده بکمی و حیدر اکبر و اصحابش برای تحفظ خویش از شدائد و قتل گرسنه و برهنه فراری و تنواری شدند پس فتنه تعقیب کرده از تعرض بعامله جنوایشان چیزی را فرود نگذاشتند و ما تفصیل آن شدائد و مصائب را در دو مجلس سابق آورده نگاه داشتیم که عده از آن مظلومان ناچار برای داوود خان جانب طهران شتافتند و ناد و منزلی رسیدند و بسیار سوختند و شب در دستر خواب بودند ناگهان با سواران و غلامان ایالتی فارس که از طهران عودت بشیراز میگردید خبر یافتند تا فتنه آنانرا دستگیر نمودند و خود بشیراز برزید و فقط یکتن از آن مظلومان که بخت و بهران دارد شد و سایرین را در شیراز تسلیم والی فارس دادند و داد امر بتری ازین امر دست و لعن کرد و آنان کله سو، بر زبان نرانندند لاجرم

---

چراغعلی خان نایب المکرر اصفهان دوازده نفر از جماعت بایسته که خود را با سامی اسمی آینه اشاعه تسمی نموده بودند قبل از ظهور فساد بدست آورده در حضور علماء و اعلام ارتداد آنانرا ثابت فرمودند و این بایسته را در شیراز کشتند

# سال هشتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

لاجرم حکم داد تا در میدان شیراز ایشانرا بشهادت رسانند و آن بکت که در طهران دارد شمس در داد و عالجی در قطع نسبت ببا بیان نیز می کرد و این اخبار بجمع میرزا ابن العابدین خان مکران رسید و موجب بزند خان و فرستادگشت در بر بنال و نسوان و کبار و صفار رحم نمود و چون معدودی از اسیران مذکور را از شیراز عودت داده بسیم وی کردند همینکه شیخ یوسف را با غل فریخته زردی حاضر داشتند فرمان داد گوش آنمظلوم را بریدند و خدش دیگر را بعد می

بعضی از ثانیین چنین آوردند که چون جمعی از دشمنان مکران در کوه سخی با لاطارم هجوم برده خدش را زکاکت نش بر سر می کردند و حکم وی جمعیت تعقیب آنان برآوردند و کاری از پیش بزند و آن موقع خان بابشه همانا و بعدد و با بنید برآمد و انا نکه در حبس زردی زنجیرش بود و نقل آورد از جمله غلام ضایع زردی و شیخا رمدی در آنوقت متغزل شدند و دوش از نسوان با بنید خور را هم بکشد و بکشد نمودند و دستن را بطهران فرستاد تا مهر و حاجی قاسم حسین و لعل علی حق و آنرا در طهران در دو هفته مذبحه ۱۲۶۸ شمسی کردند و نیز از راه زردی با بنید در بازار حبس خان وفات کرده و خدش و دیگر فرار کردند تا در سرتزلی طهران تنها میگو آسوده نخته بودند چند نفر از نوکران فرمانروا که بکرت فتح نامه نیز برای او میبردند تصادفاً آنرا شناخته دستگیر کرده بشیراز زردی فرمانروا بردند و سپاسان چنین بود که بکرت ابراهیم و آقا شیخ مادی خالوسی زوجه و حیدر شهید و میرزا علی و ابول و لد حاجی بن العابدین و ابکر ولد عابد و میرزا حسن و برادرش میرزا بابا و این تن را در میدان سرباز خانه شیراز شهید کردند و آقا شیخ یوسف و سایرین را با کتد و بکیر به نیز برای خان فرستادند و او حکم داد گوش آقا شیخ یوسف را بریدند و دیگری را چهار کردند و دیگری را چون زردی و چند نفر را نیز چوب شهید کردند که ایشان چنین بود که بکیر میرزا مهر شیر عسکر و تلج الدین را شب در مجلس شهید ساخت و جسدش را در چاهان انجمتند

سال ۲۳ هجرت قمری

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۷ هجری

بقدری زنده که بر چوب جان دادند و محاشته گانش اجداد آن شهدا را در جاهای بختند و برخی دیگر از این  
سوراج کرده چهار نمودند و نیز نجاشتم که ملا محمد و حاجی ماسم و ملا احمد حسین عینقی از بابیان نیز از چنگ  
زین العابدین خان غاصی خسته خود را بطهران رسانده بکلیت بابیان آنجا نظلم و داد و خواصی کردند و میرزا  
زین العابدین دم بدم بر قسوت و سختی میفرزد و اموال و اطلاق بابیان را بر بود و برایشان تحمل آسایش  
باقی نگذاشت لاجرم بابیان متفرق در جبال شد تا جای یکدیگر را پیدا کرده انجمن نمودند و در مال احوشان و  
عیاشان سخن گفتند و از تعقیب و اندامات حاکم و علمای تخی بیان داشتند و بر همه مکشوف گشت که هر گاه  
چون غزالان صحرا و ما جهان دریا و مرغان هوا شوند و عثمان دست از ایشان کشیده مال و عیال  
جاندار و دستخوش آمال خود نمایند لاجرم بی خودخواهی برای وحید و صاحب شهید مضم گشتند و کبر قتل  
حکمران و دیگر کلمان بستند و این اوضاع پس از واقعه اناسید مجبی وحید که در بخش دوم شرح دادیم تا  
تقریباً یکسال دینم امتداد یافت و با آخزه در فصل خریف که بابتیه در باغستان جبال شیره انگوهر میگرفتند  
جمع بکوه بالا طارم بکارخانه شیرو پزی خان حاکم هجوم بردند و دوسه تن از بستگان و میرا ز خدا نمودند  
همینکه اینخبر بوسی رسید گردی استیج جبال در ستاد که بابتیه را دستگیر کنند ولی کاری نبودند و بابتیه  
نیز استعدا و حمله و هجوم بر خان داشتند و این واقعه نیز در بروجات مذکوره شده مقدمات فتنه برجات  
و جوانی میرزا علی نام که بسیار شجاع و صاحب اعتبار و قبیله در نیز نیز بود و بنام علی سردار مشهور گردید و مخفیانه  
از کوه بقصبه وارد شد مساعدت با عیالات و اراذل و انبام بابتیه همی نمود و ظلمت شب مسلح بشمشیر در  
خانه های یک یک رفته هر که را محتاج قوت و لباس و در شنائی دید شسی دیگر با ایشان رساند و این  
اعمال را بنوعی از خفا و حیاط انجام داد که متعین منعم را ندانستند تا آنکه بعضی را دیده شناختند  
و با همه منع و تهدید که کرد اینخبر منتشر شد و بیع خان حاکم رسید و شبی سر راه براد بسته دستگیرش نمودند و

سال ۲۴ هشم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۷ هـ ق

۱۸۵۱ م

و انواع جهاد ستم برادر دارد و در دوا و بالافزودن رانی یافت و باعمال مذکوره امتداد و مداومت داد و بهمت  
تمام از ضعف و در مانده گان همی دلجوی نمود و با اتفاق و اتحاد و تحریص و تشویق کرده عموم را بقیام و هیجان بر  
انگیخت و برز این العابدین خان متذکر با مطلع شد و جوایس و نامورین بسیار پی دستگیری ایشان  
گماشت و جمعی سنج بجنط خانه خود نامور ساخت بدون جمعیت مسلح و ذهاب و ایاب بحاجتی نمی  
کرد و سایر اعدا نیز بحال احتیاط نمودند ولی در جمع این طائفه و متن بهدایت و قیادت قیام کردند  
اول میرزا محمد حسن قطب از شاه پیرانیه تبریز که نامش را ضمن شرح احوال و حیدر شهید و اصحابش در  
دو بخش سابق نیز آوردم چندی در طهران بسر برده عودت بوطن کرده بقیادت بانی برداخت و جمع نظام  
در زیر از علما و اشراف و غیر هم مطیع و منقاد او شدند و او خود را بر جای آقا سید یحیی حیدر کز قائم شمرده نامور  
و مبعوث بجو نخواهی از او در حضرت رب علی بخواند دوم علی سردار مذکور که مردی بهادر و بصفت علو  
اهمیت و سخاوت و لیاقت آریسته بود و بتدریج احوال و ایام قریب شتادتن از بابیان گرد آمدند  
در جبال مجتمع گشتند و در لالی انجمن آریسته از مصائب دارده بر جناب و حیدر و اصحاب و فطایح صادره  
از حکمران سخن گفته در حسرتی وی بر آمدند تا او را بقتل رسانند ولی او را بدست نیآوردند چه خان حکمران  
از این امور دستخبر شده احتیاط را از دست نینداد بنوعیکه چون از خانه بگریزید میرفت انبوه ستمین  
که او را احاطه داشتند اطراف و بلاد درون حمام را نیز فایز میگرداشتند و شب و روز در تحسین  
بابیان بودند و اگر مردی از آنان را بچنگ میآوردند بلا درنگ با شد عقاب میکشند تا فانی  
پنج تن از اهل محله خان حاکم که بلائی محمد نام در سپهرش خواهد محمود و خواجده حسن و خواجده علی دستارم  
بنام خان خان که غم قتل بر او بیخ داشت از وی بیزار شده مصمم بر قتلش گشتند و خان در شب جمعه  
بیزار شباشی خود که بلائی صادق نام دستور داده گفت که صباح بعد بتمام بروم و پس از فراغ آن



سال ۲۵ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۷ هجری قمری ۱۸۵۱ م

از آن سواری بر اسب تفریح خواهم رفت و تو باید جمعیتی مستح را بجمعده چارنوبه برده بنفاد نفرز که بوجوب صورت اسامی از اینطالعاند اسیر کرده بحسب در قید اندازی چه نخواهم در این روز همه را یکبار در دیگهار ریخته بچوشانم و این خبر بواسطه شخص صادقی بیخ تن مذکور رسید لاجرم بی حفظ یاران برخاستند و با عائد خود و داع باز پسین کردند و قبل از طلوع فجر بجهت آمده در خلوت خانه ما خود را تمسک کردند چون صبح شد در محاسن گمان حکومت حرم حاتم را خلوت کردند و برام در جنگن جمعی از مستحقین مستح حاضر شدند و بر سر عمارت خان که مشرف بر راه حاتم بود نیز جمعی تفنگداران نشسته منتظر قیام و دفاع گشتند میرزا زین العابدین خان با اسلحه بگرا به داخل شد و دلاک بخدمتش مشغول گشت ناگهان پنج تن مرزور از مراد صد بیرون آمده با نهایت قوت بکیبار بر او هجوم بردند و با آلات گج بری و تیغ سردن موی سرد رو که از دست سلمانی حاتم گرفتند چندین زخم شدید وارد آوردند و دلاک بیرون دیدند جمعیت مستحقین را که در جنگن و بالای سقف و اطراف حاتم بودند خبر کرده بجهت ریخته با چهار تن آنان که حاضر بودند در آویختند و همگی را بر زمین انداخته با تیغ کتاره و خنجر ریزه ریزه نمودند و خان مجروح را بر جنگن کشیدند در آن حال استاد فاسم که بنایت بیجا و بیجاک و برای یقین یافتن بختیم حیات خان در زاویه آتفا متر صد بود بخشش آشفته دست که زنده و با کار دنیائی بسوی دی بیرون جست و فریاد زد که هنوز زنده و ملازمان خان با تیغ بیدریغ بر او هجوم برده شکمش را دیدند چنانکه امعاش بیرون ریخت و مغدالک خود را از جنگ قاتلین را حاشا بخان مجروح رساند و شکمش را با کار د ببرد و دست بشکم دریده اش فرو برده امعاش بیرون کشید پس او را نیز بکشتند و میرزا زین العابدین خان چند ساعتی دیگر زنده بود آنگاه در گذشت و او را نعنه مذکوره در تبریز و حدود اطراف شهرت یافته موجب شدت خوف و بیم مخالفین و قوت قلب مؤمنین و آزادی و قدرت و تسلط آن گردید و نیز در شیراز و در بار طهران فتنه گشت

محققان بن میرزا زین العابدین خان معتقدند که در آن زمان نیز در حرم عیادت نسبت با بر این چنین مکرر و اظهار عقیده و از دست باطلان مکرر

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۱ م

# هلاک میرزا قیچان امیر کبیر و استقرار میرزا آقاخان امیر و قیامش

## بذبح فتنه نیریز

در اوایل بهار سال ۱۲۶۸ هـ ق میرزا قیچان امیر آنا یک مورد از بجز خاطر و غیرش حتی گشت چه از جهت کمال عزت و استبکبار و استبداد اعتقاد با حکام شاه نه نشسته او امر دناوی او را منوع و غمی میکرد و آنچه خود صلاح میداشت جاری نمیداد شاه را جوانی عاری از باقیات تصدی با بر سلطنت بیشتر و چون طبیعتی شدید و مزاجی فقط غیظ داشت اغلب امر ایران از او متصرف بودند و توتی را بر تافته میان لنگری تقبیل کرده آنان ابنوه شده بر او شوریدند و در ناچار سپاه بمیرزا آقاخان اعتماد الدوله برده تا کاروی را با آنان توفیق تنظیم داد و با بجلوشه میرزا قیچان را معزول و معذور

و مردود و مطرود داشته نفعی و جسب کاشان نمود و بلاخره در حاکم فین و برانجام شاه ای هلاک کردند و در بهنگا یکدیگر در جیمان و غلامان شاه ای باغ حکم کرده غانم قتل او شدند تبه بعلت اصیده مجازات خود شده اعتراف بخلاف خویش نموده گفت اصلاح مصلحت در این نبود که متعرض سید باب و تابانش شوم و من در قتل سید تقصیر داشته باشم بزرگی کردم و اینک جزاء انرا می بینم و میرزا آقاخان مذکور را شاه صدارت داده متذبحا اختیارات نامرئجه شده در امور لشگری و کشوری مستقل ساخت و بعلقب صدر عظم برافزخت و او بنوع سیاست مداری در فنی و تدبیر که در طبیعتش بود شروع بر ترقی و فنی معضلات امور مملکت خصوصاً اوضاع بابیه نمود و در آن هنگام که امیر آقاخان سید الدوله عم شاه و والی فارس بود و میرزا آقاخان حکومت نیریز را برای اختیاف که در امور کشوری انجام داده

در بیهوش و چشم محرم میرزا قیچان آنا یک اعظم از منصب است نظام و وزارت عظمی و لقب آنا یکی رسا رسن صحت و مشغل لاهی فتنه  
و معزول شد و میرزا آقاخان اعتماد الدوله بجای او بمنصب صدارت عظمی انتصاب و معزول گردید  
نظم ناصری

# سال ۲۷<sup>م</sup> قمری

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۱ م

یافت از ایالت فارس مجرتی ساخته استقلال بخشید وزیر انجمن نوری را با تقویت تمام نامر حکومت آنجا نمود و دستور سیاست و دبیرسی با تعلیم کرد که با بایسان راه رفتی و مدارا پیش گیرد و آزادی و مقام دهد پس آنان را بدام کرده دستگیر نماید بنا به علی هذا میرزا انجمن عالی خود میرزا ابابار با سوادانی چند مقدمه بنویزید و آن

در این سال ۱۲۶۹ میرزا دودمیه الدوله طهاسب میرزا بایات در آید محکم فارس مخصوص گشت بعد از ورود فارس نسبت با عظام دادا انیس رفت و عطف اظهار نظری کامل بود که را آورد و بسبب انفور صدارت عظمی کاخ عمارت آتش بی بهادان بود و تصور ایوان دولت جلالتش غایت قصر و قمر حاکمی محکوم بود و امیری امر را علاج ازین بود که تصدیقات میرزا انجمن را در بکامات کان کن انگار و آقا و ملطه مهر عیان را و می منزل شارد و فخر و مظلومین بنویزید و در ارباب جرد را بحکم عمومی مانی دانند و ضغنا و موهبین جهرم و غیره کا زین را خارج می دانند خدعه مین درود مجدداً منگمانه بنویزیدی نمود و اصل این مقدمه چنین بود که حکومت در اجود و وزیر میرزا انجمن لنگر نوبت شایس فارس که صدر عظم را برادران دینی تم بود معروض داشت درین ایام حکومت از صامت مناطق مهاکن اثر گدشت اما لی نیز سبزه آمده بودی از بقیه جماعت بایسته که درخدا و دریا بسبر میرزید با جراح نائب میرزا انجمن که عامل خراج بود بر نگه بسته چون این خبر میرزا انجمن سید بنوچ کوه خویش خدمت امیرزاده مویده الدوله معروض گردانید چون بسبب اتفاق مانی و محل نیز برضا هر ادر از صدق و صواب بنمود و صمیمیت و ادب چون نمید الدوله مردی خدا پرست و فی هر اصلاح بود طریقچه همیشه با حریم را از دست نهاده قطع و فصل این با جری برآمد خود میرزا انجمن نهاد با جمعی از پهلوان نظام و دو عراده توپ و تفنگی هر یک سینه نیز را مورش گردانید در عراده هر قوم خود میرزا انجمن بنویزید رسید عراده صفرا بعبادت و مبارزت انجامید جمعی کثیر از صالح و علی و غیره نیز بنویزید مقبول گردید و بعضی را نیز سینه سینه نمود و مغولان نیز از آوردند مویده الدوله بخصوصاً بعضی از تحقیق و استفسار برادر را بداد بودند فرساده و خیار را معروض گردید ولی چون انجام این اثر عظیم از میرزا انجمن بنام سیده بود و شتهارش لازم بنمود بقیه تسبیح بداد کفایت و طهران و ستانند حقائق را اخبار نوری

میرزا انجمن لنگر نوبت شایس در سال ۱۲۱۹ و شیراز متولد شد و از جمله نوزدهای کن شیراز بود و مشغل غایت آتش لنگر نوبت شایس سپاه و امر فارس بود و در حکومت سرپرستی صدر وزیر در ارباب جهرم و غیره داشت و بلاخره در سال ۱۲۹۲ و شیراز در گذشت فارسنامه نوری

# سال نهم ظهور

۱۸۵۱ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

روانه داشت و میرزا بابای مذکور در ششوی چند که قبل از ورود میرزا انیم حلقه عقد امور نیز میگرداند آنحضرت  
نموده آنکه میرزا انیم با دو فوج سرباز دستداد مقاومت در و در نیز نمود و علی سردار شهبه مذکور و بامیان از او  
برسم استقبال و اجمال بجای آوردند و در چند روز اول نفعی نکرد و بدینری اندیشید که بدون جناب عماد  
اسلحه ایشان دستگیر سازد لذا امور مخصوصی بجای بیاورد فرستاد عنوان دادگستری و جناب حقوق مظلومان  
از رفته میرزا زین العابدین خان بمیان آورده ایشانرا امیدوار ساخت آورده اند که زوجه میرزا زین العابدین  
با میرزا انیم در خلوت ملاقات کرده و وعده و نوید داده از او خواست انتقام شوهر را از بابیه گیرد و چنین تدبیر نمود  
که بنوع مذکور آنان را در دار الحکومه مجتمع ساخته دستگیر کنند و با بچه روزی قریب یکصد و پنجاه تن از ارکان  
اینطریق در دار الحکومه حاضر شدند پس یک فوج سرباز که بموجب دستور در قعه دار الحکومه محفی در قعه  
در قعه راسته شلیک کرده مانع از دخول و خروج شدند و با عوانان و متحدین حکومتی بر تخته نماش از اصد  
بجس و قید انداختند و بعضی را چوب زدند و میرزا حسین قطب علی سردار بنبر در آسمان بودند و میرزا انیم  
وقع را بصدر اعظم خبر فرستاد و او بفرصت رسانده حسن تدبیر و خدمت نمود و شاه شریف خلعت میرزا  
نعیم از رانی داشته فرمان صادر کرده با جمعی سواران و مأمورین بشیر اردانه داشت تا همه مجوسین را از  
نیز تخت الحفظ بطهران ببرند در خلال آن احوال عیالات مجوسین و باقی بابیه نیز شب و روزها  
نهایت تشویش و اضطراب گذرانند و میرزا انیم برای ناید رواتب تعیین تکلیف سربازان با  
از نفس بشیرا شد و اسما و تمامت مجوسین مذکور را صورت نوشته به میرزا بابای نائب الحکومه سپرده

روز شنبه بیست و هشتم هر جادی الاولی اشت ساعت و سی شش دقیقه زنده گذشت آفتاب از برج حوت بکل  
تحویل نموده و سلام عام در تالار تخت مرمر باشکوهی منعقد گردید مظفر ناصر

سال ۲۹<sup>م</sup> قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

سپرده دستور داد که همگی را در حبس نگهدارند تا تکلیف از مرکز برسد و خود با فوج سر بازار شیراز رفت و در  
غیابش میرزا بابا خواست از امانلی قریه قطره که انگلی سنگ چلی و از جویشان و انصار خان حکمران مقبول  
بودند تحصیل عوارض مالیات دولت نماید و آنان سرطغیان بر کشیده عصبان و ریزند و گمشگان  
ویرازند و از افتادشان و اخذ مالیات عاجز گشت در این هنگام برخی از اهل قصبه باو گفتند که  
اجرا این مقصود از عهد علی سردار بشارت است مگر انجام پذیرد و صلاح چنین است که بایه از حبس برودن  
آورده ملاطفت اظهار محبت کرده ما مور اخذ مالیات و احتضاع عصات سازد و او نیز چنان نمود  
و بعضی سردار شریف خلعت داده آنانرا ما مور بقطره کرد و امانلی قریه را بهم وهر اس فرا گرفت و  
مالیات مطلوبه نیز حتمی وصول یافت و از آنو نوین شیراز از قصبه قرب درود سواران و ما مورین شاهی  
مطلع شده بایه نیز بواسطه بیک یعنی خبر رسانند و امان اجتماع نموده بعد از شورت مصمم  
بدفاعت و مقاتلت گشتند و سه نقطه را محل اجتماع و تسلیحات قرار داده سنگر بسته مستعد کارزار گشتند  
چنانکه جماعت معین و اهل علم در خانه ملا محمد نومن مجتمع و علی سردار با تفنگداران در خانه خویش و مشهدی  
میرزا حسین قطب بشارت در باغ از خارج قصبه میباشند و دم بدم بار سال رسل از حال یک  
دیگر اطلاع مییافتند و همینکه سواران و ما مورین بشیراز رسیدند میرزا انعم کنونی بمیرزا بابا  
نوشته با امان به نیز فرستاد تا با بیان را بید رنگ اخذ کرده بشیراز و طهران بزنند و سواران  
بغیر آمدند و میرزا بابا ناچار بصد آن شد که بدایر و حیل بر با بیان دست یابد و کس نزد  
ایشان و ستاده ابلاغ داشت که چون در فلان سرحد مملکت جمعی از اشرار سرطغیان بر افرآ  
و این سواران ما مور سر کوبی آنان هستند اولی آنکه شما نیز سعادت نمائید و جماعت خود را حاضر  
سازید تا بالاتفاق انجام این مقصود دهید و بی در پی ازین قبیل ابلاغات نمود و با بیان

# سال ۳۰ نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

دو بیان جواب نفی فرستاده گفتند که ما اینک صلاح خود را در اقدام باینگونه از امور با اینکه دستوری از دولت سرشده  
نداریم و میرزا با با دانست که دیگر بار در دام حیل و انیفتند مضطرب شده برای رفع مسئولیت نزد شاه  
صدر اعظم چند تن از تفنگداران غیر مابنی را بدون تقصیر گرفته مجوس نمود و بخواست آن بیچارگان را بنام بابی <sup>ن</sup> بپرا  
رستند ولی مطلق این نکته شد که تا چند تن بابی همراه نفرستند نتیجه مطلوبه حاصل نشود لذا اقرب و دور  
نن بستن گرد آورده حکم داد تا اطراف استان مزبور را گرفته کن جویت نیافتند که داخل شوند لاجرم <sup>نشان</sup> مزبور  
حکومتی را امر نمود تا جو افتاده داخل استان شوند و هجوم برونند و بابتیه دفاع برخاسته با چوب سنگ  
و شمشیر و شش پر مهاجمین را خارج کرده بکبیر گویان از باغ بیرون آمدند و در آن حال علی سردار دهر <sup>نشان</sup> با  
و سایرین از بابتیه نیز از محال خود بیرون آمدند و در آنجا با چوب سنگ و اطراف جنگجویان  
مهاجمین را محاصره نمودند و با یکدیگر مقابل شده همه در فریاد از هر سو بلند گشت و اسلحه جنگ در دستها  
صعود و نزول یافت در آن حال جوانی از بابتیه محمد نام بن میر احمد کفن بگردن اندخته از باغ بیرون  
و با شمشیر برهنه حمله کرد و از شجاعت و قدرتش جمعیت مهاجمین ترسیده فرار برقرار افتاد و نمودند و دل  
از دست داده بگریختند و او از عقب را بند تا در ب دار الحکومه رسید و جوان دلی در آنجا گرفتار اعدا  
گشته اورا پس کردند و عده بابتیه پیش از دویت نفر نبود و مهاجمین و اعدا جمعیت کثیره داشتند  
و تا هنگام غروب آفتاب میدان کارزار و هنگامه گیر دار گرم بود و آنقدره عقیل بکیر شتیه چاهها  
قات را سنگر ساخته از صبح تا شام قتال نمودند و دم بدم فریب با نصده الی ششصد نیز تفنگ <sup>ن</sup> همی  
شدیک شد و در آن روز ملا محمد و دوتن دیگر از بابتیه را اعدا در حال انفراد یافته گرفتند و میرزا  
ایشان را حبس نمود تا عده دیگر را نیز بدست آورده مجازات نمایند بالاخره هشت تن دیگر از  
ایشان را نیز یکی محمد بن میر احمد نکور و دیگر محمود بن حیدر بیگ و دیگر عبداله بن عسکر <sup>ن</sup> شبن نیز

سال ۳۱ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

و نیز احمد بن محمدی اسمعیل و علی و مراد و رضا نام از اهل بو انات و دیگر خواجه غفار از صحاب فایستی  
و حید ششید که آنجناب از وی رضایت داشته نشسته نهفتش بخواند و سبک کرده در زندان بزر بروج عمارت خان بکران  
مقتول مذکور محبوس نمودند و آنان با یکدیگر مشورت کرده فرار دادند بروج را سوراخ کرده بگیرند و شبها آب نخیده با کار  
همی کنند تا نزدیک بان شد که بروج سوراخ شود و خواجه غفار مذکور را خوف فرا گرفته شافق و خاش شد و میرزا بابا  
خبر دستار که مرابی نفیضه گرفتار کردی چه که بابی نینم و اینگونه بابی اند و بروج را سوراخ کرده بخوانند بگیرند  
بیرزا بابا سر بر شده او را حاضر نمود و گفت اگر تو بابی نیستی باید همه ایشان را سر بری تا مستخلص شوی داود  
جواب گفت برای اجرا این مرضم پس با بر میرزا بابا همه را از زندان بیرون آورده در مسجد مشهور مسجد  
نظریگی میتا ساختند و بیکدیگر که محمد نام جوان سابق الذکر بود آن رضای فاعلی نقی از اعدا نیز بری با پشته  
ششید نمود و سایرین را با تمام خواجه غفار مذکور سر برید و میرزا بابا او مستخلص در نما کرد و پدر خواجه غفار  
پوشیده در حق دی چنین بگفت که همانا این طعون شافق پسر من نیست بلکه از جامی دیگر است و چون  
شب شد مهاجمین بمحل خود برگشتند و بابتیه از واقعات مذکوره دانستند که عاقبت امرشان بدست  
رضیق میرسد دهان شب از معموره خارج شده بوستانی شهروز نام بیدالکک واقع برداشته گوه بست  
نیم فرسنگی نیز بر که اشجار آنرا غالباً و حید ششید بدست خود غرس کرده بود و مجتمع شدند و مدت  
سه شبانه روز مشورت کردند و با روح قوی اتحاد و جانفشانی متعاهد شدند که با یکدیگر بسادت  
و مواسات کامله سر کرده از کل ششون خانه منقطع شده بنصرت امر جدید و بنحو خواهی از دما بگو  
شهدا ایام کشند و غی لفسن و فاقین را که اقدام بظلم و قتل و حید ششید و سایر صحاب نمودند بجا  
رسانند و در آنجا اقامت گیرند و مصمم شدند که چون امید نجات از دست ظلم اعدا ندانند در طریق سعادت  
اختر کوشند و صحبت بر جانشان بعد از چهار صد رسید و بعد از سه روز شبی داخل قصبه شده عیال

سال ۳۲ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

عیال و اطفال و اموال خود را جمع کرده سوی جبل بردند و شماره نسوان و اطفال متجاوز از شصت بود. هکلی در غنستان  
دائمه کوه محل مادند در حال در بالای کوه سنگ بستند و در دامن کوه مذکور اخیرستان بسیار بود و االی نیز باغ و  
بستان داشتند و نیمی از امانی در آن فصل در بساتنهای خود بر میزدند و برای تقویت و غضب شدید که در  
واقعات مذکوره یافتند چند بار تعرض و حمله بر بابیان نمودند و آتش غیرت ایشان بر آفریدند و بیست و نه نفر کشته  
کردند که از نیمی پنجاب سانه و یاسب و لعن نموده بکنیر اعمال رساندند چنانچه همه روز و چند نفس از معاندین  
بقتضیه آورده در دار محکومه میانه خنجر کشیدند و نیز با با سخت در خوف و هراس افتاد و تفصیل واقعات را بطریق

مبالغه و اغراق بمنبر انیم و شاهزاده ولی فارس گاشته ملک طلبید

### ورود افواج و شروع مقاتلات خونین و شکست اردو

لاجرم طولی کشید که میرزا نعیم با فوج سر باز گلهای گجانی و تور و آتخانه و با فرمان فرمانفرما برای چهار بلوک که آن  
سوار و تفنگچی و ملک لازم باشد برای وی بفرستند دارد نیز شد در مدت بیست روز فریب هزار نفر  
تفنگچی اصطهباناتی و هزار نفر عیانلو بر دراری محصور محلی خان قوت دارد شدند و از نیز در توابعش نیز هزار  
نفر بر دراری میرزا ایوب سخنان کلانتر نیز بر محمد رضا خان برادر میرزا زین العابدین خان مقبول و ماسن و ولد  
علی محمد که چنانچه در بخش دوم گاشتم بعرب کلوله تفنگک بایه از سار مسجد نیز افتاد و عده دیگر از نیز  
و که ضرایبان هر محل مجتمع شدند و اطراف بایه را از هر گوشه و کناره احاطه کردند و بایه چون اوضاع را  
دیدیم مشاهده کردند تمیای برای حکیم مواقع خود و مقاتله کردند و با اعتماد و اعتماد کامل بجفایت خود  
در راه دین و ایمن دل برداشتند و جانفشانی نهادند و نسوان و اطفال را در باغ سابق الذکر اسرا  
و آرایش داده در حال در بالای جبال استقرار گرفتند محل اقامت و تحصن خویش را بر کوه مرتب و میا  
و معابر و محال آمد و شد راسته نمودند و سر راهها را سنگر ساخته کللهای سنج افزا نمودند و چهل سنگر مرتب



سال هفتم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

مرتب و مستحکم نمودند و در هر یک جمعی را معین درین مقرر داشتند چنانچه سنگر آستانه بمشهدی اردبیل و اکلان و سنگری  
دیگر سرداری خواجہ قطبی و دیگر سرداری میر اسمعیل و دیگر سرداری حاجی قاسم و دیگر برابست ملا شاه علی و  
بر همین طریق هر سنگری باختیار و اقتدار سرداری بود و چند تن از دلیران را بر کشتن و خستیار داری کتل  
سنگر ممتاز ساختند و اعظم دوزگان را برابست و تقابست بر کل معین نمودند و درین کل میرزا حسین  
بود که دستورهای او را حسب الامتداد و من جانب الله میسر نمود و علی سردار رئیس کل قوای جنگی و حاجی شیخ علی  
قاضی و نیز آخوند ملا عبیدالحسین و پسرانش با قاضی و پسرانش و دیگر و کربلای نادری که از نزرگان این  
طائفه بودند تمامت آلات حرب و مایحتاج جمعیت را نگهداری میکردند و قاضی نقی بن ملا عبیدالحسین  
نویسنده گی و شمار مرسلات بعدده داشته بقابست احرام میزیستند و از جمله بابیان نیز بر هفت تن  
که غالب شجاعانها از انانی سبزه و ظهور کرد و مشهور بنام هفت نفری شدند تخت باقر بن میر احمد دوم کربلای  
عسکری و دار دیگر حاجی بن صفر و نیز علی بن احمد گرسیری و حسین بن مشهدی اسمعیل حسین بن نادری  
و حسن بن میرزا و بر کارهای مستحق و مستعدش مفوض و بر جمیع گردید و در این جمیع بر سر که حکمرانها بعد حسین مذکور  
پی دیدن اقا شید محمد خیر زدی از اصحاب جدید شهید که در دو بخش سابق شرح احوالش را آوردم بهرات بود در  
خبر شنید و خود را بدامنه کرده رسانید و بکوشید تا بالاخره شهید شد و پنج تن از علماء اصطهبانات مفاضل  
ملا محمد علی ملا محمد باقر که عابثی صفر که بلای محمد اسمعیل در اردوی اصطهباناتی بودند و از ما بین بقایایین حاج  
شده بیالای که بر آمده بیابیه ملحق و بالاخره شهید شدند و با جمله ابنوه اردوی عینا ملو و قرت و چنان  
و اصطهباناتی که حسب فتوی علمای خود شسته خون بابیان بودند و عده شان بدو هزار رسیدند  
حسنة اطراف کوه را محاصره کرده بنای هجوم را گذاشتند و از هر سو حمل درگشته و هنگام جنگ گرم شد و گلوله  
اتش بر اصحاب همی باریدند و در سنگر ایشان رفتند و قریب سی سنگر شان را تصرف آوردند و ایشان

# سال نهم ظهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

نوامی خود را در دستگیر جمع نمودند و طرفین چنان نزدیک یکدیگر شدند که هرگاه شخصی از سنگر یکطرف حرکت میکرد  
سنگر مقابل شناخته میشد و در آن محاربه بر شت دست بی نظیر از اربابان نیز بر بطور آمد چنانکه یکین از نیزان در آن  
اصطفا باقی خود را در محلی خفی خلف سنگلی گرفته سه تن از اصحاب با کلوله مقتول نمود که محنت اسمعیل خواجه  
متولی نعیبه خواجه احمد واقع در کجنگر سنگلی نیز در دم شبان بن عابدین سوم محمد ولد ملا حسین و دیگر ملا علی ولد آقا  
و ملا حسین ابن ملا علی محمد زهدار شده بعد از چند روز در گذشت در آن حال یکی از بابیه نعی بن صغری نامی شمشیر کشیده  
بوسی وی شنافت و چنان بر دهنش زوخت که نیم سرش را بدو رساند و بچاکمی خویش را بسنگر رساند و  
آنوقت علی سردار جنگلی تمام که از عرب ضرب داشته بسنگر وارد شد و اظهار سنگلی کرده گفت هر چه از زورنی  
دارید بیاورید قدری نان خشک و مغز گردو برایش مهیا کردند خورد و قدری بیارید و محمد نامی در حالیکه بخت  
پر دخت کلوله از همدان بفرش اصابت کرده شهید شد و علی سردار بر آشفته از سنگر خارج شده با سف  
مسلول بر کرده اعدا زد و جمعی از اصحاب نیز بعبقش رفتند و حمله برده جمعیت اعدا را از جای گزند چنانکه انبوه  
ار دو روی بگریز نهادند و هشیا و دلوازم خود را بر جای گذاشتند و از شدت اندامش تا چهار فرسنگ  
دور از نیز بر قرار گرفتند و بابیه در عقبشان اهی رانندند و جمعی از فراریان را از دم شمشیر آبدار گذرانندند  
و بیست و یکتن را در سنگری اسیر گرفته سیلای کوه برده سر بریدند و جب و ساز را بپایین افکندند و  
این واقعه غلبه و فوت بابیه در ساعتی بعد از ظهر واقع شد و نیز را بنیم و نعلنجیان نیز برایش از شکست هاجم  
نیافتند و او مکتوبی بواسطه مشهدی جعفر نامی بشگریان روانه داشت مضمون اینکه فردا در موقعیکه  
چهار ساعت از طلوع آفتاب بگذرد باید شما از سمت جنوب دیریز میان و همراگان از سمت مشرق  
و محمد رضا خان و میرزا ابوسف کلا تر مساعدت کنند و سران با نوبت استعدا دشان و از سمت  
دهنه شکاف کوه بیکبار بر بابیه حمله برده قلع و قمع کنیم و پادشاه را از خود رضی و حلب عزت و سر

سال ۳۵ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

وسر افزاری نهاییم و رسول مذکور با نامه بدست دیده بانان بایه افتاد و او را بکوه نزد علی سردار برده نامه را خواندند و نامه بررگشتند و با شمشیر و خون بر جسدش چنین نوشتند که ای بیزر نفیم برای مقدمه تهیه سفرت این قاصد را روانه حجیم نمودیم تا بر فیضانت بشارت قرب در دوت را رساند و این امر مذکور به حجگیا نیزیزی بخبر بودند و با چند تن از سرباز و سرکرگان بوی کوه شناختند و متوجهاً قریب چهار صد نفر مجتمع شدند و بعضی از نیزیزیان که زلفشان ایمان باین امر داشته در میان بایه بکوه فرستند خطاب عتای بجا کردند که چرا عاقله ما را با خود بالای کوه آوردید بایه جواب دادند که بموجب شریعت حسب عیندت خودتان ز زینت شما فارخند آمان نبوی تعجب و حیرت گفتند این چگونه ممکن است شما ظهور حق را شناختید و ما با جمیعت علماء از آن محروم ماینم بایه جواب گفتند بدانگونه که سلمان و ابوذر حضرت رسول الله را شناختند و ملت عرب دیهود با علمای آن محروم مانده جدال و قتال نمودند و در آن صحن علی سردار امر داد که عدّه رشید تفنگچی از جهاب راه بالا رسد کرده حمله بر جمعیت مخالفین بردند و خود با عدّه همراهانش در همان حال که گرم نوال و جواب بیزیزیان مذکور بودند طریق فرار را برایشان بسته از هیچ طرف راه ندادند و هدف گلوله آتشبار ساختند و جوانی حسن نام دلد میرزا از این طائفه شمشیر بر کشید و سایرین نیز تفنگها را حمله نمودند با شمشیر حمله بردند و ابنوه مخالفین ز زمینت و پیشان دل باخته تمامت اسلحه و اشیاء و ماکولات را بر جای گذاشته فرار اختیار کردند و غنیمت و افره نصیب اصحاب گشته آنروز را بوم فرج بعد از شدت نمایند چه که بسیاری از ایشان اسلحه نداشتند و خوراک هم بقدر کافی فراهم نبود پس تمامت غنائم از قبیل انواع اسلحه و سرب و ما برت و نان و لباس و غیره را جمع کرده بسنگراهی خود عودت نمودند و این واقعه عجبیه در نزد یک بفریب آفتاب واقع شده که تقریباً دو هزار نفر از شجاعان منتخب آسکودود بدون آنکه مقاومت و محاربت نمایند از عدّه معدود منهرم شدند و میرزا

# سال ۲۴ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

دیز را نعیم بخیر بود و هنگام غروب خبر بیاتیه رسید که میرزا نعیم با توب و تپشینه و فوج سربازان بجهای بانی از طریق درب شکاف کوه دارد گردیده فرار گرفتند و موافق دستوریکه در مکتوب سابق الذکر داده معترضند که اردو در فرادا از چهار طرف حمله کنند و اصحاب را قلع و قمع نمایند علی سردار چنین گفت که سربازان عزیز بی اطلاع از طرق و اوضاع جبال نیستند و ممکن است فراداه فرار را پیدا کنند لذا اصلاح اینست که آتش بیدزنگ اردو را شکست داده متفرق سازیم و فراداهت باشیم و اصحاب با اینکه چپخته بودند را ویران پذیرفته تمیها شدند و او گفت که جهت بیاج با جماع کثیر نیست و دو نوزده نفر انتخاب کرد که یک نوزده از طرف بالا و نوزده دیگر از سمت پائین همچون بار و وزند و در نیمه شب بدین قصد روانه شدند ولی سید حسین نام رئیس آن غده چپش کم نور بود و چون خواست از روی سنگی بگذرد سنگ از زیر پایش حرکت کرد و او از کوه ساقط گشت و اردو قصد شانرا مفیده قیامی قتل شد لکن غده مذکوره فرصت ایشان نداده الله اکبر گویان اردو طرف شلیک کردند و در شلیک اول شیرازه اردو کینجه روی بفرار نهادند چنانکه میرزا نعیم را یکفر بردوش گرفته از میان مهر که بر سر برد و همه و غوغای خواست و سربازهای دل دوزیم شده که نه نیستند از کدام سو بگریزند چون در آن ظلمت شب خانه نامی چوبی آتش گرفت و روشنائی پدید گشت راه فرار بسته در فرستند و بابتیه بغارت پرداختند آنچه یافتند با دو توب استخانه بالای کوه بردند و بعد از این آسوده شدند و میرزا نعیم با تامل تفصیل ماجری و قوت و قدرتی که برای بابتیه حاصل شد حظراتی که برای خودش و مردم دیگر محتمل است برنگاشته شیراز نزد مؤید الله در کاهاسب میرزا والی فارس دستاورد و درخواست سوار و سرباز و توپخانه آتشبار برای قلع و قمع فتنه نمود و مؤید الله بلطف علی خان سرتیب قشقائی نوشته استیصال با بیان راز او را

سال ۳۷ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

خواست دینز با صطحابات و ابرج و پنج معادن و نظره و پشنه و دیگر محال نیز و ده جاد و شکان و غوری در ساینق و سرحدات رجمانو و چهار راهی و قرانی و بهار لو و عیانلو سرداری احمد خان و خان میرزا و معصوم خان قزرت که در خانه سابق الکر شکست خوردند فرمان نوشت که باید هجلی جمعیت آمده متحد البقیع و قمع بابیه که مغایر مسلمین و مخالف دولت قاجاریه اند پردازند و از آن زمان تا اجتماع اردوی مذکور و نیز بر مدت چهل روز بطول انجامید و بابیه که عده مردانشان قریب بچهارصد و شاره زانان قریب بششصد نفر بود و در محل خود بالای کوه بنوعی که گفشتیم با اشبار و با حیج وافر که عنینت جستند آورده رنستند و با توفی که از اردو گرفتند هر صبح و شام رعد در زره در ابدان و ارواح دشمنان انداختند و صیت شجاعت و غایتشان در آن خود چیده و دیدگان اعدایشان بخواب راحت نرفت شبی که بلای نادیدی سردار با اتفاق خود و پنج نفر عزم دخول بقصبه و محله محله سادات نمودند و مقصودشان سه امر بود اول مجازات حاجی سید عبد که تقصیل موجب شدنش را برای قتل وجه شهید در دو بخش سابق آوردیم دوم مجازات میرزا حسین روضه خوان که بنفاق در جمع بابیه داخل شدن لعل میکرد و آنگاه بنحانه مکران مقتول زنده اجزا برای وی میبرد سوم مجازات زنا بنگر جسد و جسد گل زنده لاجرم محله مذکوره هجوم برده حاجی سید عابد را با شمشیر برنده بپاک کردند و زمان زنبور را بالباس قرقر گیسوان خون آلود در حالیکه نفسهایشان قطع شد و بهوش بلکه مانده مرده بودند و نیز میرزا حسین روضه خوان را بالباس قرقر در پیش خون آلوده بمجسب عزاداری حاجی سید عبد وارد کرده اشده مجازات دادند و در آن هنگامه جمع کثیر از امامانی نیز بر گریخته بکرمان رفتند و بابیه سی و پنج زن زنان زنبور را شکم دریندم و در آن گیر در دوش از بابیه کشته شد و بدین گونه در محل جزو بطورت تانته قرار داشته و منظر درود اردوی دولت و مخالفت و جانفشانی مانند و بزرگان و علمایان معصومیت راجحه ایمانیه و شوقی استقامت و تحمل بیایات فی سبیل الله و تعدیل اخلاقشان بر خفتند و در آن ایام

سال ۳۸۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

ایام ازدواج بسیاری بن شبان و دوشیزگان بابی وقوع یافت و حاجی شیخ عبدعلی محمد احمد را سوائق اسلوب معمول بین مسلمین جاری نمود و عموم جمعیت در دل شبها بتلاوت آیات و تزیینات مناجات میپرداختند چنانکه همه واداران فاضای قصبه نیز را احاطه داشت و منفذ لکت چون مال احوال خود را میبستند یکدیگر را از غیب و مخربص برهنه ساختند و شهادت همی کردند و بعد از خود وصیت نموده میگفتند ستم شهادت باشید و با سهامی ستمل نکنید در کینه درگیر کنید و در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و سردی و شهادت دیدگونی و جهای اعدا آرزو نشوید زاری و پیواری نکنید و صبر و تحمل پیشه سازید و زنان آن در اتحاد و عیادت بردان و در شجاعت و عظمت نفس موجب حیرت دشمنان شدند

### ورود اردوی معظم دولت و وقوع مقاتلات خونین و شکست و شهادت بابیه

د چون اردوی مذکور وارد نیز شدند بر رسته گوشه از بیابان را اختیار کرده چادر زدند و چادر نیز انعم را به حال تمام در معانی موسوم به بید بخویه که بز سرنگر بابیه بود بر افروختند و بعضی از بزرگان نیز در سرکارهای کاروان با فوج گلپایگانی نزد وی بودند و سرانباران نوب و ششخانه و شپور و کرمانجیهایش آوردند و نیز انعم متعجب با فوج دستور داد تا بکوه از سمت درب شکاف آمدند در درستان مشهور با قایمیری که چشمه آبی معروف بنام بابوتی

لطیفعلی خان مرتب بن محمد عثمان ایلمانی بن حاجی خان ایل بیگی ایلمانی ایل قشقایی بود و بعد از فوت پدر مرتب سرتیپی فوج سران قشقایی برقرار گشت و چندی با نوبت در استان و نباله و کوه گیلویه زنده عاقبت در سال هزار و سیست هجری قمری وفات کرد پسرش حاجی مهر صادق چون دانش از کمانه زاده گان بلوک آباه آغیلید بود در قصبه آباده متوطن گشت

فارسنامه ناصری

# سال ۳۹ نهم طهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

یا قوتی داشت و اصحاب در آنحوالی قرار گرفته آب از آن چشمه میبردند و آمدند آب را تصرف نموده اجناس را از شرب منع کردند در اینوقت علی سردار با هفت نفری که قبلا اسم بردیم و نیز چند تن دیگر و با کربلائی عسکر سیرق دار که مجموعا چهارده نفر بودند حمله بسرازان بردند و مقابله شدت در گرفت و گلوله سرازان دست رهن سیرق دار را برد پس سیرق را بر زمین نصب کرده با دست چپ چند تن از آنان را انصاف شمشیر کلاه نمود آنگاه سیرق ازین العابدین که جوان نهر مندی بود سیرق را بدست گرفته حمله بسرازان برده آنان را منزوم و متفرق ساخت و چند تن را با شمشیر آبدار بقتل آورد و مقداری از پیه شکشان را برای مرهم زخم مجروحین با خود برد و در آن روز از جمع بابیه فقط کربلائی علی عسکر مذکور موجود شد و این مقابله حویب مزید اقدام و انجام بابیه و ضعف قوای اعدا کردید تا اینکه جمعیت بهار لوز طریق قریه ابرج اطراف سنگر حاجی کاظم و سنگر مشهور خواجه قطبانی را احاطه نمودند و سرانجام برای قتل علی سردار که پیش رسید بابیه و مشهور نزد معاندین بود تدبیری کردند و از اردوی خود که مشیدترین رزم آوران دشمن بودند سیرکاران و نیز اندازان استناد ما هر سپاده در جنگل همیشه جلگه نیز غنچی و متفرق و مترصد گماشتند و عده از سواران بخودستانی و رجز و جوان در جنگل و بیابان پرده بستند و علی سردار که هرگز در هیچ حمله پیش از سنن اجاب با خود همراه نمیدرد درین هنگام نیز بانه نفر تیر انداز از سنگر بیرون آمده روی سواران مشتافت و سواران بهما حال نبودند و تقاضای بارش و اسب تازهی بودند تا چون علی سردار با همرا

بقدر پانصد ششصد نفر از بابیه در نیز جمع شده و در کوه نزدیک نیز سنگر باجهت خود ختم بودند و آب میآوردند و در آن  
 فارس نیز نفیم شکر و نس و حاکم نیز و لطفعلی خان برقیب را با فرج و قشاق و غیره و چند عده تورپا امر بقتل آنها نموده بعد از جنگ  
 سختی سنگرهای آنها را متخوردند و نفر از آنها عرصه شمشیر و باج را دستگیر کرده قتل و قلع نمودند منتظم ناصری

سال ۴۰ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

با همزمان از دره سرازیر شدند روی بگریز نهادند و تفنگچیان مخفی یکبار شلیک کرده شتابان نزدیک شدند و خان میرزای بهارلو از میان فرسیدین جنگل با پای ویرا هدف گلوله کرد چنانکه آن نوجوان رشید از اسب خاک غلطید در آنحال دست به تفنگ برد که بکار اندازد آتش گرفت حوائست با پیشانی تدامی گذر صورت گرفت دستش برسد که از علف بیرون آرد حالت ضعف بروی مستولی گشت و قریب ششصد تن تیر انداز بر او شلیک کردند و سواران مذکور گشته اظهارش را گرفته بشلیک تفنگ بسیار ویرا شهید نمودند و اما سه تن همراهش نجات یافتند علی از رخم بسیار زده بنید افتد و قدری از گلوله نثار برینند و بگمان اینکه کارش سست شده دست از او کشیدند و بگریز افتد علی دلدار قایم برز عبدالحسین نیز خدا گشت سوم قایم برز احمد آخوند تا موسی کشته شد و در آنحال علی ولد که بلایی باقر برادر تاج الدین که ذکر شما در مشا در کار کاب شهید در بخش دوم آوردیم بالای تلی ایستاده نماشا میکرد و ملتفت شد که علی سردار کشته گردید خاک بر سرش ریخته بگریه و زاری دویده خویش را بر جبهه آن شهید افکند و لشکریان او را نیز کشتند و سرشان آستان میرزا محمد مذکور از بدن جدا کردند و خان میرزای بهارلو نیز سر علی سردار را قطع نمود و هر سه سر را نزد میرزا نعیم برده جائزه و انعام و خلعت گرفت ولی سید علی مذکور همان حال ماند و با جراحات بسیار در خلعت برخاسته و در آنوقتیش در سنگ رسانده گفت پس از آنکه لشکریان مرا هدف گلوله کرده پنهان و چوب شمشیر زخم بسیار زدند ندانستم چه باعث شد که سرم را مانند سایرین جدا نکردند من در حال بیهوشی افتادم ناگاه یکی بمن گفت برخیز و خبر شهادت علی سردار را در سنگ برسان و اعدا باید تو را بالاخره بطهران ببرند و در آنجا شهید کنند گویند شمار جراحات او متجاوز از دویست بود و چون سخنش بانجا رسید ضعف بروی مستولی گشت و معذالک زنده ماند تا او را با چند تن دیگر به طهران بردند و در آنجا شهادت رساندند و با سجده در آن شب سران سپاه از قبیل احمد خان و خان میرزا



سال ۱۲۶۸ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

برای بهار لورسولی بسنگر بانیه و سناده پیغام کردند که چون شاه علی سردار را از ما خواست و اینک است  
ما کشته شد ازین پس با شما کاری نداریم و تا شب باقی است زمان خود را بروشته ازین مکان فرار کرده  
منفرق شوید و مشهدی میرزا حسین طلب و آقا میرزا احمد و قواما در جوار گفتند که ما میبایست شما را مورد قلع و  
قیمع ما هستیم و با اینکه سردار عالیقدر ما را بقتل آورید بهمان اظهار ملاحظت غمزه تکلیف نبرازید  
اینرا بعین بدانید که ما شهادت خود اسارت زن و فرزند خویش را بکمال رضا در سبیل محبوب کتبا  
قبول کرده ایم و اینک چه مطلب از شما خواهیم نخواست همت دهید تا حسب مقتولین خود را از من گنیم  
و بعد از فراغت از آن مابقی مطالب اظهار مینمایم و سران سپاه پذیرفتند و در در ابقا صدیک  
سپیل عقب بردند و بانیه قتلگاه و اردو شده ابدان بی سر را باهما بحال که بودند همه را در یک قبر نهاده  
خاک ریختند و بجمل خود برگشتند و از شهادت سردار و شجاعان عالیقدر شاکر بودند و بسوق را  
مبدل بسپاه کردند و تمامت زمان را در بستان آس بران مجتمع کرده میقدادند و سنگرهای  
مختلفه خود را را نموده در سنگر آس بران که سنگر مغربشان و بالای محل عنوان واقع بود فرار  
یافتند و مجدد آخان سردار بهار لور پیغام فرستاد که اقامت شما در کوه مخالف عقل است چه که هر روزه  
هزار نفر بر شمار لشکر افزون میشود و در این هوای سرد زمستان با فقدان اسباب و ما محتاج برای شما در  
مقدور نیست البته فرار کنید و جان سلامت بدر برید در ارضی با بارت عجل خود شوید و ایشان جواب  
دادند که ما از اول نه برای طغیان در رضای جنک با سلطان و شتم و فقط در راه دین آئین معتقد بطور قائم  
آل محمد شدیم و حکمران قدیم و جدید با ما جلیب ریاست جرح ترشی برای دولت کردند و از ظلم و عدوان بر ما  
دعی فرود گذار ننمودند و این هنگامه را بر پا داشتند و ما را تمام کتند دست بر نمیدارند و بگانه مطلب ما  
اینست که شما بعد از شهادت ما نسبت بزنان و طفلان رحم و شفقت ننمایند و با همه در این متوج ذخیره کتبت

# سال ۴۳ نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

مآکولات اصحاب تمام شد و فقط مقداری برنج و انجیر و چند سس الاغ باقی ماند روزی یک رأس الاغ کشته برزجال  
و ساقش را تقسیم میکردند و قدری انجیر برهنه میدادند و در نهایت برنج نمیزودند و ملاحظه برزجال را داشتند تا قومی بوده  
حجت گفت قتال نمایند در آن حد و فقط چشمه آب مشهور بیا قوتی بود که کفایت شرب همه جمعیت انجمن بود  
لشکر آنرا احاطه کردند روزی نسوان باتبیه با جماع برای تحصیل آب از چشمه مذکور رفتند و سرانجام لغت  
نمودند و یکی از زنان پداف گلگول شد (چنانکه چند روزی پس از ختم واقعه و اسارت نسوان وقت)  
و جمع نسوان بانگ التماس میکردند و حمله نمودند سرانجام گریختند و زنان با نقره بجزر متحلین آب را عقب  
کردند و آنان مندهش شده بدرفتند و اشیاء و مایحتاج نصیب زنان شده چشمه آبرابر موقتاً تصرف  
آوردند و در عین آن احوال لطفعلی خان قشقایی سردار کل اردو دستور داد و سنگری محمادی سنگری  
ساختند و سرانجام عدّه بهارلو و قشقیان چهار بلوکی و غیرهم در لشکر محمادی اصحاب قرار گرفته با توپ  
و تفنگ همی شلیک نمودند و هنگامه مقاتله را چند روزی گرم و عرصه را برایشان تنگ کردند و  
آنان برای قتل شربت باروت آرام بوده هینکه دشمن از سنگر خود تجاوز نمینمود دفاع میکردند و با  
بسیار مستانی و اسباب نذکافی حتی کفش در پانده شدند و عدّه شان روز بروز منافصن و جمعیت  
مهاجمین تریزید میشتند و گلگولهای توپ همی بسنگر اصابت کرده سنگها را پراکنده اصحاب  
مخروج میباختند معذالک اردو خسته شده سران لشکر حمله نگینتند و باتبیه راندند اگر گفتمند  
تنی از خود بار دو نفر سینه تا عقیدت شمارا کاملاً پی بریم و زرد شاه از شما شفاعت کنیم تا این  
غناطه از میان بر خیزد و ملا علی بار و زرقه نزد لطفعلی خان موافق آیات قرآن و خباثر شود  
ظهور قائم را بابایان قاضی وضع و بیخ مدلل کرد و پس از ختم کلام وی سران اردو اظهار سالمیت  
و مصالحت نمودند و ملا علی نزد باتبیه مراجعت کرده تفصیل ماوقع بیان نمود و آنان بلا اعا

سال ۴۳ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

بالاتفاق گفته که این تریز در حله است تا ما اگر فتنه بقل رسانند و اگر هست بگویند باید اردو کوچ کرده ما را با  
عیال و اطفال فارع و آسوده گذارند و چون تریز بر ندرت کوره نمرند و لطف علی خان عزم قلع و قمع مومنین و  
و تخریب سنگر شان کرده بار دو که شمار شان را بیش از ده هزار نوشته اند امر داد اطل جگت و ختمه شنبویر  
بر اندازان اصبطها باقی که قریب هزار تن بودند در محلهای خود خلف اجمار و اشجار پنهان شدند و صلته  
بین طرفین تقریباً ربع فرسنگ بود و گروهی از سواران در میانه ایستادند و خبر خواندند و بمقدار  
دویست قدم سری سنگر اصحاب اندند و در ساعتی تقریباً هزار تفنگ شلیک شد و بانه از خلف سنگر  
بیرون آمده اولاً با تفنگ شلیک کردند آنگاه دست بشیر برده بانای یا صاحب آلمان برابر  
حله نمودند و جماعت زنان در سنگر بانای یا صاحب آلمان جواب مرد ما را همی دادند و در آن  
قدری باران بارید و بخار چندان احاطه کرد که اجاب یکدیگر را نمیدیدند و بعد ایشان خند و شکر  
روی بسنگر خود برگشتند و با بیان در تعاقبان راندند ولی تفنگچیان مذکور یکبار از چهار جانب  
آنان را احاطه کرده شلیک نمودند و دمانه اشبار توپ تفنگ فضا را مشتعل و روشن کرده بر آن  
بچاگان دولت کشت و در نکت نند و جسمی کثیر مقتول و غده مجروح شده در مواضع متفرقه پستیاند  
و معدودی سالم مانده پراکنده گشتند و بالاخره سعی کرده خود بسنگر رسانند و چون شمار نمودند پیش  
از پنجاه تن برجای بودند و در ساعتی تا قتل کردند آنگاه در همان طلعت شب سر ما و حالت گرسنگی  
و خشکی بی محتس احوال سائین شتافتند و غلبت مقتول و برخی را مجروح پستند و عقب  
و مشت بسیار مجروحین را بسنگر بردند آتشی فراهم نمیشد که گرم شوند و یا آب گرم بخلق مجروحین  
رسانند و غذائی نبود که تدبیر نماید آنچه از زحمت و فرس و غیره موجود بود بر مجروحین بدوش  
انگشته تا از شدت سرما بجا بمانند و مشهدی میرزا حسین قطب با سپاهات روحانیه اش همی شلی

سال ۴۴ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

نسی قلب داده تسوین بجای نفاشی نمود و معدودی قبیل تا مشقات مذکوره نیارده فرار کردند و گرفتار جنگ  
اعدا شده کشته گشتند و در این موقع بر نیزر حسین قطب و عده از اصحاب که با او باقی ماند پیدا بود که فردا  
کارشان بانهتایرسد و انشب که بعد از مدت ششماه محاربه آخرین شب بالابی که بود با این دوین  
موجودین در زمان شوهر دیر گشته و کرمه اطفال شیر خوار و عادات آیات و مساجات با پروردگار بر آوردند  
و علی الصبح اردو از جا حرکت کرده طبل جنگ نوحه شپور کشیدند و در پی فتح و فیروری نبوی  
نشارت و شادمانی زدند و بگرگ اصحاب هجوم آخر بزدند هر که را بدست آوردند کشتند و مقبولین  
موجودین را سر از بدن ای جدا نمودند تا بالآخره هفده تن از اصحاب برجای ماندند و با همه خشکی و سرما  
خوردگی و کرسنگی و تشنگی چهار روزه دینر با جراحات که داشتند یکدیگر را نسبت و تسوین با اتحاد  
نموده دامنهای یکدیگر را بهم بستند و ملا عیسیقی ایشان را ترغیب بجله آخر کرده جنگی دست نیزر یک  
دیوان برده همله کنان ندای با صاحب الزمان بر کشیدند و حله سخت بردند تا گاد گلوله پشت  
دست ملا عیسیقی رسیده از عقب سرش بر بدن رفت و آنعارف ششم آلهی بیفاد و جان داد  
و سایر اصحاب نیز از کثرت جراحات از مقاتله باز ماندند و اردو متوجه زنان شدند آنقدره قبیل  
اصحاب که از شدت تشنگی و کرسنگی و سرما و برهنگی توانائی نداشتند غیرت کرده نسی  
از ایشان نیز احمد نام با کلمات نسبت اینر عن اینر همی تسوین بقاقت و شهادت نمود لا حرم جنگی  
بیکبار حله بانبوه اردوی جزار در مقابل نوب تفنگ آتشبار بزدند تا برخی شهید شدند و بعضی  
از کوه پائین افتاده بمقام شهادت رسیدند و چون مردان از میان رفتند زنان بموجب ترصیه  
ایشان همبسی اسارت گشته لباس فاخر و زیور از بدن در آورده با آنچه از تساع دنیوی داشتند  
در محلی آماده برای مخفیین گداه گشته و عده بهار لو هجوم برده اعتدنا بناله آن بجایگان و کجی که در کاه

# سال ۴۵ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

کودکان کرده بنام بر خستند در یکدیگر پیشی پیشی بسته آنچه یافتند بودند و آنان را بدانه کوه بیابان که در ساف بعیدی واقع است برده بکند آشتند و دوش از بهترین حال اصحاب بنام لاسوس زمال و طابا قرص باغ را که با موی سفید قد خمیده در میان زبان بودند و از جهت ضعف پری نوری محاربه شدند نیز گشته طابا قرص امیرزاعلی بیگ سلطان سربازهای نیریزی که بسیار شقی و قسی القاب بودند بیدنگ با شتاب شمشیر کرد و سرش جدا نموده بدست یکی از کودکان پدر گشته احباب داد و دخترزاده ضعیفه طابا محمد باقر را که متعنه سیاهی بر سر داشت از نعل مادر روده ردیف خود سوار کرد و کودک مذکور را بد آنجا که سر طابا محمد باقر شهید را بدست گرفت در جلوراند و اسب دو اند و هدیه بمیرزا انیم برد و میرزا انیم در آنروز متفرسیر جلالت خود را در کوه بیابان مذکور فرار داده بر سنگی نشسته سایه بانی بالاسی سر او گرفته بودند در سربازان بسیار و علامان بالاسی زر کار نرزد او بپندله و قرض بودند و در خرابی خداشان که بمنجر بفتح و فیروزگی گشت خلعت میخواستند و سران لشکر خدای را بجای آورده مبارکباد می گفتند و با طراصی و آواز ساز و نواز بر پا و طرود شربت میآورد علی بیگ رسید و سر طابا قرص را بر قدم وی شکر کرده و جبهه شیرین زبان او در محضش افکند و این بیت را با آواز بلند خواند ای امیر آنچه خواست تیرگر برد معتد که تر بابی همه میسر گردید پس با میرزا انیم طبل شادی کوفتند و بخار غم داندیشه را از خاطر بر وی در آنحال تلاعبه بحسین را حاضر کردند و میرزا انیم با و خطاب نموده گفت تو که مرد دانا و حکیم بودی و در ریاضت یکشیدی و در مسائل شرعیه رأی و فتوی داشتی چگونه باین دولت و خاری ره می شدی که پسرانت را جلوی چشمت سر برینند و عاقله ات را اسیر کردند و اوجواب چنین گفت که ما سابقا دراز بار از دنیا در انتظار ظهور صاحب الزمان بسر بردیم و در اخبار ما ثوره بود که بیضی کما ضعیف رسول الله و بهدم ما کان قبله کما بهم رسول الله و اکنون ظاهراً هر شده کرد آنچه را که ما مورد بود حضرت رسول

سال ۴۶ هجری قمری

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

رسول در اثبات حقانیت و رسالت و مقام وحی خود بشهادت یک نفر از یهود استمال فرمود که یهود او را  
مجنون و مردود می‌شمرند و شما مرا عاقل و حکیم و عالم در مباحث میدانند و من اول بعلم و حکمت و عقل و تقوی ای  
خود و دوم بقربانی اولاد منم با سارت عیالم شهادت میدهم که قائم موعود ظاهر شد و چنانکه رسول  
عادات و رسوم جاهلیت را بهم زد و علماء و فصحاء و رؤساء عرب متحد شده قیام کردند که مانع از تغییر عیال  
و عبادات قوم شوند و معذالک نتوانستند و امر او احاطه نمود قائم نیز چنان نموده و خواهد نمود و میرزا امام  
اشنا سخنان وی گفت ای آخوند ما منتظر پسر امام حسن عسکری بودیم و حضرت رسول در لوح فاطمه خبر داد  
آخوند گفت اگر خدا بپسندد خبر داد که قائم پسر امام حسن عسکری است بایستی در آیات قرآنی تذکره  
باشد و اگر حضرت رسول در لوح فاطمه فرمود بایستی اقطار در میان فرق شیعه اختلاف در تعیین شخص  
قائم نشود پس چرا فرقه محمد حنیفه و فرقه بزرید و طائفه نقابیت اسمعیل یا امام موسی و غیره معتقد  
شدند میرزا نعیم باو گفت ای آخوند با این نطق و بیان و علم و برهان منجاری اردو در بابی کسی حکم داد  
دینش را بر از خاک کردند که دیگر سخن گوید و یکی از علما منش بصر بکلوه پیشاب سراخوند را برد  
کرده حواس او را بقتل رساند میرزا نعیم فریاد زد که نکشید این شخص از علما است و باید بطهران حضور  
قبله عالم فرستاده شود آنگاه دستور داد که اسیران را کوچ داده از راه کوه میانان که راه سخت  
مشکل بر دره های بسیار و درختان بیشمار است عبور دهند ششصد نفر زن برخی سپرد بعضی  
چون جمعی حامله و مرضعه بودند و اطفال همراه داشتند و جمعا کرسنه و تشنه و داغیده و گردوی  
از آنان در ایام زندگانی غریق نعمت و رحمت بودند و از دره ما عبور نمی‌توانستند و می‌فادند و نیز  
رجالی را که از اطراف دستگیر کردند جمیع را بغل و بر بخت بستند و چون در راه می‌فادند لشکریان  
با تازیانه میزدند و بدشوار چنان مجروح کردند که از کشته شدن برایشان سخنم که شت یکی از آنها

سال ۴۷<sup>هـ</sup> نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

از اجاب نیریز که قسمی هم از واقعات مذکوره را مشاهده و حکایت نمود چنین بیان کرد من کودکی  
نه ساله بودم و مادرم طفلی صغیر دیگر اسمش نام بردوش و در انغوش دشت و هر چند حسب وصیت والد  
بپس کم قیمت در بر کرد ولی کلاه سداقه را تغییر نداد و تعدادی زیور بکلاه نصب بود و با چنان حال  
مرا بر میانی بسته سردیگر بسیار را با باروی خود محکم نمود و با تحمل مشقت بسیار همراه جمع اسرار فرستیم مادرم  
گفتم مزار ما کن تا خود نیز حجت بروی جوار گفتم میخواهم چون نر میگذشت مطلع باشم و بجز نامم در آن آستان  
یکی از سواران را نظر بر زیور کلاه افتاد رکاب بر اسب زده خود را نزدیک رساند و دست بکلاه برد و او را  
و با پیاده و فاصله در میان بود و بقوت و عجلت کلاه طفل را با موی سرش بست گرفته کشید لاجرم  
طفل بمافت ده نزع در افتاد و موی سرش کنده شد و ما از عجب دیدیم چون با سداقه رسیدیم بی  
بهوش و قریب بموت بود مادرا در او بر داشته در انغوش گرفت و با جمله اسرار انواع مذکور تا سر آسبای  
مشهور به تخت که تا نیریز یک میدان سافت دارد و دارد کردند زهارا دور هم بگردانند و در حال  
ده نفره نفر یک بزنجیر بستند و رؤس شهدار که یکصد و هشتاد عدد بود خرمن نموده همه را پوست کینند  
و در اینجا کریم میر شکار ولد محمد که میرز نعیم او هاشم بسیار شنیده دشت چون نظر برز نعیم براد افاد فرما  
دم توب گدشته گشتند و حاجی میرزا عبدالوهاب روضه خوان برادر حاجی میرزا نصیر که در ضمن شرح وقعه  
اولای نیریز در بخش دوم ذکر نمودم نزد میرز نعیم حاضر شد و نظرش بر میرزا ابوالحسن بن میرزا تقی از علمای بایسته که ذکر  
احوال برادر شهیدش ضمن شرح واقعات جیل گذشت افاد و برای جلب رضا خاطر حکمران آن مغلطو را که نیرز  
نیز بود چندان خوب زد که مد بهوش گشت و او را بر تبری بست همی کرد داد چون بهوش آمد خطبوی  
کرده گفت حاجی برستی بدان همینکه ظاهر شده قائم آل محمد است و با جمله در طول مدت چهار ماه  
که عده قبیله بایسته نیریز در مقابل چند هزار اردوی مسلح مقاومت کردند عده کثیر از اعدا اهلان شد و جمعی از آنها

سال ۴۱ نهم طهوز

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

از این طایفه قبیل رسیدند و در این مقام اسامی جمعی از شهدا معروف واقعه مذکوره نیز بر اثر ثبت نمایانیم

- ۱- آخوند ملا احمد بن ملا حسن ۲- آخوند ملا علی کاتب بن ملا عبد الله ۳- اسد له ولد میرزا علی ۴
- ابوطالب ولد میرزا احمد ۵ احمد حاجی ابوالعاسم ۶ آقا شیخ محمد ۷ اکبر محمد قاسم ۸ استاد جعفر ۹
- آخوند ملا عیسی ۱۰ اکبر ولد عبد الله بن علی ۱۱ اکبر محمد شاه ۱۲ ابوطالب ولد ملا زین العابدین ۱۳ ابوطالب
- ۱۴ مشهدی باقر صباح ۱۵ مشهدی عسکر پسر مشهدی باقر ۱۶ ملا محمد تقی ۱۷ ملا علی بن تقی پسران آخوند
- ملا عبد الحسین ۱۸ ملا علی ۱۹ ملا حسن ۲۰ ملا مومن ۲۱ ملا احمد پسران آخوند ملا موسی ۲۲
- محمد کوچک ولد مشهدی حبیب ۲۳ مشهدی میر احمد ۲۴ ملا درویش ۲۵ مشهدی علی ولد
- نجف ۲۶ ملا محمد ولد کر بلائی باقر ۲۷ مشهدی تقی بقال بن عابد ۲۸ میرزا احمد ولد ملا صادق
- خالوی علی سردار ۲۹ محمد ولد عبد الحکیم ۳۰ میرزا علی ولد ملا صادق ۳۱ میرزا ابوسف ولد میرزا اکبر
- ۳۲ ملک ولد ملا علی ۳۳ محمد مشهور بیکه ۳۴ میرزا حسن ولد بیکه ۳۵ ملا حسین ولد بر خوردار
- ۳۶ محمد ولد ملا موسی ۳۷ میرزا بابا ۳۸ میرزا احمد ۳۹ محمد علی پسر مشهدی علی ولد سلیمان ۴۱
- مجتبی ۴۲ ملا حاجی محمد ۴۳ ملا حسین ۴۴ محمد صادق ۴۵ بر حسین ۴۶ میر اکبر ۴۷
- محمد ولد اکبر فرخی ۴۸ ملا شاه علی ۴۹ محمد ولد ملا علی ۵۰ محمد علی نوزد ۵۱ محمد علی حاجی
- عبد شاه ۵۲ محمد ولد رضا ۵۳ ملا علی محمد ۵۴ مومن ولد استاد احمد ۵۵ محمد ولد باقر ۵۶
- محمد ولد کر بلائی تقی ۵۷ محمد کر بلائی محمود ۵۸ ملا حسین ولد عبد الله ۵۹ محمد علی پسر شکار
- بن ملا عاشور ۶۰ محمد علی ۶۱ ملا عابدین ۶۲ میرزا حسین ولد میرزا تقی ۶۳ مشهدی محمد علی
- نوزد ۶۴ مشهدی میرزا حسین قطب ۶۵ میرزا حسین ولد میرزا موسی ۶۶ میرزا احمد ۶۷
- میرزا زین العابدین خواهرزاده های قطب ۶۸ میرزا محسن ولد آقا نصر الله ۶۹ ملا اکبر



سال ۴۹<sup>م</sup> نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

ملاکبر برادر کربلایی جعفر ۷۰ نیزر احمدی ۷۱ مراد لر ۷۲ ملا قاسم ولد ملا عاشور ۷۳ حسین ولد  
 اسناد علی ۷۴ حسن شهیدی صفه ۷۵ حسنعلی ولد نوری ۷۶ والده آس ۷۷ حسن ولد  
 ملا قاسم ۷۸ حسین برادر کربلایی رضا ۷۹ حسن ولد حیدر ملک ۸۰ حسین ولد شهیدی اسمعیل ۸۱  
 حسین ولد زمان ۸۲ حاجی محمد ولد ملا عاشور ۸۳ حاجی نقی ۸۴ حسین ولد قاسم صفه ۸۵ حسین  
 ولد اسناد احمد ۸۶ حسن ولد ملا یعقوب ۸۷ حسین ولد رجب ۸۸ حسن ولد میرزا ۸۹  
 حسنعلی ولد میرزا آقاعلی ۹۰ حسن ولد محمد ۹۱ حاجی شیخ عبدالعلی ۹۲ باقر ۹۳ نقی ولد صفه  
 ۹۴ نقی ولد علی ۹۵ زین العابدین ولد ملک ۹۶ زین العابدین ولد اسناد محمد ۹۷ خواج  
 زین العابدین ۹۸ خواجہ برهان ۹۹ خواجہ اسمعیل ۱۰۰ خواجہ علی ۱۰۱ نادوی ولد  
 خیری دیشیرا کشته شد ۱۰۲ عابد ۱۰۳ عابد ولد بر خوردار ۱۰۴ عسکر بریق دار ۱۰۵ عبدآتمه  
 ولد کربلایی اکبر ۱۰۶ عسکر ولد علی ۱۰۷ شریف ولد کربلایی رجب ۱۰۸ عابد ولد شهیدی محسن  
 ۱۰۹ عبدآتمه ولد علی ۱۱۰ علی ولد احمد ۱۱۱ علی ۱۱۲ عابدین کربلایی اسمعیل حتمی ۱۱۳  
 عبدآتمه ولد محمد ۱۱۴ عبدآتمه ولد عسکر ۱۱۵ علی مراد برادر فاضل وحید ۱۱۶ عسکر ولد علی ۱۱۷  
 علی سردار ۱۱۸ علامه ضایر زدی ۱۱۹ سید حسن ۱۲۰ شمس الدین ۱۲۱ صفر کربلایی زمان  
 ۱۲۲ کربلایی صادق ۱۲۳ کربلایی نادوی ۱۲۴ کربلایی محمد جعفر داماد حاجی محمد تقی ایوب  
 ۱۲۵ کرم ولد عسکر ۱۲۶ کربلایی حسن ولد شهیدی صفه ۱۲۷ کربلایی فرمان ولد شعبان

نبیل زرنندی عدّه مخالفین را سی هزار عدّه مغلوبینشان را متجاوز زده هزار عدّه شهیدان بابیه را یکصد و هشتاد نفر  
 کشت و عدّه مجروحین در زبای افاده و اسیران نیز یکصد و هشتاد نفر کشت

صورت مغان سرز آفتاب محمد فغان ابرقانه

سرت لوفغان ابرقانه ما نظر دارم تا ما امر جنگهای عظیم در مقابل  
روس و انگلیس بنام شما رنگت ما از بهای زنجان عیب مانده و کماری  
صورت ما زید

محمد فغان در ماسن مکتب جو به این سبزه آفتاب عیب نداشت

امروز وی نظمی را در بلج محول داشته ای نظر از خواب بر فتنه آینه  
دشمنه سیراج و دیگر سینه تیر در اردو گاه جگر سرب و ابروت لازم است

# سال ۵۰ نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ ق ۱۸۵۲ م

۱۲۸ کربلای باقر ولد استاد نقی قاقش میرزا کارجب ۱۲۹ کربلای باقر ۳۰ کربلای محمد ۳۱ کربلای شمس  
 الدین که در سیر افغانی آقای عینی نقی اورا شهید کرد ۱۳۲ کربلای حسین ولد حاجی ۱۳۳ کربلای اسمعیل  
 ۱۳۴ کربلای یوسف بخار ۱۳۵ کاظم ولد حاجی محمد ۱۳۶ حسین ولد افشار محمد ۱۳۷ لطف الله شمال ۱۳۸  
 اسدآبه ولد میرزا احمدی ۱۳۹ طابره خوردار ۱۴۰ عسکر ولد حاجی ۱۴۱ افشار حسن ۱۴۲ ولد علی عینی نقی  
 ۱۴۳ ولد علی مراد ۱۴۴ جیم استاد علی نقی ۱۴۵ حاجی ولد کربلای باقر ۱۴۶ علی ولد کربلای باقر ۱۴۷ ولد شمس  
 محمد ۱۴۸ ولد میرزا حسن ۱۴۹ و ۱۵۰ ولدان خواجہ حسن ۱۵۱ خواجہ ولد استاد نبی ۱۵۲ و ۱۵۳  
 علی حسین ولدان کاسم ۱۵۴ ولد صفر ۱۵۵ صادق ۱۵۶ و ۱۵۷ ولدان کربلای اسمعیل حاجی  
 ۱۵۸ نقی ولد علی ۱۵۹ ولد استاد نقی ۱۶۰ اکرم ولد علی ۱۶۱ علی ولد طافاسم عاشور ۱۶۲  
 کریم ابن محمد میرزا شکار نکور ۱۶۳ زینل برادر شکار ۱۶۴ زین العابدین بن ملا محمد ۱۶۵ حاجی  
 پسر کربلای باقر ۱۶۶ ولد خواجہ غنی و بالجمله میرانیم از آنجا سوار شد و سوار اسری نمودند  
 و در جلوی روس طفل و کرنا نخواستند و اسرار در بامین سربازان و سواران فرار دادند و هر کس در  
 راه رفتن کونا ہی بیکر دبا سرنیزه تفنگ ادیت رسانند و چون هنگام غروب شد پناہ پیش میرزا  
 نعیم شاعل افروخته کشیدند و در آن مقدار یک میل مسافت شش ساعت اسرار در راه معطل  
 کردند و از راه خارج شد و زنها را بر خاها با پای برهنه دو اندند و هر حاججوی آبی رسیدند پناہ را  
 در خلعت شب و سر را در جوی افکنده با چوب و سرنیزه تفنگ ہی زدند و سیر مظلومه را که  
 و طفل در نعل دشت در بر که آب انداخته ادیت رسانند و در آن حال انالی نیز بر نظر کنان  
 زد و حاکم کرده زنها بر آن مظلومه گل زدند و مردان ہی پهلہ کردند تا بھلاکت رسیدند و نظری  
 و نیمه شب بقصه وارد شدند و اسیران را در کار و اسرا خرابه محتر محله بازار واقع در فریب نام زد

# سال ۱۲۶۱ هجری قمری

## واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری ۱۸۵۲ م

امام زاده که نمناک و مقلد از سر کین و با پاک بود داخل کرده بر طوبت و شبها کسینه منزل دادند و در شب اسرا مدت دو روز و دو شب بود که اسیر بوده و بوجه من اوجوه قوت و غذائی نیافتند و ششصد نفر زن و بچه گرسنه برهنه از سر ما میلر زینند و نیز نعیم دستور چنین داده که فردا اسرا را بدرسه وارد کرده زن مرد و بچه های نیز بر آنچه با ایشان دارد آورند مقبول نزد قبله عالم است و اسرا با همه مشقت و تعب که هستند شب در اندیشه فردا گذرانند که با شانت اعدا چه کنند و آیا چهار ایشان دارد آید و نذر بعد در صبا روزه جمیع انالی برای اودیت با سر حاضر و مجتمع شدند و با اینکه مسافت بین کار و نهرای مذکور نا اندر سه کمتر از نصف میل است از صبح تا عروب آفتاب بطول انجامید و محرمات عقیقه را برای تخمیر و عذاب سی ستر و حجاب در هیچکام مغرب بدرسه داخل نمودند و نماشایان با سنگ و چوب آن بیچارگان را بنهی گرفتند و آب بن انداختند دست و لعن کرده دشنام دادند و قبلی نیز بر جان شان میگریستند و اسرا با اگر سنگی و تشنگی در آن مدرسه بسر برزند و برخی از شدت عطش از آب متعفن حوض ناچار آشامیدند و روز بعد که چهارم اسارت و کرسنگی بود مبرز انعم گفت چون باید ایشان را رنده بشیر ببریم اندک قوت و غذائی برسانند لذا در وقت عصر مقدار دوازده من نان ذرت ناگوار برایشان حاضر نمودند که تدبیر جمع کنند و برخی از اسرا که بسی غیر تمند بودند متهم شدند که از آن غذا تناول کنند ولو آنکه هلاکت رسند و با پوست پیاز و هسته خرما و پوست انار و غیره تدبیر جمع نمودند و احوال اسرا مدت بیست روز بدینموزال در مدرسه گذشت و روز بروز ستم و مصائب وارده فرزاد می گشت و لطفعلی خان در طول مدت مذکوره در سر آسیا بنجیه که برایش برافروشتند اقامت دهشت پرستو اعلان میکرد که هر کس تنی از باریه را زنده یا کشته یا درد جانزه و صنعت باو میدهم و در طول مدت محاربه تا آن ایام با اسرا رجال اینطایفه مفضول و ازنا و اطفال با سوره یا مجروح و هلاک گشتند

سال ۵۲ نهم طهوز

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

گشتند و جمعی از سوان را که بمغاره کوهی پیاده برده فتنی شدند آتش زدند و بسا اطفال در مہد را بادستی  
بہوا افکندہ بادستی دیگر بشمشیر زودہ دینیم کردند و شاعت فسادت را باقصی در جہ رساندند و سوان  
قشائی مردم سیاحہ را بنام بابی گرفتار کرده در شب مزعم عیش و سرگرمی خان حاضر میآفتند و او  
برای تہدیدشان حکم میداد و صحاب از بند و زنجیر نزدش حاضر مینمودند و محاسن را با شمع می  
سوزانند و اذیتہای فطیغہ میرسانند لاجرم نفوس گرفتار از سختی آزار ترسیدہ آنچہ از نفوذ  
و غیرہ کہ خان قشائی مطالبہ داشت بہر نوعی بود میدادند آنگاہ مقرر شد کہ اسرار با  
رؤس شہد ابشیر بریزند

کیفیت ورود اسری و رؤس شہد ابشیر

و خاتمہ احوال

و بحکم میرزا فہیم ششصد زن و طفل اسیر را دو قسمت کردہ یعنی راہ فرخس نمودند و سیدتن از انان  
از مد رسہ بغرم شیراز بیرون آورده با فریب ہشتاد نفر از رجال اسیر کہ غالباً از بایان غیر مشہور  
و مسواری و فتنی بودند و برخی در شب آخر محاربه بالای کوه بگر بختند و میرزا فہیم سواران بہر  
فرستادہ ایشانرا دستگیر کردند و زجر آزار بسیار برایشان وارد نمود و آنچہ از نفوذ و موافق  
خواست و نخواست بدست آورد بفضوح سر بازاران گلپایگان سپرد تا ہمراہ اردوی کل بدین  
نوع حرکت دادند کہ ہر دو تن از سوان ستیدہ و اطفال را سوار بکت الاع کردند و ہر دو تن  
از اسرای رجال را پیادہ بکت ریمان بستہ با گروہی از زنان اسیر جمعی از سر بازاران سپردہ  
روانہ داشتند و با اذیت بسیار از صبح تا مغرب اسیران را در گذرگاہہای نیز ترنگنداشتند  
کہ انانی انتقام از انان بستانند و کل اسیران در آن مجبوظہ سرمای رنستان برہنہ بودند

سال پنجم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

وقاسه منزل غذا با ایشان ندادند و روز چهارم در منزل سستی بخانه که بعضی از سربازان از غایت که از حشام محل کردند و عدد پوست کوفته برای غذا بگرسنگان ناتوان دادند و آنان پوست را برایش نهادند تا قابل خوردن شود و این خبر صبح سیزدهم رسید سرباز را حاضر کرده بازخواست نموده تازیانه زد و گفت این اسری اگر فوت یا بند فوت گرفته میریزند و شبانه همه مار میکشند و در آن روز پیسید میر عابد نام از شدت گرسنگی و سردی که گذشت سرش جدا کرده تشش مانع از دفن شدند پس از سه شبانه روز جماعتی از شبانان مطلع شده جسد شهید را در غربت نام زاده دفن کردند و نفر دیگر را که در بین راه هلاک گشته سزار بدن جدا کرده تنهارا در بیابان گذاشتند و نیز سیری نام ملا محمد علی نام را که از شدت شیخیت و تقاضای دست و پا داده رفتن تنهت و محس شده سفید سربازید و سرش ابا خود بردند و چون در نیز زهنگام تقسیم زنان اسیر عایت ظلم را مجری داشته اند را از اطفال جدا کردند چنانکه مادر مرخص شده و طفل صبیح و یا صغیر را بغزم شیراز بردند عده اطفال صغیر در وضع نیز در بین راه هلاکت رسیدند و بنوع مذکور اسرار منزل بمنزل رسانده قضیه بر گرفته تا بیک منزلی شیراز رسانند و شاهزاده طهاسب میرزا امیرالدوله والی فارس امر نمودند و کاکین و کاروانسراها و بازار را بستند و تعطیل عمومی کردند و شهر را زمین نمودند و روز و در و دروس شهدا و اسرار اجداد گرفته بیکدیگر نزدیک و تنهت گفتند و تو بخانه و نقاره خانه را با جمعی سازندگان فرستاد که پیش از او بشهر وارد شوند و در هر چند قدم تو بفتح و فیروزی خالی کنند و اهل شیراز حشام زلفه خضاب نموده کرده کرده مبارکباد گویدان از شهر خارج شدند و لطفعلی خان سرکامی شهدا را سرنی کرده هرده نفر اسرار بیک بند بسته در جلوی شان ببت سر قرار دادند و در سار از دور گذشته از دروازه سعدی داخل و وارد شهر شدند و روس و اسرار در معابر و اسواق گشتند

سال ۴۰۰ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

گذرانند و ابنه تماشا بیاان میخیزند و میرضیه شدت میکردند و آید هن سوی سرنا و اسرایان خند  
و با سنگ و چوب گل میزنند و قبلی نیز در گوشه حقیقه بر حاشان میگرسند و بدین حال تا قریب  
زنان را در کاروانسرای شاه بر صخره دروازه اصفهان دارد کرده مقرر دادند و در حال را در بخر خانه  
جنب نغایان یعنی مجوسین واقعه اولای نیز محبس قید نمودند و آنان جملات یکدیگر رسیدند  
و شاهزاده والی در بارگاه سلطنتی کریم خان جلوس نموده جمع اشراف و علماء و عمال دولتی حاضر شده شهادت  
قصایق و غیر ذری خوانند و ناظین و مدعیین زبان بدهج و ثنا قبله عالم گشوده از ایالت شاهزاده لاجا  
قدر دانی همی کردند که چنین دشمنان را از میان برداشت در آنحال شاهزاده امر نمود اسرای رجال را  
دارد کردند و بیک نفر از اهل نیز بر که میرزا نعیم برای تبیین احوال اسری دشمنان فرستاد و او بر اسبیل نام  
نهاد یک را بعبستی مسخره آینه ریاد نموده بیان احوال و اعمالشان همی کرد از آنجمله ملا عبد کحیم که نشسته  
و مغلول حاضر بود ام لفسا خوانده و شاهزاده و حاجی قوام الملک با مظلوم خطاب عتاب نموده گفتند ای  
آخوند این چه نمته بود بر پاداشتی پر در دولت بلغان کردید و با جمعی قبیل بکسر سلطنت افتادید شما  
آخوند ما بایست عوام را از ارتکاب اعمال ناشایسته منع کنید چرا خود بایه فساد شدید و اینهمه حسرت  
پر دولت و ملت دارد آوردید آخوند جواب داد که ما نه طغیان کردیم و نه بجنگ مبارزت جستم شتی  
فردا بیچارگانم و بطور صاحب آلمان ایمان آوردیم و تکلیف ما اظهار و ابلاغ بود و شما و دیگران هر توابع  
که خواهید رفتار فرمایند شاهزاده گفت چگونه تو دوستی قائم ظاهر شد و ما نه اینهم آخوند گفت امور  
دنیوی بهما فرصت نداد که تحقیق نمایند شاهزاده گفت چگونه این امر را ثابت و مدلل عیانی  
آخوند گفت ثبوت هر امری بشهادت جمعی از علما و متدینین بشود اینک سرای عزیزان و نور دیده گان  
من است که ملاحظه میکنید و در مقابل چشم سراز بدشان جدا کردند و عاظم ام اسیرند نماند زنده اند و با جان

# سال نهم طهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

و با جان سپردن و خود در بند و قید و زندانم چه بر من دارد دیگر دو و تمامت این بیات بجان قبول کرده  
شهادت بر طهور صاحب الزمان میدهم ایاشا برای اثبات مدعای خود بدین طریق شهادت میدهم  
آنگاه شاهزاده فرمود چند تن دیگر از رجال اسپر را نیز حاضر کردند و خواست با آنان مکالمه نماید گفتند  
ما قوت و قدرت تکلم نداریم شاهزاده بجهت گفت باید لعن کنسید گفتند ما برای اثبات و اعلام امر صاحب  
با سارت عیال و غارت اموال رگشته شدن همیاشده ایم و شاهزاده بفرمان داد و در حینان حکم داد  
که آخوند را برید نگا بدارید تا تکلیفش امین کنم و آنچه نفر را برید بر سر بریدند آن چند تن را بشهادت  
رسانند حاجی ولد همندر علی گریسری حسین ولد مادی را با سر نیزه شهید کردند صادق ولد  
صالح محمد ولد حسن اسر بریدند و چندی احوال نسوان نوع مذکور بود و رجال در زندان بکند و  
نیرستند و در بدو در و بشیر از بنگلی را منع از آب زنان کردند و سپس بهر یک در وقت مغرب  
گروه نانی میدادند بعضی اطفال در خلال آن احوال هلاک شدند از جمله زنی را دو دختر و پسر  
صغیر بود و کل در سرمای شب لباس در تن نهشتند روز را با حال گرسنگی و شامت اعدا و  
سب و لعن و استهزا شام میکرد و پسر ضعیف را بجزارت زیر پستان و دو دختر را در اعوشش  
خود گنهداری میکرد و تا صبح بسر میبرد و دو دختر از سر ماموند و مردم شیر از عبور و مرور کرده شاهزاده  
آن احوال نموده شد با بر زنان بیچاره و اطفال صغیر رحم آوردند و حاجی توام الملک شفاعت نمود تا  
والی آنان را با تمام مرض کرد بعضی شد با بنیر بر رفتند و برخی در شیر از اقامت گزیدند تا آنکه ناموس  
از طهران رسید و فرمانی بشاهزاده داد مضمون اینکه شاه محمودین طلبید و شاهزاده تمامت اسرا را

خیل زندی داشت توام الملک مرحوم گفته بود که محض بدین حضرات اسرا را که بلا در نظر محترم شد عالم مغرب نمود



# سال ۵۰۰ نهم طهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

اسرار حاضر کرده شماره نمود و هفتاد و سه تن بودند و عده مذکور از مجموع اسرای و قده اولی و ثانیه نیز که یکصد و چهل نفر بودند بر جای ماندند و شصت و هفت تن دیگر جمعی متوجه جاپاک شدند و سرایشان را با امر حکومت بدو کردند و برخی مشرف بهلاکت گشته آنانرا سر بریدند و جمعی دیگر را کشتند و روس همه را نگه داشتند و قبلی نیز بوسایلی خلاصی یافتند و اسیری را عموماً نیز بخر کشیده با تمامت روس شهسوار بدست سواران مخصوص سپرده روانه طهران دشت و آن سواران در طول طریق تا آباءه تحمل مشقات و ادیارات بسیار کرده عده هلاک شدند از آنجمله آخوند ملا محمد آخسین در سیدان که سه منزلی شیراز است وفات یافت سرش بریده با خود بردند و نیز سه تن دیگر بنام اکبر ملا محمد و علی ولد کرکابی زمان حسن و ولد عبدالواحد در طول راه و در آباءه جان سپردند و سواران سرشای ایشانرا نیز جدا کرده ابدایشانرا در گودالی انداختند و در آباءه اسرار روس شهسوارا در سرهای خرابه وارد کردند و در آنجا ما موری از طهران رسیده زمانی آورد که سرها را در آباءه گذارند و با اسرا بطهران روند لذا تمامت روس شهسوارا در گودالی پشت همان خرابه نزدیک آب خیرات دفن کردند و در آنجا سینه غلامعلی بن میر محمد نام از اسرا که در سن بیست و یکسالگی بود از شدت رنجوری و ناتوانی رقی در آبانی ماند و بعضی از محرمین آباءه را دل سوخت بسبب نفوذ نیتیه کرده برئیس سواران داده سید را اگر قند تا معالجه کنند و آن مظلوم معالجه نشد و در آباءه جان سپرد پس سواران با اسرای باقی مانده از آباءه بسوی طهران عزت نمودند و با جمله نفرینا بیت و دوتن از اسیران در طی راه شیراز آباءه و طهران هلاک شدند از آنجمله ملا علی در صفهان و کرکابی با قربین محمد و برادرش حسن و ذوالفقار کرکابی تقی بن فرخی و پسرش علی و نیز دیجان ملا کریم آخوند و غلامعلی پسر محمد تقی و محمد علی پسران محمد بن جمال بعضی در راه و برخی در طهران فوت شدند و از اسرا نیکو بطهران رسیدند در یوم ورودشان پانزده نفر را حسب انگم بمیدان کشیده امر بسب و لعن کردند تا شخص نمایند ایشان در عقیدت ایمانیه پای فشردند و همگی شمشیر شدند یکی از آنان شمشیر

# سال ۵۷ نهم ظهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

سید علی سابقی الکر بود که در معانیات که در نیریز شجاعها کرده زخمهای فراوان یافته در عالم رویا خبر شهادت شراره  
طهران دریافت و بیکر کر بلانی حبیب سلمانی و نیز سیف الدین و سلیمان و جعفر فرخی و مراد جبری حسین کر بلانی  
باقر و محمد علی بن آقا محمدی بودند و نیز میرزا ابوالحسن ابن میرزا تقی که ششم از بیات وارده براد و از استقامت  
ذکر کردیم و از طول مدت شفقت و محاط و جانفشانیهای نفوس مذکور و از استقامتشان که با آن خروها  
شهادت را بگریختند اشخاص مطلع از احوال و آنا که شایده نمودند غریب بحر حیرت گشتند و بصدق  
ذقیقت این برآمدند و با بجمعه بیست سه تن از اسرا که از آنجمله علی بن میر شکار بود در انبار طهران شهادت  
وفات یافتند و بعد از سه سال حبس سیزده تن از ایشان برخص شدند یکی از آنان کر بلانی علی یار بود و چنانکه  
بعد از این گیارم مجسمه جمال ابی در بغداد رسیده در آنجا وفات یافت و در تل حمرا مدفون گشت و نیز  
از جمله سخلصین آقا سید حسن و اسناد علی بن مشهدی صفر و اسناد غایت و ابراهیم بن سید  
و غیر هم در نیریز بسته برخی از شدت تنگدستی و شامت اعدادی کرده هلاک شدند و شروع و تمام  
مذکوره از آنجا که نگاهداشتیم در او اخر سال ۱۲۶۷ هـ ق شد و از اول شهر دیحجه ۱۲۶۹ که ابتدا فضل  
خریف بود تا آخر ربیع الاول ۱۲۷۰ هـ ق به امتداد یافت و چهار صد نفر اصحاب نیریز در مقابل سی هزار نفر  
از مهاجمین چنانکه بعضی نوشتند همی کوشیدند و در او اول سال ۱۲۷۳ اسرا از شیراز برخص گردیده  
بعضی نیریز رفتند و بارای اینکه رفته واقعات گنجه شود مرتما مسطور داشتیم و اما بقیه نسبت اصحاب  
نیریز که در وقوعه اولی و یا ثانیه جان بدر برده بعد از وطن فرار گرفتند جمعی را در پیش سابق ذکر نمودیم و  
بعضی دیگر از ایشان یکی سید محمد باقر بن میر عابد شهید سابق الکر پس از ختم وقوعه ثانیه در نیریز شفاعت  
بعضی آزاد گردید و در وطن رفته عقاب و اخلاقی برقرار داشت و بیکر میر شکار محمد و حاجی پسران  
حاجی کاظم زراعوان علی سردار و نیز میرزا باقر بن ملا موسی و ملا زین العابدین بن ملا عباس و حاجی

# سال نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

وحاجی بن ملازین العابدین و جعفر بن ملازین العابدین و عبد الله بن عسکر و بیس عباس بن محمد علی و آقا شیخ محسن و حاجی احمد بن ملا محمد و کر بلائی محمد صالح بن ملا محمد و کر بلائی اصغر رئیس و کر بلائی محمد باقر پسرش لطف الله و حاجی محمد و میر شکار علی و نیز ملا قنبر بن کر بلائی رضا و کر بلائی میرزا بن عباس و میرزا یوسف بن میرزا احمد و آقا سید آقا بن آقا سید ابوطالب و سید اسمعیل بن حاجی سید علی و کر بلائی میرزا آقا سم بودند که بعضی دزیر خود را مستخلص ساخته و جمعی در شیراز بصرف مال و شفاعت بعضی خلاصی یافتند و بوطن مراجعت کرده قرار گرفتند و شغل فلاحت در رعیت و گیوه کشی و سوداگری و غیره اشتغال جستند و برخی از شدت بیم تعرض اعدا خائف و متزلزل شدند و اکثرشان همه عمر را بیبوت و استقامت در ایمان گذرانند و اخلاقی بر بنیادی گذشتند و نیز جمعی از جوانان نورس که پیشان مقتول شدند یا گرفتند و یا بری صغیرن مستخلص گشته در وطن قرار گرفتند از آنجمله ملا حسین علی پسران کر بلائی اسمعیل شهید در جبل و آقا شیخ محمد بن ملا و بیس شهید و دیگر علی محمد بن ابراهیم ولد صاحب که با اتفاق پدر پس از خاتمه جنگ شیراز شده هر دو مستخلص گشتند و دیگر میرزا یوسف بن میرزا احمد و نیز حاجی میرزا جعفر و میرزا فتح الله را با اتفاق مادر بعد از شهادت پدر اسپر کرده چون بنیز برود دادند هر سه را اقربایان اقدام نموده مستخلص افتند و دیگر خواجه محمد بن کر بلائی باقر بعد از شهادت پدر با اتفاق مادر و خواهر اسپر و در جمله سراروانه شیراز شدند و در خواهر در آنجا برای بزرگی در سر ما تلف شدند و او با مادر بعد از آزادی بوطن برگشته با تحمل بیبوت و مشقات بسیار استقامت جستند و دیگر آقا سید محمد باقر بن میر محمد عابد بعد از شهادت پدر اسپر شده چون بنیز برود دادند کردند برخی از او شفاعت نموده مستخلص گشتند دیگر حاجی محمد بن حاجی کاظم ندکور در سن بازده سالگی با اتفاق پدر در جنگ قلعه نیز مشارکت کرد و پس از ختم امر قلعه گوی دزیر بر بنیان و گوی در حال

سال ۵۹ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

در جمال فراری دیگر زبان شدند و در واقعه جبل پادرو در برادر نصرت اصحاب پیام کردند و حاجی کاظم بالای خزه بگیریمت و حاجی محمد با مادر و برادرش ملا حسین و حسن کفر را عدا گشتند و با سیری شیراز فرقه دهون اسرا مستخلص شدند حاجی محمد نزدیکی از صاحبان مستخدم گروید و کفالت مادر و برادران نمود تا آنکه بوطن خود کردند و پدرشان نیز از بغداد مرخصت نمود و برای آنکه از تعزات اعدا نیز از اقامت در آنجا نتوانستند بگریز بقریه واقع در قرب هفت فرسنگی شیراز رفته اقامت نمودند و یکی از معروف ترین جوانان اصحاب سیریز ملا محمد شفیع بن ملا علی نقی شهید بن ملا عبد الحسین شهید سابق الکر بود که در سن ده سالگی با پدر و جدش بالای جبل بسر برد و پس از شهادت پدر با اتفاق مادر و جد مذکور با سیری شیراز رفت و پس از دو سال توقف در شیراز مرضی شده عودت بوطن نمودند و تقضیل احوال آن را در بخش ششم مکتوبیم و واقعات سیریز غالباً مستند بتقریر و تحریر ملا محمد شفیع مذکور میباشد

### ورود جمال ابهی از عراق عرب بطهران

چنانکه ملاحظه شد جمال ابهی اقامت در عراق داشت که میرزا تقی خان ابریکبر از اقدار و اخیار افتاده بهلک رسیده و میرزا آقاخان نوری بر جمعی وی صدر اعظم و صاحب اختیار گردید و از جهت سابقه جناب و اتقان که از جمال ابهی داشت چنانکه اشاراتی در این خصوص ضمن بخش دوم نمودیم مکتوبی دوستانه نگاشته بفرستاد و خواستار عودتشان بطهران گشت و جمال ابهی با تفرین مذکور در اوایل صبح سال ۱۲۶۱ وارد طهران شد و از قبل صدر اعظم برادرش جناب قلیخان مأمور

۱ استقرار جمال ابهی در قصر آینه عمارت سکون صدر اعظم بود

۲ اندر سر و پنج آشنهش و لا فرمود عنایت بسوی کرب و بلا اندر سنی و شش چو دارد طهران

شد جس چاره بعد پنج و عجا بنیدر زندی

۴۵  
۱۲۶۱

# سال ۶۰۰ نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

مأمور پذیرائی و میهمانداری گردید و اقامت جمال ابهی و ذهاب ایاب شراف و شاهزادگان و منتسبین و غیرهم در خانه جعفر قنجان مدت یکماه بطول انجامید انگاه مصیف بقریه افجه که متعلق بصدور عظم بود قرار داده استقرار گرفتند و بابتیه در آن مدت هجور و محروم از درک افاضات و تعلیمات صائبه ماندند مگر آنکه شیخ عظیم اجازه حاصل کرده یکبار در باغی از شمیران بفر حضور رسید و مسائل لازم لروض اظهار داشت و جمال ابهی نصح و مواظطه ایکه فرموده از زوالت مال و خسران آمانان بیان نموده واضح و مدلل داشتند که ارجح و ادلی آنکه راه مسالمت و اعتدال پیش گرفته بصدور تسلیع امر بیان و تربیت عده مؤمنان و تکمیل اخلاق و اعمالشان برآیند شیخ مذکور قریب بمقدار ساعتی اصفا بیانات مبارکه نموده مریض شد و نیز حاجی سلیمانخان با اینکه قبلاً بسیار وقت بدرک محضر ابهی میرسید دین نهگام دوبار بواسطه آقا میرزا موسی اکلیم شرف بحضور حاصل نمود و مقصود صدر اعظم از سیاست و تدبیر مذکوره این بود که جمال ابهی را از ملاقات و مداخله در امور بابتیه ممنوع دارد و بدین وسیله حفظ و حمایت نماید و از طرفی دیگر شاه و اولیا مشغول دولت بنمایند که بر نفس طائفه درخت مرفهت وی قرار گرفته و اعمال آمانان طائفه درخت نظر است و از جهتی دیگر بابتیه را که آثار بیجان و انقلاب باطنشان نمایان و فتنه عظیمه نیز در جریان است از ارتباط بر سر معطنشان ممنوع داشته ان نظام امورشان را منقطع سازد

نبیل زرنندی ضمن نقل بیانات جمال ابهی در ایام هرات در عراق عرب ارجح باحوال نیز یکی از چنین نقاشی (و همچنین جناب عظیم را در جلان منع کردیم و با و کفتم اگر چنین امری واقع شود آیا شما میتوانید جلان نقاشی بدار کسی کنید اگر او هم برود هزار نفر بجای او هستند در وقت اینت اسباب فتنه میشوند در وقت انقلاب فرار میکردند )

سال نهم طهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

سازد و بدین طریق ظاهر مرفت با اینط لفظ را از دست نداده و امور کشوری اینز بد لحاظ خود نظام حمسه

### شهادت ملازمین العابدین نیرودی

در خلال احوال مذکوره عمال دولت ملازمین نیرودی از علی و و غاظا بنا بر آنکه از اصحاب و حشیه شهید بود و در  
فترت معارف بدیده تبلیغ مینمود در قم دستگیر کرده مغلوبا بطهران آوردند و چون ایمانش همه بگذر و با  
و استقامتش مشهور و غلامان قتلش دادند حکم شاهی در میدان طهران شهید کردند

### کفیت شروع فتنه خطیره طهران

بنوعی که اشاره کردیم شیخ عظیم پس از شهادت ربّ اعلی استغفار در طهران جست و بابتیه در مجلس مجمع شدند و  
چنان توقع بر آن خطره که عمال دولت پیوسته در تعقیبشان بودند اجتماعات محیثه تائیس کردند و در جهت  
مطالم دولت و قتل و غارت و حبس اصحاب اجاب سخت در همچنان آشفته شدند و نیز برخی ازل  
نیز شیخ عظیم راهی تاید کرده بقلب سلطان منصور بیان تشریح نمود و اطاعتش فرض خواند و بدهنده  
ایران بهمانی نوشته رسول فرستادند و منتهورین بابتیه را در طهران مجمع نمودند تا شیخ را در انجام  
مقصود خطیرش که مستند بمفهوم بیانات ربّ اعلی بگردند مساعدت کنند لاجرم عده از حقیقین اینط لفظ  
که از اعتراضات عمال دولت بسوی مرکز گنجینه و با از جنگ ظالمین نجات یافته در مرکز مقرر گشتند  
و با خود حبش شتیاق لغا، بزرگان اینط لفظ عازم پایتخت گشتند و یا با لآخره برای نصرت سلطان  
منصور بد نوشته افتند در طهران اجتماع نمودند و از آنجمله حسینجان میلانی سابقی الذکر کشوری  
و هوسی غریب و لهما و سرا و آنگند چنانکه خون در عروق جمعیت میجو شید و او را در غایت خصوم خویش میسنودند

آقا حسین میلانی جوانی بود که در میدان مشربانی دار بشیم کاری مشغول و در احوال صوره جمال اعلی مؤمن شده توجه بطهران کرد و با

# سال پنجم طهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

میتواند و جمعی از شاهسیر بابتیه امثال حاجی سلیمانخان تبریزی میرزا سلیمان نقلی نوری ملا عبد الکريم قزوینی حاجی میرزا حاجی کاشانی نطفعلی میرزا شیرازی و غیرهم در آنجا مع بودند و بخانه حاجی سلیمانخان در شهر دیار در آشوب و در در بند شیران و غیره با انجمن تائیس میگشت و در آن هنگام که بزبان فتنه در شرف التماس بود از سران اینطائفه فقط قره لعین در خانه محمود خان کلانتر و اقا سید حسین کاتب یزدی در بار طهران میر بستند و بزرگان انجمن از مکاتبه و اطلاعات آمان بی بهره نبودند و در نتیجه برای میرزا قزوینی اوضاع انجمنهای مذکوره حکایتی را از اقا میرزا موسی کلیم (که ملا محمد زندی (نبیل عظم) بیان کرده نقل مینمایم نبیل مذکور چنین نگاشت ( روزی کلیم با نجا فتنه که شاید آتش فتنه را بحکمت خواستگش کنند در بان چون اورا همیشه سخت راه نداد بعد که حضرات خبر شدند چند نفسی را درست آید که غدر خواهی کرده ایشانرا با بخانه میرزا کلیم میفرمودند چون حضرات نزد من آمدند شب در خانه نوعی رفتار کردند که من پیشش هزاره فی که میمانم بود خجالت کشیدم و چون دو روز بعد آن قضیه رخ داد همان شاهزاده گفته بود که پریش در منزل فلانی بودم جمعی در آنجا بودند که من از آنها بسیار گدشدم لیکن آنها ازین واقعه مطلع بودند که پیش از وقت شامانی میگردند و میرزا سلیمان نقلی که به حضرت آمده بود دست از من بنداشت تا قسم خوردم که شام برید من از عقب بیایم چون میرزا فتم محمد شام میرزا عقب بجانب هم با من همراهی نمود چون اذن دخول یافتیم در مجلس دیدم که حسین آن حسین بنی است

درد شرب

و با اجابا محو شده ایامی که وارد طهران شد چند یوم در کاره انرا می بردن در دوازده نو با جناب میرزا احمد قزوینی بود و میرزا احمد در کاره با جناب حاجی سلیمان خان گفته عاقبت میباید بعد از ملاقات با او محبت و درینده در خانه خود حاجی سلیمان خان اورا منزل میداد آن بین بودیم هم که بسبب کاتب خطیبیم بطهران میباید میشنودند در خانه حاجی سلیمان خان اجامی است با نجا میرزا که کس ناضل شود میخواهد از آنجا برود باید و در سلیمان خان میماند حسین میلانی بودند و نمی توانست که حسین در برایش را که جمع کثیر بودند در خانه نگذارد و خود بر آید نبیل زندی

Handwritten text in Persian script, likely a historical document or manuscript. The text is densely packed and covers most of the page. It appears to be a record or a list of events, possibly related to military or administrative matters, given the use of terms like "سوار" (cavalry) and "توپان" (cannon). The script is in a cursive style, characteristic of historical Persian manuscripts. The text is written in black ink on a light-colored, aged paper. The page is framed by a simple black border.



سال ۶۳۳ هجری قمری

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

نیت و اول معذرتش این بود که ما من زانی نگفته بودیم که تا ما محبت نمودید بعد گفت خیری را که نقطه  
اولی حرام فرموده بودند من آنرا احلال کرده ام اکبر میرزا ابرار محمد هاشم میرزا هم آنجا بود و با آنها اظهار  
همراهی میکرد و بعد از آن قصیده مطولی که یکی از اهل آذربایجان در وصف حسین انا نموده بود در  
فارسی و ترکی و عربی تا آخر بمن طرب انگیز خواندند هر جا باسم حسین میرسید همه سجده میکردند من ای  
بعضی از روی غضب بمن نگاه میکنند که چرا در تعظیم حسین با آنها همراهی نمودم یکی از آنها عمامه حجاب  
برداشت و بزین زد و گفت تا کی در حجاب اسم درسم خواهید بود من دیدم که این طایفه بمن است  
لذا از حسین سوال کردم که حضرت اعلیٰ سجده را حرام فرمودند مگر شما امر فرمودید ازین سوال نندگردد  
سر بریزد خجسته و جوابی نگفت چون باهل مجلس نظر کردم همه را غرق هوی و هوس دیدم بجز تیره  
را که در عالم دیگر و شل محبوس در فکر قرار بودند و از حرکات آسمان بخود متفرجی جناب حاجی سلیمان خان که  
ایستاده متحرک بودند و گاهی بی اختیار در اعضایش حرکتی حادث و از جای خود حرکت میکرد یکی جناب  
میرزا احمد که از مجالس در کناری ایستاده بود دیگری جناب قانیر احمد الوهاب پسر حاجی میرزا احمد المجد شیرازی  
که در طلب جمال قدم از عراق عرب بطهران آمده بود و آنجا گیر کرده نمیکد اشتند بیرون برود و من چون  
مشاهده شکار دیدم مانند در آن مجلس اصلاح بد استم بد بیری خود داش هزاره را از آنجا بیرون آوردم  
و از منزل میرزا باقراخوی زاده را با مکتوبی بطلب جناب میرزا احمد فرستادم که جمال مبارک شمارا ملوا سان  
بعد از دو ساعت میرزا باقر برگشت و گفت میرزا احمد حیاش را بدوش اندخت که بیاید حسین گفت اگر  
او برود این جمعیت متفرق میشود مگد اشتند بیاید مقصودم این بود او را بیاورم نگاهدارم که ازین فتنه محفوظ  
مانند چه که میدانم که عنقریب همه دستگیر خواهند شد تا جناب حاجی میرزا حسن خراسانی که سید جل  
القدر عالم فاضلی بود و خط نسخ بسیار خوب داشت و کتابت آفات مینمود از خراسان بطهران و در محله

سال ۱۲۶۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

مجلس شریف بود و با اعدای مراد و نهشت چون از جناب میرزا احمد از غنای اوصاف جمال مبارک را شنید بود  
برای زیارت آمده بود و معارف درودش هم وجود مبارک از عراق بطهران رسیدند حاجی میرزا حسن از جناب  
بسیار سرور بود و باید شرف دیگر در طهران بود روزی پیش آمد که جناب عظیم عباس تبدیل بخانه ما آمدند  
ملاقات دارد من با چار حاجی رفتم و جناب عظیم را دیدم بمن قسم داد که در باب حسین میلانی فکری نغز باید  
آنها بگردم بلکه بتوانم آنها را شناسم و یا اقل نفوس را که از اطراف آمده اند متفرق نشان نمایم گفتم فتن شما  
صلاح نیست و شمر عمری نخواهد شد و روز دیگر که متفرق شده واقع و قیامی بر پا بود باز جناب حاجی میرزا حسن  
که جناب عظیم شما را بخدمت علی قسم داده اند که یکبار دیگر باید ملاقات کنیم چون مرادید نگرستند و ذکر نمودند  
دیشب منزل حسین میلانی رفتم اول که مراراه نمیداد بعد که وارد شدم اذن جلوس ندادند و استهزا نمودند  
و نگذاشتند که با خان و میرزا احمد ملاقات کنم شب در مسجد بسر بردم و جمیع شهر را منقلب دیدم گویا صدق  
فدا کرده و معلوم نیست چه واقع شده حال ما میخوایم بپای خود بمقتل برویم زیرا یقین است که هر  
از ما را خواهند گرفت و با انواع غذاها خواهند کشت من گفتم با این اخوی زاده میرزا باقر من حاضرم قرار بر آن  
شد که از حضرات خبر برسد و با هم بمشهد نذا حاضر شویم گفتم با اینکه من از اول با شما نبودم و خیالات شما را هیچ  
صحیح نگذاردم بلکه نمی نمودم معذرا از برای مشاهدات حاضرم

در روز بیت و هشتم شوال این سال ساختن حیرت فرانی جبارت جماعت بابتی روی داد محض اینمقال اینکه ملا شیخا که یکی از مدعیان  
باب و عقبه حضرت عظیم بود در آنجا طهران آمده روی بصلوات عباد نهاد و جمعی را متابعت خویش در آورد و با ایشان  
در میان نهاد که با ما در مسجد حاضر شوند اولاً امام جمعه را در مسجد بشهادت رسانیده پس متوجه ارک بادشاهی گردند  
شورای و اتفاق بهنگام صدارت میرزا تقیخان بود چون مشایخ در محکم ممالک محمود در آنجا در میان مخصوص شد

سال ۶۰۰ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م  
واقعه هدف کردن ناصرالدین شاه

وبالآخره سه تن از مشهورین بابیه صادق تبریزی و فتح آهسته بن ملا علی صحاف فنی و حاجی کاظم تبریزی تویا  
هدف ساختن ناصرالدین شاه شدند و شاه در مصیف بنا در آن شیران بود و در صبح روز یکشنبه ۲۸ شوال  
۱۲۶۱ مطابق ۱۷ مای ۱۸۵۲ هر سه با اتفاق خود با اطراف قصر نیاوران رسانند و در موقعی که شاه  
بغرم شکار سوار میشد با پیشانی پر شده با ساچمه خود را بجا سچیده در محل عبورش متفرقا ایستادند و بر  
دستی عریضه گرفته بحال اشخاص منظم منظر بمانند و همینکه شاه از قصر بیرون آمده عنان اسب بر دست  
گرفته از معرکه میگذشت تا سوار شده بغرم شکار تبارز و فراتشان و علما مان و سواران و اعضا بر کوب  
سلطنتی در فاصله معین منظر مانده که چون او سوار شود آمان نیز سوار شده در عقبش مرکب برانند و

آنان با جری را مورد تازیکی گردانند چون یکی از پریان ملا شیخی میرزا عبد الرحیم نام ابراهام بود در خدمت علیقلی میرزا اخصدار سلطنت  
بسیر بر در قم شده بود میرزا اقیحان شاهزاده را اخصدار در مقدمه چهارش را و ماوروش داشت که از میرزا عبد الرحیم منزل ملا شیخی و  
اشیا علی بن رحیم را مشخص شده اعلام کند شاهزاده چند آنکه از میرزا عبد الرحیم استغفار نمود و در آنکار چو آنستند چون میرزا عبد الرحیم  
با میرزا اطی ابراهام در کسری بسیر میرزا زردی جویا گردید معلوم شد که ملا شیخی چند روز قبل از سرای میرزا عبد الرحیم بجای دیگر  
نقل نموده است حاجی سید محمد صفهان که یکا از مرده آن مرده بود خانه فایب چا پار خانه را نمود و جمعی با میرزا با نجاشتنا  
در این یافتند و یکی دیگر از آن غلامین بدست آمد شاهزاده اخصدار سلطنت میرزا عبد الرحیم و از رحیم دیگر را اخصدار آما بکارت  
میرزا عبد الرحیم تبرعات شاهزاده را مانده یافت و آن یک بیدار دیگر شتافت ملا شیخی را چون دیگر حالت توقف نبود تنبیه  
لباس و تبدیل سببیت با در با بجان گریخت بعد از آن میرزا اقیحان محمد و بار اخصدار آمد در خانه حاجی سیدخان سپر  
بجین خان تبریزی منزل کرد تا بعد از آن قدیم را اخصدار نمود چون چند روزی منقضی گردید عدلیان به اتفاق رسیدند بجای

سال ۶۰۰ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

و جمعیتی از مردم مختلف نیز در اطراف خارج ممبر ایستاده بودند و شاه سوار شده قدری جلورفت تحت جاهی کاظم نیری  
 پیش شناخت و بصورت تعظیم عریضه نزدیک شد و شاه عثمانی نمود و با وجود شطران و جمع سواران و ستر مس  
 گشت لاجرم پیشتاب بقصد شاه عالی کرد و هب از جای خود رید و پیشتاب بر بنان نخورد پس صادق مذکور که  
 جوانی نورس بود باجارت و شجاعت بقصد شاه دوید و پیشتاب عالی کرد و باز تیر بجاریت و صادق غضبانک  
 بشافت و خواست شاه را بقوت از اسب فرود کشیده با تیغ کارش را باز زد و ما بینشان کشتش شد در آن حال  
 فتح ابد قی نزدیک زنده شاه را هدف طبا بچو کرد و ساجده بر شاه نشن آگاه ویرا از اسب تابش کشید  
 و در حالیکه یک پیش در کاب بمباد کشتش مینمودند و جمعیت غلامان و شطران و غیرهم را بهم فرا گرفته گونی  
 انفاشان بگیرد و تحت شاطرباش نوری قدم جلادت پیش گذشت و کتاره بر دهن صادق نخواست  
 دستخیزین و لاریمن مستوفی الممالک خود را بصاق رسانده با جماع اورا بکشتند و دو دیگر را نیز پس از در او گیر

بخیال خبیث و تصرف در آن ممالک بعد از آنکه مجلس شوری مشقه و شرب شراب است و خراب بهشت را بر بردمند و آراستند  
 ایسان بر این بیخ و زار گرفت که ابتدا اگرندی بوجود مسعود مبارک رسانند آنگاه باظهار دعوت و تصرف در آن ممالک نماید همچو صادق نامی  
 که بلاست ملا شیخه اقام نمود متقبل خطر و تهای سردان گردید و همچنین طایف تهمتی و مجربا و نخب آلبانی و میرزا عبدالواپ شریانی  
 هتیا و آاده شدند و سپیان رست کرده بنهیه آلات جابه برداشتنند و از در آن ممالک برآمده بقریه نیادران شیران شناختند و در  
 مقام گرفته منظر وضعت شدند و شاه آن ایام در نیادران بود صبح بیست و هشتم شمال غم شکار نمود علی اترسم خرد شنیدن  
 اخبار بعلتک و در رسیدن ملازمان درگاه و آنجا حمت روسیه آنان بغرم التزام حدت و ایسان بقصد جارت حوالی سلطنت  
 حاضر شدند بعد از آنفقار و دست حمت و نیم از در شاه از عمارت بیرون آمد و سوار شد جمعی مانند صدر عظم و مستوفی الممالک و  
 و اینک تاعاسی بیکی دامیر آخو که حاضر در گاه بودند با جمعی از عمده در فرانس ملازم رکاب شدند و شاه با حاطه حمت صدارت صدر

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

گیر دستگیر کردند و مجروح ترس خورده را بعبارت سلطنتی برزدن فی الحال حراج خواسته ساجده بار بیرون آورده  
دختمار راستند و از غرق در بای غضب و اندیشه از قائل احوال بود و فرزند او تا دو اسیر نزد رابعقوبت شکسته  
گرفتند و همدستان و فرماندهان واقعه را جویا گشتند و جدا صدق مقتول را دویم کرده شهر بردی نمی برد و دوازده بریا  
دینم دیگر بر دروازه عظیم سایه بختند و فتح است که جوانی مبت و نجاله بود با همکاران که در کوشش کمال مرجهت در ش  
سخن برستی ادا کرده گفتند که بابائی هستیم و برای قصاص از مولای خود خواستیم شاه را بکشیم ولی شاه و عیال  
دولت را غارت نکرده و مداخلات داخلی و خارجی دیگر در خاطر میخیزد و با قرارشان انکفا کرده باشند و غدا بر سر راه  
گفت سر راه گشتند زیرا خانه که در بخش دوم ضمن دفعه فوت محمد شاه گماشتیم سران و بزرگان شاه از گمان آنجا

صد عظم را اولاً در کاب حکم جرح داده سائر بنویز در رکاب حاضر بودند که سفر از آنجا بخت از خدیو چرخ از پناه دیوار و آشپز برین دوه  
برسم داد و خواهان استغاث نمودند یکی از زنها می سکا نه که از امانی نیز بود و بی با حفظ طریقه ادب قصد قرب حضور مبارک نمود  
رکاب بی بر روی زوند و با تفرام ادبش امر فرمودند چون ممانعت دیدند نزدیک شدن زیاد از آنچه دست داده بود مایوس گردید  
طی آنچه که در زیر بالا پوش میداشت بر آورده بجانب وجود مبارک سر داد و گلوله حلی نمود ولی آشوب و انقلاب تقریباً کباب سواران  
مدی داده هم بر آمدند درین اثنا رفیق شاه برین تاخت فخره زبان طپانچه دیگر با ساخت از آنجا نیکو حفظ الهی حفظ و گنجان بر کرده  
گلوله شد کینفر از فرمان رکاب شسته بر دکان بخش زد و با آنچه جرح طپانچه خال را از دست داده و خنجر از کمر کشیده بعضی  
جوش حمل در گردید چند نفر را مجروح گردانند تا آنکه بدکات مجیم و اصل گردید درین حصص بعضی رفیق ناست از مقابل برین تاخت  
گلوله زخت آنهم در گشت چند پاره ساجده چهار پاره به پوی ش رسیده از زیر پوست دیده از بالا حشا نه برین شد و  
با ستوان ادبش نرسید و تقریباً رکاب و سواران حضور آن دو نفر را نیز با سر نوردند و شاه برای سلطنت مهادت کرد و  
اعظم و قهر را بشنید و شتافت از سلاطین شاه سجد و شکر نمود و تمامی تعاط مملکت فرامین دولت توسط چاپان و ستانده قابل

# سال ۶۰۰م ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

ہوای سلطنت در سرداشتنہ در آہنگام م طغیان برافزاشتند خصوصاً عباس میرزا ای نائب السلطنہ برادر کتر ناصر  
الیدین شاہ را مادد مساعی وافر نمود تا بخت سلطنت نشاندہ و نیکو ناصر الیدین شاہ بتدابیر و قدرت میرزا تقی خان سلطنت  
نشست عباس میرزا را بجلو بست نم در ستاد و در موقع ہدف شدن شاہ چنین شہرت یافت کہ فتح ہر اماناد نائب السلطنہ  
از قم بر آنجخت لاجرم ہر چند اسیران مذکور سی در بیان حقیقت کردند شاہ فایز شد تا آخر الامر میرزا محمد خان  
قاجار کشیکچی ہشی (پہلا لاہ اعظم) با سوار کشیکخانہ مامور شدہ تعیم رفت و نائب السلطنہ را از آنجا تبعید ہر امان  
نمود و عباس میرزا در کربلا ماند تا پس از بیت و یکسال کہ شاہ بزیارت شاہ تبرکہ آمد عراق رفت اورا با خود  
با بران باز آورده ملک آرا و لقب داد و در آن موقع کہ محمد خان در قم نائب السلطنہ را بعراق فرستاد متولی ہشی  
قم بوسی اظہار داشت کہ برادران و خویشان ملافح تہہ از بیم سخط ملوکانہ پناہ بحکم برده اند محمد خان پرسید کہ  
آمان ہم بابی اند متولی ہشی جواب گفت نہ بلکہ ہکی از طلباب علوم و تہیہ و خدام حضرت میباشند و ہرگز  
مورد چنین تہمت واقع نشوند و محمد خان بچہ آمان الطینان دادہ از تخصن خارج کرد و صورت خط محمد خان

زرتشت را بخار و حوشہ مردم آگہی یابند و ہزارگان بمعالجہ جراحت مشغول گردیدند و روزی دیگر شاہ در عمارت دیوانی جلوس نمودہ بار  
عام داد و عزیز خان آجودان ہشی و کلانترہ کہ خدا بیان دار و بخلاف را مامور بہ پیدا نمودن آشیانہ مخفی و آفت و بدبخت آوردن آنگرہ بدبخت  
سخت شوال حاجی علیان صاحب اللہ از ہشباشی را از آنجا بخت سزان آل آقاہی صل آمد و در محل اجتماع آمان کہ در خانہ بی سید خان است  
حاصل نمودہ بعضی سائید حسب الامر ہمیں گرفتار آنظرفیہ گراہ مامور گردید بعضی از ایشان فرار حاجی سید خان با دوازده نفر بقید رفت  
و اسار دادہ و منکران بخدمت محظوم سائیدند از مجوسین نام مقام بقیہ ملا عین کہ پیشش رفت سی شش نفر دیگر در کات  
شہر بدست آمد تا شیخ را صاحب الدولہ سراغ نمودہ بدست آورد و تھنص بسرا در کار ہر یک بعد آہر سہ ہزار نفر دوی چون کفر و زنادہ ایشان  
بشہرت شری رسید ہر چند آمان قہی کہ آہم مجہول اہل بود بجا آمان قیہ مجہوش بقیہ رہین نہایم نمردہ عموم بندگن جدا ازین فرض علی بنعبت  
حقائق الاخبار ناصر

سال ۱۱۸۵۲ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

محمدخان میرزا رضا قلی تیم نایب الیکوئمه قم چنین است علیجاه میرزا رضا قلی علیحجاب آقا شیخ حسن و ملا جعفر و اخوان آنها  
 و اهلش نموده و راستانه منظره در دست هستند از دربار که علماء و اعیان و ولایت مذکور نموده و بر طبق آن است  
 همه منور نموده اند آنها را بطبی باطلاع است معلوم شده است و سنا و با بی گری بی حقت با آنها وارد نیامده است  
 از خود آنها علیجاه هم شفا بجو باشد هم بهین قسم تصدیق نمودی لهذا آنها را اطمینان داده که آسوده خاطر مدعا  
 دوام عمر دولت جاوید مدت قیام و اتمام نمایند انشاء الله همین فخره را بعرض اولیا و دولت قاهره رسانند  
 تعلیق هم بحیث اطمینان آنها صادر خواهد نمود در روانه خواهیم داشت آسوده خاطر برود بخانه های خود باشند  
 انوفس امری الی الله عهده محمد بن امیر و با جمله ملاحظه به شفقتا در جرد داعی و درفش اتمحل کرده دیگر بار  
 نزد خدا نکه در خیانت بجان برزند که از کوشش اضم و از زبان اکرم شد و از شدت خشم و غضب گلپولہ های سربازی

در روزنامه بیان اتفاقیه سابق الذکر تاریخ روز چشبه تیم ماه ذی قعدة چنین مسطور است ( در ضمن روزنامه سابق مجلی از تفصیل واقعه  
 روز چشبه تیم هشتم مهر نوال اکرم و جارت آنرا از اهلان غیبت شعری که البعدا به قصد وجود اهل کربلا حضرت قویونلو پیشانی  
 خدا را که سلطانه را داشته و مقصود آنرا از روزنامه محض اعلام در سلامتی ذات کثیر البرکات و حصول چشم ریشی برای اهل کربلا  
 محروسه و خرمی بحیث شهنشاهان مالک سعیده بود قلمی مسطور و متین مذکور شد و حال هم از آنجا که اعلام محمد در سلامت و عافیت وجود  
 ۶ یون برای ریزه سرد رو به تاج عامه سانس و اهل افضل از نظر زنده مگردانی و باقی است که در آن ساعت با در کمال استیجاب  
 سعادت حضور داشته و حسب لازم بود آنگاه انبارش نیز برآمدند شد سکار حضرت شایسته ای نام سلطان که در روز فروردین هشتم  
 از سلطع آفتاب گشته بقصد در آرزو شکار گاه ترفیع میزند جدا وضع و ترتیبات و مقدمات سلطنتی بطریق مرسوم و بطور آسانی  
 پیدا وجود و همه منظر مقدم مومکانه بودند همینکه طلعت یون برآید خاب جلا تمام محل اکرم صدر عظم مستوفی لیاکات در مرتبه  
 اعیان میرزا کاظم خان نظام لیاکات و سید محمد امیر آخوند و بعضی دیگر از مسارف اعظم چاکران از امراء و مستوفیان و غیره در کربلا

سال ۷۰ نهم طهور

### واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

سربانی نافته در آتش بگلیوش ریخته اورا هلاک نمودند و حاجی کاظم را چند روز شب عذاب عقاب کردند تا دستها تمام  
 بان امر از طرف بایسته شده و بمرکز اجتماعاتشان و منزل حاجی سلیمان خان پی برده انبوهی از غلامان و شاطران و درخیمان  
 بخانه بختند و جمعی را از قبیل حسین میلانی و نیز عبد الوهاب شیرازی و غیره مابا خود سلیمان خان دستگیر کرده بانباز  
 دغل دگد کشیدند و برای یقین بایان دیگر معذاب عقاب دچار نمودند و انواع جوایس مردوزن گماشته در خانه  
 و مواقع محمله مأمور داشتند و بهر وسیله اقدام نمودند از آنجمله عیس نام مستخدم خانه حاجی سلیمان خان ترا که اظهار  
 و ایمان میکرد و بوعده وعید بر آن داشتند که دارین و همچنین آنخانه را بدست دهد و هر روز میرزا علیخان حاج  
 الدوله فرانسباشی با جمعی از شاطران و درخیمان و سرباز و توپچی ویرا در معابر و اسواق میگردد تا هر که را  
 از این طائفه شناسد نشان دهد و او هر که را میدید و میشناخت بجنده و اشاره و خطیب استیزانه با لفاظی

در کاب مبارک پیاده میرفتند قدری بغاصه صدر عظیم را اجازت براری از جانب قمرس ملا حاصل شد خود با جمعی که دور ایشان بودند با  
 نگاه داشتند که سوار شوند درین بین علی انغله یکا از آن جنبش با که از اهل نیزه فارس بود بهیئت قاتی و کار داد و الوار در با کسان  
 و جواران دید که عرض دارم چند از چاکران و دربارش اینها که قمر کاب مبارک بودند تنور و خجارت اورا که دیدند محض حرم  
 مبارک و بنجر از آن جنبش چه منظوری دارد پیش او دیده با او در آن بختند که درین بین قبل آنکه فرصت فوت کند طایفه نظیر  
 هایون جان کرد و نسه احمد ساجده طایفه خرافت یکا دیگر بهیئت اتلی طایفه بدست با هم با دیده جلودار که در آن بین فخر بود به مقام  
 شدن طایفه دست اورا بچا نده و تیر آن طایفه نیز خرافت و بجهت آسبی بوجود مبارک رسید با اینکه ضرب قلمه که از دست  
 مقربان خان سپه سالار میرا فرج حوزده طایفه از دشمنان افکار بود باز خود را جمع کرده قلمه برهنه از بغل سپردن آورد و تیرین  
 هایون اورا در کرده کارش رساختند و بخون خودش غلط اندازد هنوز کار اتمام نشده جنبش ستمی مثل هر قبض اول خود  
 غفنه رسیده طایفه بطرف فرین اشرف علی جان کرد و غفله تیرین کاب هایون این بود که ساچمه این طایفه هم کعبه خطا



سال ۷۱۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

بالتابی که آنان یکدیگر میستودند ترفیف و توصیف می نمود و عوامانی از ایشان بک بک و دود و دگر گزار کردند و مجلس شایر برپا کردند و برخی را در خانه محمود خان کلانتر محبوس داشتند و نیز فرزان و غلامان شاهی بوقوع را مناسب یافته بصدد استفاده و طمع حبس ثل افاده عکس بودید و نوید انوار و اعراض نمودند تا هر که را خواستند نام برده اشاره کردند و آن سچا پرگان را بحبس انداختند و هم برخی دیگر را که مورد دستور طعن عقیده بی بودند و یا از جهت عدم اعتقاد و بخلافیات و عدم اعتنا بتقلیدات اشتباه و بیابانه نمودند و دیگر را سخت و بد نظیرین گروهی را در طهران گرفته و جمعی را از بلاد دیگر حبس حکم شاهی آورده محبوس و مقید کردند

### کیفیت گرفتاری جمال اهی

در آن ایام که شهر و میابکی باینه و قیامشان بانعام از ناصرالدین شاه زلزله در ارکان دولت و ملت انداخت و دولت با علمای دین متفق شده بصدد قتل عام ضعیف و کبرانیطائفه برآمدند و ناصرالدین شاه بخصی درجه غضب نسبت بایشان افزودند بود مقام صدر عظم در خطر واقع شد چه که حمایت و رعایت او از جمال اهی و تجملات در میانند

خطا زده باشد زیرا که آنچه تغییر حالت از سرکار علیحضرت قریب بود که ایشان نفهمیدند لکن بعد از آنکه در نهایت لیری بسته های جناب صدر عظم و مقرب کجاقان مستوفی المملکت و سایر عزیزین کباب تریف نمایان صدوق خانه که مکان نزدیکی واقع است شدند معلوم شدند ساجده از یکپاره تن مبارک گذشته از زبان شاه سرابلا زخمه اکبری کارگر نیاوده و سه باره پوست بین مبارک را زهرشده و در ری هم فروخته بود اینک اندک مجال بزرگ و شراتی ای آن هزار خبیث شد باین جهت بود که عزیزین کباب مستطاب همگی سوار شدن چنانچه رسم است در کباب حاضر نمودند مگر صدوی شاطران و شاطر باشی و جوداران و فرزان و مقرب کجاقان مستوفی المملکت و نظام المملکت و آند بزرگان است که آن هزار را فرصت حیات و بقدر حرکت نبود و البته در اول امر بر فضل از آنکه حرکت نایند مقهور اگر رفتار میشدند و با بکل گرفتاری و دفع آن شیرینستی نیز بدست جمعی از عزیزین کباب مبارک فرجیل شاطران

سال ۷۲۲ هجری قمری

# واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری ۱۸۵۲ م

دیسہا نداری برادرش میر جعفر خان چاکہ کا شہنشاہ تھا و استازنداشت در جمن وقوع واقفہ نامہ مذکور  
جمال ابھی در فتح سیہان او بود در قبائش سعی و ملائش بسیار برای القادس وطن دو سو سوہ در وہیں  
ہمی نمودند و او ناچار بجا دست غلبہ بابا تیبہ و شاہزادان شاہ پرستی خود شد و جرم جعفر خان را کہ در واقفہ  
خود جزو موکب شاہی بود با فتح نزد جمال ابھی و ستادہ پیام داد کہ مادر شاہ پرستہ بانک بند میگوبد قاتل  
پرہم بابائی ہستند کہ جدیداً بطران در دکر دند و باشارہ و کنیاہ صدر عظمیہ را ہتم میآورد و صلاح جنین است  
کہ چندی در محلی مخفی شوید تا این کہ گفتگو با در میان برود و بلافاصلہ دہقان سپری را و ستادہ را ہتھامانی کردہ

شاہان و فراتان واقع شد و از این سہ نفر شہزادہ شیرازی و تیبی گرفتار و در بار جنین نجاتی خود مہر سارند و شہزادہ محمد علی و جنین خود غلبہ چون  
اولی ہی ہست تیبہ منظور دارند کہ این کیفیت بتفصیل در ذرا نامہ نوشتہ شوند و ہر در نذر مار آئینہ مفضلہ و شہزادہ با سام جاہان دربار  
ت ہنشاہن ہر یک مہر نوبت کردہ و در تمام جان نثاری از با خود منقادہ ہر نوبت نمودند نوشتہ ہلہ ہستند )

در خراسان صنیع اللہ وزیر اعطابا تیس دار لیس و دار لیس ہا پر ہنجان فرہاشاہی وی من تورات سال ۱۲۵۸ از کتب منظم لغوی جنین گفت  
( در ذوق معطلہ ایال آنگہ جمعی از با ناع سیمہ ہر نوبت حاج سیمہ کان تبریزی بریاست شہنشاہ نام شہزادہ حاتم جمع نمودند و ہر از ذوق معطلہ ہستند و  
شدہ بنیاد آرزو در کین شدہ و واقعہ خانی خان ہما بودند و در کیشنبہ ۱۸ شمال ہنشاہ کی شہنشاہ کا از قصر سارند و ہر از معطلہ ہستند )

در محل کہ ہنوز فرین کاشان ہا نام ہنم پرستہ جوی ہستہ و را ما آمدہ چند طباہی کا کردند ولی ترا حلا کردہ گرگی از ہا کہ سہ ہستہ چہ ساجدہ  
بعضی از طاعت ن ہشاہ را خواشیدہ ہر کان از قبیل اسد ہنشاہ میر اعز نظام لہکنت کسب کی ہنشی و اسد اعظم و ہنشاہ جعفر از ان سفر از کوفہ و  
در ہنشاہ نصیر تیغ ہنم و چوب ہلاک کردند و ہنشاہ عولیت ہنشاہ را موقوف کردند و ہنشاہ میر عزیزان ابو دوان شہی و ہنشاہ اللہ و ہنشاہ لولہ و ہنشاہ کلندر

بعضی حصہ روسا فرقی قویا سیمہ ہنم و اول ہنشاہ جان سیمہ کان شہنشاہ او را با ہزارہ نفر و سیکہ کردند و از این ہزارہ نفر سار ہنشاہی ایشا را مہوم  
انہا نیز گرفتند و ہنشاہ نصیر تیغ ہنم و ہنشاہ ہنم و ہنشاہ کلندر کہ در ہنم و اللہ لولہ نمود بدست آوردن کلاہنجا بود کہ ہنشاہ ہستہ بود )

سال پنجم طموز

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

کرده گفت که محل مائی در این جهال برای احتفال وجود است که آید شاهی بد بخار راه نیاید و با جمیع نیز از طرف صدر  
اعظم ابصال میگردد ولی جهال ابهی بدان سخنان اعتنا ننموده صبح روز بعد سوار شده از اقمه بیرون راند در سباز  
زرگنده دنیا در آن گشت و نیز از مجد خان ابهی شوهر خواهرشان که پیشکار غیر دولت روس و کوشش در  
مستقله بغارت در زرگنده و پیشش حاجی میرزا یوسف منشی اول سفارت مذکوره بود جهال ابهی انجمن  
خود ورود و منزل داد و حاجب الدوله خبردار شده ماوقع را بشاه گفت و او یکی از مقربین خود را نزد سفیر  
بنایت اصرار و ابرام جهال ابهی را طلب کرد و جهت محرمه توسط خانم سفیر سعی و جهد منع نمود که برادر از خطر کجا  
دهد و سفیر نیز اظهار موافقت و ابرار سعادت نمود ولی برای شدت اصرار شاه جهال ابهی با تفاق بمقران سفارت  
تسلیم ما میرین کرده برای صدر اعظم بنیام فرستاد که ایشان از طرف سفارت دولت روس بنام سپرده شده  
اینرا بداند و جنبیا که کند که خطری واقع نشود و هنگامیکه جمعیت غلامان دولتی احاطه کرده جهال ابهی انجمن  
نیادان حرکت دادند و خبر سفیر گریسته بدیش گفت چگونه سیهان محترمی را تسلیم دشمنانش نموده و سفیر  
گریان شده بوی گفت مطمئن باش که خطری ایشان وارد نخواهد شد و صدر اعظم نیز اطمینان بفرمود  
ولی چنانکه مذکور شد ملاحظه و احتیاط میکرد و بر جهال ابهی تا در دبطران شفات شیده وارد شد ماه مرداد  
بود و بجز سورت حرارت آفتاب بدون سایبان و پایی برهنه و لب عطشان انبوه غلاط و شداد فرا  
و غلامان بیکل ابهی اسوی طبران کشیدند و لباس بن را بیجا کردند و چند بار ستمندین و همگان کلاه  
وجه آوردند و بیجاگران بردند و سنگ زنان و سب کسان بطهران رسانند و بجزوه قد خمیده

شخصی نیز برای مشک که در کعبان آنان در چون در این پیشتر از بند مذکور نماینده اطلاع کردند گوشت تنش را با کماز برکنند تا با هر چه  
سرس برشته آنگه بخینند و نیز در غن داغ نوزند آن چاره هلاک شد سینه تنی را بهشت داغ نهاند و او عده از خطا نهانش را

سال ۷۴۴ نهم طهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

خنده سنگ بدست گرفته دو ان و شتابان خطاب بشاطران کرده گفت شمار ایستد البتة انتم میدم بجا دارید  
نامن این سنگ را بنرم و جمال ایس فرزند هر کس آنچه خواست زبونت گفت و کرد حال بگدازید این نیز  
هم سنگ خود را بنزد دینی زغم خویش ثواب بخردی برسد ولی در دیشی رسید و شگوش را بر آب کرده بوانان

در آزار تا آنچه عین علی میرزا اعزاز السلطنه وزیر علوم چنین مرقوم است که در باره تاشال سکا بیخبر و در میان سیدخان و غیره مازاد  
واقعات سخن دارد و متذکر که در کتب نفوسه را در بیان این کشته و سایرین در شهر طوران بعضی وقت در باره امر سردارند و در این زمان است  
سیدخان تهریزه بود و در این ایام یک عظم نیز اتفاقان بدست برآید مگر این معدمات را برهم زد و بی توجه ساخت و عین  
منقوله شاهزاده مکر چنین است (( روزی چهار ساعت بوزن بنده رفته از وزیر آقخان این نظام که در آن وقت ساعت نظام و صد  
ایران داشت و عقوبت انانک عظم مقبب چنانکه سرش شمشیر گوید مگر که در مرتب است منظم هر چه در اصل انانک عظم با این  
جلاست قدر احترامی نیاورد رعاده و مافوق نهایت از من منظور داشت از آنکه مرانیت سایر انانک مفسد وزارت و در عینا بر سر کبری  
دست نوکتا بود و مضمون رفته آنکه دو ساعت بوزن بنده اگر محاله دایره در دیوانخانه هر کسی یا در خانه خود ملاقات کسیند که امری  
بس لازم است من هم در وقت همین حرکت کرده در دیوانخانه هر کسی امیر اعدا قات غلبه جسمی که در کاشش بودند دور کرده است  
بجیک که رفته در آورده بمن داد در آن رفته منتش از قبل وی نوشته که نند جمعه آید با بی با خیال دارند بهیئت اجتماع با  
کشیند اولاً بمسجد شاه بیزند و میرزا ابولقاسم امام جمعه را ادلا بقبل آورده پس از آن با ذکر یا جمعب از زبان بارک بیزند و سکا  
بر پا نموده نسبت به شاه و انانک عظم سر او را بکشد در جمله دسا اینطالعه شد شیخی است و خود را حضرت عظیم لقب داده است  
ریشم بتیبه در دار بکند فرودست و او هر چند زور سیاسی در آمده که مردم او شناساند و هفت پیش در خانه توقف میکند و ام این  
طالعه است یکی دیگر میرزا احمد کلید پیش کا شاد و دیگر میرزا عبد الرحیم برادر طاهر ترضی هروی که هر چه از دسا بتیبه اند و انانک عظم  
قیطع میرزا هستند اگر آنها گرفته شوند این نقشه بر پا نخواهد پس از خواندن در زمانه بکفر و دشمن این نظام امر مطب

سال ۷۵ هجری قمری

۱۸۵۲

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

بعنوان سوگند داده گفت صفت و هیدنا این مظلوم قدری آب شامد و با جمله جمال ایی را در انبار محبس دارد کرده  
در سباه چال که در اتابک ماضیه خزانہ گرما به بود جا داده بخیر قرار که هر که در غلظت و نقل معروف است برگردان و  
بر بازندان و پادار کنند نهادند و ناسه زور ناکول و مشرول مطلقا سازند و رحمت و جوانی میسر گشت چند آنکه میسر

ساخته گفت شخص شامه و بفرستاد بسلطنت اندکی از چال است مستید گفتم در عفته شامه باشد و باید مخط است با بر چهره مستقیم  
دارید جواب گفتم بجهت تالیف شکر حضرت رب العزت را با عفتا درست بوده و هشتم و نهم بود برین آدم برین بگذرم شاکوی پیغمبر  
و این عقیدت در میان خاص و عام مشهورم چنانکه شخص شاکو آمد شخص اول ایران و آنابک عظم هسید در چهارده سال قبل که منصب سرتیپ  
نظام زار در بایجان اطراک آید به سبب بصاهرت من با میرزا انظر حکیمباشی و مصاحبت من با او جمع دیگر با او که در آنجا فروشی و مانی  
برام و در ویش عهد الیوم بودند با نازده خط ظاهری ملاحظه فرمایید از با وجود ضعف سن از من بیدید که مر احواس و مانی تصور نموده  
مرد در سخن و دستترا بودم چون تنها هسید و تکی در شان آبا یکی بداند نشود اگر فراموش کرده اید شرحی در زندان رمضان خانیا با در سرتیپ  
و تیغ خود را بیان کنم شاید فراموش فرموده باشد هشتم کرده گفت لازم نیست از مطلب مسموم بگویند وقت نکند است زبیر این  
داده و ملاقات کند گفتم تفصیل این سرفرد بدن زیاده و نقصان این است اما میرزا احمد حکیمباشی طیب حلق و با دیانت است و بیای  
عهد علیا دستگیری از نجبا و علما کا شان بوده پدرش علاءضی معروف یکبار است از رش زربانت اعظام حاجی پشت مشهدی است  
و بذات پاک آهلی و نبکات عیضرت شامه ای ابر اقصا باب با به زند شیند و نده از زیر عهد الیوم که این شخص کلمات و فراموش شده  
شده اما ملاحظه بذات پاک حدیث خدا نه ارا می شناسم و نه میدانم مقصود او چیست چون کلام با بیان آمد من سخت گفتم  
بقول عرب نظر الی بظرفه گفت فر بگفتند این مفسر و کلمات من در ذم میگوید و سخن من بنجید و نمی نگار من با همه احوال  
و ملاحظه از عهد علیا این سه تن از شما خواهم خواست این گفت و با خواست بر چند درین راه سوگند با کرده و ایمان مغلطه خوردم که  
مرا از خطبای سخن بر سر است جواب داد و در همین دوای گفت بقیع بدانید این امر صورت گرفته از شما میخواهم تا به با کمال تبریحانه آمده

# سیال نهم مهر

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

بیر غضب را دل بپرخت و احترام نموده خیمه چای آورد ولی بناشامینند و پس از سه روز بهشت و دید بسیار از حاتم  
غذا با بنا بر بردند و معلوم نبود که غذا را برسانند و بر فرض سایرین غذا اجمال ابی در حضور جمعیت مجوسین و ما طریق تناول  
نمایند و با جمله جمال ابی با جمعی از بابیه در حالیکه پامی کل در کنزی عظیم مقصد و گردنها و بازوان منقول بود جسم شدند

آمد و ذکر نغمه و آهنگت و تعجب بر بردم پس از شگفتی پیشتر یک یا کتر از رتبه از این کبر رسیده که در تمام امور مرموز تمهیل کند  
باز بر و هم افزود تا صبح بعضی آمد و بخوار نشستم میرا اظهار دیدار و نگار حاضر شده از سبب خبر سکوت طویل من سؤال کرد شرح  
حال و سؤال جواب با ابیر در میان آوردم گفت باکی نداری این حضرت عظیم گما از بزرگان بابیه است و در دار خلافت و اعیان است  
آهش عکس خلی در هر روز بعضی بر خود میگذارد و هفتت غیبش میباید میزود خدی در هیچ یکی نبود اولان معلوم نیست در کجا منزل دارد  
ولی میرزا عبدالرحیم از جادگان در سخن است در اینجین میرزا عبدالرحیم با حاضره و عیالیه است خوبت پیش من آید من او را بکفایت نمود  
در کجا نشسته چون فرود آمد و فکله با وی باجه نگاه گفت شنود که حکم بقید و حبس میرزا عبدالرحیم دادم اولاً با کمال بدت  
و نصیاح و در غلط از کمان عکس خلی سؤال کرده اصلاً جواب مفید منوع شد سو کند بکذب بگوید که مدتی است از کمان او اطلاع ندادم  
کار او از سستی بعضی و از ملائمت بغضب و زحمت کشیده باز سو مند نماید با وی باجه نگاه رسادت نموده او عید گنجینه فرود  
بکار برد کاغذی شبیه خط میرزا عبدالرحیم بمیرزا آسید مهر هفتان که در حدسه دارانها منزل داشت و یکی از بزرگان بابیه بود  
با بنیضول که بیست خدمت جناب آقا مشرف شده در کدام محل منزل دارند میرزا آسید مهر جواب فرستاده که از این سؤال نامیست  
نمودم که ز قبل با اتفاق شاد در خانه میرزا محمد نایب حایر خانه در محله گلچین زفته آنجا تشریف دارند چه این نامه افشا در شست  
بگردن گرانیده شد شصت من نه احوال شرح حال را با میر کبر عرض داشته جو با در کمان ادب و صندرت نوشته از تقصیر میرزا احمد  
عکس خلی گذشته تمام عمل را از حاشش نمود و نزدیک بساعت لغزب شده و باجه نگاه را بابت نفر وانه منزل ملائمت نموده  
در بین راه شخصی دیدند بر بابوی نشسته و باجه نگاه را بجهان امر کرد که این مرد اگر فرقه زدن آوردند و خود بخانه میرزا مهر فرقه  
بخش ۴ صفحه ۳۵۲

سال ۲۲ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

شدند و تمامت حبیبان را در عین نقب شفت سرور و دگر کم فرمودند و ذکر می بایشان آن موقتند که در نیمه شبها بیانک بلند بنظریق می خوانند که محبوبین یک کندند ایداند حبیبی الله و حبیب کلینی و دسته دیگر یک نداجواب میکنند کفنی بالله حبیباً چنانکه شاه در عمارت شنیدند و استفا احوال کرد گفتند که با بسیار در حبس ذکر گرفته اند و با جمله در آن هنگامه که مردم طهران هرگز را

زنده اثری از ملا شیخ طاهر شد در رب بیوت را منتقل کرده در کرایس تراول گذارند و رحمت نمودند حکایت بر عین اظهار  
اطوار داشته گفت این شخص عقیده مجروحین ترک است و از خلفای ملا شیخ است من او را خواسته ام و باز تو می  
و تو می بار او را تقصیر کرده کنایه چند از خرافات باب و یک پوستین کابلی و یک جفت کفش ساغری و قدری مسینه  
بود هر چند از احوال ملا شیخ سوال کردم جواب نداد با لاف و در او را بقدری صدمه زدیم که بیم هلاکت بود باز شری  
بنخستند لابد چند سوار با طواف فرستادیم از آنجمله بدو و غه زاویه مقدمه حضرت عبدالعظیم نیز نوشته اثری طاهر شد  
در آن شب شخص مرا غه کاغذی از ملا محمد علی زینبالی برای ملا شیخ آوردند او را نیز گرفته نزد من آوردند صحن نموده  
و قایع با این نظام گفته شد ازین گیر و دار رشته جمعیت با بیه گسیخته گشت و جمعی دیگر را نیز گرفته حکم شمشیر  
و صواب دید این نظام در میدان ارک حکم قتل با بیه شد از آنجمله نیز عبدالرحیم و محمد حسین ترک و قاصد مراندر را نیز از  
من خواسته هر سه تسلیم گماشته دیوان اعلی نمودم خود نیز نیز نیرال امیر نظام زنده زبان شفاعت نیز را عبدالرحیم گشوده  
که حق تعلیم بر من دارد و نیز حضور هایدن شفاعت کرده حکم کبکس می شد قاصد مراندر را نیز حاجی میخان که در آن وقت  
حاجب آلوده بود شفاعت کرده گناش عفو شد ولی محمد حسین ترک با سایر بیه لقبند آمد از نظام میخان شدند  
شد که با سه ضربت شمشیر از پا بر نیفتاد بعد از چندی در عالم واقع دیدم دیوانه است و بیعیابان چند ستون  
و جمعی از زندگان بر عادت مجلس آن نشسته از جمله نیز را عبدالرحیم هر آینه بود شخصی در آن بین با عصا و در او وارد شد

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

هر که را بانی بخان میکردند تعقیب فرجه مینمودند جمعیت ارازل و اخلاط ناس متوجه خانان حال ای شده خانه رنجبار  
کردند و اطفال و کودکان محله رزری غصن اعظم دو خدا بهی را که آن ایام هم نه ساگی بودند در بازار پانسانر تنهایی نه مانگ  
و چوب جلد نمودند ولی از لباس و شجاعت ایشان پرس کرده بگرختند و حرم بهی ناچار شده خانه در محله سنگلیج سنج  
که مردم نشناختند با وجه اجاره نازلی تهیه کرد تا با کودکان و خدمه انتقال بد آنجا نموده از شر مردم شرور آسوده گردند  
در چنین احوال خبر رسید که شاه عباس مذکور مستخدم سلیمان خان را با جمعی مأمور نمود تا اغنید را بنظام بهی را دستگیر  
کنند و بوسیله اوزر اسرار اعمال متحرک گردد و اغنید را بنظامی مومن و در دستکار و با وفا بود و حرم بهی  
بد گفت اگر گرفتار شوی بکشتن اکتفا میکنند بلکه انواع شکنجه و داغ و جز را مجری بدارند تا نفوس مومنین را

شد نیز اجداد و حضار کرام فوق العاده و حرام زیاده از اندازه از وی نموده پس زلمه تا قبل از رسم درم شمس مهره سوال کرده میرزا  
عبد الرحیم گفت آقای ملا شیخ حضرت عظیم ایشانند مادر آن حالت رویت بحال نعمت از جرئت او که پیش من آمده و جرئت میرزا  
عبد الرحیم که با وجود گرفتاری چگونه در مجلس وارد شده فوراً سوال کردم که آقایان مطلب میدانید کمال سعی را کردم بلکه شمارا بد  
آورده و قهقهه بزرگ بابتید را خوابانیده و با سعی وافر بدست نیامدی این امر چگونه اتفاق افتاد منبسی کرده گفت وقتی که حسن  
ترک را آدم های نما کر خدمت من حضور داشتم بشهزاده عبد العظیم زخم آرا بخان بطهران آمده بگم کردم این بود که بدست تو بیضا دم پس  
آن گفت به زهد بای ایمان نیامدی گفتم بچه کرامت و خارق عادت تا گفت آهان میخایم دیدم سر را بر زمین گذاشته استغیم  
ایستاد تحت را بچوکت آورد بطوری که پنداری عظامی در اعضای او نیست مرا از این خبر و حرکت حیرت پیدا شده پس از آنما  
ایمان آوردی تا بمر خنده دست داد بیدار شدم و در این رویا تخر نموده نذر دیگر شرح خواب در مجلس ایامی که بر تفر فرود  
میرزا آقا خان که در آن وقت عماد الدوله بود و آقا میرزا ششم و قده حسین خان سپه دار حضور داشتند بعد از آنکه در سنه ۱۲۶۸ هجری  
که آن سنه بزرگ بغضی که در خواهم کرد از فرقه خاله بابتیه روی داد و نسبت بایه خدا سواد ب نموده و طهارت کهنه



سال ۷۹۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

نومین رانسان داده از اسرار و واقعات خبر دمی و لذا انبث اولی اینکه مخفی شوی و او در جواب گفت که من مبالغی هشیبا برای خانه از دکاندارهای بازار پانصار گرفته بدو نم و مردم خواهند گفت که منمدم ابهی شیا بوده بهاداد و لذت تحمل زجر و بیات شدید بر من گواراست و لذت آنست یکماه در عمارت سکوته بسر بریزد و سفید باروسائل متنوعه بدون راداکر و آنگاه سفیدار از فراغت خیال حاصل شده ممرض شدت که تحمل شداند و فسادتهای دشمنان را ندانم و میخواهم دین سن سپری دمی حجت بشم و اجازه گرفته باز نذران نزد میرزا یحیی خان برادر صدر اعظم رفت و میرزا یحیی خان او را پذیرفته امیر اخور خویش نمود و سفیدار در آنجا بسر برد تا چون جمال ابهی نبوغی که مینگاریم وارد بغداد شدند بعراق شتافت و آرزو داشت که در محضر مبارک

کننده رئیسین فرقه جیش کتای سفیج بود که در قریه ادین جمعی کثیر از بیه در کین بودند که اگر فدا می کردند امری واقع شود بلوک شیران را قتل و عارت کمینند و حاجی سلیمانخان در طهران مرمعه بود بعد از آنکه تیر آناه لطفه و فرقه بجای رسید لطف آهن مذمت خام الانبیا لطفه را از بار آورد و کتای سفیج نیز گرفتار شد چون او را بجزر آوردند میرزا آقا خان که در آنوقت صدر اعظم بود رسید کتای سفیج و ادعایت حمیت جواب داد که نایب یایم و صاحب کرامات و خارق عادت صدر اعظم گفت آن مجموعه معلوم نموده بجای صیغیان که در آنوقت صاحب الدوله بود حکم داد که گوش او را بر صاحب الدوله فی کمال بدون تا مل با چاقوی صیب گوش او را بریده خون مجیس سخته صدر اعظم گفت آن گوش خودت را با مجیبان عاجز گشته حکم نمود او را در کرایس مهارت جری نیادوان مجیس کده بزنجیر نموده پنج بزنجیر آدم کرایس کو فند این بنده بجهت شرفیای حضورهایون ندانه عمارت جری شده در بین راه صدر اعظم جمعی از رجال در جلوت از حضور در حمیت کرده چون ملاقات کرد گفت آشناسی شمارا گرفته عمارت صاحب ملاقات او نیستی گفتم آشناسی بدشتم گفت ملا شیخی حضرت عظیم از اینکه صدر اعظم در وزارت میرزا تقیخان این نظام کفیل مهاد دولت و دخیل امر سلطنت و از این حکایت مفضل الطبع کامل است نعمت زیاد علی باب در اردی هجتم سبکی از حجاب سیر که

# سال نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

مبارک بماند ولی میرزا یحیی خان رضی الله عنه و میرزا غلامعلی ابن اخ جمال ابی و قهر را معروض داشت و جمال ابی با سفید یار امر فرمودند که نزد حاجی میرزا یحیی خان بماند و او را جرم رضای مبارک را مقدم داشته اطاعت نمود و اما غلام دیگر جمال ابی که مبارک نام داشت در آن گرجیه شیرین نام را باز دلجو او داد و روند دهر دور آنجاست خست در مازندران نامور فرمودند چون واقعات مذکوره را بشا بدو کرد و نقل و غارت در ناگربنوی که بنیکاریم واقع شد بازش طهران شتافت و نا میرزا موسی (کلیم) از او بازخواست نمود که چرا اخست را نماندگشتی و او بکار

که را مانع شده مزدوی روم مرحومان آقا میرزا انتم و غلام حسین خان سپهدار که حاضر بودند خویش کردند که با تفاق من نزد وی آید قبول نموده چون برشته دارد اطاق جنب که بایس شده شخصی معلول دیگر گوش او بریده در گوشه خزیده دیدم سلام کرده جواب گفته بعد از آن پرسیدم برایشنا سید گفت نفیسم گفتم آیم معنی فرزند است گفت شناختم از آنیکه میرزا عبد الرحیم قلم حضور شا بود گفتم هر سهوا که است و میخواهم از روی رستی میان کنی و از کذب دوری جو با جواب داد در این حالت که بغین سبلاکت خود دارم دیگر تعاقب کنیز و حیوانات بکله گمان نکنم رستی وسیله نجات شود و حال آنکه خیال جمال را تصور بل است در این حالت طلاق لسان و نصاحت بیان داشت گفتم من خیال گرفتن نبودم حسین آدم است را گرفتیم و در شخص و نجس و چوگانا بسندول دهم چگونه اتفاق افتاد که گرفتار شدی گفت چون ما میرزا با تفاق میرزا اطراف در میان کوه چمر حسین گرفتند و من در همان مکان سپاه سپید بودم دهم معهود گرفتاری من است از پس کوه چمر پیاده برادر مقدسه حضرت عبد العظیم زقم و بعد از زیارت در کنار من نوشته اتفاق اسمعیل دارد و غده نزدیک من بود و ولدی با نوشته پرسید حکم چیست گفت شایه بگم شایه بگم را بگیرد نوشته است که هرگز که در زاری معده است گرفته نزد غلام موم بود چون هر چند ترک بود از چنین تصور کرده بود و در غده سواد داشت نوشته ما را خواست ما بعدی ما به فرائض کند من گرفتیم دیدم هم من نوشته است که اگر در زاری معده است گرفته نفس شایه من نوشته را بطریق دیگر خوانده برخاسته بنامه میرزا نام مبارک را در دست زد و کله آورده شده خیال کردم که از غلط خواندن داشته و قرآن خارج و داخل معلوم دارد و غده شود که شخص معهود من هستم و مرا به است آوردن

# سال ۱۱۸۵۲ هجری قمری

## واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

بکار خندق در مجمع انام رفته فریاد برکشید که بابی ما میخوانند زین سکه را با جبار برینند و آقا میرزا موسی عسکری غسانتو زده ویرانخانه کشید و مجوس داشت تراضی شده بازندان ز درخت رفته باز نش در خدمت ماند و بعد از بعد از شش ماه از محضر اهی است عا کرد که ویرانخانه نمایند و مناجاتی بدین مضمون در حق وی صدر یافت که آهی ملوکی در ملکوی درخواست آزادی بنماید ولی خداوند امن نخواهم که یوما فیوما مملوکم کردم و تو آگاهی که من از بدو امر ویران کرده بودم .

### کیفیت قیام فتنه برای آقا میرزا موسی کلیم

آقا محمد زرنندی در بنیل عظم بیان واقعه را نقل از قول کلیم چنین آورد ( پیغام جمال مبارک رسید که من دستگیر شدم و تو باید خود را حفظ کنی لذا در خانه با میرزا محمد علی ماندم تا چند روز که همیشه (حرم میرزا عبدالمجید) طلبیدم و صورت حال را با او گفتم که اگر پیغام جمال مبارک نبود یک ساعت خود را حفظ نمیکردم بلکه اگر ممکن میشد در زندان بجهت مبارک میرفتم همیشه گفتند در وقت سینه از شب بخانه ما بیایید تا شما را در جاتی منزل دهم که احدی از شما مطلع نشود رفتم مراد سردابی که بنا بود منزل دادند و کلید جیاط کو چکی بهم که با بنا بنا بر میشد من دادند که اگر همچو اسم گاهی بان جیاط بر دم مطمئن باشم که احدی با شما راه نخواهد یافت هر شب همیشه برای من غذا

تا نیا بشه طهران آدم سه شبانه روز در درگاه جناری که در سلسله بایسته بود نهان بوده از آنجا با هم راه حسن رفته پنج آنجا مانده بعد از آنجا بجان رفتم در تیر بودم تا خبر عزل میرزا تقیخان در آذربایجان شهرت کرد در آنجا آمده بعد از مدتی نظر آن آدم این است که بجهت عمل گرفتار شدم و چون آقای میرزا باشم از خواب من اطلاع داشت از روی مزاج گفت خوب است آن مجبزه را از آنجا بیاورد تا ما حفظ شود و چگونه تمت خود را متحرک نماید مرا از خواب من تعزیرت او نهایت تعجب شد از سر آدم و او را بعد از قتل تمام بایسته در مجلس علمای کرده حکم نقل وی دادند حاجی غنیان حاکم آذربایجان که اول مرتبت ما بودند بعد از غنیان شریف آردند

سال ۱۲۶۸ هجری قمری

# واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

خدا یاد د قدری بخوردم و قدری هم برای ناما فرزا بگذاشتم چهل روز با نینوال گذشت تا شبی میرزا عبدالمجید پیش من آمد و از تفصیل آموز ذکر کرد و گفت تفصیل ناما را هم بصدر عظم گفته ام اگر گفت که ایشان با خود بیرون بیاورید و در همه جا با هم گردش کنید فغلی نیت چند تویم بیرون رفته گردش میکردیم تا آنکه میرزا عبدالمجید بمن گفت مطمئن هستم که فغلی نیت گاهی تنها بیرون رود تا شما را ببینند و بفهمند که حرفی نیت چند روز تنها میرقم چند دفعه هم عباس خانه شاگرد سلیمان خان شهید که هر که را پیش ساخت بفراشان جا الله له نشان میداد مرادید و با اشاره تعارف کرد و گذشت تا روزی نزدیک غروب فریضه حاجیه حلاله که با خانه میرزا عبدالمجید نزدیک بود بمن رسیده گفت سلام علیک یا موسی کلیم الله من چون او را دیدم دیدم نذر رقم که زود بخانه داخل شوم دیدم فرشی از عقب صد کرده میرزا بایستد عرض دارم دید جواب ندادم مگر صد کرد و از عقب من دید و من هم بر عمت خود را بخانه رساندم از قصا دربار بود چون دست من رسید فرشی دیگر مرا گرفت با آنکه او بسیار پر قوت بود من غالب آیدم خود را تا کلیاس خانه کشیدم که گزین چون از این دفعه مطلع گشته جمع شدند و با حرفهای سخت فرشی بیرون کردند و او فریاد بلند کرد و اهل محله را

در روزنامه وقایع اتفاقیه مورخه پانزدهم ذی قعدة ۱۲۶۸ هجری قمری مطبوعه (در نفع گذشته چون اصل حقیقت کیفیت کتابت و نینمی بطور واضح و بطور معلوم و مشهور و مکرر دیده بود مقدمه آنچه نفع خبیث مردود که از سوء نیت قصد مکرری نسبت بوجود مبارک عن حضرت شاهنشاهی داشته بطور اجمال نوشته شد بود تفصیل آن اجمال نسبت که جمعی شقی بدعت است لابد گردد و پروردگار متابعت سید علی میرزا باب ..... را که در نفع ما ضیعه فریبی انزال الله اخرج کرده بود و برای عمل خود پیشنها کرده بودند چون موافق نامه علماء و اربابان و ملا نغیر نوشته حقیقت نزهت خود را برسانند و اگر آشکارا بگردند بطلان آن بطور واضح معلوم و مشهور بود چنانکه بعضی از کتب و نوشتهجات و احکام آنها که بدست همه محققان کفر و کفر بود

سال ۸۳ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

جمع نمود که دشمن پادشاه داخل این خانه شد و من او را بدست شما سپردم اگر از این خانه فرار کند شما مواخذ  
دولت خواهید بود و در حالتیکه فریاد میزد پیر من و بقای خود را دیده بر صورت خود انحراف میداد باها  
حالت پیش حاجب الدوله رفت که میرزا موسای بابی را گرفتند و او همای میرزا عبدالمجید جمع شدند و بعد  
نویسند مرادند و او را از دست من گرفتند حاجب الدوله در همان صحن سوار شده صورت و قهر را شاه  
رساید که چنین چنان شده و فرشت پادشاه را نزدیک بردن زند امر میشود که برود و او را بگیرد و کسب  
حاجب الدوله باینکه تمام میاید میرزا عبدالمجید چون از اعضا سفارت بوده بود نیز فرستاد خبر میداد که اگر مسلمان  
مرا بزند و من بدولت رسد و مانند برای شما سخت خواهد شد او یکدسته فرستاد خود را با میرزا عبدالمجید  
فرستاد که هر کس داخل خانه تو بشود ولو خود حاجب الدوله باشد حکم بزدن او نماید آنچه مانع شد با من میرزا عبد  
چون بخانه وارد شد فرشتانی حاجب الدوله رسیدند و خسته بخانه داخل شوند میرزا عبدالمجید ببردن آمده

بود و در گفت و شنود و با حاشیه علمی بنویسند مذکور آثار خود را که تاله دعوی الوهیت بود آشکارا کنند بحال سلطنت افتاد  
کشتید خنده در اجرا سلطنت نمایند و استواری بر پا کنند که بدعوی مذکور باطل خود در مقام ختم و تاز و نیت غارت برآمده از دست  
اندازی مال مردم منتهی برگیرند جمعی بنیز فرمایند که رئیس قتل آنها شایسته نام بر شیرینی بود و زیادت باقی بر او اعانم و خود را  
عظیم مقب دشته از صواب و اتباع آن باب ..... تنی چند بدرد خود کرده بعضی از هزاره و الواط و او پیش خام هموس ام فرستید  
که از جمله کی حاجی سیما خان پسر کجی خان مرحوم تبریزی بود در خانه این حبش در دار و کلاه طرآن در محله مشهور بر چشمه جمع آمده  
عنا انجمنه بنای سرگشته است بهمت بقصد گزند و آسیب وجود مبارک علمحضرت پادشاه می گذاشته و مراد و نفر آنها را که داد  
شد منتخب کرده بهربک سلاح حرب از قبیل قمه و طباخچه و کار دادند که آمده در دنیا و آن هر جا بد وقت که برآیند دست  
بایند آسیمی بوجود مبارک برسانند و خود نیز با کمال استعداد در خانه سیما خان آمده و مهیا بودند که بخش گذشتن امر ببردن

سال ۱۲۶۸ هجری قمری

# واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

آمد حکم بزین آنها نمود فراتشاهی شاه ایلی چنانچه باید زوند و روانه کرده اند کم غوغا بنشد خبر بصدر عظم رسید که وزیر بود  
نیخواهد سبب خود را بجا باند و از طهران بگردن رود صدر عظم حاجب لقب و له را طلبیده و صورت حال را پرسید که این  
دشمنش کیست که تو سخاوتی برای بدست آوردن او ملک را بادهی گفت بیزا موسی فرزند میرزا بزرگ نوری  
صدر عظم تغییر نموده گفت تو از حد خود تجاوز نموده امری که باید بمن خبر دهی بشاه خبر داده بود شخص را من اذن دادم  
بگردن بیاید باید الان بروی و میرزا عبدالمجید را از خود رضی نمائی حاجب التعلل و نخل و شتر سار برگشت و در راه میرزا  
عبدالمجید را چون دید و شنید بترسش بوسید بمخارج برده است و گفت چیزی واقع نشد مگر فراتشاهی بجایه گنگ خوردند

## مذبحه عظمی و قتل عام با بیان

در اثر و قتل مذکور شاه و عاتمه قاجاریه بنهایت شدت و غضب افروخته شده و قاطبه عضا و عمال دولت و نیز جانی  
ملت ایران بعبط و هیجان آمده هتای اجزای اقصی در جه قادت نسبت باینه شدند و حسب الامر شاه ایلی  
از مجموعین که باقیشان محرز و بعد از آن در اقدام مذکور مشورت شدند بر طبقات مختلفه ساکنین طهران تقسیم کردند تا افراد  
هر طبقه بالاتفاق فریسه خود را بدهند و همه روزه اعداد هر صنف و طبقه از طلا و درزاه و سرباز و سوار و زرار و...

آمده بسم اوقای مذبح بلیت اجتماع دست تابخت و ناز مال و سنگ و داسهین بجا نیند آن بود که در مذبح شبیه سبب هشتم  
نهر شمال الحکم در وقتی که کار عظیمت پادشاهی بفرم شکار رسیده بودند آن بدستخان مشهورانه به محابا بر سر اسب پادشاهی  
تا خند چند طایفه خاله کردند که از جمله از یکی از آنها که ساچه داشت چند دانه ساچه قدری بدن مبارک پادشاهی را خراشیده  
بود لکن جاگران در قبیل نتیجه الامراء اعظام سده خان امیر آخور و مقربا بجانان مستوفی الممالک و نظام الممالک کشیکباشی  
اعظم و مسارف و غیره و ذفر از آن اشقیاء لعین دستگیر کرده و یکام در میان دعوا از ضرب تیغ و سنگ و جویاه لعین  
پیش گرفت و زانند و نفر که زنده دستگیر شدند معلوم شد که اینها از تابعین باب ..... بودند بعد از آن سرکار

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

و بخار و تجارتی درویشان بی آزار ابنوه شده فست خود را از دست حبیبیان و غلامان شاهی گرفته بقتلگاه  
بخوشان آغشته و مردان در زمان شهر و اطراف برای تماشای ابنوه شده از من دست و ضربت القادریان و سنگ  
و خاک مضائقه کردند حضور صراط لفظه قاچاریه برای نشان دادن علاقه قومیت از ایشا قدرت نمایی و  
ازمانی کرده اسپر خود را دویسمه نمودند و روزانه دوتن از حبیبیان را یکی در طهران و دیگری در شیران بکوت  
از قتل گشته در صبح هر روز چون غلامان در غرضبان برای بردن محکومین بقتل وارد زندان میشدند و ایشا  
میربند ایشان میفهمیدند که در آن روز بقتل میرسند و همینکه غلامان با ایشان را از کف بردن میآوردند  
با حال سرت از شهادت آنیخته بخون از عفاقت مصافحه و دواع با جمال ابهی می نمودند و از بیانات متعده

اعلیحضرت پادشاهی عزیمت شکار امروقه داشتند و در شب اوله در دولت قاهره در مقام تحسین و تقصیر برآمده بمنبر ابختان انجودا  
و حاجب الدوله و عالیجات کلانتره که خدایان شهر حکم شد که دسای انبغوم را بدست آورند تا اینکه در ندر آفره متفرق بختان حاجب الدوله  
و در شان شاهی در کمال استعولیت استحضار از جمیع کس آنها حاصل نمودند که هنگام در خانه حاجی سلیمان مردود هیئت اصحاب دارند  
که خدای محله را با جمعی اخبار کرده بر سر آنگاه فستند حاجی سلیمان با دوازده نفر از آن اشرار در آنجا ریشگیر شده باقی از آنها  
و جایای دیگر فرار کردند بعد از آنکه این دوازده نفر گرفتار شدند اسامی سائر رفتارشان از آنها معلوم شد و باقی آنها متفرق بختان  
انجودا باشی و کلانتر با فوئشان پادشاهی روزی سه چهار پنج نفر گرفته آوردند و هر کدام را که آوردند اولی بی دولت علیه  
در جمیع عام آنها را حاضر ساخته از رفتن سابقان هم حاضر خند و تقصیر ایشان را علی رؤس الاشرار مدلل داشته از جمله خدمت  
نمایان که از متفرق بختان حاجب الدوله نسبت برین دولت ظاهر شد بدست آوردن ماسخی نرور بود که همیشه مخفی بود  
خود را با هدی نمی نمود و حاجب الدوله فرستاد بعد از آنکه از شهر فرار کرده یکی از دوات شیران آمده بود با چند نفر از صاحبش که همراه  
او بودند و سیکر کرده آورد و بخصوصه جناب جلال التماز صدر اعظم برای تحقیق و تعقیبش مسئله او را احضار نمودند و در

سال ۱۸۵۲ هجری

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری

مقدّمه قوت و استقامتی جدید حاصل کرده بسوی قریبا نگاه میشتافتند و میر غضبان پسر شهادت بزند ان برشته کیفیت  
 احوال را بجزایر می سرخسیدند و چون ابنوه طبقات اصناف یک یک از آنان را بحال هجوم عام کشته بجا  
 جمعیت قاتلین و کاشایان نوعی با اجساد معاطله کردند که اثری از آنها بر جای نماند و بجهت جرت و قوت بغضبا  
 گشت از جمله شهیدان شهیر آنوقت عظیمه شیخ عظیم شیر بود و او را چون گرفتار کردند و مورد استنطاق و بازخواست قرار  
 دادند در غایت استقامت و الطینان آنچه پرسیدند برآستی جواب گفت و اعتراف نمود که جماعات طهران واقعا  
 که واقع شد اصلا بریاست او واقع شد و صدق گفتار او موجب خط جمال اهل گردید و باین جهت در حق او باین خصوص  
 فرمودند که جناب عظیم فی تحقیقه عظیم بود که عقوبت بر خود پسندید و بکلمه خبر صدق در حق احدی تکلم نکرد و در  
 اهل بصیرت آن فعل عظیم عظیم بود لدی آنجی از هرگز نه جهاد و فدائی و با جمله شیخ عظیم را در دستیان فریسته

اورا که سابقا دلاخا رستگه شده بودند خامرسا خفته در دهان مجلس شادس اششها معلوم نمودند که اصل محرک و بانی این عمل  
 آن عمون بوده است از جمله معلوم شد محمد صالح نامی که در روز اول خوردا با سب سوارای تایون پارت اسی سینه و طبا بچو خست  
 و آن نوع جارتها را طبا بر سخت نوکر خود این عمون بوده و سباب اسلحه حرب را خود نشستی با داده آنچه از این طائفه ضالک شستی  
 گرفتار شده است در دفتر بودند باقی معلوم شد اگر هم فی الواقع یعنی داشته اند از آنها برزنی یافت تمیل بولایات بعیده فروری  
 و سوارای شده باشند از جمله یکی از آنها نیز حسینعلی نامی فروری در زرگنده که جناب ملا آفتاب وزیر مختار دولت سینه رسیده بودند  
 فرار کرده بود جناب مغزی به بعضی آنکه داشته اند این قوم ضلالت آثار است شرایط آنها چنین است ارضی و نظرها داشته با کمال استعد  
 فی انفر و من نموده اتباع سفارت اورا گرفته نزد ادایا دولت مید فرستادند و سرکار اعظم پارت اسی و ادایا دولت علیه  
 ظهور این نوع تعویبت این کمال فاسندی حاصل کرده جناب ملا آفتاب صدر اعظم نیز مستاکان ایشان انعام دادند و بطریا  
 گذشته از ابطالان مذکور و دعوی اهل جارتها پیش گرفته اند که حضرت عموم ساس از سفاکت و در نوب حرم سار سینه است



سال ۳۷۰۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ ق

۱۸۵۲ م

فریبۀ طایف فرار دادند ولی میرزا ابوالعاسم امام جمعه طهران را ضعیف و بی‌توان دانستند و این سبب تاخیر شهادت او گردید  
چند آنکه تا قریب باول شهر محترم بطول انجامید و صاحب الدوله به بسیاری برنجی از غلامان بدبختی نموده بر مکان قهصبا  
بلدر ادر بالاخانه قریب خانه ارک مجتمع ساخت و امام جمعه را نیز بجمل دو سانس حاضر کرد و شیخ عظیم را با وضع سخنه و کلاههای  
از کلاه بر سر در خارج مجلس بستند و صاحب خود بجهت علماء حاضر شده از امام جمعه پرسید که اگر شخصی مخربت  
و دولت باشد فتویٰ شما در باب وصیت امام گفت اگر با فرزند خود شایسته شود ملکش قتل است و صاحب  
فریاد برآورد که آقا فتویٰ دادند یکبشید ذی القیوم جمعی از اشراف و نجاران که در خارج میباشند بود و غالباً طلب  
مدارس دینی بودند اجوم برده باشمشیر و خنجر و چوب تبر باقصی قیامت ادا در هم شکسته پاره پاره کردند و

منهات و سگرات آزان حاصل میشد که مردم از علما و فضلا و جاگران در بار سپهر مدار و رعایا و برابرایا در وضع و ترفیع و بر تادیبه  
خاص معام قتل این بخیلین ضلالت پیشه را در جیب دانستند شش نفر از آنها که این شخص بودند نیز همین قسمی که با  
تقصیر نبود بجهت بعضی سوال و جواب در انظار داشتند و نیز حسینعلی قزوینی و نیز اسدالله نقی و نیز زاهد و همیشه زاده  
و آقا عبدالمجید و میرزا جواد خراسانی چون تحقیق معلوم شد که با آنها درین معاشه دشوری شرکت داشتند لهذا  
اعلیحضرت پادشاه این حکم مجسم آنها فرمودند که در حبس بر تبه و محلد بمانند و بعضی از آنها را علما و فضلا و جاگران در بار پادشاه این فرمان  
و جمیع اهل شهر از تجار و صنایع و کسبه در میان خود تقسیم کرده و هر یک یک فرقه از صنایع نوکر یا رعیت ازین قرار بر تبه  
خود رسانند تا شیخ را که اسدالله رئیس این فرقه خاله بود و خود را نائب خاص پادشاه میدانست و خود را بجهت عظیم نقیب  
و نشاء و مصدر زبانۀ دباغت این فرقه عظیمه بود علما و فضلا و جمیع حکم شریعت طایفه قتل ادر او در جیب دانسته بسزای خود  
رسانند سید حسن خراسانی را که از اشراف و تابعین آنهاست بود شاهزادگان بفرستند و کلاه و کارد و خنجر مقبول  
ساختند ملازمین العابدین یزیدی را معترف بخانان مستوفی الممالک در اول محض نقیب دین و رعیت لهرت خود

سال پنجم ظهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

و وقتی امام جمعه مطلع شد که کار گذشت و بتلا با حضرات بلا کلام مجتهد خطاب عتاب کرده گفت مردی را که بحال فضل و علم در دین آراسته بود و با او مواجهه و مکالمه کردید تا فساد عقیده اش را ثابت کنید چنین بجزای هلاک کردید و نام این عمل ظنی را حفظ دین گذاشتید بار خدا امانوشا بدو گواهی که من از اقدام باهراق دم این مظلوم محترم و بیزار بودم آنجا بهر حاجسته از مجلس بیرون رفتم و شیخ عظیم آخیرین شهدا گفته مذکوره بود دیگر از شهدا شهباز شیره ای واقعه حاجی سلیمان خان تبریزی نبیل ز زندی تعضیل شهادت نقل قول زر آقا میرزا موسی کلیم) چنین نوشت (حضرت کلیم فرمودند همان روز که واقعه شهادت آنجناب واقع عصر در مجلسی با میرزا

خود با طایفه زده بعد از آن مستوفیان عظام و لشکر زیبا ن کرام کلیم با طایفه و کار در خجرو قه ریزه ریزه کردند حجتین خراسان را نیز مغرب با قان میرزا کاکم خان نظام الملک و میرزا حمید خان دبیر جهام خبر اول نظام الملک خود با طایفه زد و بعد از آن طایفه دیگر میرزا حمید خان زد و بعد از آن اتباع هر چه با سنگ و قه و کار در خجرو سبزی خود رسانند میرزا عبد الوهاب شیرازی شهسوار کفایتی که تله در کاظمین بود و بدعوی همین مذمت غلطی بر پا کرده بود اتفاقاً در همان ساعت که آمدند یکی از علما مرفق معتقد در آنجا حاضر بود و شهادت داد که در کاظمین شهباز ادوات دعوت کردم و نیز فرزند طایفه نام برده گفت در جمعه دوازده نفر اشخاص بود که بنیاد آن آمد و در کتب حبارت شدند عالیجنابان جناب قلیخان برادر صدر عظم و ذوق فقار خان و موسی خان و میرزا عثمان پسران جناب مغربی پسر و سایر منوبان و بنی اعمام و جمعی کلمات نقل کردند و غلامان ایشان بعضی کلکول تفنگ و طایفه در خرم قه و شمشیر ریزه ریزه کرده بدار البوار و رسانند قلع آهسته قلعی در آنجا صحاف که در نذر اول چند دانه ساچه طایفه او قدری بدن مبارک را خراشیده بود در از جرمی هایون بدن او را روزه روشن کردند و مغرب با قانان حاجب الله و طایفه با ساچه بهای که او بسراک عیضرت پادشاه انداخته بود زدن لغو افتاد و سایر علما و اشخاص با قه با چه با چه و سنگباران کردند شیخ جاس طهرانی را خویش داماد

سال ۱۹ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

بامیزه اجدد المجدید بودم که اکثری از اعانم طهران حاضر بودند حاجی ملا محمود نظام العلما، از کلانتر پرسید که تو آن  
مختلف امروز در باب حوالات پسر محبی خان شنیدم کدام رهت است کلانتر نیز از انقی که خدا را نشان داد که از  
عین حرکت دادن از ارک تا پای فاقی که بیرون دروازه نوبی باشد با شراکت کار این که خدا بوده از پرسید  
نظام العلما نیز از انقی که خدا را نشاند گفت آنچه دیده با التمام بیان کن که خدا گفت ما ما مر شدیم که نه  
عدو شمع پدید صد دیناری در اعضای از نصب نموده روشن کنیم و او را از میانه بار بار با ساز و نقاره عبور کنیم  
تا پای فاقی و در آنجا او را شعله کنیم و از دو سمت دروازه بیاویم و بسبب اینکار هم خود او شد چه که  
حاجب الدوله از شاه ما مور بود که اگر بر تو ثابت شد پسر محبی خان در باب این تیراندختن بری و بخر است  
او را تخلف کن بر جوع از عقیده اگر راجع شد او را نگاه دار و او را مکن تا بعد در باب او رسیدگی شود

و امراء در بارهای یون نصر پانچ و شش برک فرستاده محمد باقر نجف آبادی که از جمله آن دوازده نفر بود و خود او را  
و از خان دشت که در جمیع محاربات طاعت ضالک با تیر بوده است پیشه ستان حضور ایون در جمیع عملیات با تیر کار  
و خیر نفوس ساختند محمد تقی شیرازی را مقرب الحاقان هدیه خان میرا خود خاصه پادشاه ای سار عملیات اول  
پادشاه اول نعل نموده بعد با تخان و بیخ طویل آهین و قله و خیر بارش رسانید و محمد نجف آبادی را مقرب الحاقان  
ایش یک آغاشی شی و حاجی باشی و تقی باشی و ماشان و ماشیان و سار عمده حضور درین دوران نصر تبریز  
و غیره با نعل آغاشین فرستاده میرزا محمد نیریزی را که در محاربات با تیر درین زمان و ما نندان در هر جا بوده است  
و اثر زخم بسیار از محاربات سابقه در بدن او ظاهر بود مقرب الحاقان سر کشکی باشی و نور باشیان و غلام پیشه  
و غلامان سرکاری هدف کلوله نعلت ساخته تیر باران کردند و بعد از آن با سنگ چوب با خاک یکسان کردند  
محمد نجف آبادی اول خیمه چبان یک چشم او را کنده بعد بدان خیمه گدشته آتش دادند حاجی سیمان خان

سال نهم هجری

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

شود و اگر رجوع ننمود از خود او پرسس بهر نوع که میل اوست در بقیل رسان حاجب الله که پس از تقصیر او را  
از فقره نیرانده خشن بخریدید و تفریر شاه را برای او بیان کرد گفت هرگز صحبت این دنیا که مولای متقیان  
در جیفه و طابان او را کلاب خوانده از منظر رب الارباب اعراض نخواهم کرد ولی در باب سیاست میخواهم  
بنوعی که تازه باشد مر بقیل رسانی حاجب الله و لکه گفت هر چه خود خستیا کنی گفت نه عدو شمع کا نوری  
در بدن من نصب کن در روشن سازند و مرا با جلال تمام از بازار عبور دهید تا مردم تماشا کنند و دیگر بعد از  
آن از جهان نشان عشق آبی فراغش نکنند شاید نفوس با نیویطه از خواب غفلت بیدار شوند و چون بمقتل عشق  
رسیدیم مرا مهلت دهید که با محبوب خود صاحبان کنم بعد مر شقه کنید و زرد سمت در دوازه بیاویزید

پیر خانی نیریزی را که تفصیل او در فوق تریم است با حاجی قاسم نیریزی که قتی سیدی بود آقا حسن نام نائب شیخ  
بشهر برده بدن آنها را شمع زده برافروخته و با نقاره و دهل طرب دوازدهام خلق کرد و با زار مار گردانده و باغ از سنگباران  
در شهر شده تا در برون دروازه شاهزاده عید العظیم فراتن غضب نفس آنها را چهار پارچه کرده چهار دروازه او بختند حسین  
یزدی را متفرق بختان آجوداناشی و سران نیمه در سربان در سر سنگان بشمشیر گذرانیدند اما مهدی کاشی را که از جمله آن  
دوازده نفر مهور بود فراتن شاه بی ضرب قلمه و خنجر بک نمودند صادق رخخانه نوکر مای شیخ که زرد اول بدست طبرین  
را که بکشته شد نفس او را دو پارچه کرده بدوازه او بختند میرزا ابی داوودی ساکن طهران اما در سه دار لغون بشمشیر  
سزیزه کاشی ساختند میرزا ضی نورزی را سواره نظام با لپاچه و غداره بدرک وصل نمودند میرزا محمود قرزی را  
عباد الله زنبورکچیان بدف کلکوله زنبورک کردند با غداره پاره پاره نمودند حسین میلان را که از توابع اسکوا  
دان ملاحظه او را بلفب امام همام ابا عبد الله حسین مقرب کرده بودند سر باران افواج نیزه پیش کرده با سزیزه  
جد صحبت او را پنجه و در مشبک و بدرک فرستادند ملا عبد الکریم قرزینی را تو بچیان حاضر را کاب بضر غداره

در استعاره قره قیاس طاهره در حسن طهران

من کجا در بهر باران در کجا	من کجا در بهر باران در کجا
من کجا در دیر ویران در کجا	من کجا در شهرهای ای کردگار
نزد لاله بگردان در کجا	من کجا در استیادن ای آکه
سر بریزان کنگه حیران در کجا	من کجا در صاحب رلاقناع
لاله اوراک در جان در کجا	نزد شومی که شناسان او است
حکمت حکم این سفاین در کجا	من کجا ای کردگار لم بزیل
زیر دست اهل طغیان در کجا	من کجا ای بقادر حق بدیع
در تنه‌دل جد شیطان در کجا	من کجا ای بقادر حق قدیم
دستگیره با سینه آن در کجا	کاین بود آن طهره طهاریه
نزد ما طرحان و ذلان در کجا	این بود آن زهره زکریه
دستگیره قدم عدوان در کجا	من کجا ای بانای عز از خود
زار و میران در بیابان در کجا	من کجا در زار و حننه یا حیب

# سال ۱۱۸۵۲ هجری

۱۸۵۲ م

# واقعات سال ۱۲۶۱ هجری

بیا ویزید تا عابرین تماشا کنند و عاشقان رب اعلی را با شهدای محرابی که بلا در استقامت مطابقت نمایند  
 حاجب التمدد له بهین تفریب میر غضب حکم نمود و ما مور با انجام این امور ساخت چون میر غضب با شمع  
 آورده خنید و گفت مقصود من آن بود که شمع کاغذی باشد نازد تمام نشود و روشنی زیاد داشته باشد  
 بری چون خواستند که با کار و جای شمع را در پیش بشکافند دستشان میلزید با بنا گفت بیچاره ما بخود من  
 تا بزودی و بدون خوف شمع بار نصب کنم من کفتم کار بدست چنین شخصی دادن جایز نیست لکن کفتم  
 دستمایش از عفت بند گفت بگذار نشان دهم که در کدام محل باید شمع بار نصب کرد که خوش منظر باشد  
 بعد از آن اگر میخواهید ببینید دو موضع بالای پستانهای خود ایشان داد و دو موضع دو شهای پستان  
 و یکی از قفای گردن و دو موضع بالای گرد و دو موضع بالاتر چون آئینهها را نشانید مثل آنکه بدیورانی شده  
 ابد کرده و طالی زوجه اش نمودار نشد تا چه رسد بآه و ناله چون شمع بار روشن کردند و بر آه افندیم چه خندیم  
 که میرفت بیایند و میگفت جمیع اسباب سلطنت تمام است یک گن گن یعنی برود و باقی است  
 که با جلال در جلو گفته شود و گاهی میگفت خلیل الرحمن طیب و سلام بود که خطاب با نازکونی برداد  
 سلاما علی ابراهیم رسید ولی سیمان بجان دول زونی نارا و استعلا میگوید و گاهی این بیت را میخواند

غداره دمار نازندگارش برآوردند لطفعا شری را با عیبه شاطر باشی و شاطران سرکاری با خنجر و کار و چون سنگ نزد  
 معاینه خود فرستادند پنج غمسه طلا را مال شرمنا اجماع کرده با سنگ و چون با خنجر و تیره مشت معدوم الا ناز کردند حاجی نیرا  
 تا جوی کاشان را که بکرات ارتداد او معلوم و توبه کرده و بار بار یافته و با غمهای غوام مبلرت نموده بود عیبه آقا مهدی ملک التتار و  
 کسبه با اجماع با برگزیده اسباب حرب عظیم فرستادند حسن خسته شرا متفرق بانی که نفراتشان و شرمنا کارخانه مبارک نقل سازند و تخریب  
 قهپایه را آقایان قاجار طمعه شمشیر آبدار نمودند و بدرک فرستادند

سال ۹۲ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

میخواند آنکه دایم بوس سوختن ، میکرد کاشن میاید و از دور تا نما میکرد و گاهی میگفت دست غم نیت  
 جام می نیم در شمی کم از شهان کی نیم ازین قبیل مضایین و ابیات عجیب میخواند و چون بمان باز بر سر  
 شمعهای که در سینه او میسوخت از وزیدن نیم که خست و با پوست بدن سادی گشت و صدای سوختن  
 بدن تا چند قدم شنیده میشد و او میگفت آنقدر که در هم صحبت شد ششم صدای این شمعها را هم مجبورم صحبت من قرار  
 داد خوب صحبت بهمانی میدارند ای کاشش گوش می بود که همیشه و طبعی که ادراک میکرد حالت او چنان بود که گویا  
 بجزله داد می میرد و خراش سرور و حالت جذب شور از او چیزی مشاهده نشد و گاهی میگفت ای مردم سیدان  
 دنیا بیش از شما دشت فکر کنید که آخر چه دید که باین شور و گداز رضی شد و باین جا و طوطی آن تمقل عشاق  
 میرود و چون پای قاپون رسید رو با ما ازاده حسن سجده افتاد و کلماتی عربی خواند که معنی آنرا نفی عدم  
 در هانحال از عقب پای خود را بلند کرد و گفت ما کار خود را تمام کردیم شما هم بیاید کار خود را تمام کنید رفتند

نقل از آثار تاریخی شاهزاده علی قلی میرزا معتضد السلطنه « حاجی سیدانخان سپهری خان تبریزی را حاجی قاسم تبریزی که  
 دهن سیدی بود آن حسن نائب فرشته از شیران بشهر برده بدن آنها را شمع زده افزوده و با تار و اهل طرب و از تمام  
 خلق از کوه و بازار کما تا برون در درزه شاهزاده عبدالمعظم براند و بخش آنها را چهار پاچه کرده بچار در درزه او بختند حاجی  
 سیدان خان بطور وجد درقص این شعر را تکرار میکرد کاشکی برده برافزادی از آن منظر حسن تا همه خلق سینه نگاه  
 و دوقی که میخواستند او را بکشند گفته بود حاجی قاسم را اول بکشید برای اینکه ازین شیعه تر است و باید زد و تر بکشید»

ذکر از قایم راجع به امام جمعه و جماعت طهران و نیز از عیاش قایم مهدی امام جمعه و جماعت آئینه در حاشیه  
 بخش دوم گذشت و آن میرزا ابوالقاسم مذکور سال ۱۲۷۱ در طهران وفات نمود

سال ۹۳ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

رفتند و اورا شقه کردند تا نزدیک بخت خنجر قاتلان رسیده بود که هنوز مشغول بذاکر بود چون نظام العلماء این واقعه را شنید دو دست خود را چند مرتبه بر هم زد و گفت حضرات امر محبتی است امر محبتی است محبت با این حالت از مجلس قیام نمود و دیگر از مشایخ ما بتیه که در واقعه مذکوره بشهادت رسید آقا سید حسین بزرگ (عزیز) کاتب رب اعلی بود و چنانکه در بخش سابق نوشتیم پس از شهادت کبری و برادرش بزرگ در آورده مجبورس نمودند و تا این هنگام در حبس بود و زندانبانان مجذوب حسن اخلاق وی شده سعی در استحکامش داشتند و صد عظم نیز در غده خلایقش داد و در طول مدت حبس معارف لازم را جمال امسی ماه باه بزند ان میفرستادند ولی او پیوسته ذکر شهادت رب اعلی میکرد و متأسف بود

نقل از پارسنامه صریح است فو در دینت هشتم به جادی اول سال اتفاق افتاد و این حضرت شهریار ایام به نفع امور و سر در نوروزی را پایان رسانیده و در خراب امور آنکه طائفه ضاله بتیه که خود را امت میزدند و بر سر امری برادرش را میمانند در شهر بزرگ اردی حرم نموده که کفایش چیده و بخمال باطل که ناشی از جهالت بود در کربلیات و ملک گیری افتادند و در خانه سلیمان خان بر یکی خان بر آخور تبریزی که در پروردگان اند دولت خدا داد بود آنجن نمودند و بعد از اتفاق آرا در آواز دادند که دوازده نفر دست از جان بکشند در حوالی نیادان شیران طران زنده چون فرصت یابند گزندی بوجود مبارک حضرت نقل آتی رسانیده آنحضرت در نیکبختی ۲۸ ماه شوال آن سال دو ساعت از زندگانشته که به حضرت شهریار برای صید و مرادگشته از کوه های ننگ نیادان عبور میفرمود و صدودی از جاکران پیاده ملازم رکاب بودند شش نفر از آن دوازده نفر باقیان جنبه بهیئت ستم رسیدگان پیش آمدند و مانند کسی که دست نه حجت و نعل برای در آردن میبندد در خود می حسیبند و نزدیک میمانند و شاهنشاهی را بر حق تعالی نظم آنها سواره بیستاد چون نزدیک شدند آنها را نظم کرده از دست جانب صید بردند و بجای طرفی کتوب طیار پنج آتش فشان از نعل در آورده یک از آنها سبقت حسیبند بی پنج را بجانب شهر آفاق



سال ۹۴۴ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۱۵۲ م

بود که با آنحضرت نوزبشهادت نیافت و در زندان بقا جمال ابی سرور و شاط حاصل کرد و در مجبوضه بدتکه مذکوره عزیزخان سردار کل پس از آنکه طاهره را بقتل رساند بصدوی برآمده غم فغش نمود و چون بزندان درآمد با وی بوج غفلت و شدت سخن گفت و پانچ محکم از او شنید بجنب برافروخت و شمیر برگردش فرود آورد و او شهید ساخت و بهای کاتب و آخرین دقیقه حیات این عالم بدین آیه ترنم داشت که دنیا حکم بیننا و بین فوضا بالحق و انت خیر العالمین دیگر از شاه پیر شهید امیر احمد الوهاب شیرازی بود که

نمود و گلوله چهارپاره با خطا نمود بظا هر آسینی رسانید و دیگری پانچ را کرده باز در خطا آبی پانچ کشت و طریقی دیگری از ملازمین کاتبی  
و کار بجای آن نمودن فرزند و چندین زخم از آنها بگشتند که با پانچم طاهره را بجانب خدیو نازنین انداخت و دست فوسی کرده شغل  
از محارفات گلوله بر یک جانب شد و گلوله خطا رفت و ده دانه چهارپاره زیر پوست کتف نازنین شهبازی چنانکه استخوان را  
شکست جا گرفت و ملازمین کاتب چون این نام را در آن بگرفتند و بفرونده شایسته هی اورا برای کتف مسند نگاه داشتند  
و درین میان یک نفر دیگر از فرزاده نفر بستگی گردید و چون آن خبر بشهر طهران رسید امالی محلات برآشفند که پادشاه  
سلامتی وجود برکشای هی رسید و مردمان آرام نمود و چون از آن خبر فرمایند گرفتار نقیض حالان نموده معلوم گردید  
نفر بگذر بیشتر زلفه ضاله بایه رخا سلیمانخان مجتهد و آلات حکمت برای خروج خود آماده کرده اند پس جماعتی از  
واعیان باخانها فغند سلیمانخان و فرزاده فرمایند با اگر فغند و با به فرار کردند و هر یک بعد از دیگری گرفتار شده بفرست  
خود رسیدند و اجتماع بایه را بعد از صد در حکام شرعیه بر وجوب قتل آنها اولای سلیمانخان را شمع آجین نمودند یعنی کوشت  
بدن اورا سوراخ کرده در هر سوراخی شمعی فمد برده دشمن نموده در شهر و بازار بگردانیدند تا سوزش شمهها تا بجر رسید پس هر  
بایه را بجای از برنجان و صراف نوکر کسبه بازار سپرده بگشتن آنها اقدام نمودند شتابان که بزرگ دین طاهره بایه بود  
علما و طلاب معلوم نمیدادند که گشتند و کذات باب فعل و فعل و زور و فغتم ماهه و قیعه و این سال پادشاه سلیمان پناه  
ادام آه عمره و شوکت از نیا و از شیران تشریف فرمای شهر طهران گردیده چشم عموم انالامک محروسه ایران را دشمن فرمود

# سال نهم طهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

که در عراق بنوعیکه آوردم مجذوب جمال ابھی شدہ از عقب شبان با بران آمد و در هنگامه مذکور گرفتار و سیر نزدان  
 گردید و با جمال ابھی ستم زنجیر و سرست جام وصال بود و در آخرین شب خواب دید که آزادانه در طهران است و  
 صورت خوابش معروض دشت با و فرمودند این روز نوبت است انشاء اللہ با جمال استقامت در حب است  
 جانبازی کن و بسیکه آفتاب برآمد و زندانبانان و غلامان با ستم از مذکورند و پادشاه را کنگه خارج نمودند  
 بزحمت با یک یک از مجوسین مصافحه کرده و داع نمود و چون کفش حاضرند است جمال ابھی کفش خود را  
 با داده روانه قربانگاه عشق فرمودند و او فریسه سپران و برادر صدراعظم واقع شده که با تفاق غلامان و  
 سوارانشان دیرالگولہ باران کرده فراشان با تیغ و خنجر آن نوجوان را دیدند و بعد از ساعتی میر غضبناک

و در یکی از قصائد قائم که در آن ایام بر آن خرف بیم برای مع پرورش این ابیات معلوم است سیم نوال شد  
 سوار از بر رسید آرائش در غمان واقفیش در کباب کرکین با که سن جسته بکنند دزد نیز ای آتش زنی خسرو  
 تا کت تاب حفظ زینا سپر شد و آنه تیر انداز را چون کان زده بر گلوبت از پنج و عذاب پس در قصیدیکه  
 در سلام عام برای شارت سلامت شاه خوانده شرح گفته که مطلع آن قصید چنین است من ازین پس می خورم می گر  
 حلال است ارجام نه ز نسغ معیان ترسم نزار عوفای عام

و حاج محمد و خط قرین چنین حکایت نوشت که حاجی حاجن از سپروان سید عید بهاء که بعد از کربلا بود  
 و در تن با حقیر دشت حکایت نمود من در کربلا در دست تو مان وجه نقد بحسب اسم خان دادم که در طهران اخذ نمایم و او از قربان  
 پادشاه بود و شیپور سرداری زدند خان مذکور با هزاران سوار شدند و من نیز با سوار سپر خود شدم و در کتاری که خارج بسط  
 بود برای حفظ از گر سپاه اسپانیم که بگذرد سه نفر من را اسپاناده بودند جوانی زر آهنا و صده نزد سلطان عرض  
 گوئی در دست دشت و گفت عرض دارم لذت و عز و در دیگر گوش سخن او ندا و نحو است بگذرد جوان سلطان

سال ۹۰۰م طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

بزرگان آمده کیفیت شهادت او را بمحض را بهی عرض نمودند و گفتند که از آن جوان شیرازی قوت قلب سزوت و  
دستقامتی دیدیم که از احدی دیده شده دیگر از شا بهر شهید، حاجی مبرز اجانی کاشانی بود و صد اعظم  
اراده قفسش نهشت و حاجب الدوله اقدام نمود و او را فریسه آقا محمد مهدی ملک التجار و سایر تجار طهران قرار  
دادند و آنان مجتمعاً ویرا در سلخ ذیقعه شهادت رسانند و دیگر حاجی محمد خا تاجر اصفهانی بود و صد  
اعظم در خاطر داشت که او را نکند ولی حاجب الدوله عرض شخصی در زید و بزرگان زد وی زرقه بازخواست  
نموده گفت چون فردا بکنج و عذاب شدید افتی ناچار بنده اینطایفه را شان خواهی داد و با جمیع را ادیکر که بقل

سلطان با کوفت نذر رفتن باز داشت و طایفه با او اذیت کارگزینا به خود را بلند کرد و بجهاد وصل کرد جوان قه زنگ کشیده بر  
اندخت به حائل و خطرات و بقدر سعادت با ملک دیگر دار بود و سپاه بقدر صدرع با ملک فصل و هشت بر بعضی در راه  
بسته شده تمامی نظر میکردند و قدرت بر حرکت نهشته گویا ملک الموت قبض روح ایشان نموده بمحمد من و خان مذکور نزد کفر  
بودیم و میدیدیم و مکالمات میباشیدیم و قدرت بر حرکت بدستیم سلطان از به بر زمین و پای او در کاب مانده میکشید  
و ضربت آن جوان خطا بجا بر رفت فراوان سبقت گرفتند یکی ز زراشان فرزند پیش آمد جوان با و پرداخت بودند  
گیر و در بسیار قه خود را اندخت بر دهن آن جوان آمد و اند و نفر که یار او بودند فرار کردند از دیوار بیخ بیخ و قفسه جوان و صد  
با جراحت دهن و بدن با سپاهی در جنگ با او خیره از ضربت اعدا شده شهادت نوشیدند و در پی او نفر بیخ محصور در آمدند  
جستند شهید کردند و اندر گز نایاب شد معلوم شد بر زمین فرودت یا با عروج نمود و بعد از آن ملک بهوش آمد و آهسته  
ای ایران خلقی من سیزه نه اذیت ایله مشتم بارده بوش شد بهمان حالت بنزل آوردند و بنام طایفه با تبه که خوردند  
انه قیامت کبرانی سلامیان بر پا و شر و شور و هم را در گمان فساد حکم عام بگرفتن کشتن طایفه شیخی نمودند و عادت  
کردن اموال و سپر کردن عیال و طغالی ایشان را زیرا که علما و کفر و عیسان گوشه سلطان نمودند که طوائف و امین بیخ

سال ۹۲ نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۲۵۲ م

بقتل سیانم و روز بعد حاجی را در زندان مقول یافتند و دیگر نیز سیانم نقلی (خطیب) فوری برادر شاطر باشی بود و شاطر باشی  
طی آنچه را در موقعی که فاقین خواسته بر شاه زند با دست برگرداند و بسوی او احوالی شد لذا شاه و برادران درون برده جواهر باران  
گرفتند و درین هنگام شاه بجای شاطر باشی که گفت شاطر باشی نعمت غایبی کرد و برادرش را اگر هم بانی باشد باو  
بخشیدیم ولی شاطر باشی شبانه برادر را از بنا برین آورده بقتل رساند و بجای شاطر باشی گفت من برادر بانی را نخواهم گزید  
نیز سیانم نقلی را چون بمیدان شهادت میریزند بصوت بسیار تر و روح این بیت از دیوان خواهد خواند گریه بار  
در کوی آناه گردن نهادیم محکم نشد و نیز چون برای دستگیری بایان غفلت نجان تا نرسیده گرهی از غلامان و  
فرزندان شبانه بجای حاجی میرزا عبدالمحمد زراعتی از زندران در محله پانصاراجوم برزند چه که خادمه حاجی خبر بدوستیان

اصدق بایه شده اند این بود که حکم برگرفتن و کشتن ایشان شد پس در آنم چه نویسم و چه گویم از بیع اول الخاتم و بعد چنین غلطی روی نداده و کجاست  
داد چنانچه تا قربان بیدل غفلت کتب بسیار نظم و نثر از مصائب خیره نوشته در محلی خیر خیر بودم میگفت در طهران بودم و دیدیم چشم خود  
داده حاجی سیانم خان و خباب میرزا احمد که تمام اصلی و ابی و امی ها عجب بگویم بود و غیره اینطالع بایه عظم شده ابر و اهد و جنین  
و کربلا از ادله داخل چنان برزند که ذکر ایشان را نمون کرد زیرا که شعرا آنچه در کتب نوشته و احادیث دارد شده اعوان بیان میکنند تا  
قرب محزون شود و این باب با کاری کردند آدم جملت یکشد و کرمی از سابقین نماید یکی از خوانین شقایق و شایه چون وجهی آوردند  
بفصد تومان که کتاب اول و اهد که بکار اینام از نوشته ذکر نمایم و من فحالت یکشم بعد از این و قدمه عظمی که برای اینها شده  
کردم که در نهایت خوشامالی و خرمی و شادی بودند از سابقین نویسم چیزی که در قیمت بدشت انتی آخر چیزی نوشت نوشت  
غرض زنده گان چنین دایه یاد دارد و منجمله فردین آتش فتنه چنان بالا گرفت برادر از برادر سپهر چهر و پدر از پدر برادران صحبت از علی بی  
استهوا میگردد پس از این نیست برادر من نیست زبان را بازاری تغییر و فاعله را طاعت تجریمت از جود عبد ذیل در خانه حاجی  
ابو القاسم ارباب معلم بودم حضرتک اراده خانه نمودم جمعی از عیان کن در حوض نشسته بیخ خودن مشغول بودند گفتند بیا و بعد از

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

۱۸۵۲ م

بدولتینان داد که چند تن در آنخانه محقق هستند و همه آنها را دستگیر کرده در زندان نعل گند کشیدند و از آنجمله میرزا محمد  
خواهر جمال اهی ابن میرزا ابوالقاسم ناکری بود و تازه عروسی کرده و قدی کوتاه ویشی طویل داشت و خود را خانه محفی  
نمود و بی از مصاحبت و معاشرتش با ولایت دست خیز رساندند و عوانان خانه را محاصره کرده داخل شدند و در آنحال  
میرزا علی محمد خف مندوزی محفی گردید و پیشش نمایان بود و در ابروی کشیده برزید و بشهادت رساندند و جناب بهره  
قره یعنی آنیز که تا آنهنگام در خانه محمود خان کلانتر طهران مجوس بود بحکم عزیزخان سردار کل نبوغیکه در بخش سابق بودیم  
در باغ ایلخانی بشهادت رساندند و ملا عبدلکریم شهر قزوینی را توپجان با ضرب کتاره زنده زنده کردند و حسین  
سپاسیان با سر نیزه تفکک مشبک کرده بپاک نمودند و حاجی میرزا حسن خراسانی را شاهزادگان مجازیه

و بعد از صرف چای بریدند و مجلس نشستند و مردم گفتند شما را زنی خواهد زدیم گفت آنکو بک کراشانا ما به با خبر کرد که اراده دارند  
جناب خود را بگیرند و بگریزند خانه نیاید و محفی شود حاجی ارباب بخیر شنیدن اینو قده خائف شده و گفت در خانه من نمان و از شهر برو  
برو که در قوه من نیست نگاه داشتن شاه جناب حاجی علی برادر بزرگ ارباب فرمود چنین آشی باید معتم را نگاهداری نمودن نیکند و از  
پنهان میدارم و چون ارادت داشت زیر گوش آهسته فرمود اگر کتب دارید محفی نماید خود با دو لارم سلم پوشیده بپوشد و بپوشد  
گذری بیستاد و من بخانه همیشه که بگذر از خود در آمد و او را همراه آوردیم چار شب بر سر جوب دست گرفت سر که رسیدیم حسین  
با راهیم آلبی ساکن شهر شهر بیاید گیر ایدیم با و دیگری در سخن بودند بر خودیم گفت این یک از الطافه است همیشه شنیده چو  
بر او زده لال شد بخانه در آمدیم کتیب میان نوری گند آهسته خاک ریخته باطل اندود کرده بر ایدیم و در خانه حاجی نکر در دست  
زرد محفی و بشهادت رساندند و با خدای خود در مذاجات دراز و میاززی هشتم لحن تله که در مدت اختفا از مذاجات بر دم در عزم  
دست نداده بخانه در آمدیم و جمع اموال و متاع را بردند و دست کتیب بنا خنده را سامی الکرآت و قرآت نوشته بدیوانیان داده  
و خزانه سلطان برده چگونیم که ما گفتیم تبریت این حکمت را نوشتیم متعقبین تدر عافیت دانند و شکر نمایند از جویبار

سال ۹۹۹ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

قاجاریه احاطه نموده بغض آوردند و لطفعلی میرزای شیرازی را شاطرباشی با ابنوه شاطران در میان گرفته بالا  
خاندان گشتند و حاجی قاسم نیزیری را با اتفاق حاجی سلیمان خان شمع آجین کرده سپس دو نیم نموده بر  
بیاوریدند و حاجین خراسانی معروف بلاکه را پس از آنکه میر سعید خان و نظام الملک هفت گلوله پلما نچه کردند  
نومان و فرانشان با کاره دیدند و علاج آهسته قوی را پس از آنکه در دنیا در این نوع مذکور مغرب ساختند و حاج الدوله  
پانچو نوبت در دنیا در آن شمع آجین کردند شیخ عباس طهرانی را امر او اعضای درباری پلما نچه نوبته بشمیر قطعه  
گذاشتند محمد باقر نجف آبادی از بقعه تسیف محاربات بابتیه را که با سه تن مذکور همفراوه همکار بود پیشخدمتها و فرانشان  
غوث شاه بغض آوردند محمد تقی شیرازی را اسد به خان برآوردند و علما جات صطبل شاهی تخت پانعلی کرده نگاه  
بانة تغلک و پنج طوبه گشتند محمد نجف آبادی را ایشیک قاسمی باشی و حاجی باشی و نجفی باشی و غیرهم در دنیا در آن  
با کاره و خنجر بند از بند جدا کردند میرزا محمد نیزیری از بقعه تسیف محاربات نیزیرا سر کشیکچی باشی و نیزباشیان و  
علام پیشخدمتسان تیر باران کردند محمد علی نجف آبادی را چهاره چنان تخت یک چشم بیرون آوردند آنگاه بدان  
مبارزه بسته توب آتش دادند آقا مهدی کاشانی را فرانشان شاه بغض کردند و بر نیزیرا کردند صادق بنحانی

جناب قاجار حسین که شهرت قاتل حاجی ملا تقی بود و حاجی نصیر و ملا قمر و غیره حاجی شیخ محمد خلیل در تبریز با اینکه از تجار معظم بود بر عاریت  
سراغ نام بازار گردانیده و که اسار ملاد ایران جانیده ای ناظرین و مؤمنین این بود حال مؤمنین بدو ظهور الیه بیت پنج سال در بدایت  
امر نامور برضی نوشتن بودند با کاتبین را در همین کتابت با کتاب قمر گرفتند و برودند شهادت رسانیدند با اینکه ارباب  
مقرب بود در خانه او معتم بودم برای نوشتن صفحه و سطری ناگهان داخل منزل شدند کتاب در زیر توشک که بر روی زمین  
پنهان میکردم میگردم و زنده میشدم دل در دوح و جان میرفت و حیات تازه و جدید عنایت میفرمود

# سال انهم ظهور

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق

زنجانی مذکور را که در زور هف کردن شاه تیرین رکاب شاهی گشته بدش او شفته کرده بدر دازه بیا بچند نیز  
 نبی و موندی را اجزا و محصین دار الفنون با سر نیزه تفنگ و شمشیر و غیره گشته نیز ارفع نوری سواره نظام  
 با طبا بچه و کتاره سوراخ سوراخ و پاره پاره نمودند نیز محمود فردوسی را تو بچیان هف گلوله زنبورک کرده نگاه  
 بدش البغرب قه قه نمودند بخت خسته را ابنوه امانی طهران با سنگ و چوب کار و دو خنجر و قمه هلاک نمودند  
 حسن خسته را انفراد خان ناظر شلی با سار عملیات کارخانه بعل آوردند محمد باقر که پاسبان را ابنوه طائفه قاجار با  
 و شمشیر شهادت رسانند و بدین طریق ابراهیم بیگ عراقی و جمعی دیگر از اسرای بایته که بدست آوردند هلاک  
 نمودند و عدد مجموع شهدا واقعه مذکوره را در طهران سی و هشت تن نوشته اند و برخی مانند میر حسین موسوی  
 قمی و غیره مستخلص شدند و جمعی بنوع جنسیا ط و خفا در طهران زیسته محفوظ ماندند و بعضی گریخته در قری و  
 بلاد اخری مخفی و متواری گشتند و شاه را امکان چنان رفت که ریشه انطافه در طهران کنده شد و بطلقت  
 و قمع بایته در بلاد دیگر ایران افتاد

## کیفیت فتنه در تاکر نور

چنانکه نگاشتم ایامی که شیخ عظیم حسینجان در روسای بایته در طهران سرگرم تهیه وسائل قتل شاه بودند  
 نیز یکی از دل در سعادت و نایند آنان همی کوشید و چون موجبات عمل فراهم گشت بموطن اصلی خود قریه تاکر

- ۱ چنانکه در بخش آخر من واقعات بعد از شهادت حیدر نیز آوردم عده از بایبان تاکر از آنجا به ایام تاسم و قاهره و احمدرحیم ابن مستوفی نوبختی را  
 نند و هلاکت خارج کرده طهران رسانند و بایبان آنجا مخفی شدند و شاکرت در عملیات نمودند و در تن فیضی باقی تاسم و قاهره برای شرکت نیز انداختن  
 بشه و سینه مقتول شدند و باقی مجوس در آنجا گشتند تا احمد در مجلس هلاک و سایرین مستخلص شدند
- ۲ و در مجموع نفوس در آنجا گرفتار در طهران شدند بعضی حمل نفر در برخی رسانند و عدد مقتولین را بر می سی و هشت بعضی بیست و نه نوشته اند

# سال ۱۱۸۵۲ هجری قمری

## واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

تا که در شتافت تا بابا بیته آنجا راسخ و مینمای مدافعه و محاربه و تسخیر حدود نور نماید و سخت ملاحظی بابا عالم تعمیر مکرری بر آن وارد است که عامه و عیال و لباس زهد و تقوی را کنده کلاه شکاری بر سر گذاشته و بزنی چنگوچیان در آمده قدم بر کمر بسته اسلحه گرفت و با کبک کمر دشوار سفر در قریه ای گذشت لذا بعضی دیگر مانند محمد نفعیان جوان پهلوان و غیره نیز مسلح و آماده گشتند و همه در میان انالی تا که در آنجا نور فحاده در اندیشه شدند که البته قیام رخ خواهد داد و با بیان غم خیز روح دارند و در شام آن احوال خبر تیر خوردن شاه با سجد و رسید و نیز ریحی داشت که تیر صادق و دهنش بر شاه کارگر گشت و منجر به جامت نال بابیه گردید و تدبیری اندیشید سواره از بارگه ناما طهران بیرون راند و در شب نهمینه بر گشت و سه شبانه روز پنهان ماند انگاه لباس دروشی در بر کرده باج و اگال بر سر در شمه بر کمر و پوست تحت بر پشت و کنگول و تیزترین بدست از طریق بی راه جنگل مازندران برستان و لرزان با اتفاق عیش ملازمین العابدین و با ملا رمضان بگریخت و خود را سپا داده و بیدر شهید سر باز فرود مازندران رساند و با ملازمین العابدین کشتی در آمده بسبب در انزلی رشت وارد شدند و محقق و متواری گشت

مضمون کلام نیل نماندی است که سال ۱۲۶۷ ایامی که به وزارت قاضی علی محمد اکرم قزوینی در کمانده تهرانی بیرون در دوره طهران قامت داشت و شکیب نسخه از رساله داخل سبب و محقق علی محمد اکرم را برای نیز این مضمون الماکت استیلا برد (نیز محمد حسن مستوفی الماکت در طهران سال ۱۲۶۱ در گذشت و پیش از این مستوفی الماکت شد) و او پس از ملاحظه گفت بعد از آنکه در جواب گویم و چنانچه گفت نیل نماندی نیل با محنت برده گفت اگر بخوام بر سول آید مومن باشم تا قدم که صاحب این کتاب هم مومن شوم و رساله مذکور را بخوانم نزد خود نگاه داشت سپس سال ۱۲۵۹ بعد از واقعه بدختم مذکوره نیل بدهات وی رسید و او چنین گفت البته شنیده ایم که در دعوی مظلومان از صحنه از حق در اصل شد حتی نیز حیرت میزدیم که ما را آردم خوبا میدانیم شرکت نمود و نظام اعلام بدست خود یک نفر را تیر زدی و دیگر کسی را در میان امر مخالفی بنظر رسید آنگاه از جمال ایسی جو باشد نیل گفت شنیده ام حرکت بفرمایند و آن گفت در باره ایشان منم بقدر امکان حدیث رساند که او کثرتی از تصدیق نمودند و بعد از آنکه برایشان ثابت و حقیقت بر آورد وقتیکه گفت و از مملکت که امید داشت نبود در پایانه گفت



# سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

گشت و با اینکه عمال دولت بشت بدست بختس او بودند جان از ورطه هلاکت بدر برد و مستعین معاندین خصوصاً شیخ عزیز الله عم جمال ابی شرح عمال ایلیان تا کر با عراق آخته پی دینی مطلقانه و متفرقانه نزد شاه ابلاغ داشتند و آنرا جمعی غیر متخص در قلعه خیر با قوی دستعدا و کثیر خوانند و جمعی از ایشان با هم درسم با القاب نامید و شد و شجاعان صدر اسلام یاد کرده غار کز صفح ما نندان شمرند چنانکه شاه پیر خورده غضبناک فی الفور صدر اعظم طلبیده بازخواست نمود که چرا خبر نداد و بشت تمام اطفا زانسه و قلع و قمع بایسته تا کر را از ادخواست و صدر اعظم با اینکه کذب اخبار مذکوره را میدانست ناچار شده فوجی از سواران شاپسون را بسوار جرسی حسنعلی خان قاجار نامور ایسکار نمود ولی برادرزاده خود میرزا ابوطالب خان را همراه فوج برای راهمانی و ستاده و ضیاء اهدا تا در کف او گدشت و خواهر ابوطالب خان حرم آقا میرزا حسن برادر معتر جمال ابی بود که سکونت تا کر در آشته اماک و چاشان را سرپرستی میکرد صدر اعظم با ابوطالب خان سپرد که اردو را زیاده از سه روز در تا کر نگذارد و بر عیال و سکنه قریه زبان نرسانند و باس خاطر خواهر و شوهر خواهر و خانواده جمال ابی را مراعات نماید و فقط شورشیان با بیدار سرکوب و دستگیر کرده بپهران بیاورند و نیز محسنی خان مذکور گفت که ابوطالب بجات مذکوره همراه کردم ولی از جوانی ناآزموده است نواد را با آنچه صلاح دولت و ملت در رعیت است دلالت نماید همیشه تو بدارت با قدمی نماید و دستخطی بخوانین و سران بگوک نور و ستاد که لدی احتیاج با سواران و دستعدا خود ملک با ابوطالب خان حسنعلی خان نمایند و صورت حکمی که صدر اعظم بخوانین اطراف نور نوشت چنین است ( عالیجهان سرگردان طائفه خواهد و در امر قوم میگردد که در اینوقت بعض اولیای دولت قاهره رسید که جمعی از قریه تا کر میان رود در سلاک طائفه ضاله

و گفت بفرمایید که بزرگترین است این سال باشد .

سال ۱۳۳۰ هجری قمری

۱۸۵۲ م

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

ضآنکه بابتیه بنای شزارت و بی حسابی را که گذشته اند حکم محکم قدر توام اندس تا یون شهر تازی روح العالمین فزاده شرف  
صدر یافت و در کسایتکه صاحب بلوک اند التزام گرفته شد که هر یک بحسب حصه و سهم جمعیت و تفنگچی حاضر کرده و  
برافقت عالیجاه فرزند می میرزا ابوطالب خان و عالیجاه حسنعلی خان که نامور انجام این خدمتند آنها را با تمام  
گرفته روانه در بار معدلت مدارشاهشاهی دارند با عالیجاهان نظر نیاستت قرب جواری که بحال نودارند  
مرفوم میشود که اولاً هرگاه علاوه بر جمعیتی که از نور نامورند جمعیتی لازم باشد و عالیجاهان مشارالیهما بخوانند باید  
و دیگر آنکه اگر درین گرفتاری آنها کسی زرشان بحال سکون خارج بود بیایند و عموماً فرار کنند گرفتاری آنها  
در عهد خود دانند و هیچ وجه غفلت را جانز نشاند حرز فی شهر و حجه محرم ۱۲۶۸ عیده آقا خان بن استه  
و ابوطالب خان جاهل و خالی از عطف بود و سرداری خود منور گشت و از خواجوند و یار رود و بلوک مالو  
و سایر طوائف آسوده جمعیتی کثیر پیاپی و سواره گرد آورد و هر چند حسنعلی خان سرتیب با وضعیت داد که من  
یقین کردم در اینجود و مخالفی نیست اعتنا نمود و بجز با افواج لشکر دریا که ریختند و آقا میر حسن که ابوطالب  
مذکور بدون تحصیل اجازه در محضرش نمی نشست عوم ملاقات وی و نصیحت و منع را نمود ولی کما شنگان  
ابوطالب خان مانع از ورود شده گفتند سردار فرمود احدی نگذاید نزد من نیاید و آقا میر حسن نام  
خود را گفته بدو پیغام فرستاد و در قبول ملاقات نکرد و چنین جواب داد که من امروز بدو منمیشناسم و از  
طرف سلطان مأمورم که مردان منقریه را سرسرم در زمان و طحال را اسیر و اموال را غارت کنم و تمامت سوت را  
و بران نمایم و فقط پاس احترام آقا میر حسن را اهل خانه اش این می پذیرم که هر زن بد آنخانه پناه ببرد  
مأمون باشد و اگر غیر از این خواهشی باشد سبب نصیب شان و خراش خواهد شد و آقا میر حسن  
چون چنین پایجا از طرف وی بشنید بیایک بلند سخنان درشت درخش گفته جمعیت بخانه خود  
کرد و ایلی قریه تا ما از خوف جان در شب بکوهها گریخته سوار می شدند و زنان خانه و اثاث را

سال ۱۰۴۰ نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

البت را که آشته باصفا رخساره قانیر حسن پناه برزند و ابوطالب خان تخت بار دسا و مقربان اردو و بهار  
ایمانی حال ایسی در آمدند و ابواب گنجینه را را گزوده شبها نغیبه و آتاش بهیت و طرف قیمه قیبه کتبه و کتبه خطوط  
بیشل و غیره را چندانکه از جلش عاجز ماند باز کرده برد و دیگر چیزها را در هم نخیته شکستی با رنگت و سوزاندینها  
بسوزاند و ابواب عمارت را از جای کنده بیوت را خراب کرده آن بناهای عظیم را منهدم و تلی خاکی ساخت آنگاه  
بخانه های رعایا بخیته عمارت نمودند و جمیع اینه قریه را منهدم کردند و بالاخره انبارهای گندم و جو که ذخیره رعایا  
قریه بود آتش زده بسوزاندند و ابوطالب خان تفنگدارهای خود بخوار بهر طرف در کوههایی تجسس مردوزن  
سوارسی روانه داشت تا غمام و کله را جمع کرده آنچه از مردوزن بیاید بکشند و با دستگیر نمایند و نزد وی  
بیاورند و سعی در گرفتاری محمد تقی خان مذکور و عبد الوهاب بیگ و بابا خان و سایر مقتدرین بایته  
آنگاه نمود بابا خان گر نخیته جان بدر برد و محمد تقی خان با عبد الوهاب بیگ خود از دروغ خانه گدازانده مطمن  
شده در دامنه کوه و کنار رود غنوده خوابیده بودند که تفنگدارها باین طرف رود رسیده دوش را در آن  
خوابیده دیدند عجز از رود سخت بود و اندیشه کردند که شاید آندو بیدار شده بگریزند لذا بدون اینکه  
بشناسند هر دو را هدف گلوله کردند و خود را با نظرف رود رساندند عبد الوهاب بیگ بشهادت رسید  
و محمد تقی خان هنوز ز رمقی داشت و آندو را حمل کرده نزد ابوطالب خان رساندند و او عهد بلیغ نمود که  
رضمنای محمد تقی خان را بسته معالجه نماید و او را زنده بطهران برده بشا بفرماند که چگونه شجاعی را اسیر کرده

محمد تقی با عبد الوهاب بیگ کرش با نانی بالای کوه زنده تفرات کرده چون بجمع بیدار شدند وضع ناگوار را مشاهده کردند محمد تقی تاب نیاورد  
غزمت قریه نمود عبد الوهاب هر قدر مانعت کرد تا اثری بخشید عاقبت هر سه بوسی قریه روان شدند هینکه نزدیک رسیدند داعه شتند  
بایشان گلوله شلیک کردند محمد تقی خان و عبد الوهاب بیگ احصاب گلوله کرده بیغناوند و بابا خان بگریخت و خود را برود خانه انداخته مطمن  
دشت او را برده نیز هلاک شد و مادر محمد تقی بیچاره شورش بود از دشمن پرسش در آندا شکری نمود مضمون بیانات شهادت حضرت عبد الوهاب

سال ۱۰۵۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

کرده و چند فتح بزرگی نائل گشت و نشان و لقب و امتیاز حاصل کند ولی محمد تقی خان پس از دو شب گذشت در آن هنگامه نیامد و غارت بجم نام جهان حال اسی نگذاشتان با در برده حفظ نمود ولی بعد از خدایت کرده عدو کو را برد و خورد و اقایان را محمد حسن بخواست بجم را مجازات کند و حال اسی از بغداد دو شتند که متعرض بجم نشوند و بقیه گو سفندان را به عموم محمد زمان بخشیدند و ابوطالب خان تقریباً بیت و یک نفر از جال با تیره را سر کرده آورده که ملاقات را حکم داد محاسن ببرند و ما مورخ خاک مقداری از چانه آن مظلوم نیز برید و چون او را پا و سر رهنه بر سر کرد و همراه اسراروان دشتند در آن حال مشغول بتلاوت مناجات گردید و با جمله همه را بغل در بختی رسته با جمعی از زنان سر رهنه با اتفاق گردید و اسراروان بطهران فرستاد و خود حسنعلی خان دارد و از عتبات روانه شدند و همگام حرکتش اقایان را محمد حسن را هم برای آنکه بادی پرشاس کرده از قتل و دهم و غارت رعایا نکوش نمود امر با سال بطهران داد و او سپر خود نیز از غلام ملی را بخانی خویش مقرر داشته سواره منفرداً بطهران رفت و با اسراروان طریق از سواران و مردم هر محل جور و جنای بسیار دارد آمد و در بالوشی تنگی را در خرابه بسکن دادند و انانی آنرا سنگسار کردند و چون بطهران رسیدند نسوان را در خانه محمود خان کلا تر و جال را در آنجا حبس نمودند و بعد از ورود او ابوطالب خان حسنعلی خان نزد شاه حاضر شدند و ابوطالب خان چنین موصوفه داشت که انقلابی مافوق آن بود که مسیح شاه رسید ولی محمد آینه بفر سلطانی خاتمه پذیرفت و آبادی با خاک یکسان کردم و شاه بترکی از حسنعلی خان

آوردند که ابوطالب خان براندر زاده صدر اعظم که باست کمل اردو با او بود بغا ضلعه کیمه مبتلا بوباشه چشمهایش از حد برون آید و هلاک گشت بر سر اخیس یا رودی در دهان سنه با هب از روی پل ساطع شده از زیر شکم تا گلوش درید و چنانکه شمشیر شایسته با حال مرفون گردید طها سبب قیام کرده کجوری را در دهان سنه با هبیشش قطعه قطعه کردند بنی نام ایبح که مدعی بود کارگر به محمد تقی خان را آورد در نذر عودت اردو از آنکه در خارج شهر آبادی از انواع سواران ساطع شده در جاس از گلوش برون آید و هلاک شد

سال ۱۰۸۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۱ هجری قمری

۱۸۵۲ م

استفسار نمود و او معروض داشت که ابتدا در آخمرد و بنبری از انقلاب بود و فقط نتیجه که از این اردو کشی حاصل گشت  
 آنکه قریه خراب و دیران و عمارت میرزا بزرگ با تمام اثاثیه اش آتلان شد و شاه از آسماج سخنان وی محفل  
 و متحیر گردید و صدر عظمی ابوطالب خان اقبوچ و بازخواست نمود و اما مجوسین مذکور چند تن از آلمان بنام ملا  
 بابایی بزرگ و ملا علی بابایی کوچک و ملا فتح و محمد تقی بیگ و دو نفر دیگر در زندان بهلاکت رسیدند و  
 در محضر حال این جان سپردند چنانکه دیده بای ملا علی بابایی بزرگ را در حال نزع بدست خود بستند و بعضی  
 دیگر بعد از حوض شدند و ابوطالب خان هر چند دراز خدمت مذکور مقام امیر سپه گری یا فقه فوجی با وادگدار  
 شد ولی چندی نگذشت که در سن جوانی شربت ناگوار هلاک را بر سر کشید و هنگام مردن کسی جز آقا میرزا حسن  
 بر بالینش نبود و سرش را بر من گرفته شفقت و مهربانی نمود و این خبر چون بسمع صدر عظمی رسید پیوسته  
 مساوی اعمال ابوطالب خان را در حق ناگزیر ذکر کرده و از محبت و عطوفت بزرگوار حسن بختی رحمت طهارت بدست

### کیفیت اجراء حکم عام شاهیه با بعد از اسیا در بلاد ایران

متعاقب واقعه مائمه مذکوره در پایتخت فرمان شاهیه برای عموم حکام و فرمانروایان و خوانین و علماء متنفذین  
 کل اقطار ایران صد دریافت که کمال فتنه بابتیه بموجب فتاوی مجتهدین و مراجع حکام خارج از دین اسلام و ضال  
 و مضل انام و دشمن پادشاهند باید همگی بهمت بر قلع و معشان بکارند و باید بسی و بعد تمام احاد بابتیه را در  
 کنند و تحصیل شهادت و فتوی علماء و حجتان نمایند و آنان را مهدور الدم و مباح الاموال و متحرک المهر  
 شناسند و همگی را یا بطهران فرستند و یا بغسل رسانند و لاجرم در سراسر ایتملکت میدان باخت و تاراج  
 شده هنگامه قتل و اسیر نفوس و نهب اموال گرم شد و عمال دولتی آنچه خواستند و توانستند دست  
 جان و مال انانی گشودند و مقتصدترین و معتصبن دولت و ملت را بهانه بدست آمده در حلقه اجوا  
 و اغراض شخصی خود دو سه تاختند و مال و جاه و اعتبار و اشتهار نزد شاه و رؤسا انداختند و بستند

# سال ۱۲۷۰ نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق ۱۸۵۲ م

گشتند شکسته خراب کردند و غارت نمودند زمان باشوهر با بسیاری برزند فروختند و بزنی گرفتند زفلو مان دستخوش  
نظاره و اطلال واقع شدند و بسیار زرن و مردان نظا نفعه تیر و شمشیر بیداد جان سپردند و چه مقدار در حسن فرزند  
بخاری و شفقت هلاک شدند و بارگرسنگی در برنگی در کوهها و بیابانها تلف گشتند و ما شان از میان رفت  
و اموال و اثاثیه شان اعدا، دشمنان برزند و آثار و کتب این امر سوختند و معدوم کردند و چه عده از آحاد این نظا  
مجبوراً عقیده خود را کتمان نموده از تعرض معتصین و اعدا محوط ماندند و عده قلیل بتدابیر و حمایت برخی از علما  
و متنفذین که بیعرض در مرض بودند و یاد را بطن و ضمیر خود تعلقی باین امر داشتند نجات یافتند از آنگاه در تبریز حاجی  
شیخ محمد خلیل قزوینی مورد توجه علما و تجار و محل تعرض حکومت واقع شد ولی بصرف مال و شفاعت برخی متخص  
و محفوظ گردید و نیز با حکومت از ایشان کثیر با اتفاق بیت سوار دولتی بسرگردگی بیشتر نامی شیر را مورد استقبال مسلمانان  
میلان شدند و چون نیمه شب ورود نمودند دوتن از مدعیان محبت باین امر یکی حاجی حسن بن نجفی و دیگر  
حاجی سعید باوعلی برای ترس از جان و مال خود با آنان موافقت و مرافقت حسنه ارائه طریق کردند و سواران  
و فرزان بنحانه نامی بایمان ریختند و هر که را دست یافتند از شیر جواب بیرون کشیده بنحانه حاجی احمد  
برزند همگی را با حاجی در بنا، سخانی خانه بستند و با هجوم عام دشمنان محلی تمامت اموال و اثاثیه خانه را  
غارت کردند و یک یک از مجوسین را چوب بسیار زده نمودند و او گرفتند و حاجی احمد را بفنک بسته  
پا، بیشتر از ضرب چوب مجروح نموده مبلغ سیصد تومان اخذ کردند و در آن گیردار علی اکبر نامی از بنای  
بنحانه حاجی کاظم از خویشاوندان خود پناهنده و مخفی گشت و حاجی مسلمان مذکور فرزان و  
سواران را جبر کرده انمظلوم را گرفته از شدت ضرب هلاک نمودند و پس از زجر و اذیت بسیار که  
بر کبار و صفار وارد آوردند و اموالشان را تاراج کرده خانه ایشان را آتش زدند عده از اسرار را با  
و عمل سوسی نیز بر بردند و درین طریق ایشان را با ساسا، و القاب شمسدا، اکبر بلا و مخصوصاً محمد حسن و محمد جعفر

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۱ هـ ق ۱۸۵۲ م

محمد حنفی جوانان نورس پسران سلم خوانده مسخره دستبردار و ادبیت و جفا کرده با شتم و ظلم دارد تیز رو جسمس نمودند و از آنقدر فقط حاجی محمد تقی و حاجی احمد که در شاه پسر و همولین آنجس بودند و نیز دو جوان مذکور آسود شدند حاجی محمد تقی بقول سولمانه روس نیا ه برد و حاجی احمد با پسران مذکور در خانه رئیس سواران بودند و با نفعی اوده مستخلص گشتند و دیگران بعد از مدتی که در حبس پسر برزند و آنچه داشتند بکمران و غیره داد و رد شدند ولی هفت تن دیگر بکمران مغلول از تیز نظران آوردند و در انبار بکند و بزنجیر و شفت و عذاب گمگشتند و شش تن از ایشان بنام آقا محمد تقی و برادرش آقا عباس و حاجی عبیوض و آقا حسین ابن آقا فیصل و آقا حسن و آقا حسین پسران عبد الرحیم متدر جا در طول مدت پنج سال از حبس بخواری و سختی در گذشتند و فقط آقا کاظم بن آقا محمد تقی مذکور پس از شش سال حبس در انبار رخصت و آزاد شده بمیلان مراجعت نمود و در بشرویه حوزان آقا سعید حسن مجتهد جدید الورد و فایز رخصیات علمیه و نوبه عراق عرب که پدرش بواسطه ملاحین باب الباطن ایدان میگردیدت و غلظت بر ضد این امر برخاست و از بابیان انقبضه نزد مجتهدین طبع سعایت و شکایت نوشت و تا محمد تقی مجتهد را که از این طائفه و پسر ملا عبد الرحیم مجتهد مشهور بشرویه بود و ملا عبد الرحیم مذکور در ایام مایان در خصوص این امر ساکت بود سختی در ایام یا انکار نمیکفت ولی ضعفش ملا محمد تقی قائم بر نفس این امر گردید با عده دیگر از مؤمنین اشغال که بلائی حاجی بابا و کر بلائی عبد الله عین الله و کر بلائی علام رضا و کر بلائی محمد علی با هم در رسم ذکر نموده ضال و مضل بشمرند و لذا حکمی از آقا محمد تقی طبعی صادر شد که هفت تن از غمگلوها را بطس کسبیل دارند و ملا محمد تقی اگر نزد امامی قضیه تبری از این امر جوید معفو باشد و او مسجد رفته بر بنبر برآمده در مجمع انام چنین ادا سخن نمود که جمعی بیابی معروف شدند و امامی آنان را لعن میکنند و با نیز بر آنان لعن میفرستیم این گفت و از بنبر نزل کرده بخانه خود رفت و حاجی سید حسن مجتهد مزبور بعدا طبع شرعی نوشت که ملا محمد تقی با بی در محضر هانس بجای آنکه ازین عقیدت تبری جوید تبرا <sup>عین</sup>

# سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۸ هـ ق

۱۸۵۲ م

براعین اینطایفه لعن نمود ولی آقا محمد رضا مجتهد مذکور عمتنا بانحان نکرد و بوی نوشت که دست  
ذوقش بلا محرم تقی در نقاشی باز دارد و لاجرم هفت نفر دیگر را بطبیس برده نزد آقا محمد رضا حاضر ساختند  
و ادقضاوت را بلا عبد العظیم از علمای طبیس و اگرکشت و طای مذکور حسن عقیدت باین امر داشته مکتوم

میداشت لذا مسائل استخلاص مجوسین بتدبیر فراهم ساخته یکی را بشش رویه عودت داد

در نزد آقا علی اکبر حکاک یزدی رحمت الامر حکمران گرفته مدار حکومت کشیدند و اصرار نمود که او تبری از این امر  
کرده خلاص شود چون امتناع در یزد توب حاضر کردند و هر قدر زن و طفل ضعیفش دست بدانش برده  
التماس نمودند بیشتر استقامت در اظهار عقیدت و ایمان کردند تا در ابد توب ساخته شهید نمودند و  
تا عذوب از در بوجوب منع حکومت قطعات جسدش را کس نتوانست جمع نماید و نیز میرزا حسن آقا فضل  
بن میرزا احمد از علماء ائمه جماعت یزد را بحکم نواب عبدالحی و سنگی کرده مدار حکومت برزند و حکمران  
کرد که تبری از امر نماید و او استقامت و ثبات در عقیده و ایمان در یزد لذا او را جمعیت سرایان با  
غیروشیپور حضور ابنوه تاشایان توب بته شهید نمودند و هم آقا حسین نام زنجانی را که سرباز بود با بر  
حکومت بدین توب مینه گشته و نیز آقا محمد صادق ساج یزدی را بحکم نواب عبدالحی مذکور ابنوه  
مردم بضر بسنگ و چوب غیره شهید کردند و نیز ملا علی ترک مجتهد یزد برای نیل به استقلال ریاست  
و تئیه که بمقامت حاجی ملا باقر عالم شهید ارکانی نسبت و شکایت بشهر کرمان که مرکز حکمرانی یزد  
بود نوشت و او را بانی قتال و مضل مهدور الدم خواند لاجرم حاجی را بکرمان کشیده خیال  
قتلش داشتند و لکن برای حسن اخلاق و آداب معاشرتش حکمران تغییر حال یافته مانع قتل او گردید  
و نیز ملا علی مذکور شدت تقرض با حاجی ملا مهدی عالم دو غلط شهید یزد پرده چنت و اذیت بسیار  
نموده خواست بجزر و عصف زرش را از وی طلاق گیرد و چون آنها نوقت دچار مرض فوج گشت



سال ۱۱۸۵ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری قمری

۱۸۵۲ م

گشت دست از تفرغ کوتاه کرده از حاجی پوزش نموده طلب دعا در حق خود کرد و حاجی بعد از این حادثه  
 سرفا از تفریغات و قدیات وی مصون ماند و بدین طریق همه روزها برخی از سرورین این نام را دستگیر  
 کرده بعضی اعلام چرب ده حبس می نمودند و گروهی را حکومت زجر داده بکند و قید می انداختند و جرم گرفته  
 را می گرفتند و لاجرم برخی از مستضعفین را بیم فرا گرفته سلب این اسم از خود نمودند چنانچه میرزا حسین  
 میرزا سلیمان مجتهد که سعادتی از آثار حضرت نقطه اولی بخش موجود است از خود تالیسیستی رخصه خوان  
 حکم داد که بجهت بابت چوب زدن تا این نام را از خود بر فغ کرده بریاست علیه اسلامیة نشست و اموال فراوان  
 گرد آورد و دیگر از آن پس تو این نسبت با نبطا نفع نمود و حاجی رسول مهریزی از اصحاب حمید شهید  
 سید علی مهریزی از معارف نبطا نفع را بقصد هلاک چوب و فرزند تا خود بری نماید و عده کثیر از  
 این نبطا نفع بکوه و بیابان و تزاری و تزاری شدند چنانکه علامه محمد زانا مشایق در جلال الطرا  
 مختصا بسر برد و از جمله شهدای یزدی اما محمد بادی بن حاجی محمد صالح تاجر متول اصنافی الاصل بود  
 اسکن از اصحاب قاسمیه و حمید شهید بود که چون بعد از ختم واقعات حمید دیزد حکمران بلد تفرغ  
 با صاحبش نمود و خانه حاجی محمد صالح مذکور را نیز نفیما کردند مهاجرت بشیرا کرده در آنجا سکونت جست  
 و در این موقع حسب الامر حکمران فارس ویرا گرفته بشهادت رسانند

### شهادت حسین جمال اسی در انبار طهران کیفیت استخلاص آن

در آن ایام که هنگامه مذبحه عظمی بر پا بود و آحاد این نبطا نفع در سرکسایران دچار قتل و غارت می شدند  
 جمال اسی در سیاه چال طهران معیند بکند و بخیر نیست و خانه و عاقله شان محل توبه و تفرغ اعدا بود  
 خواهران و برادران و خویشان سعی در استخلاص می نمودند گوی نزد صدر اعظم تحف هدایا می نه برده خوا  
 یکروزند و هنگامی نزد سفیر روس کوشش و در خواست می نمودند ولی شاه ادنی رضایت در حاکم

# سال اوهم طوز

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق ۱۸۵۲ م

در خلاصی ایشان زنده شد و مخصوصاً در شب و روز نامه در فریاد مادرش بر تعلق بود و دستور قتل جمال ابهی را داد  
و غلامان شاهنورد چند بار عباس مستخدم حاجی سلیمان خان ابانبار برده بیکیکل مظهر را از دور بدو نشان داده  
گفتند اگر درباره این شخص شهادت دهی که در انجمن مشورت حاجی حضور داشت مادرش حضرت دامت  
داده ترا این خلوت خود خواهد نمود و چون نزدیک میشد چشمهای خود را بدست نموده چند دقیقه بخت  
ملاحظه کرده قسم یاد نمود که من هرگز این شخص را ندانم تا آنکه ما را ملکیکم در نظر منیت که ابانبار در حاجی دیگر  
نیز دیده باشم لا محرم ز عباس تا بوس شدن و با نیت صد بر آید نه که جمال ابهی سموم نماید و نزد مادر  
تغریب نماید و عاقبت تبلیس و طبرستان خود را بطعامی که از خانه شان با نبار میآورد و در ساند و بجلد می کشم  
بر کباب داخل کردند و همینکه جمال ابهی تناول فرمودند اثری خبری در مزاج مبارک پدید گشته چندی مخوف از  
اعتدال شد تا چون شیخ عظیم را گرفتند و حاجب الدوله و غیره افتخار کرده آشتی نمودند که برین با تیره رانند  
آوردند و اقدام به بدف ساختن شاه حب دستور دادند و واقع شد سفیر روس بصد عظیم پیام نموده که نمایندگی  
با تقاضای حاجب الدوله بنزدان روند و از آن رئیس مجبور شده درباره جمال ابهی بر ملا پرسند و سخنان او را  
نمایند تا حقیقت مال بیوع کامل معلوم باشد و در وقتی تعیین شخصی محترم از طرف صدر عظیم وزیر حاجب الدوله  
دهم نمایندگی سفارت در مجلس وارد شده از شیخ عظیم سوالات نموده تغییراتش را ضبط کردند و چون از او  
پرسیدند که درباره جمال ابهی چه شهادت و اطلاعی دارد فرمودند حسین متولی قومی سابقی الکر از آنجا  
که نیز مجبور بود مدخل کرده خواست جمال ابهی با آنان شناساند و بدین نوع شروع سخن نمود که کوشی  
اعظم ز عظیم بهم در ظل ایشانند و حاجب الدوله از مدخله بجای می وی متغیر شده لطمه بزبانگوشش  
نواخت و گفت فساد اقوال و اعمال تو بر همه واضح است لب بند و ساکت باش و لذت شیخ  
عظیم چنین تغییر کرد که من قبل از این در مجلسی ایشان را دیدم ولی بعد از آن دیگر اسمی از ایشان نماند

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

فیما بین بابیه نشیندم و اما اینس انیظانفده همان بزرگواری بود که در تبریز بارش زدند و بر سر نهاده اندانی  
اصحاب بزعم خویش بصد و قصاص برآمدند و من نوع کامل از ما وقع مطلقم تا آنکه چنین عملی وقوع یافت  
و جوانی که شاه از راسب غلطند و بر سینه اش نشن چنانکه شاطران تر سیده گر بخند صا  
نام تبریزی و شاگرد فاد بود و در سال ملازمت من داشت و در آن مدت پوسته بیکرانه نقش  
انستقام از مولای خود را بر ضمیر می بست و با محبت و شتاب مبادرت نموده کاری از پیش نبرد و اگر بد  
و تجربه داشت نوعی عمل نمیداد که مقصود انجام گرفته نام و کمال می یافت و با ساجمه حمله میکرد بان چند  
مارا آفرید سوگند است نه ایشان (جال ابی) و نه دیگران ابد از این واقعه خبرند شستند دهان  
چند نفر که من پیشاسم عامل بودند و حقیقت حال خرابین نیست و شما آنچه در نظر دارید و میخواهید من  
رفتار نماید و سید متولی که از جهت بیم و خوف و سی در استخلاص خود پوسته دیگران را گرفتار  
و بغلای نمود محض برابر برات خویش قلمراش بدست گرفته گوش شیخ عظیم را برید و معذاکت  
حاجب الدوله مجلس آمده بد گفت شاه فرمان بعقاب و شکنجه تو داد حال خواه کسی دیگر را از پایا  
نشان دهی یا نه امراش را با انجام میرسانم و حکم نمود برابر بر نه کردند و میر غضبان پیش از دست  
جای بد شراداغ نهادند چنانکه ناله و فغانش همی بلند بود و لمجای نه داشت پیش از همه محمود  
و چار ببات و شکنجه گردید و شیخ عظیم تحمل و استقامت در زید و بلا بار بر خود خرید و در حفظ  
جال ابی گردید و تقریرش نمایندگان سفارت روس و صدر عظم ضبط کردند و سنادگی  
نموده استخلاص جمال ابی را طلبیدند و شاه خواه خواه اجازه داد و صدر عظم این خویش  
حاجی علی نام را نامور ساخت که هیکل مقدس از زندان بیرون آورد و حاجی علی هیکل داخل  
زندان شد هیکل لطیف اچان ضعیف و نحیف و نیز وضع شدید و کیف سخن اش هر که

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

ساده شد و امر کرد که بیشتر شته ترکها بقین نهرین نوزد و جلالی ای بی مخصوص داشت که ما حکمان بریدیم صدر عظم  
 شمارا محض نسکین مدعیان در محلی مخصوص مقرر داده اسم حسن آن نهاد و هرگز تصور نمیکردم در چنین مکان  
 با قاطلان و سارقان و دزد بخیر گران نشاند و جبهه خود را تقدیم نمود که برودش مبارک اندازد و با یکس  
 زندانیان بمجلس صدر اعظمم وارد شوند و جمال ابهی قبول فرمودند و با همان یکس مجلس صدارت  
 درآمدند و نخستین سخنی که صدر اعظم مروض داشت این بود که اگر نصیحت مرایشید بد و دل از این امر  
 بریداشید امور بانجا و این حال منتهی نمیشد جواب فرمودند و شما هرگاه نصیحت مرایشید بد کار  
 دولت ایران بانجا نمیکشید و صدر اعظم نصیحت مبارک بیاد آمد که چین وصول خبر شهادت نقطه

اول فرمودند که این امر را که ما بطور است  
 در نوشته شده است  
 عظم

سال دواهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۲ م

مطوبت فولد این مظلوم در آگاهی که حضرت سلطان آید الله به الرحمن غزم فوجها تان  
نموده اذن حاصل کرده قصد زیارت بقاع مقدسه منوره ائمه صلوات الله علیهم نموده  
وبعد از رجوع نظر بگرمی هوا و دارا اختلافه و شدت آن بلواسان رفتم و بعد از آن  
حکایت حضرت سلطان آید الله بنا دگ و فعاله واقع و در آن ایام امور منقلب و نار  
مشغل جمعی را اخذ نمودند از جمله این مظلوم را لمر الله ابد داخل آن امر منکر نمودم و در  
بجایس تخفین هم عدم نصیحت ثابت معذلت ما و اخذ نمودند و از بنا و دان که در آن ایام  
مقر سلطنت بوده سر برهنه و پای برهنه پیاده با زنجیر بسجن طهران بردند چه  
یک ظالمی سواره همراه کلاه از سر برداشت و بسخت تمام با جمعی از مهر غضبان و فراسا  
ما و ابروزند و جها و شهر در مقامی که شبهه و مثل نداشت مقر مقین نمودند اما  
سجن که محل مظلوم و مظلومان بوده در الحقیقه دخمه ننگ تا دیک از آن افضل بوده  
و چون وارد حبس شدیم بعد از ورود ما و داخل دان فی ظلمانی نمودند این  
سه پله سر شیب که ششم و هفتم که معین نموده بودند رسیدیم اما محل تاریک و معما  
فرب صد و پنجاه نفر از سادات این اموال و فانیین نفوس و فاطمین طرف بوده مع  
جمعیت محل منفذ نداشت جز طریقی که وارد شدیم اعلام از وصف عاجز و واضح  
منته اش خارج از بیان و آنچه اگر بی لباس و فراس الله بعلیم ما و در علیسان فی  
للقام امن الا ظلم و در ایام و لبالی در سخن مذکور در احوال و احوال و حرکات خراب  
تفکر نمودیم که مع علو و سمو و اراک آن خرب آبا چه شده که از ایشان چنین عملی  
ظاهر یعنی جاد و حرکت آن خرب نسبت بذات شاهانه و بعد از مظلوم

سال ۱۱۵۰ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۱۵۲ م

اداره نمود که بعد از خروج از سخن بنام همت در مذهب آن نفوس پیام نماید و در شبی  
 از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیها اصفا شد انا نضرك بك و شك  
 لا تخزن عما ورد عليك ولا تحف انك من الامنين سوف يبعث الله كنوز الارض وهم  
 رجال ينصرونك بك و باسك الذي به احيى الله افئدة العارفين و چون مظلوم از بن  
 خارج حبل الامر حضرت پادشاه حربه الله تعالى مع غلام دولت علیه ایران و دولت  
 بهینه دوس بعراق عرب توجه نمودیم و بعد از ورود با عانت الهی و فضل و رحمت تبارک  
 آیات بمثل غیبها ظلنازل و باطراف ارض ارسال شد و جمیع عباد را مخصوص این  
 حزب بمراد حکیمانند و نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم و از فساد و نزاع و جدال و محاببه  
 منع کردیم ما انکله از فضل الهی غفلت و نادانی ببرد و نادانی بدل گشت و صلاح با صلح  
 و در ایام توفیق در سخن ارض طاکر چه نوم از رحمت سلاسل و روائح منسنة ملبل  
 بود و لکن بعضی اوقات که دست میداد احساس میشد از جهت اعلای راس  
 چیزی بر صدر میخیزد بمنابره رودخانه عظیمی که از قلعه جبل بانخ و فعی بر ارض برنورد  
 با نجهت از جمیع اعضاء آثار و اظواهر و در آن چنین لسان فرانت می نمود آنچه را  
 که بر اصفا آن احدی قادر نه و نیز در صورت مناجاتی مصائب و بیایات وارده

چنین شرح دارند هو الا عظم الا بهی سبحانک اللهم یا الهی لك الحمد انفقنی  
 لا حياء من في سماك و ارضك و جعلتني هدفا لسهام القضاء لا علاء كلمنا فيك  
 يا الهی عبادك الى سواء الصراط انك انت العزيز الوهاب سبحانک اللهم یا الهی ناد  
 حين تسابع البلا يا عن سحاب فضائك و توردف الرزايا عن غمام امضائك الى

سال و اہم طور

واقعات سال ۱۲۶۹ ہجری

۱۸۵۲ م

الی منیٰ یتربا من کایس السرا فی مملکت الی صوفی نوز فاما و ب الضراء بہن عبادک افضلت مطا و  
فضلت بعد الذی اشاہد بانھا جار بہ فی بلادک استمدت ابواب حنک و افضالت بعد الذی  
اوی بانھا مفتوحہ علی وجہ خلقت فوغرتک با محبوی بدما و شراب محبتک عن دم فلو بہم و طعام  
مخلصک من فطمان الکباد ہم و نضی علیہم الایام و ما هبت علیہم نسائم و حنک و انغی علیہم اللہ  
و ما ربت علیہم نغمات عنایتک انعمہم بالآہی عن علی بجز غرتک بعد الذی لفرق ابو حدیثک <sup>الطی</sup>  
با سبتک عن جراد صدک بعد الذی اغر فوا بفر و انبتک فبحانک سبحانک با مقصودی و مدو صل  
البلبلہ الی مقام ما امهلنا حتی یخرج النضر عن نفسنا بحت احاطنا عن کل الجهات و لغنا  
باخذ شلد فوغرتک بالآہی و صرت محجرا فی ذکر بلادک الوارده و ذرا بانک التا زلذ لم  
ادہ من اتی بلادی اشکوا الیک اشکوا بالآہی من یحیی فی اشہر معلومات او عما ورد علی فیہ  
سلاسل الذی کسرت عنی من ثقلها او حدیث الذی کان علی رجلی عما اکثبت ابریک لا <sup>اشفا</sup>  
او عما جعلوا اهلنا اسادی بین یدی الاعداء او عما اخذوا اموالنا و خربوا بوننا او اذکر  
بالآہی حین الذی اخذونی و اذ ہبونی من فرید الی مدینتہ و کان رأسی عرابا و رجلی متحانبا  
و عنفی مغلو لا و بدلی مشدودا ثم اجتمعوا علی العباد و منهم عرفونہ و منهم الذین ما عرفونہ و الذین  
عرفونہ فمنہم کانوا فاعلون و محجرون فی امری فمنہم کانوا ان یشتمونی و الذین ما عرفونی و موا کلہم  
نحوی بانہم لہم من الحجر و الخشب کانہم ما شربوا خمر الا نصاب و اشتموا و اتمع الابلاد فوجالک  
العدیہ و انوار وجهک البدیہ و ردوا علی ما اسحی ان اذکرہ بین یدیک و الظلم ان  
سجرت علیہ و المداد لن یجری بہ و اللوح لن یحل و النفوس لن یطیق اذا احم بذک بالآہی و  
ان ذکر حین الذی اخرجونا مع ناسنا و اطفالنا عن اولادنا و ما انت احصیت عما ورد بنا و نزل علینا

سال ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۱۵۳ م

علینا و اذکر ما ورد بعد ذالک علینا الخ

### واقعات سفر جمال ابی بقرق

جمال ابی رزاد اول ماه بهمن واقع در نیمه اول ماه ربیع الآخر سال ۱۲۶۹ هجری قمری از طهران بغرب عراق  
 خارج شدند و عاتقه محترمه و دو برادر خود آقای میرزا موسی اکلیم ( و میرزا محمد علی را همراه برزند و چون در  
 یک ماه که ناصرالدین شاه مملکت تبارک با محتاج سفر فرار داد تهیه نامت لباس و پیشیا لازم  
 برای عموم همراهم قیصر نبود و در آن موسم رستان سر با بغایت درجه شدت و سورت داشت عبور  
 از طریق سخت کوهها خصوصا همراهم و گردنه اسد آباد بنهایت صعوبت گذشت و در این مقام چنی  
 از بیانات صادره از قلم ابوی در اثنا طی سفر که شایع احوال روحانیه و اوضاع صوریه است ثبت نمایم  
 و هجرت از این احراف جفائی و در فائق احمد مخصوص صاحب مدس قرب حضرت سلطانی است که  
 از لطائف بدایع عنایت خود کل من فی الملک و از عمال کافور بعرضه ظهور آورد و جمیع موجودات را  
 از هویت نیستی در عرضه هستی برای ظهور مفسود موجود فرمود و غیاب هستی موجود را  
 بلقا، هستی مطلق قائم و مشرف نمود تا کل موجود از غیب شهود از وحی و اسعد بازمانند  
 و از اسنوا، عرش عدل محروم نگردند و در هر وجودی رمز و اذهر رمز امری مفرد داشت که  
 از جیات مجربات هوایات اکوان بمحرکات کوناگون حرکت نمایند تا در هر ملکوت لفظ  
 در عرضه ناسوت ظاهر و هویدا گردد و بهر شیئی فرضی بخشد و بعد و سع از خود تبارک  
 بخورد و بعد تکلیف امر فرضی عرضه داشت تا طغیان و ایمان کل معلوم شود و ثمرات ایمان  
 و انفال خود برسند و با آنچه کتب بخورند شهادت شوند لغمان بپوشش نامان منظر بدی با  
 انما ان تک مثقال حبه من خردل فلکن من صخرة اوزة السموات اوزة الارض باث



سال ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۶۹ هجری قمری

۱۸۵۳ م

بأث بها، الله ان الله لطيف خبير چگونه میشود از برای احدی مغرب و مغربى كل در فضیله  
مدرت او اسپند همچنانکه سرخضا و صرف امیر المؤمنین منفرها بد کلثی و فیضه  
مدرتک اسیران ذالک علیک سهل سپهر فبحان الذی بید ملکوت کلثی و آنه قد  
کان علی کلثی مدبر بالهی و تسبیعی و جلاله چگونه وصف نمایم انا قدس نورابا  
این زبانی که کال است از ذکر ادنی محمد سلطان اولیت تو چگونه ملاحظه نمایم انا  
انس تورابا این چشمهایی که کور است از شاهده مخص جمال ملک ابدیت تو  
چگونه استماع نمایم الحان بلج تورابا این گوشهایی که کراست نود نفر دمانه سرمد به تو  
و چگونه ادراک نمایم لطائف بدایع حکمنمای تورابا این هوشی که در هوش است نود  
ظهور بآت ندای حضرت فرقیست توجه لطیف است مکرمت و مرحمت تو که فر  
گرفته جواهر از جیبات اکوان با وجه بدیع است جمت و داف تو که فرا گرفته علی  
مراتب هوایات امکان را پاک و منزهتی از وصف هر جوهر مجریدی منعالی و مقدسی  
از لغت هر منزله و مقدسی کل لغت ها در ساحات مدس تو کذب صرف است و جمع  
وصفها در قنای انس و انان محض است فر از نفر مودی برای احدی طرفی برای هر  
خود جز بحر محبت و مغرب ندایشی برای نفسی مغرب جز جنبشی باث الهی حضرت الهی  
عن بلوغ ثنائک و عجزت العفول عن ادراک کنه جلالک با تمام این نقص و عجز ندای  
میکنم نور ابندای اصفیای تو که اسلطان من و محبوب من مطمئن فرما ملک این نوده  
نانی را بجمع ببری طلعت بافی خود در روش فرما چشمهای مرا بمشاهد جمال  
حضرت و هایت خود را از نوادهای خود در شحات سروری عطا فرما و از

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

واذ کائنات یلور طغیان کافر عنایت نما و از حیاض محبت بدیده طغف شرایب کرم  
فرمانا مشیح شود فراد من در ساح حضرت مجربیت تو و منصوب شود عمل من در  
سلطان مجربیت تو هینچنانکه عا کافود و صرف ظهور و هویت نور سر الوحدین سید  
الساجدین روحی فداه منبر باید و اجلی من الدین اطمینت بالرجوع الی رب الا رباب  
انفسهم و فرقت بالنظر الی مجربیتهم اعینهم و من الذین لغزنت اشجاد الشوق الیه فی  
حدائق صدودهم و اخذت لوعه محبتک بمجامع قلوبهم و هم الی او کار و افکار باورن  
و فی ریاض العرب و المکاشفة برتوبون خلوق فرمودی این ذرّه دکانا بقدرت کامل خود  
و پروردی با بادی باسطه خود و مفرّد داشتی بر او بلا با و سخن با جیشی که وصف آن به  
بیان نباید و در صفحات الواح بنگهد گرفت که در میان پرند و پر بیان تو بیت فرمودی  
آخر در غلهای محکم بسنی و بدنی را که بلباس حبر پروردی راحت بخشیدی عاقبت  
بر ذلت حبر مفرّد داشتی فلذین ضایک فلا تدلّا محمد و لوطوف الهوانا الا نفاک  
چند سینه میگردد که ابتدا بمنزل باران رحمت در جهان است و بلویا اذ افق فضا طاهر  
تابان و در این ایام مقعد انسی و مخمل امنی برای این بندک سفر فرمودی در اول بخت کاد  
با رحمت و امانت تربیت فرمودی و در آخر با اصحاب غضب و در حال سطوت و اکد اشتی با  
شبهها که از گران غل و زنجیر آسوده نبودم و چه روزها که از صدمات ابدی السن آرام  
نگرفتم چندی آب و نان که بر حمت و وسعه بر حیوانات صحرا حلال فرمودی بر این بند  
حرام نمودند و آنچه برای خوارج جائز نبود بر این عبد جائز داشتند تا آنکه عاقبت  
حکم فضا اذل شد و امراضا بخرج این بندک اذ ایران در رسید با جمعی از غمخواران  
صمیم

سال دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

ضعیف و اطفال صغیر در این هنگام که از شدت برودت امکان تکلم ندارند و اکثر بیخ  
و برف ندرت بر حرکت نیست بعضی از اطفال از غار و اجاب آفات فراوان فراتر می  
و برخی بعلت بابس از وطن و دیار کمال التلم ناله میکنند و در میان حضرت سرگردان میگردند  
و در صحراهای حیرت بجای ترا میطلبیم که شاید فهم رحمت تو آید و احسان تو در دست  
فلک الحمد علی حسن بلائک و سبوع نعماتک و لھو و بلائک ان انک انت الله لا اله الا انت

و ان اکفنا من فضلك سائلون

و لکن صدر عظم مردی سالخورده محترم از فراتر <sup>نیز</sup> شاه را در کتاب مبارک مأمور نموده بحکام طول راه نوشت که کمال  
تجلیل و احترام مجری دارند و سفیر روس نیز سواری مخصوص از صاحب مضبان سفارت همراه روانه داشت که  
تا بعد از بانایب شاهی در مرکب مبارک باشد و با آنچه فرماید عمل کند لذا با آنکه هر کسی تصور خطر برای سبیل نظر نمود  
این سفر بنایت سلامت و جلالت گذشت و هر یک از حکام و اشراف معمرات و بلاد واقعه در طریق  
نهایت احترام و انقیاد ابرار داشتند و چون امر دولت بود که سواران همراهم مرکب ابی ضروریات  
و ایستجاج را در هر منزلی از امامی آنجا بگیرند و جمال ابی محافظت فرمودند و ملائکین در باب قری هر چند میسر  
که در ایام تقییم نمایند قبول نمودند تا بکرات رسیدند و چند یوم توقف نمودند شهرت عظمت ابی آن  
بلد پیچید و زوارش بدقت که عراق که از بلاد مختلفه ایران در آن بلد مجتمع شده برای منع دولت سرگردان  
بموند هر یک بواسطه و عنوانی خود را بموکتب ابی پیوسته عازم عراق گشته و عده قبلی از بابیان

امپراطور روس نیکلای دوم و سفیر سیم آن دولت در طهران پرسش و در فارسی بود و مسیو ایچکوف ژنرال و در بعد از او  
و نیکلای در سال ۱۲۷۱ وفات نمود و بر جایش الکساندر دوم سلطنت فرستاد

سال ۱۲۶۹ قمری

۱۸۵۳ م

واقعات سال ۱۲۶۹ ق

از بیابان در آنجا امامت داشته موقع فارغی بدست آورده بمحضر مبارک تشریف جستند و بخدا یافتند  
از آنجمله میرزا عبد الله کفش فروش قزوینی و آقا علی محسن نامبر ششتری بودند و نیز رایجی ازلی نیز بنوعی که  
نگاشتیم با اتفاق عیش میرزا زین العابدین چون از نور و مار نذران بابلس در پوشی خود را بنده ازلی  
گیلان رساند از طریق کوه و صحرا و دوات و قری سندر جا بکراناشاه دارد شده آقامت حبت و باغچه پیکره  
موانت گرفت و در غایت تشر و کتمان بریست و محض اخلاص نام و مقام خویش گاهی برای عبد الله  
ذکور کفش سفیر رخت و آقا علی محسن ششتری مزبور چون مدتی در کراناشاه با آقا عبد الکریم قزوینی  
سابق الذکر که در حقیقت این بیانات در بعضی از الواح صدور یافته قوله از بدو امر احدی مطلع نه خرد  
نفس احدی نهما الذی ستمی باجد انشده فی سبیل ربه و الآخرین ستمی بالکلیم معاشرت داشت عظمت  
مقام ابی را زردی شنیده تعلق کامل یافته ارادت ایشان میورزید و مکرر ابد درستان خود را بنیاطافه  
چنین گفت هنگامی که جناب آقا میرزا احمد حسب الامر جمال ابی از کراناشاه عازم طهران میشد پرسیدم که  
با چه نام و مقامی که ازل را فیما بین بنیاطافه در طهران است چرا که گری از او ابد انکرده و فقط ارادت و احترام  
بجمال ابی دارید در جواب گفت حقیقت امر این است که ازل نام و شهرتی یافته ولی اصل کمال حقیقت با  
بها، آیه میباشند و مصداق کلام میرزا احمد بر من مکتوب دید چه ازل را نسبت بخود چون موری نزد کما  
دیدم و ایشان را در هر نوبت که فیض تقایا فتم مستولی و محیط بر خود مشاهده کردم و آقا علی محسن مذکور  
در بدو ورود میرزا رایجی بکراناشاه برای ایشتیاقی که بجلا فاش داشت شبی ضیافت مجملانه از او نمود  
و در خانه خویش او را مقرومکن داد ولی چون سؤالاتی چند کرد و نیز رایجی از عهده جواب  
سائل بر نیامد و در شبی دیگر مراعات تحلیل از روی نمود حتی فرانس و دستر کنه برایش گبستند و با رایجی  
بجی نیز در کراناشاه بواسطه عبد الله قزوینی و همراه آقا میرزا موسی کلیم بمحضر ابی وارد شد و عرض نمود

سال دهم ظهور

وقایع سال ۱۲۶۹ هـ ق

۱۸۵۳ م

منود که در جوار مبارک قرار گیرد ولی نوعی دستور مکتوم باشد که احدی از منزلش مطلع نگردد و در روز یکشنبه شنبلیله استعمال  
جوید و چون بعد از غنچه نظیره مذکوره طهران که در کن همش میزد ایچی بود و چنان بدبختی عطشی برقرار گشته ارکان و شاهیر  
اینطائفه فراموشی شده بمنجه نقل و عمارت عمومی و تفرق و توارسی بایمان گردید جمال ابی از مخالفت و اعمال  
شائسته عزم آبی بر قیادت و هدایت اینطائفه قرار یافت الهامی مانند سابق ایام با نمودند و منبغی نمود  
با و دادند تا چند بار پنبه خرید و بعنوان تجارت و حمل امتعه از طریق منبغ بیخ بیخداد با اتفاق عیش میزد ازین العاین  
مذکور شناخت و بان مدینه دارو شده در کوه ذوالعقال فروشان محل منزل گرفت و نام حاجی علی بر خود نهاد  
عاشه بزرگی بر سر بسته در بازار معروف بهراج کفش فروشی پرداخت و خویش نزد احدی معروف ساخته بغایت  
احفا و دستار بزیست و چون مرکب جمال ابی غم حرکت از کارناشاه نمود نظر بانیکه گماشته سفیر روس  
پیری ناتوان بود آقا میرزا موسی کلیم خود را بنام و مقام او بر قرار داشته امور را در عهده گرفت و به منزل قبل از  
درو و مرکب ابی درو و نمود و جز در درو مبارک میداد و محل و سکن معین میکرد و مرکب ابی بانهایت عظمت  
و اجلال منزل بمنزل ره نور دیدند و در آن ایام با همه قتل و قلع و قمع که دولت ایران از بابیه نمود عده مهمی  
از اینطائفه از طبقه شیخیه و متصوفه و مشرعه در ایران و عراق عرب بزیستند و از طائفه علی القیسه جمعی در صحنه  
همگرا تا قامت داشتند و ارتباط آنان را با قره العین در در بخش سابق نگاشتیم و از شاهپیرشان تیمور شاه و نیز  
سید برکت در کردند بود که ظهور حضرت یاب ظهور قیسه میخواند و چون مرکب ابی بقصه کردند رسید حیات  
قیحان علی القیسه که حاکم بود ابرار اخلاص بسیار نموده خواست جمال ابی بمنزل خود وارد کرده بشرا لظ صیانت  
و خدمتگذاری پردازد قبول نفرمودند و او یکبار برنج با گو سفند و مقدار بسیاری روغن برای صرف مطبخ  
فرستاده سوگند خورد که از رعیت اخذ نکرده بلکه از مال شخصی خودش میباشد و چنین پیام کرد که  
التماس میکنیم قبول فرموده منت بر علی القیسهان گذارید و جمال ابی بلا حظه شدت اخلاص وی قبول

سال ۱۲۳۳ دهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق ۱۸۵۳ م

قبول فرموده انظار رعایات نسبت باو و طائفه اش نمودند و تمامت سکنه گرد انظار اخلاص محبت نسبت بحال  
ایسی نمودند چنانکه بعد از آن هر کس از این جماعت از گرد عبور کرد دغتمای مهربانی و مهمان نوازی از ایشان  
دید و از انظار طائفه بعد ا پیوسته بیغداد آمده مخمض مبارک زیارت نمودند و بنیظریق موکب ایسی نجاک عراق  
عثمانی وارد شد و امر فرمودند که آقا میرزا موسی کلیم مقدّمه بنجافتن رقبه باغ بسیار باصفائی در نظر گرفت  
که جوی آب میان و گل و روان و یکطرف خلستان و طرفی دیگر نارنجستان دشت و جل ایسی در آن باغ  
فرو داده جای آشیامیند و بحالت تبسم بهرمان خطاب کرده فرمودند دیگر چه خواهند گفت الحمد لله از  
از خاک ایران بیرون آیدم و بعون آیه باکمال صحت و عافیت بمرآق عرب وارد شدیم هر خیالی کردند  
بر باد رفت و ما در چنین جای باصفائی با نهایت سرور و ابتهاج نشسته ایم و آن ایام موسم بهار و نوروز  
مطابق با نهم جمادی الاخری ۱۲۶۹ بود

نبیل زندی در منظومه شوی خوش که وصف این احوال نموده در ابتدا حکایتی از علو الشراط عظیم جنین سرو گفت من باغبانی المومم هم پیش روی من  
بر که در این فرزند با گشت دارد بسیار است که اگر اعراض این با یکدیگر خوشترانده در و با یکدیگر بعد از در یک سطر شرح سوره توش  
اول کتاب آنکه شد قیوم ما نام او بسبب نام ایسی هم او اندر او مطه که سلطان من شد و در توفیق جان من نه تمام تو اندر  
فرشیدن در بسببیت من و تب نامم نذر و تب از ذات غیر قتل اندر در ضرات تو هم بش از آن بجز کون سال ناس  
کل خبرت در کون سال ناس سخت نه بدوش ملام که باشد و در و در اسلام شد مطابق آن بیانی هم که باهتیبانی در کربندی  
شیخ احسان در جواب میگوید آه سینه کلام شین باو داشت و کوه در نعره ما محمد بنیز و سوال از مال امر کرد چنین گفت لا اله الا الله  
و کلل نیاست و در آنچه تصریح بعین و ستمن بناه بعین ( تا آنکه زمین بود مقصد شفت شفت نهم سال بعین شفت  
عین عین قبل عین و بعین در بان ذکر رب العالمین قریح از خدا و از احدی بود مقصد شرفی بیسی بود زبان بیسی بود و در بالای دله  
از برای طالبان مدی یار کاند آن اهل فن نژاد هم شمس آن نونی بنده ام بدان سال غم افزا قبل عین که در فروردان سلطان عین

سال ۲۴ و هم طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق

م ۱۸۵۳

ورود جمال اصبی بعباد

ورود کوب اصبی بعباد در نوردهم فروردین مطابق بیت هشتم جادی الاخری واقع شد و با همزمان از حسن  
 عبور کرده در سمت جنوبی شهر نزول نمودند و بعد از چند روز بقصبه کاظمین رفته اقامت جستند و نامور  
 دولت ایران و سفارت را انعام و خلعت بخشیدند روانه داشتند و ایامی گذشت و کار پردازان ایران  
 مقیم بعباد میرزا ابراهیم تبریزی شرف حضور یافته منتهای ادب خضوع را بجای آورده چنین عرض  
 داشت که هر چند البصر و اعیند ولی این را از روی اخلاص عرض میکنم که در کاظمین از جهت کثرت مرادده  
 زائرین دعایرین ایرانیست و غیر هم ممکن است موجبات عدم رحمت و آسایش طریقی و دوستان شما  
 فراهم گردد و اگر صلاح بدانید در بعباد اکنه که نزدیک کاظمین است منزل تهیه شود و جمال اصبی را می  
 پسندیده مقرر فرمودند که در بعباد اکنه خانه مناسب و در جور تهیه شود و اقامت در کاظمین نیز کما بطلال  
 و در اوایل آبان هنگامیکه برای تریقه تبرکه کاظمین و غیره با دباب و ایاب میفرمودند از بعضی ایرانیان ساکن بقصبه  
 اطوار گفتار بنوع تعریض و کنایه برآوردند و جمال اصبی آنان را تا اوب و بصیحت فرمودند و آنان متذکره جازا شدند  
 خضال و احوال اصبی تهیه حاصل کرده اظهار خجالت و ندامت نموده تجلیل و احترام و خدمت و اکرام برداشتند  
 و پس از انقضای مدت مذکوره عمارتی را در بعباد و عتیق که معروف بخانه حاجی علی مدو بود اختیار کرده و انتقال

برهان بهره که از سال شصت کرد و در قیوم سهاد است سالین چین شهنشاه اصبی ساکن زندان دانبارشاهی  
 سال بعدین جانش بطلام جلوه کرد از شرق و از اسلام جلودار ت رارقص کرد بدل زرق جان بیام و صلح کرد

شب شنبه هم جادی شانیه یک ساعت و بیست و پنج دقیقه از شب گذشته آفتاب از برج حوت بجل تجول نمود و  
 سلام خاص و عام در حضورها یوننه منعقد گردید منتظم ناصری

# سال دهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق ۱۸۵۳ م

وانتقال زرکالین بنیاد تقریباً در اواسط اردی بهشت مطابق اواخر شهریور واقع شد و بدین طریق آنچه در  
شبهت غیبیه تقدیر بود صورت وقوع یافت و مرکزیت این امر در بغداد قرار گرفت تا در عمل مانور نشود مگر در  
ظل اغری بدان توجه نموده مقام عموم و شمولش نسبت بکل مل و قطعات عالم برزور و ظهور باید و زار این هنگام  
جمال ابهی بموجب شئون غیره و خصال کریمه اش که در ابتدا ظاهرها باهر این احوال و اجابت الاعداء کاشمرفی  
وسط انهار مشرق بوده با تمام نام قیام بر جمع شمل باینه و حکیم مبانی بیان و تربیت و ترویج احباب اصحاب  
فرمود و انوار حکم و معارف مغویه بخشید و مراسلات روح انگیز طرب خیر بهر سوز و فتنه قلوب بر میزد یاس  
دید و بباستان امید جدید داد و فتنه ظهور شبارات و مواعد روحانیه دید و از این طائفه توحی کامل بسوی قیوم  
بعذار قائم حاصل گردید و باب بیت ابهی بر روی عموم نوسین باب علم کتوده شد و معدودی از آنان که آفات  
در عراق داشتند ذاب و ایاب مگر نمودند و گردید هی دل آفریده که در بلاد ایران پراکنده بودند خیر یافته پی در  
سفر بنیاد کرده شرف حضور و فیض و دستور یافتند و پس از شنیدن مذکوره خوف و باس و تفرق و یاس  
بیاب آتشی التجا برزند و آنجمن قلیل را که محبت و ایمان بحضرت رب اعلی موصوف بودند و عقائد در رسوم عیسیتیه  
و احکام قدیمه را منسوخ و منقور داشته و کسر حدود و ظل قیود و خرق احکام و حرق کتب ایهام قیام کردند و  
خونشان در عروق برای انتقام از شاه و ملاها جوش میزد و از جهت مشقات شدید و تضییقات اکیده  
چند ساله بهر کامل از معارف و آداب بدیعہ یافتند گهی بنصیحت و خطاب دومی شدت و عتاب و مکارگی  
با صدور الواح و آیات و او قاتی با قائمه دلائل و بنیات جو کبری و با سری نموده با صلاح اخلاق و تعدیل  
نقیوم افکار و معتقدات پر خستند و در خلف حجب حکمت و مراعات مصالح وقت زمان اداره امر و  
تربیت بدیعتری را بدست گرفتند و قیام نهضت قویه در کالبد آفریده اینطائفه برانگیختند و درین  
و اعیار بعنوان مرکز دلیلی، در رئیس عظیم اینطائفه معروف و مشهور شدند چنانکه حاجی ماشم عطار



سال دهم طهور

واقعات سال ۱۲۶۹ هـ ق ۱۸۵۳ م

عطا رازا فخر تجار ایرانی در عالم علماء و فضلا بیان که ساکن بغداد بید بود چنانکه بجزر اسی رسید دل از دست داده شیفته گردید و از آن پس هفتصد یک روز از بغداد نوبینداد عینت و بیت مبارک درود می نمود و دستها کرده روز بروز بر انقطاع و حالت فداکاریش می افزود و آقا محمد حسن باجر اصفهانی رسید محمد رضا رسید محمد پسران سید کا و نیز حسن گل و گللاب برادرش حاجی عبدالمجید شیرازی و برخی دیگر از بابیان که سکن قصبه کاظمین بودند هنگام ورود و جمال ابعی برای زیارت کاظمین بغیض لغا و مظهر عطا فارغ نشدند و از بابیان عراقی آقا سید محسن و آقا محمد مصطفی و نیز عابد و پسرش ناصر (حاجی عباس) و سلطان و ظا بر دفا رس و محمد و پسر وی قاسم (حاجی جاسم) و شیخ سلطان و حاجی سید جواد و اشالم پیوسته تشریف حضور یافته مشغول بنا بر محبت آه شدند و چون امر عظیم و تفریق غلبه مصلح غیبتیه بود هنوز از سر امر آگاهی نداشتند و بابیان ایران و عراق مانند کله متفرق بی شبان مشتت و پریان و سخوش و دعوی مدعیان شده اکثرشان شترتی که میرزا یحیی ازل حسب مصلح و ندایر آئینه حفظ الامم الابعی یافت باینکه در کمال بیم و اضطراب و در غایت سردنخا چنانکه آوردیم در بغداد میرفت نظر داشتند و معدودی پی بعدم صلاحیت و لیاقت برزرا یحیی برده قبا غریق کله تخر و ترزل گشته و لسانا اظهار نمودند مادر و یا عراق تشریف بحضور داخل و انجذاب بجزر اسی یافته بفرست ایگانه انوار در خان غنیستیه شاهزاده

نیز سید خان نومن الملک بمنصب حیل وزارت امور خارجه و لقب خانی و خلعت پادشاهی بر او داشتند نظم خبری

در سال ۱۲۶۸ نیز از محمد علی خان شیرازی وزیر امور جل خارجه وفات کرد و در سال نیز از محمد سعید نومن الملک انصاری گردوی که از کجای آذربایجان بوده محمد خانی سوده محمود جهانیا لقب خانی یافته تیدیر جهان خارجه که نام مقام وزارت جل خارجه از سید نصیفا

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۸۵۳ م

کردند از آنجمله شیخ علی میرزای شیرازی بود که صریحاً ظهور من بظهور آیه موعود در میان را با جاودانیه ابلاغ کرد و ادان  
از وی گریزان شدند و نیز آقا سید عبد الرحیم اصفهانی که علی ملا الشهباز خبر ظهور من بظهور آیه داد و نیز شیخ سلطان  
کر بلایی و میرزا محمد علی طبیب نجفی و غیرهم بودند و بطلبه جمال الهی در سال تسع از بعثت حضرت نقطه اولی بقامت میوه  
بعد اقامت در بغداد ایقام نمود و مخصوصاً برای برخی از جمعی، اصفیا، تبریکه حکمت وقت مقتضی بود بجلی و ظهور فرموده  
تصیح بخود را ممنوع و طریق توبه با سوسی را غیر معطوع که است و بعد از آن نفوس نکورده چنان بجنبش و پیوسته که از آن  
اقوال و اعمالشان اسرار قلوبشان پیدا و هویدا گردید و از آنجمله میرزا آقا جان کاشی (خادم) که احوال زماش  
درین بخش و بخشهای لاحق متذبحا و مشروحاً مذکور میگردد در غایت اشتیاق مهاجرت عراق کرد و در این  
هنگام جوانی نورس از بانیه بود و بدلات معارف بظرافت و کتب توصیه از ایشان خود را بجهت راهی سازند  
چنان مجد و ب سرست محبت گردید که طواف خدمت ایشان را اختیار کرده انعکاس توپست و معسر

در زمانه تاجان آقا سید سید طاهر نوروزی در پنجمین ۶۶ جیب ۱۱۵۹ تحت عنوان اخبار کرات ان طوطی است در حدیثی از نبوت نوشته اند که نور  
بقوت خیالات باطله در سانس شیطانیه ادعای بعضی مقامات بکرده و چند نفر از عوام را از فتنه بیهوش و خیال بسته است که کم جمعی را باره خود در آن  
دبره خلعت بپوشاند چون دفع اینگونه اشخاص که مخرب بنا و دین نابکاران و اعراض عوام از طریق شرع استین میوه نفعه لوازم است نوشتار  
مادد الله از فرار که نوشته بودند حسب حکم ایوان شاهنشاهی اورا برای اتمام حوز سانه و آتش فتنه او گرفتارند است

ایر زاده اما متع میرزا اعلا الله که حکومت کرات آن منتهی آنکه ... قانع منبر نام که در در میان بزرگواران بود بظرافت کمال است  
آورده مبارکند و فرستاد و همچنین تیموری از قبیل گوران که مدتی نیابت حضرت صاحب الزمان بود و عوام که نام را باقیست  
و باقیست خویشین طلب میزد جسمی را خفته بگرفتن وی ما سر و دست آرا گزید بگرفت آن آورده من در و روانه دیار دیگر  
تحتانی ذابنا زمری

# سال یازدهم طهور

۱۸۵۳ م

## واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

شترکمان عرفان و اعلاص خویش نگشت و از جمله نفوس در عراق شد که گفتار روزقارش موجب تندر برزاجی و  
همه هاشم گردید و غل جمال ابی را در دل گرفتند و کیفیت شرف وی بجز سببی و آنچه را که دیده و شنیده بودی  
که بنیل زندگی نقل قول از او نموده چنین است که در نهم ذیحجه ۱۲۶۹ وارد کربلا شده کموتب قضیه مذکور را بشنید  
اشتهاروی رساند و او مرده بدو داده گفت که جمال ابی بنفوان ادا زیارت عذر چند نداشت که بلا دارد  
و در دار الشفای حاجی میر حسن حکیم رشتی بلاخطه سابقه حفاظت منزل دارند و نیز آقا جان چنین حکایت کرد  
که هنگام عصر شیخ مرا بخود بردار الشفای مذکور برد جمال ابی در دوران آنجا بر کرسی عایس و برای حاجی و جمعی از  
شاهیر بنایات میفرمودند و من برای وضع و لباس ناموفق شرم کرده روزان ندادم نزدیک بغروب که شیخ به  
قصه رفتن از جا برخاست با و فرمودند مهمان شما امشب در اینجا بماند و چون فصل تابستان بود و در بال  
بام شب نشینی و تسراحت میفرمودند من دقایق میرزا محمد قلی پست بام را آب و جار و نموده فرش گسترده نمودم  
تشریف آوردند و بعد از فرمایشات شام میل کرده تسراحت نمودند و من هم امتثالاً الامر سرسالیان نهادم  
دلی بعد از خوابند در گوشه برار و نیاز مشغول شدم ملاحظه کردم که قیام فرمودند و در حال شمی نزدیک  
من آمدند و فرمودند تو هم که بیداری پس با تقی شمی نمودند و چون بمن رسیدند قدری از وقت نموده لمحن میجی  
فرمودند ای پسر بشنو آنچه که میگویم تا نه آنحضرت ان هذا الامر سینظر کوشن سخنان اهل بیان مده که همه خبر را اول  
میکنند با شمی و در جهت فرمودند و بعضی که بعد از آن چنان لمحن نشینده ام که در کاظمین حبیبی که لوح کل الطعام  
ملاوت میفرمودند چند آیه تلاوت و تقنی فرمودند باز نزدیک من تشریف آورده ایستاده فرمودند ای  
پسر آنچه که میگویم تا نه آنحضرت ان هذا الامر سینظر همین نوع مکرر در شمی و تقنی بودند تا سفیده صبح بصر  
بروند و من زحوا ببارک را پیچیده باطاق بر دم و چای حاضر کردم و بعد از چای مرخص فرموده امر نمودند  
که در بازار اگر مرا بینی تعظیم و تعارف کن و اظهار آشنائی مسامحه کن که من ترا صد کنم و چون روز بازار رقم

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۸۵۳ م

رقم دیدم مکر بصوت بلند مرصدا فرمودند دیدم در حضور مبارک در میان بازار زیاد از یک ساعت  
بیانات میفرمودند بعد غریبت بخت اشرف فرمودند و فرمودند تو باید در کربلا مانی دین رحمت میکنم  
اگر از کربلا عبور نمودم ترا هم با خود ببغداد ببرم و اگر از راه حله رستم ترا از بعد خواهم طلبید بقدر سه ماه در کربلا  
بودم و محض بیکار زماندن خار میکندم و با شال کز زده سجای میفرستم روزی جناب شیخ ابوتراب نگر نمودند  
که اگر بیان فارسی یافت میشد برای تو میخواندم گفتم کجا پیدا میشود گفتند در کاظمین پیش حاجی عبدالمجید شیرازی  
هست من همان ساعت حرکت کردم چون نزدیک بغداد رسیدم ابو القاسم کاشانی را باقیم و از  
حاجی عبدالمجید جو یا شدم اول گمان نمود من میل ملاقات ازل دارم بعد دانست که دلم رنوده دیگری  
است از دلیل پرسید مثنی و بیان ایی ذکر کردم و در قدر که باسم من نازل و غیر من رساند و در آن  
اهل بهار و صف جمال ایی بود نشان دادم و چون خبر در دهم بحضور مبارک عرض شد اخضار نموده فرمودند  
که میخواستم ترا بطلم ( و با بحد وصف عظمت و بیانات جمال ایی را در هر جا بایان شنیدند و قلم میخیزد  
شیم برای جمع شل این طائفه و بنیه ارباب دواعی و اختلاف و دعوتشان با اتفاق و استلاف بحولان  
و آثار مبارک بهر سو منتشر گردید و بنده از آن را محض ارائه نمونه ثبت میداریم قوله هو هو  
ایام ایام امتحان و امجر اختلاف و انبک در همچنان و دایات مشبحات اذ هر گوشه و کناد  
در فاد و خسران معلوم است که هیچ احجاب باشد از احجاب از حق نیست و هیچ یاد  
احتر از بعد اونه در هر آن پناه بخدا بود مطمئنش او بوده و عامل با آنچه رضای اوست بوده  
که این است ثمره وجود و سر مقصود و بعد بر وفادار مرفعه و مکان من ممتنع مبرج باشد  
شبهه ننند از دستا و اندای بعضی از مسا کتفی و از حق غفلت نمایند که در هر طرف  
انگونه اخلافا ت ظاهر کشند لکن الله یغیب امره و یظہر نوره و لکره المفسدون

# سال یازدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۱۵۳

در جمیع آیات مرآتیه بوده و از نفی احوال و در ارض اثبات ساکن باشد کینونتی اساجد باشد  
که لم یزل ولا یزال بومند غز سبوح بوده و هست و سنایش نموده ذات مقدس او را هیچ  
شتره و معدنی پس بچهره غز خود و اصف غز خود بوده و بهیچ بود خود ناعت خود خود خواهد بود  
و کل جودها فز جود او ساجد بوده اند و جمیع عرفا عند برفذات غز او خاضع خواهند بود زین که  
هر شیئی بجز جود او موجود خواهد گشت فبما نده سجانة عما یقول الظالمون و ایضا قوله الأهل  
بدايات کلام و عايات ختام ذکر سلطان عا و ملک بها است جل عنانیه و عظم احسانه و لا  
غیره و بعد عرض میشود که مثل جناب شما که از اوراق شجره الهیه و از انهار سوده کینونیه ظاهر  
شدید و از کاوش سناسروب و از کویب صحرای زین گشته اید چرا باید از سرانرا مراد الهیه و طوا  
کلمات صمدانیه محبوب گردید و از مضمون اصلی و مطلوبی بمانی در شریک هیچ گمان نشود که غرضی  
هوت این کلمات مستور و خالی در ستر اشارات مکنون است فم خدا بیکه این عبد را بر بساط  
جالت نمود و بر بنیاد او و در سبوح فرمود که آنچه ذکر شده از جواهر منابت و سوانح کمره  
شتره از ملاحظه غیرت و مقدس از مشاهده کینت است انظر الى قرون الاولی و فکر فيما نزل الله منها  
على اهلها لم یفح الخلاف بينهم ویم اعرضوا عن وجهه و ابعدوا عن صراطه و افسدوا فی ارضه و اشركوا مع  
و حده و صادوا من الهالكین اسمعت ان نحو ان الله من قبل ان یثبت و ینسخ حکم الله من قبل ان  
یظهر فل بالکم کیف لا تعرفون و لا تعرفون الا فرقی و بالسموات و الارض ان بعد احد ان  
حرفا ما نزل فی البیان من عند الله المبین القیوم و کتب علی نفسه بان یثبت کلماته الکنان  
من عنده و لکن لا یعلمون و لا یفقهون ان با حجب الضف بالله ثم اجعل محضک بین بله  
کتب البیان کا امرک الله محبوبک محبوب العارفین لا فوعرک ما کتبه و ما اظنه ما

# سال یازدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

فی ما امرت من عند وصرت من المؤمنین بل اردت ان تبعوا الناس من امره ونفسه ویکون من السید  
ارضیت بالذی استمیزه بالله واعرز من حضرته وابدع من حراطه واغفل عن ذکره وصادر من ان  
ئل ما نسجی عن الله الذی خلقک وبناک وبعیدک ملکاً لئلا تکره الناس بايام الله ویکون  
الذکرین وانبغی بما نهی نفسك واولیت من حکم الله ذی وریک رب العالمین فاعلم ان  
ما نزل من قبل ان یخبرکم انهم ومن علی الارض جميعاً ان الله لفتی جمیع قلوب السموات والارض  
لو اجتمع کل من فی السموات علی اولیة وکل من فی الارض علی الیویة لکن یغترون ولین یطمین ان  
یزلن جزأاً مما نزل الله فی الکتاب قل مالکم کیف لا یتذکرون ولا یقرنون فوالذی نفسی بیده  
ما ایدر فی تلك الکلمات الا حق لنفسک وودعی لجنابک واما مالی وشیأ بان الذکرین  
کان هو خیر الذکرین وکن لما شاهدت نسباً نکت من عهدک لذل الضیت علیک کمالاً فی  
احد من العالمین لفرغ حق الله فی تلك الايام وذلک ما فانک ذکرت من المحسن  
لله رب العالمین ودهر حال ابن ايام رضای ایشان محبوب است وکل در فضیه نکت  
اسیرند مفری برای نفسی نیست و امر الله وابدین سهلی نماند که هر کس هو سی در اطرها  
نماند حال از اطراف چندین نفس همین اوقات نمودند اندر زود است که خواهد دید که  
شجره استغلال سلطان جلوه و ملک جمال خود لم نزل و لا اول ابی خواهد بود و  
کل اینها فانی و مفقود بل معدوم کان لم یکن ششماند کرد آه با خواهند کرد دید  
اذ انا لله وانا الیه راجعون

و بجز این که از بیم عمل ناصر الدین شاهی در گوشه از بغداد منزوی بود و جمال ابی زرار و شیتانی و کس که  
میفرمودند بواسطه برخی از محارم خودی شیند ولی برای همین عظمت و اقتدار ابی بهمه بعضی که

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

که قبضش را احاطه کرد در باطن نگه داشته دم نبرد تا آنکه لوح جواب از سوال آیه کل الطعام کان حلالا لیسرا یسرا یل از نظم ایبی صدر یافته در زبان بابیه گشت و ملائت در وجه ویرا آشکار ساخت و مجلی از واقعه مذکور چنین است

### صدور لوح کل الطعام و طلوع قلمه شیرزایی

که حاج میرزا کمال الدین نوه حاجی قاسم فاضل شیرزایی از علما و فضلا در رساله قصبه سراق که شعله ایمان و یقین است

در اربع شعله شد بغیر درک حضور و فیض معارف مرکز امر وارد بغداد گردید و برای قیاس قلمه از نا ظهور

آیه مذکوره از قرآن را وسیله ساخت و سخت در مکتوبی بواسطه آقا میرزا موسی کلیم از میرزایحی سوال نمود و میرزا

یحیی بیکیه دست بیا ان سراق و غیر هم از محل آفاتش در بغداد مطلع شدند دل باخته جمیم و اندیشه افاد چه

بنایت احتیاط محل خود را مخفی داشته و بغیر از خاندان جمال ایبی اهدی از سراق و دعائه اش خبر نداشتند و نیز

از بابیه فقط آقا ابوالقاسم کاشی مذکور از مرزش مطلع بوده کاشی شهرت میدادند که برای نشر این امر غیره بر

بسیر سفر نهاد و بالاخره جوابی در قلم سیرانه مذکوره کاشت و بواسطه آقا میرزا موسی برای میرزا کمال بفرستد

و مسائل و مطالب مسطوره بقدری بسیط و سطحی بود که میرزا کمال الدین عثمانی بدان ننمود و ناچار عین مسئله را

از نظر ایبی در جواب صدور تفسیر کرد و لذا لوجی در جواب وی صادر گردید که بنده از آن چنین است

هو المقدر علی ما بنا، بامر من لینه و هو الله کان بکل شیئی قدیراً الحمد لله موج البحر انود  
بالاء، النادیة الالهیه و مهیج امرف الظهور بالنقطه العالیة الفرانیة .....  
فبحانک التیقم بالاهی سلا نادینک حین الذی جعلتنی محزوناً لملفاً موج طاطم باشنک  
وجعلتنی فی الارض مهوماً عند مهیج فاقم سرادینک .....  
واودعت فی خدایتی نود امن کسوفینک لا عرف بذلک نفسک و اشع فی مملکتک  
و اسبرج فی ساحة غزلک حتی یوقبت علی امیر الخزن الی لن یفقد احدان شرب قطره منها

# سال یازدهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق ۱۱۵۳ م

سها و خزنت بشان نکاد الروح ان يفارق من جسمي ..... فبما نك اتهم بالهي  
 لا قمتك فذالك التل الأبل عند نفقي حمامة الأمر في جبل السناء من بين شجرة العمران بغنبت  
 اذ ليلك ..... ان يا ايها السائل بعجل والنوفد بنا بالخليل ابن بلال من اول  
 يوم الذي آمنت الله بالصديق له والأفراد بامر اليمين ما اردت ان اجيب احد من العباد  
 ولكن لما وجدت في قلبك نادا من محبة الله ولبسا من نور مطهر نفسه لئلا تدعوا حج البحر من  
 لحيك اريد ان اجيبك بحول الله ونوره بما يطعم معنى من رشحات العبودية في أرض الطهور ليجيبك  
 فحات النور الى ذوقه السرور ويوصلك الى اللغام الذي قد الله لك في تلك الأيام التي  
 ادباج الحزن فدا لطيف من كل شطر مما الكسب اهدى الناس بما افترع على من دون بيته ولا كما

سال بعد من جالش بظلام	جموه كره از شرق دار استقام	جذذات راره ص کرد	نزل رزق جان بعام مخلص کرد
شد حال آید من حق از انصحاق	بر عراق از حرقش از رزاق	نوکده سمیع وی از این آن	شاه را در تماش شد کلان
رفت بجایم بنیاد از عجب	سلک در ایشان بعد از عجب	تا شود آسوده اندر ظل شاه	تا که بر نفس غیبی پایه
چون کمال آید من سوی بنیاد شده	در لقاء هم ز حجر آزاد شده	از حال آمدن شاه بها	از کنگه ام هم رسم آمرها
گفت با خود چنین شاه بهی	نام بجی را بنیام فری	دیگ که بهر کون جان دل	تا بدون آیم نطق از کمال
یک سو اول از بجی کنم	بیداران هم از شبه ایی کنم	بیداران در فرق آن هر چه آید	بند از سره شام ز صواب
خوبت شرح آید کل طعام	در یکی نامه ز بجی ز استقام	نامه را دست کیم نه سپرد	چون کیم هم سوی کیم شایع
دیگ خود از جهت بجی از هر سها	کز کجایم نطق گشته باش	دیگر اینجا ماندن من شکل است	با چنین نام کجا کس کمال
با تمام بر دعا صیقل زیاد	موس ابهانه لطیفانش ناد	که نیکو م با و جایی تو را	بش آمدن تو از این اجری
یک روح نبوت صبار چندند	گفت کن ندنمان دارو بود	گور باشد ممکن خضر عبید	بعد چندی این جزوا سپید
بعد از خرات و توفیق زیاد	چون که موسی بر کمال اله نبیش داد	بند خواندن ششلس فرسود	طنش نشانی او به پشه
گفت اگر بودی مرا این جات	من بجی سپهر نسیم از صواب	من چه با طایم زین استکان	که کجا جان دهر بر استکان



# سال یازدهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

ولا کتاب ارب افوغ علی صبر او انصرف علی القوم المعذبین ..... فاعلم بان المراد من الطعام  
 نفس العلم ای کل المعلوم ومن اسرائیل نطقه الاولی ..... ان باجمالی اسمع ندا، تلك العلة الذی لیلدا  
 المطر و حه الخوف فی ذکره و یویدان یخرج من بینکم و ینیب عنکم ما اکثبت الیه الناس و کان الله شهیداً بین  
 و بین عباده و هو الله کان علی کتبی شهیداً ..... فاشهد بان الطعام یكون من بحر النیب الذی هو  
 المکرون فی صحائف النور و المحزون فی الوح المسطور و اسرائیل مطهره لا یرفع فی ذلک الا یام و یعلی اسرائیل اهل  
 و کان ذالک الطعام حل لهم ای کل من اراد ان یصعد الی سماء العنایه و یشرب ماء الطهور من ذلک  
 الرجایه کوب العبودیه القوم یکن الاکشل فی فی الارض بل استغفر الله من ذالک المحدثین  
 فبحان الله عما یقول الظالمون فی وصفه بسبحا کبیراً فآیه آیه لو یفوح علی شیخ من امجد الاذن من  
 سلطان العما و ملک الیها، لفرقت تلك الآیه بلحاث الریحانین و دیوات المفسدین و  
 نفحات المحدثین و لما ما اشم و اشمه الامضاء، بمذاقضها، لکفینک ما الضیبت علیک لیکون

عشق شائش باهاست کیم	بر در دربار خلاق عظیم	شاه ای سوخت از لطف و عداد	در جهان حسین خادمه و لوح و عداد
از جرای جان منی هزار	بر درق فرموده از جان شمار	یک تنی تفسیر بر کل طعام	کرد نازل طلعت رب الانام
که زهر خورشید ظاهر عجز کل	و چنان که روح سلطان اسل	با نام رسیدین روح پاک	در جهان فاطمی یا ریحی نمک
روح ان گفت با صبر سکون	شکسال کل غیر تدر کون	زین به تفسیر دین ای بی جان	بر تمام مضیقین آمد جان
هر که بعد از دیدن این لوح نور	در عقیده بهمش اندک نور	روح من هزار از ایمان دوست	محمد حق آهق از میزان دوست
زانکه هر چیزی که من کردم حسم	که عالم بود بران حسم	تذکیه آیه ازین لوح غیر	است خانه ز زهر عین بصیر
چون کمال الدین ازین تفسیر نور	گشت از جستان در ای سرور	گفت من ایدستان ایها ایم	منظر از بهرین بطشیر نیم
باشد این سلطان جان با سرور	بر هزاران طلعت من بطیر	شاه ای چون بدیش ششال	نهی فرمودش ازین گزیده مقال
بر لبش ز در هر با صد خمر حق	کردارش ای سوی رفقا	یکت و ایم مست بود از جام دوست	فانمش بر لب غیر از جام دوست

نبیل از زندی

# سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

لیکون دلیلہ لکن ہم کا وفا فی اہام و ہم ہند کرین فاذا نضبت بصلی نا والوداد و نذنت  
 نلذذ اثر المداد فی تلك الا لواح السداد ناشدوا یمن بافی ما اوعیت شیا الا العبودیہ  
 لله الحق وکان الله بریا عما کان الناس هم یفرون فل وبل لکم بما اکثبت ایدیکم سزدون  
 الی عالم الغیب والشہادۃ وانتم فیہا تسئلون فل ان باہل المدا لا تنجیو عن صنع الله  
 وحمد الله و بکاتہ علیکم باہل البیان لوکنتم تعلمون انما صنع الله ثم اعلموا بان صنع الله  
 یضیی بمثل سراج الاولیئہ بین صنع الناس کف انتم لا تفکرون ولا تشہدون  
 فایہ فوالدی قد استکف ورفا، المحزون فی صدر البہا، لنسب کل ما شہدت من  
 اول یوم الذی شرب بن المصعب من ثدی امر الی حینئذ بما اکثبت ایدی الناس کان الله  
 یعلم کل ما کان الناس لا یعلمون فل ان باہل البیان ان اخبرنا من ما کنتم یحضور فی حرم الہود  
 عما الظہود ببت الله الا کبر التوحکم فی لوح النوار باذن الله العلیٰ مذ کان مشہودا  
 الی آخر البیان و میرزا اکمال الدین از ملاحظہ لوح مذکور بقین بطور سر عظم الہی و از حال نیز عجیب و  
 اوضاع حال و مال اہل بیان آگہی حاصل کردہ از شدت سرت زمام اختیار از دست نہاد و ندا بعبادت  
 مقام ابی داد و چون مصالح و حکم رب الامام ہنوز قضای ستر و خفا مینمود و برا از برابر مافی الضمیر فرستاد  
 دستور جمعیت بطن دادند لہذا میرزا اکمال با تلبس پر از جملان از نار فراق براق عودت کردہ و اطاعت لہ  
 تبصرح بان الضمیر نمود و از انجذاب و احوال و اقوال عاشقانہ اش با بیان و غیر ہم را در عدد و موطن خود  
 ب حرکت آورد و تتمہ کلام منقول از میرزا آقا جان خادم کہ بمیل زر زندی حکایت نمود چنین است یک  
 جناب بابا عم جمال ابی از اہل باکر کہ نامش بن العابدین بود و او را احد نام فرمودند و آن ایام وہاں  
 جمال ابی بود مرادیند و بشارت دادند کہ بکاظین شریف بردند بی اختیار رقم جانی را نمیدہتم

# سال یازدهم ظهور

وقایع سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۳ م

نیزهستم در کناری قرار گرفتیم دیدم سیدی آمد که جوان کاشانی توفی بسم الله باینه شمارا انحصار فرمودند بعد معلوم شد که آن سید محمد تقی پسر سید بکا بود که در کاپلین میماند آمد چون بخبر مبارک مشرف شدم باقا محمد حسن صاحبها بیفرمودند پیش از تو حاج میرزا کمال الدین زرقی اینجا بود و آینه کل اطعام را از آنجا سوال نموده بود چون از جواب چیزی نغصیده بود ازین پرسید از برای او جوابی نوشته خواندم مکن باونددم حال بخوانم از برای تو بخوانم ابتدا بتغنی فرمودند و تلاوت نمودند چه فکر نمایم که در شنیدن هر کلمه که بان لحن مبارک شنیده شد چه حالتی دست میداد و درین چند آیه را هم لحن ایاتی که در شب اول در بالای بام دار الشغای کر بلا تلاوت فرموده بودند تلاوت کردند چون با تمام رسید فرمودند چه میگویند عرض کردم اگر انصاف باشد باید جمیع در مقام محو فروروند فرمودند بی اگر انصاف نباشد بهین طوری است که گفتی یک روز در بغداد مجلسی منعقد که همگی از اجابت جسم جمع بودند در آن مجلس همین لوح مبارک تلاوت شد چون باین کلمات رسید که می فرماید و انت تعلم ما اراد ان ابی فی دمی منهد الا وحضرة غرک الا الباع به لا خفیه ولا جهل من بی اختیار از سامن جاری شد که میثود اشاره اینکلام بازل باشد آقا احمد در آخر مجلس دامن مرا بوسید و گفت والله بهین است اهل مجلس بعضی متحیر ماندند بار باقا احمد قسم یاد نمود که اگر من بخبر مبارک نمی رسدم بدین صرف شده بودم روزی در کاپلین در بیت جناب حاجی عبدالمجید شیرازی تشریف داشتند بنده و آقا محمد حسن صفهانی هم در حضور مبارک بودیم در حالت مشی بیایاتی بیفرمودند و با یاتی بدیع یعنی میفرمودند در آن بین فرمودند میخواهید لسان بدیعی را که احدی بان اطلاع نداشته و ندارد و اهل عالمی عوالم الهیه بان با یکدیگر تکلم میمانند از برای شما بیان کنم آغاز می و تکلم بان لسان بدیع بتغنی فرمودند حالتی عجیب از شنیدن آن پدید آمد و یک روز جناب حاجی عبدالمجید فرمودند که حاجی لسان بدیع هم شنیدی و احاطه کنی بعلوم شاپره نمودی شکر کن و قدر آن بدان بوم دیگر نیز حسن گل کلاک

سال یازدهم ظهور

۴ ۱۸۵

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

کلاب سوال از حکم طهارت در بیان نمود در حالتیکه جمعی مشرف بودند فرمودند در بیان حکم بطافت شده و طهارت در ظل لطافت است و از جمله بیاناتی که آن ایام امر میفرمودند که احباب بخوانند این آیه هل من مفرج غیر الله قل سبحان الله هو الله کل عباد له وکل بائنه فاعلمون بود که میفرمودند بگو هزار مرتبه بخوانند یا صد مرتبه بخوانند روز بخواند شب بخواند در بیداری بخواند در نوم هم بخواند که شاید طلع غرا حیدیه از برای ایشان ظاهر گردد و طبقات نور نازل گردد بعد شنیدم که خودشان هم این آیه مبارکه تلاوت میفرمودند در حالتیکه منتهای خزن از وجه مبارک ظاهر بود و در همان ایام میفرمودند که ما خدی در بیان خلق آیدم از کسی چیزی ندیدیم و مکرر اشاره بغیبت میفرمودند و احدی گفت

غیبت و بھرت جمال ابھی ز ما میں پان بجبال کرستان

و طلوع ولایت عظمی

و باحکام طلوع انوار آثار و مقام هدایت و قیادت ابرار موجب میزند غل و حسد و تعصب میرزا بجی و غیره گشت و بواسطه ہدستان خود از بابیہ شروع با مجاہد شفاق و افتراق فیما بین بستگان و دوستان نمودند و نسبت ادعای استقلال و عدم مراعات احکام فرعیہ بیان از قبیل استعمال قوم و وصل و دو جان بجبال ابھی و ابرار تعصب در ظواہر مضمومات و مدد کاتشان از رسائل و حکام بیان و نظی ہر حمایت و وقایع از بابیان خویشرا افروختہ بغیرت و منیتہ دانمود کرده بمعارضہ با تربیت ابدع انجمنی لایا آمد و با سید محمد اصفہانی و غیرہ افراد اینطیغہ را با مراعات کمال احتیاط دستار ملاقات کردہ سوکنند بروج مطہر حضرت اعلی دادند کہ با بعدی انظار کنند و یکفتمند مرات مظلم شد امور جمال ابھی در کف قدرت خود گرفته بما مجت ویشا حکم نیاید و نیز طریق بگیدر قدوستان پر دست

سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۴ م

پرداخت و بعضی استعراض و قصد ایذاء بحال مبین نکاشت و بصیحت و موعظت سودمند گردید لذا  
 جمال ابی قصد آن فرمودند که امر ایستاد را با میرزا یحیی گذاشته دل از کل حتی از خاندان خویش برکنده منقطعاً  
 عن اکمل بسوی سفر نمایند در حالت غربت و اندوختن و استغراق در توجبات بعالم اعلا علی ریت  
 و برای این مقصد جمال کردستان انتخاب و جهت خدمت خویش آقا ابوالعاسم همدانی را که  
 فیما بین بایه معروف نبود اختیار کردند و بسبب نفوذ بدو داده عنوان تجارت بر او نهادند و قبل از مهاجرت  
 چند یومی از نظر پنهان بودند نوعی که حتی احدی از عاقله مبارکه خبری نیافته بغایت مضطرب پرتان  
 گشتند آنگاه بخانه وارد شده اهل حرم را تسلیت و تسکین دادند ولی هیچ یک را از واقع خبر ندادند و از آنچه  
 گذشته و یاد پیش است سخنی نفرمودند و سپس ناگهان غیبت فرمودند و کس نمیدانست که چه واقع شد پس  
 نام خود را در پیش محمد خوانده با تبدیل لباس چنانکه قبائی از منوجات دست یافت کردی و کچه استین  
 کوناهی در بر کرده با اتفاق ابوالعاسم مذکور راه کردستان را در پیش گرفتند و این مهاجرت در روز  
 چهارشنبه بیت و دوم فروردین که مطابق دوازدهم رجب سال ۱۲۷۰ هـ ق قمری بود واقع شد  
 و تفصیل مستوره مذکوره دیگری از الواح آئینه بدین نکلمات مطبوع است ای مهیم از ارض طای  
 بعد از ابتدای لایحه بیرون عرب با مر ظالم مجرم داد شدیم و از غل اعداء بغل  
 احباب مبتلی کشیم و بعد الله بعلم ماورد علی نا انکه از بیت و آنچه در او بود و از جان  
 و آنچه متعلق با او بود گذاشته فرداً و احداً هجرت اختیار نمود و در سر صحرای هائی  
 نهادیم بضمی سفر نمودیم که جمیع دوغیریم که پسند و جمیع اشیاء بر که بایم خون دل

اندکی نیست همه اهل حرم شد و در بند داشتند که کم از کسی نیست غیبت از حق نمود چون ششم مبارک از رحمت علم  
 توحید علی در شب سه شنبه ۲۱ جمادی الثانیه واقع شد  
 نیل نندی

# سال یازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۰ ق

۱۸۵۴ م

دل بیادیدند با ظهور صحرایان شده و با وحوش عجمال گشتم و چون بر دروغها  
اندنهای فانی گشتم و در سنده او اقل از ما سوی الله احراز جسمم و از غبار او  
چشمم بر داشتیم که شاید با بغض ساکن شود و حرارت حسد بیفرد. الا امر بسیار  
و چون بگردستان وارد شدند بکوه سرگلو واقع در بند سافق از سیلیمانیه مفرک فتنه و آقا ابو نعیم  
در شهر سیلیمانیه بعنوان تجارت اقامت جست و ما بیخارج ایشان را در کوه مذکور میرساند و جمال <sup>عهده</sup> این  
در آنکوه رفیع جمال استغراق در توجیه بلا اعلی زیت و لغات و مکش نشید و مناجات تیری و پنا  
نثر و نظما که در شهاب و سحرها بنده میفرمود در فضا رنه انداخته توبه احساسات سمعیان جذب نمود  
و بنده از ابیات متفرقه و شومی که بنغمه مخصوص تعقی میفرمودند این است

ای جبات العرش خورشید و داد که همیان و امکان چه توفیری زیاد گنود خلو محبوب انفا  
باک در حرم گفتم از سربها ... سر بر آواز کوه جا خورشید و داد ناپسندت عیان از هر کس  
جلوه ده آن روی همچون ماه را سبز و خرم کن ز لطف این کاه را ... خرف کن این پوده صدی را  
خوش تا شاد کنون آن روز ... هان بکن آن بیغ اللهمت را هین بکن این دشمنانیت را  
بفرودان نادر بانیت را خوش بوزان ملحد حریبت را جمله خاشندای خود بشود  
سر بر آواز جمله طلما می بود صاف کن این در دغم آلوده را نوده این شمع شب سرفه  
ایهای جان با روی خوش نکه ها کوم همی از خوی خوش نابو آدم جانفرا از هر  
نابینم در عشقت که خرد بفرودم آنشوا ندر جهان نابو آدم پوده ها مد سنا

سال نیا زویم طهور

واقعات سال ۱۲۷۰ هـ ق

۱۸۵۴ م

خوردنی را بر آرم از حجاب	نور غیبی را کم کشف تاب	وزیری از اسرار عشق سر برد
با دو گویم چون جان با ز آمدش	خوشنمای طریزاری در پشیا	تا نام از وصف هستی در پشیا
با کون این نلبه های پر حسد	نقد کون این فله های در حسد	تا که بهوشان عهدت ای کیم
هم بهوش آنند از جام قدیم	بلکه از الحان قدس او نارد	دو کون هم هوش ویدمشو نارد
ای سرفیل بها ای شاه جلا	یک جهان عرض کن بر مرزگان	ای جمال آمد بیرون از قفا
تا بیرون آید ز مغرب تاب	نافه علم لند بر گشا	تخریب اسرار غیبی گشا
دینپناه سدره خود جاده	در همای پاک اسطان مه	با بی از رضوان مغوی بر گشا
سدر کن این باب از بهر خدا	تا دو آرم و حجاب از بهر خدا	تا کم وزیری احسان
گفت الله ای مرزنگو	وزیر حق در زویناد انان مگو	الله الله اولسان الله داد
نوم نومک گوی و با مرزنگو	بس تو اندر خضر جان در آ	تا شری نازع از این ملک سرا
آن خضر نشد بر عهد	وین خضر نشد بر عهد	ای های جان تو با از این شکار
تا کوی صد معاصد هزار	صد کوران با بهل از بهر کور	صد معوی از صحرای طر
این زمان بود ز عطر جان	بروزید و شد معطر این جان	با ز مشک جان از انصوا
بروزید بر در جمله آنچه بود	هوش بهوشی دست این برفت	مش و پاری هم یکجا برفت
صوشدم محور محوی هم نماد	شد هشار و صوری هم تا	رخ گودام زینف اسکان
گد و صد یادیم کشند این کافوا	خمر نوشید جانم ز ابدل	هم بیادت جان هم در
ای یک آنتی از نوز و ز	عالم محقق و دانش را بسوز	با ک کن جان را دار و شک
برگشا ز مرغ اسرار نهان	بگر این شمع که گشته عبلا	در جا اگر یاد سو بلا

سال دوازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۵۴ م

چون زانوار بحالت نوبانف پس مکن در نزد مکانش برود  
 چونکه هوشش را بدست مکن ای زهرت زده خوردش  
 بروزند با درها از هر کنار مانده این شمعش تا ای کردگار  
 باد ما چون پوده از رخ برده بر ما آید ایندم بر مشا  
 اینقدر دایم که اولین باد بوزد بوی که جان گردنبار  
 جان با باد او هم از شد گریه یکی رود سوی  
 گرفتار جان شناسان بود نه هجرت بنده شاهان بد  
 صد هزاران ناله باشد در صبا نسبت یکی خیره آه پر شر  
 دست از غلغله بی کویا ماند جان ز هجرش بجزها از خیم  
 خوش بوان ناکوی آنزودا پس بگویش که مریه کردگار  
 یار و در حبس و زندان و باد چون حسن اندر زمین کبر  
 یک حبیب پس همه در بند چون کلم اندر میان ببطبان  
 همه در غم از افق و بچاه آن چه می که بودش پایان رده  
 ببلد شد همیشه اندر نفس

بسته شدم بنویس و اینس در زده از غزلیات این است

ساقی از غیب بیا بر مع بر افکن از عدل  
 آنچه در خمخانه داری نیکند صفای عشق  
 ناکه این مسود شد ای دیو آید در جز  
 نار عشقی بر فرد و جلد هسند ما نبود

تا بنوشم خمر باقی از جمال کردگار  
 زان شراب معنوی ساقی همی بجز بیار  
 ناکه این محمود ربانی بر آید زین خار  
 پس قدم بردارد و اندر کوی عشاقان کردار



سال و آرزو هم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۵۴ م

کجی خرمیا اول فرشته نیکو  
 نابینی ملک باقی و اکنون از هر کنار  
 گزشتا رجان و دل داری باو هم بیاد  
 و در باشی مرد این ده دور شو و صحت بیاد  
 چشم عبرت بر گشا بر بند راه افتخار  
 نابینی روح عیبی و عشقش بیاماد  
 نابخوانی مصحف مجرب از خدین باد  
 نابینوری سر اندازی همی در پای داد

ناگردی نانی از وصف وجود ای مرد راه  
 بای نه بوزف ملک آنکه در آرزو نظر  
 گر خیال جان همی هست بدل اینجا ما  
 رسم ده این است که وصل بهاداری طلب  
 گاهی خواهی که گردی و نصف از اسرار  
 نابینی طور موسی طائف اینجا آمد  
 نابای بی دفتر و جبر از لطفین دست  
 هین بکش خرمی زج از چشمه جوان

....

ای عارفان ای عارفان آن غیب در اطهار شد  
 ای طالبان ای طالبان مطلوب در در پیدار شد  
 از حبس من باید رهید تا در هواستاد شد  
 چون یوسف مصری کنون در کوچه و بازار شد  
 اینک چه خود سها بودش از که سها شد  
 و ز شکر لعش عیان چون دکه عطار شد  
 زهر کشنده نوش شد تا جام حق سرشار شد  
 الخ

ای بیلدن ای بیلدن فصل گل و گلزار شد  
 ای عاشقان ای عاشقان مشوق زخ بود  
 صبح جمال خود مید انوار مطلق شد پدید  
 اندر پرده نشین و بختر و جیح برین  
 آن غیب در ناف بقا پوشیده بد صد درها  
 با و در جمله عاشقان از لطف مشک تر نشا  
 خنما هم در جوش شد فعل و نهی در هوش  
 ایضاً

زان ساغر باقی ده این نانی دروان را

با ز آید به جامی این سانی عطشان را

سال دو و ایزد هم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق ۱۸۵۵ م

ابن هبکل فانی را بر سوز و بوی و خندان  
کز روزن جان بنیم رخسار و جانان را  
با کم کن از آرایش ددم ده از آسایش  
و انگاه بهم در پیچ این دفتر هجران و الح

در ضمن بنا جاتما اشال این جل عایات بود

الهی آملی لا بعد عنی لأن الشدائد بکلها الحاطین و یحین ما خلقت فی ارض الا  
و قد وضعت وجهی علیها سجداً لله المفضل العزیز العبد و ما نزلت من لسان الا و قد  
نادیت بها الله و کان الله علی ما اول علمنا و نیز فانظر يا آلهی و ضم الی و کیدی  
الی عبرات عینی و ذفرات قلبی و احزان کبدی و اشغال جوارحی و غمک يا بهاء العالم  
ان الیها یحرف فی کل حين بنا و معینک علی شأن لو یقرب الیه احد من خلقک  
یوجه بسم الفطره اسمع ذفر الناس من کل عرف من عرفه فداخذ جیب یانک و کر  
رحمت الطائفک علی شأن لا یقطع ندائی و لا یرجع الی بد رجائی ..... ارب  
تلم و تری و تسمع بان عند کل شجر ارفع ندائی و عند کل حجر ارفع صغیري و صرخی هل  
یا آلهی للبلاء اول اظهار امرک فی ملکوت الانشا، تسمع و تری یا آلهی حنی و انفی  
مخبر و قهری و زلفی و مکنی و غمک ان البکاء منعی عن ذکک و ثنائک  
و ارفع نجیبه علی شأن مخبرت به التکلی و منعها عن بکائها و ذفراتها ارب اشک  
بالغبه الی بها ظهر سلطان مشیک و نفوذ اادانک و تمر بقدوک علی الله  
والجه بان لا ناخذ فی بحر وادی العظمی و خطبتنا فی الکبری و غمک مد شجعتی بحور  
غضرائک و رحمتک و ما سبق من معالمتک مع المخلصین من اصفيانک و الموحدين  
من سفرناک ارب اری ان ظهورات غائبک اجذبني و رجوت باک اخذ

سال دوازدهم طهور ۱۴۴

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۵۵ م

أخذ من نخل الجحاف بحبث لا اوى من شئى الا وفد بعرفى وذكركم بابانك فطهورا  
 وشوئانك وغربك كلما يتوجه طوف طرفى الى سمانك بذكرى بعلوك وادفعاك وذكرك  
 واستمدانك وكلما التفت الى الارض انها تعرفنى ظهورات قدراك وهورات  
 نعمتك وكلما انظر البحر يكلمنى في عظمتك واقبالك وسلطنتك وكبرياك ولما توجه الى  
 الجبال توبى الوية نصرك واعلام غرك وغربك با من في فضلك ذمام العالم واذا نهى  
 فلما خذت من حراة جنتك وسكورتى فوجدك على شان اسمع من هزير الاذباح ذكرك  
 وثنائك ومن خسر الما انفك واوصافك ومن حصف الاشجاد اسراء فضائك التى  
 اودعها في ملكك الخ وابعده ايام اماست جمال ابهى دركوه سرگلو قرب كمال وبعث  
 سوال گدشت ودر طول مدت مذکوره برای استحام بلیمانیه زرقه مرجهت می نمودند ودر خلال آن ایام  
 واقعه قتل آقا ابوالقاسم آفاق افتاد و مجلس انیکه از سلیمانیه بهمدان زرقه اطراک و اسوال خود را فرود  
 مبتدل بنفقود کرده با بعضی امتعه شینه مرجهت نمود تا بشرائط خدمت ابهى پروارد و دوچار درزدان اگراد کردید  
 ویرا سر بریند و جدش در بالای کوهی سنگ چین نمود و نفود و شیاش برزند و چون طعوش را بهام  
 نبریند و کارش تمام شده بود و هنوز رمعی داشت که برخی از رعایات اگراد در اثر خون بد آنجا شافته  
 جسد را از زیر سنگها بیرون کشیدند و ابوالقاسم تکلم کردن نمیتوانست و با اشاره کاغذ و قلم طلبید حاضر  
 کردند و او تفصیل واقعه را نوشت و نام خود را ابوالقاسم همدانی و نامت اشیا سر زرقه را متعین  
 بدرویش محمد ایرانی ساکن در کوه سرگلو سیلیمانیه نوشت و خبر این واقعه در آنمقد و منت گشت و  
 کیقیت واقعه با صورت و صیبت آقا ابوالقاسم بنمصر ابهى رسید و در ضمن جوابی که در آن تکلام  
 بکتوب شیخ عبدالرحمن کرکوتی مینکاشند واقعه را بدین طریق بیان نمودند حد این ایام که

در روز چهارشنبه ۲ ماه رجب یک عت و چهار رقیه از طلوع آفتاب گذشته تا آخر آفتاب بروج همدان

سال دوازدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق ۱۸۵۵ م

که بجاد خون در هجیان است و انصار غم در جهان و قطب ملک فضا در دین و پو است و کما  
نقطه امضا در دین و شجره ظلم مرتفع گشته و ثمره بیداد چون شاد باد با آورد و در  
افعال نیک مردود شد و اعمال نمرود محسوس آمد حس بجای حس نشسته و حرف  
بر مکان در و صد محل گرفته ثعبان بر منزل سلطان حکومت مینماید و شیطان بر  
سپهان و پاست بگذارد پس هدا اول فادوره کسرت فی الاسلام جمیع این  
چگونه میتوان از عهد مکتوبات فایده برآیم و مسطوبات را نفعه غرض تمام بجان نوبل اول  
من نه از غوث مال است بلکه از موت و احوال است که بدلت کبری گشته شد اگر چه شما  
اعلی فائز گشت و باغی اعلی نصاعه شده است بحسبین الدین فتلوا فی سبیل الله امرانا  
بل اجباء عند بتم برفون حضرات اعداء در نشاطند که مال بصاحبی بگوشان آمد  
مگر نشیند این خطاب بهم منظم را که منفر ماید من مثل نطلو ما فهد جبلنا الولیه سلطانان  
سرفراز قل آه کان منصورا نو بخند و و بگرو لب فضا اجل دادان <sup>خنده</sup> ان گره  
عنقریب است که تو مال اخذ منال نماید و بیخ ظلم را بر کند فلان موعدکم الصبح البس الصبح <sup>بند</sup>  
ای برادر من ملا خطبنا که چه اسباب فراهم مآید و چه امور باکره او دنیای فانیست  
این بند که عزت کهنه بودم و در غا و خواوشی خردم و از وصل گذارنده و در حجه <sup>غز</sup>  
بندام حال باید شهره آفاق شوم و از ظلم آوردان باها الی ایران شکایت نمایم  
لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا علیه فوکلنا و علی الله فلیستوکل المؤمنون  
یک نفر برای مرافقت و موافقت احسبا و غوره بودم که از اخبار بود و از انوار  
حکایت مینمود و بدی که چه بر سر آمد هر کجا بینی تو خون بوخاکها پی بری <sup>باشد</sup>

# سال دوازدهم ظهور

۱۸۵۵ م

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

باشد بپایان او چشم ما اذ اقول ان الله وانا لله واجعون ونبیل زندی بدین مضمون کاشت که اطراف کوه سرگلوسه منزل در سه منزل آبادی نداشت و بعضی از رزمین سالی دو هنگام با نجا آمدند میگردد هنگام بذرافشان در هنگام درو کردن در کسندی که از سنگ برفته کوه بنا بود برای حفظ از سردی و گرما میمانند و از آنجمله یکی از شیخ سلیمانیه که در حوالی کوه باغی داشت بنام رفته هنگامی میباید و حضرت رسول در خواب دید که با او امر فرموده گفتند بگو سرگلوسه و آثار و انوار کردگار را مشاهده کن لذا همیشه بیدار شد بگو برآمده نزدیک بگنبد مذکور رسید و انواع طيور را دید که گرد کسند چون ابله که حلقه زدن و با هم آمیخته حالتی دارند با خود گفتند که منطق الطیر شیخ عطار را قصه و افسانه میباشند و اکنون حالت این مرغان شهادت میدهد که سیمغی در اینجا متفرگرفته است و اینکه قدمی چند نزدیک گرفت نغمه در لبانی بسمش رسید و دانست که آن اوضاع برای چه بود در آن حال در آنجا کرده فرمودند ای شیخ تعجب نماند و چون شرف حضور رسید تعبیر رویای خویش از زبانات مبارکه دریافت و متعجب گردید و اجازه حاصل کرد که گاه شرف حضور یابد و چندی بعد از آن شیخ اسمعیل که شیخ طائفه خالیه از طبقات عرفا و متقیم سلیمانیه بود را نزد آئینه را از طرف سرگلوسه شام کرده غم زیارت نمود و پس از آن در آن محضر مبارک خویش نمود که گاهی نان ذمک با خود برده شرف حضور یابد و قبول فرمودند و سپس نظر خواهر شیخ اسمعیل مذکور از کوه سرگلوسه سلیمانیه انتقال فرمودند و مسجدی نازل نمودند ولی شیخ که خود را منتسب به شیخ خالیه می خواند حاضر شده در خواست کرد که بخانقاهاشان روند و قبول خواهر شیخ می فرموده در خانقاها شیخ و مرکز خالیه بجز استوار جسد و چندی صمت و سکوت اختیار کردند بنوعی که احدی از علم و حظ و کمالات صورتی نشان جز نداشت تا روزی جوانی مینوا قبیح انظر ابراهیم اما نام از اهل سنندج که در مدرس خانقاها شرح ثنوی و خط نیکو نوشتن میا موحث و گاهی نیز برای آوردن آب و زمان نزدشان میآمد

# سال سیزدهم ظهور

۱۸۵۵ م

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

سیام در خارج حجه صدایش گریه بلند شد جمال ابی در اطلبیده از علت پرسیدند و او عرض داشت  
 که امروز معلم جمیع کودکان را تعلیم و سرشق داد ولی من تعرض کرده از کتب بیرون راندم پس جمال ابی باو شفقت  
 و اظهار ملاحظت نموده فرمودند که آنقدر قلم و مرکب بیاور تا سرشق نویسیم کودکان خوشحال شد و لوازم مذکور  
 حاضر کرد و جمال ابی سرشقی از ابیات ثنوی رومی نوشته برای وی تبیین کرده در سن دادند و کودکان  
 بحال تغافل سرشق را بگویدگان دیگر نشان داده فخر نمود مردم دیگر نیز خط زیبای مبارک را دیدند و خط را در  
 بدست گردانند و خرد سلیمانیه شهرت یافت و این موجب شد که طلاب عموم دینیه و ارباب فضل و جمال  
 با اتفاق شیخ مجتهد ابی زرقه حوزة درس آراسته درخواست تفسیر و تبیین مطالب کتاب فتوحات مکتبه را  
 نمودند و جمال ابی قبول فرمودند و هر روز در قیام کتاب مذکور را میخواندند و ایشان مطالب مختار  
 از شرح و بسط میدادند و با آنکه هرگز در آنکتاب ملاحظه نکرده بودند فتوحات مجرداً تا عرفان آبی چنان  
 احاطه کرد که افکار کل شب روز مستغرق در آن معارف گشت پس از توضیح مقصود شیخ محی الدین سبزواری  
 میگفتند آنچه ذکر شد مقصود شیخ بود ولی از برای این طبع عرفانی نعمانی دیگر است و مسامحی فوق مطالب  
 شیخ بیان میفرمودند تا آنکه در سه با آنها رسید و متعین خواهمش کردند که بسبب فسیده این فارص  
 فسیده تنظیم فرمایند و جمال ابی قبول نمودند و فی الحال ابیاتی بهمان سیاق صادر داشتند و کتاب  
 نوشت چون ختام پذیرفت و شمار کردند دو هزار بیت شد و جمال ابی آنها را از دست کاتب گرفته  
 یکصد و بیست و هفت بیت را نوشته با ایشان دادند و ابیات دیگر را فرمودند مقتضی نیست بیشتر  
 شود

یک و تنها بجا برد آن سفر از عقب فرمود آید یک نفر یک نفر اسباب زاری که بود لازم از بهر سفر برداشت نه  
 در فضا در ماه در دوان لیسیم ریختند بر آدم رب کریم چونکه تنها در عقب آمد آنچنان رفقه نیز جمله اسباب آن  
 پس فریاد سلیمانیه تمام کرد آنجا جهاندار ۴۶ ثنوی جامع اسمعیل روح

سال سیزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

شود و ز جمله آیات انقصیده عز و قایمه این است و جوت بظنک و صلی همما لم یکن بذاک یحی  
 شریطان و فی ثیوبک فشریب بلاء الدهر من کل کائنه و سقی و ماء العقر من دم مهجده قطع  
 الرجاس من کل دلحه و فمع الفضاعین طمع کل حاجه سنک الدما فی مذهب العشق و صاب  
 و حرف الخائفی الخبا اول بعد بفظ اللالی من لایع کل مدیغ و شتم التوالی فی کل یومه  
 و من شتی ستم الوداء کشریه و عن ملوی فمهر الفضا کشفه حل دعوی الحب و فانی بلجرمی  
 کذاک جریمی لایم فی فرض شتی الخ و با محله مالی حدود کردستان از علما و فضلا و غیرهم صحبت عظیمت  
 مقامات باطنیه و کرامات ظاهره از درویش ایرانی را شنیده و زیارتش شتا فتنده سه تن از رؤساء  
 معظم روحانی صفوان ایشان گشته پیوسته بطریق مکاتبه استفاضه مینمودند اول شیخ عثمان شیخ مطاع  
 و متفقد طریقت نقشبندیه دوم شیخ عبدالرحمن شیخ متفقد طریقت قادریه سوم شیخ اسمعیل مذکور  
 که شیخ جماعت خالویه بود و جمعیت زوار از مریدان شیخ عثمان و شیخ عبدالرحمن از کرکوک مفر  
 ریاست شیخ عثمان و غیرا بنجد بانه سلیمانیه وارد شده در خانقاه مذکور مقر برای احدی نبود و با اینکه کرد  
 استخوان و نسبت بایرانیان که روحان خوانده مردود میشمردند غایت عداوت داشته از قتل و آید آذره  
 فردگزار نمیکردند و سخنانی نیز از قول درویش بزرگوار ایرانی در آن حدود انتشار یافته بود که اگر کلمه از آن  
 از دیگری برزور و ظهور میکرد البته مقتول میشد معذالک ایشان دلی قطب اعظم در استبان در  
 نشانی نمودند از جمله سخنانی که از قول جمال اهل بیتش یافته بود حکایت کردند که در خانقاه قادریه از ایشان

محمود فدی منی سلیمانیه پس از آنکه درک مظهره می نمود روزی در مجمع افاضل و بزرگان پرسیده در خصوص ایشان پرسیدند که کفایت  
 بسیار عالم فاضل است اندرین درجی بودی چه گفته اند از آنکه گفت آنچه اولیا کثرتا به زبان باشد و این درویش ایرانی برای من

سال سیر دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

از ایشان پرسیدند که مقام شما با مقام غوث گیلانی چیست فرمودند او کان العوث فی زمانی لبطونتی نحو  
 و چون این سخن را بشیخ عبدالرحمن خبر برود گفت بخدا قسم قطب اعظم ظاهر شد و طواف حوشن جمع  
 اهل دایره امکان فرض است و نیز بریدان و ملائذ شیخ عثمان باو گفتند ما ندانیم این درویش کدام است  
 از مذاهب از بعد از پیردی بنمایند و حال این فرمودند که من پیغمدر که حضرت ختمی است قبول دارم  
 ممنون باشید و نویسی دیگر جمعی از مریدان با امام جماعت شیخ فاسم نام گفتند این درویش عجم را که در  
 خانقاه مسکن دارد بحضور در صلوة جمعه و جماعت دلالت کمیند شیخ حکایت سلطان ابراهیم دهم را  
 نقل کرد که وقتی در تکیه محل افامت صلوة جماعت و موغط زد که حادث مسکن گرفت و در آن  
 ادوات از حجره خویش بیرون نیامد شکایت نزد شیخ نیکه برود و او هر چند مدافعه کرده بصیحت نمود که  
 متعرض اولیاء الله نشود چه بسیار میشود عدم حضور بوغطه و نماز عین حضور است از او پذیرفتند و  
 ناچار پس از تحصیل اذن حجره ادهم درآمد و شکایت مریدان را معروض داشت سلطان گفت  
 چند سالی پیش در جامع حاضر شدم و از قطب شنیدم که میگفت قال النبی صلی الله علیه و آله حبیب  
 رأس کل خلقین و از آنوقت تا کنون با نفس خود در مجاهده ام و هنوز غلبه بر آن نتوانم حال  
 چگونه عمل بجیشی ناکرده حدیثی دیگر استماع نمایم و اینک همین نفوس اودت سلطان ادهم دارند و  
 واقعه را بخواهند تکرار دهند و نیز در ایام افامت در سر گلکو دهم در سلیمانیه مسئله جمعی از از با  
 ذوق عرفانی را که از برخی ابیات ثنوی رومی از قبیل حیرتم در حیرت آمد زین قصص  
 بهوشی خاصه گان اندر احض من سر بر راه سه نذر لعینم بی گمان باید که دیوانه شوم  
 و غیر آن از کلمات مشابه عرفا می رسیدند جواب فرمودند و مراسلات با بعضی از افاضل  
 عارفین آن حدود منوصل گردید و از آنجمله بشیخ عبدالرحمن کرکوتی مذکور و ملا حامد و غیره ماکان



سال پنجم و نهم ظهور

۱۱۵۵ م

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

مکاتبات عرفانیه داشتند و در یکی از مرقومات که در جواب مآخذه نوشته باین عبارات افتتاح فرمودند  
 سبحان الله مگر این نغمه مسک از بهشت بود که آنچه در دست بود بهشتیم و پانفتمین صورت از حجرت  
 طوآند که از سر جان گذشتیم و بجانان پیوستیم الخ و نیز در اثنا سفر نجافهای وارو شدند اهل خانقاه  
 ایشانرا شناخته خواستند بیرون کنند این مکتوب را حین خروج از خانقاه بجای مآخذه نداشتند و لذا  
 اهل خانقاه غدر خوانگی مانع از خروجشان شدند در ساعتی که عروس خرن از قناع نقاب رخ  
 برافروخت و شاهد هموم علم حیرت برافراشت و فرایش را در صبا فرایش بسوطا کرد و رفت  
 بکسرت و خادم طلعت بقا بر سر اثر مینوشت با آمدن و این قدر است از هوا بکظوم امطاد  
 فراف با دیدن وجودیات و ثاق سر از حجاب طلاق بر آوردند و مخدرات شفاق طلعت  
 هاق با راستند فاصرات خبان بر عرف زدند و جنرات حسان سر اسیمه زدند  
 و جهات انس فمض سودا در بنمزدند و طلعات حسن دم حمراء از عین زوار بچند و  
 خازن جنت در نقاب خفایه و هادی صلت در حجاب فامسور گشت او را  
 شجره طوبی بلون صفر ابل نمود و اعضا سدرک ندهی از هم فرو ریخت این صحت منوع  
 گشته و بر وی سطوت مرفوع شده همانند غضب در طهران آمد و در این بطشت در  
 زویان بهجت سنا از مرشد دل برخواست و نعت گلبار بر سرش عزیمت و ذراع ششم  
 انما لوطی مصر لقا را او شکر خانی منع نموده و صغوه خفا بلیل قنار از لغنه سراف باز داشتند  
 غراب غنور هد هد سر و را از سبای ظهور وضع نموده و بجهل مظهر طلعت مجموع  
 از بیت معور و بیرون کشیده شمع محفل ضبا محمود گشته و شب پره علم با رنگ سپید  
 گردیدن سلطان مکن عزت بر نقطه ذلت جا لس گشته و در نیم معدن نکبت عمرا

سال سیزدهم ظهور<sup>۱۵۱</sup>

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۱۵۵ م

بر عرش عظمت مسکن شده زینور حد در سپنه ارباب نخوت در فرمان آمد  
و امجرتنه در صدور ارباب عبرت در همچان شد ادیب عشق از مصطفی توحید  
برون نمودند و لبیب شوق را از ذوق استدرک باز داشتند حدیقه نقلدندان  
گرفت و شجره محمد مفلوح گشت محبوبان وادی محنت مهیون گشتند و محبوبان  
وادی کزمت شاهد مضمود شد باد سلطان در دست جعدان بچا کرفار آمدند  
امکان در دست برادران پیواد در جاه شد جعدا بر ازا ستم میکنند بر ویش  
بگناهی میکنند که چاره نو با داری زبان دیار یا ز صر ساعدان شهریار جسم او  
این است کوبار است پس غیر خروج جسم بر صفت پس دشمنان را بر آمد بر او  
ای باشد و ا یکشنبه فروار . و صورت آثار مذکوره فیما بین عرفا و فضای کردستان منتشر  
و مندا دل گشت و بعداً در جواب شیخ محی الدین قاضی خانقین رساله شیره بهفت دادی بیان  
مراتب سیر سلوک گماشتند و مکتوبی شیخ عبدالرحمن در بیان دقائق عرفانیه توحید و بیان مقامات  
عارفین و ساکنین فرستادند که بنام چهار وادی در بیان مراتب سلوک میباشد در مقدمه رساله مذکوره  
اشاره بمعارف سید عبدالقادر غوث گیلانی که سلسله ولایت شیخ بدو منتهی میگشت فرمودند قوله  
و بعدند سمعت ما غنت و رفاه العرفان علی افنان سدره نوادک و عرفان غرر  
حمانه الا یفان علی اعضاء شجره قلبک کافی و جبروت دوائع الطب من و حنک  
و ادلتک تمام لغاتک فی ملاحظه کنایک و لما بلغت اشاراتک فی قنایک و الله  
و یفانک به و حنک اجباء الله و مظاهر اسماؤه و مطالع صفائه لدا اذ کرک  
اشارات تدبیره شعشعانه من مراتب الجلال لصدک الی ساحه القدر

سال سیزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۵ م

القدس والقرب والجمال ووصلت الى مقام الانبياء في الوجود الاطلاع حضرت محبوبك ولينبي  
المخلوق الاكبر لم يك احد مذكورا وهي ما عن بلبل الاحد في الرهاض الغريبه قوله ولطهر على  
لروح قلبك دقوم لطائف اسرار القوائد يعلمكم الله وبذلك طائر روحك خطاير العدم و  
يلهي فوضا، فاسلكي سبل ربك ذللا بجناح الثور ويحیی من اثما والانسح باطن من  
كل الثمرات انهم ودراد اضران رساله جنين سطور است او جيب من ابن نزال  
صحرى احدى راكلا دي چند دري وابن بلبل بنان صده را صفاري چند در واقف  
واين طائر هو الهمى وانما كين در كين وابن صيد بن عشق را صاحدا عفت  
اى شيخ همت را زجاج كن كه شاد باين سراج را اوزارهاى مخالف حفظ نمايد اكبر  
اين سراج را اسد خان است كه در زجاجه الهمى مشعل كرده و در شكاه معيون  
بر او رود زيرا كرده كه عشق الهمى بلند شد البته بسمير افند و سري كه تجب بر افرا  
البنه با درود و طلبى كه بگردد بچوب پيرست البته بر خور كردد نعم ما قال عشق  
خالبا فالتب راحته عنا فاوله سم و آخره قل والسلام على من اتبع الهدى  
و در كمتوب مذکور ضمن بيان مقام واصلاح سطور است هر كس ادراك اين رتبه نمود  
سزنايد و اگر رشي اظهار دارد و با ابراز نمايد البته سراو برادر مر نفع خواهد شد  
با وجود اين فهم بخدا كه اگر طالب مشهور صيگت مذکور سپاسد زيرا كه منفر مايد  
الحب شرف لم يكن في قلب الخائف الراهب وان التالك الى الله في النهمج  
البضياء والركن العمرا ولن يصل الى مقام وطنه الا بكف الصفر عما في ايدى الناس  
من لم يخف الله اخافه الله من كل شيء ومن خاف الله يخاف منه كل شيء يارسي

سال سی و نهم ظهور<sup>۱۵۳</sup>

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

گو که چه ناری خوشتر است عشق را خود صد زبانی دیگر است چه ملبغ است این فریاد  
در این مقام گرد عطا بخشد اینک صدش دایها و در پیر بلا باد اینک هدش جانها  
و اگر مخالف حکم کتاب بنسود البته نائل خود را از مال خود نمک میدادم و ارف می بخشید  
و منتش میریهم و درش بر چشم میمالدم و لکن چه کنم که نه مال دادم و نه سلطان رضا  
چنین امضا فرمود چندین اهدا <sup>معه</sup> لک من مصلیها عن يوسف المهاکونی و  
جدتقا فرمایانتم بخدمت نهایه بی بی جانی سوری خانم میرسد بی بی باره میرانم میرسد  
از برای حق صحبت سالها بازگو حالی از آن خوشحالها نازمین و آسمان خندان شود  
عقل و روح و دین خندان شود <sup>صد</sup> و در تمام مناجات این ابیات مذکور اینها افضل <sup>و</sup> نجات  
با تو بان هیچ کس نبود و زده علمی که در جهان من است و ارفاش از هوا خاک است  
قطره دانش که بخشید ز پیش متصل گردان بدو باها خویش

### احوال این طایفه در عراق در مدت غیبت جمال الهی

در مدت اقامت جمال الهی در کردستان که عداوت مندان و بستگان ایشان بخیر و نیابت مخزون و متاثر بودند  
ببرزایحی نوع سابقی الکر کمال احتیاط و استتار زینته بنام میرزا علی و حاجی علی در دیش و کلاس  
فروش خود را نامیده و فقط بعضی از خواص و محارم که با وی ملاقات و معارفه کرده ممنوع از ذکر نام  
و تعیین معاش بودند احدی از این طایفه شخص و کنش را ندانسته و شناختند و با انحال پیوسته  
نامه بیابان نوشته سعی در توجیه آن بخود نمود و همت با نصرفان از جمال الهی گماشت و مستدل  
بعضی از کلمات حضرت نقطه اولی گشته آمازادستور نقیبه همی داد و همت بمذول داشت که در  
نام بابی از سن و انوای ایرانی و عراقی یافتند و هرگاه بعضی از آرزو مندانش برای ملاقات وی بفرق

سال ۱۵۴۴ هجری قمری

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری قمری

۱۸۵۵

بغراق میآید روی آبان نشان نبداد و هرگاه میشنید که در ایران نامش در لسن و انواه میباشد فی الحال  
 تبدیل لباس کرده با طرف میشناخت و در عین حال لنگر انتقام از ناصرالدین شاه برآید و میرزا آقاخان  
 کاشانی خادم را برای انجام این مقصود بطهران فرستاد و میرزا آقاخان چندی در طهران مرقصد بود و ایام  
 در عمارت شاهي بگل کشی و بنایی پرداخت ولی کاری از پیش نبرده و بعد از مرگت کرد و نیز میرزا بچه لصد  
 فتح و فتح جمعی از بانیه که دعوت استقلال مرفوع نمودند برآمد و در خلال آن ایام سید محمد اصفهانی وزیر  
 ماز جمعی و ملا علی محمد برادران حرم منقطع حضرت نطفه ادلی با خواهرشان بغراق آمده در کربلا اقامت  
 و متفق و بدست و یار شدند و میرزا بچه در حرم مذکور تصرف نموده آنگاه بیزیت سید محمد داد و  
 برادران حرم و ملا محمد جعفر زاتی و بعضی دیگر از شهدای بیان و مجریان مقاصد خود مقرر داشته بخوان  
 طلوع سلطنت بیانیه منتشر ساخت و پرورش خصوصاً در عراق کسر حدود و غلبه کرده از بودن  
 اسوال انام و تنگ احترام متغایر تغییر که و غیر ما آنچه میخواستند میکردند و میرزا محمد بازرگانی را نامور  
 میرزا اسد آبه دیان خوبی نموده بتجلیل ز راه کرده است آن با در با بجان فرستاد و اقوال و اعمالشان  
 پیش از آنچه در سابق در طلب مسلمانان بود ایجاد کرد و نوعی که هر دو قعه فطیعه رخ میداد از این طائفه دانسته  
 و هر عمل مگر ی را با ایشان منتسب میداشتند و عده قبیلی از این طائفه که در بغداد اقامت داشتند دلیل  
 و مورد سب لعن مردم خصوصاً اگر ادرشیع بودند و هر چه برایشان دارد میگشت نامن و مجانی نداشتند و  
 اعضا عامه مبارکه نیز برای هجوم و سنگسار اشرار در روز برون غیر نمفتند و نوبتی دوتن از اجاسی آذربایجان  
 که بقصد زیارت از ایران رسیدند چون مشاهده آن احوال نمودند ساعی در برون فی خانه ای نشسته بودند  
 و مرحبت کردند و تنی خانه میرزا بچه را نشان یافته با مقداری تخت و ملوبات بخرت خانه شافت و میرزا  
 بهم گرفت از خانه بیرون آمده فریاد سارق و حرامی بر کشید و آن مرد غریب ترسید و بگریخت و نیز

سال ششم و دهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

دینوردان ایام جمعی از شاهپریانیه در عراق نیز رسیدند چنانکه شیخ ابوتراب شستاردی در سخن عباسی کاتب مکتب بود و شیخ حسن زوزری نیز در آنجا شغل کتابت اشتغال میورزید و حاجی سید جواد و حاجی میرزا حسن شری و شیخ سلطان معتم که بلا بودند ولی همگی بغایت احتیاط و تقیه عمل میکردند و گاه گاهی با یکدیگر مجال خوب میام ملاقات نموده از مسائل این امر صحبت میباشند دینوردی خلال آن ایام خانه جمال امیری از خانه سکونیه شایان خانه علی مدد سابق الذکر بخانه دیگر که معروف بخانه سلیمان غنام و جدیداً تعمیر بود انتقال یافته استقرار و نیل زرنندی باین مضمون آورد (در اواخر دیحجه سال ۱۲۷۰ که شش ماه از غیبت جمال مبارک گذشته بود از ایران بمرق وارد شدم و در سر حبر بغداد با جناب کلیم تصادف شد مرا با خود بیت مبارک (خانه جمال علی مدد) برد زیارت حضرت غضن اعظم شرف گردیدم از جناب کلیم درخواست ملاقات ازل نمودم فرمود با کسی ملاقات نمیکند من آمدن تو را برایش حکایت کردم گفت در اینجا دو توقف کند و بگر باز فرقه بایستد اصغفانی بماند کلیم فرمودند اگر جمال مبارک در بغداد بودند نیکنده شتم بجای دیگر بروی بنیم چه پیش میاید عجاتا در کربلا بیان و در رنستان تو را ببغداد احضار میکنم که برایم کتابت کنی پس من بگر بلا فرم و بطلم افتادم و چهار عتیقه صفهانی شدم و مرا بخانه سید محمد اصغفانی برد رسید هر جا میرفت مرا با خود

نیل زرنندی ضمن نقل حالات و بیانات جمال رهس از رحمت اگر درستان ببغداد چنین نگاشت (حکایت میکردند که در صحبت از سیما نیه در منزل رباط آقا سید حسین قلندار دیدیم و ذکر نمود که چندی میرزا آقا جان پیدا نمود بعد جناب کلیم مطلع شدند که عجبی اورا تحریک بسفر طران نموده و او رفت لذا مرا بتجیل فرستاد که اورا برگردانم ولی اورا پیدا نکردم و مر حبت نمودم فرمودند آقا میرزا موسی نیت که اینگونه امور مرضی من نبوده و نیست و چون ببغداد وارد شدم عجبی گفتم که باز فساد کردی و میرزا آقا جان را برای چنین خیال فاسدی فرستادی و نه روزی که خبر رسید که میرزا آقا جان ولده عمارت برای اجراء آن خیال شد عجبی را اضطراب اعطای نمود و خیال فرار از بغداد داشت باو گفتم من اینجا هستم هر چه واقع شود تا مرا گیرند بفرقه تو می آفتمند باز اضطراب همیش رفتم نشسته تا آنکه در چون طلوع شد که میرزا آقا جانهای کردی ببغداد و رحمت کرد همیشه هر وقت انقلب میشد او فرار میکرد و ما را اگر ترسید نمودم )

سال نسیز دهم ظهور

۱۸۵۵ م

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

با خود میرد و چون تنها میرفت را بعضی محمد سپید و بسیار مکر بودم هر وقت بخوانم زیارت سید الشهدا بروم  
بمن میخندند فقط سرورم بلاقات آنخوان کاشانی در دارالشعبه بود و از شاه هده آنیا کل طلبانیه مکر و متحرمان  
در دل خود آرزوی شهادت مانند آن و طهران را میگذازدم و مدت دو ماه با خیال در کربلا گذشت و جناب  
کلیم آنخوان اینجدا برد و من در کربلا بوده بحال حیرت میرسیم و نجات تقدیر از جانی است شام نمیکردم  
مکتوب جناب کلیم رسید و مرانیر بنیاد و طلبید سید محمد خواست مانع شود کفتم جناب کلیم هم برگر امر بزرگ  
و هم بتعالیم امر عالمه از نجات حاصل کرده بنیاد زرقم و دست و پای کلیم را بوسیدم مراد خانه سکن  
داوند که با آنخوان چند نسخه از کتاب سمار بنویسیم و آنچه نینوشتم در شبهای جمعه تشریف آورده می  
گرفتند و چند جزو دیگر میدادند و آنکتاب سا بخط میرزا احمی بود و در جوشی تفسیری بسیار بار و بعد از  
مطلب نوشته هر حاشیه را بعنوان تعول المرآت مصدر کرده بود در صورتیکه آنعمل نقیض بیان  
منوع است و نهی فرمودند که احدی مانند طائمی سابق حاشیه بر کلمات بدیعه ننویسد و بر  
خوف و بیم از شرار ایرانیان حکمت کرده از خانه بیرون نمیرفتیم و در هر هفته یک یا دو بار حضرت  
عظم اعظم منزل ما را بقدم خود منور میفرمودند روزی تشریف آوردند و دستمال سفیدی بر فنیه  
مبارک بستند بودند عرض کردم حدیث نعموا فان الملائکه قد تمتمت بحجت امروز بود نستم فرمودند  
و من در آن ایام از لسان مبارکشان دو مطلب شنیدم که هرگز فراموش نمیکم یکی آنکه فرمودند من  
در صغر سن حالت پیری را در خود دیدم چه بعد از هجرت جمال مبارک پیر شدم دیگر آنیکه  
فرمودند هر گاه در من آنچه که شاید و باید نباشد فقط پیر جمال مبارک بودن هیچ فائده برایم  
ندارد و همان روز این سخن در نظرم عظیم آمد

سال ۱۵۷۲ شمسه دوم طوز

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۵۵ م

### مراجعت جمال ایهی از کردستان بعباد

خبر قتل ابوالقاسم همدانی و وصیتش در باب اموال سرزده بنام درویش محمد ایرانی بقیم در سلیمانیه ضمن اخبار اسباعت  
 ایران یقین در عراق و کردستان بکارگذاری بغداد رسید و آقا میرزا موسی کلیم بشنید و دهنست که جمال ایهی  
 با تبدیل نام در سلیمانیه اقامت دارند و بشارت بعالمه محترمه داد و با شیخ سلطان کر بلا که بسالی قبل نیت کرده  
 را خجاب کلیم از دواج نموده و نهایت اخلاص و شهامت و دهنست قضیه را طرح کرد و او تعهد نمود که سلیمانیه  
 بدون جمال ایهی مرجهت بغداد ننماید و عرائض در چگونگی امور و در شرح تا اثبات فراق در عالمه گرفته و مستنشین  
 مخدومین و تعهد قیام بر عمل رضای الهی تنظیم کرده با بعضی هدایا باو سپردند و او جواد نام از باب بیان عراقی را  
 همراه نموده با شتاب سوی سلیمانیه روانه گشت تا سلیمانیه رسیدند و بها مبارک در خانقاه خانه

مضمون بیانات شفا به حضرت عبدالهجات

ابدا از جمال مبارک غیری بدستیم حاجی فرجی کمال در بغداد بود که خودش میگفت سه هزار چشم بود که کمال شدم برای حرم  
 بکارگذاری میرفت و برای ایرانیان اخبار میداد و در آن ایام روزنامه طهران را که اول روزنامه ایران بود توسط چاپ  
 ایهی کیسار بکارگذاری میآوردند و چون آقا عموروز با بقیه صالح که در طرف بغداد کهنه بود رفقه می نشستند مراسم عزیمت  
 ایرانیانهم میآوردند روزی حاجی فرج حکایت کرد در روزنامه نوشته اند که آقا ابوالقاسم همدانی سلیمانیه میآوردند  
 حاکم آنجا حسینعلی خان سلطان او را نشو میمان کرد و بعد برای امانت او چند سوار همراش روانه کرد سوارا او را در راه کوه  
 و بالای کوه میزدند و سرش را میزدند و در جوش سنگ می چینه و او میزد اهل و ات نزدیک چون از آنجا میگذشتند  
 خون را مشاهده میکنند پس از بخشش را از زیر سنگ در میآوردند و می چینه که هنوز جان دارد و گلویش تا به سر  
 فنده بود چیزی نمانده و گلویش را میزدند و مقتول میخواست حرف بزند لکن فغانه کانه و تمه با برید آورند شرح حال خود را  
 که من آقا ابوالقاسم همدانی هستم در اربابان مرچینعلی خان سلطان میمان کرد آدمها سوراخ فرشته آنها در راه این کار کردند  
 و اشیانم را زدند حال عجزات میخوانم و اشیانم مسترد میازند و در کوه گلو میزدند و درویش محمد ایرانی بقیم وارند و من بعد از این  
 این حق مرجهت بر این کرده بار هم بدون ایشان میرقم و در فوج در اشیانم محمول دارند ما چون این قصه را شنیدیم  
 که این درویش محمد جمال مبارک است من و میرزا آقا جان خیم یا الله مستغاث که در هر روز یکبار که بقیم من در اندرون  
 داد و ده فغانه خود بعد از حاجی فرج پرسیدیم که در سلیمانیه ایران کسی هست گفت حاجی عباس نامی هست بر کوه حاجی فرج



سال سیزدهم ظهور

۱۸۵۶

واقعات سال ۱۲۷۲ هجری

خالیه نائل شده و با تقدم افاده نحی گریسته ولی چون شدت اعلاص و عشق و تعلق اگر در اجمال  
 ابی گریسته نتوانستند از عودت بغداد زنده و عنوان ورود خویش را صرف شرف بجز مبارک قرار  
 دادند و فقط عرض اقصی اقدیم نموده ساکت و ساکن ریستند تا آنکه شبی با آنان خلوت فرموده از سوفا  
 بباستان شرح و بسط داده و احلاص اگر در ابیان کردند و از مصائب و بیات گه شسته و آنچه از بعد وارد  
 المهد را خارج نمودند و شیخ سلطان باندام مبارک افاده و اسن ایشان را گرفته بگریست و بخبر دلخام نمودم  
 یاد کرد که اگر مسکت فاضان و خالصان را نپذیرند ایشان نیز در سیما نیه ماده و دیگران نیز از عراق  
 با آنان پیوسته دیگر مرجعت بغداد خواهند نمود تا آنکه جمال ابی المهد شفقت فرموده منتشان را قبول  
 نمودند و آند از شدت مسرت سرشار گشته و بیل ز زندی بیانات مبارک را در آنتب نقل از قول  
 شیخ سلطان چنین نگاشت چون دیدیم اهل بهاسته ادی نزارید یکی از امثال خودشان را تحمل نمود  
 آنها قرار دادیم و خود از بیانشان بیرون فرستیم و باین ردای مستعمل و لباس فقیر بیرون آیدیم با خود  
 این شنیدی که این کرده چه میگویند ولی از اهل بیان خبر هوی و عدم و فایده نشد بلکه شایده  
 که یحیی چون در امر بیان کاری از پیش نبرد خواست مراد ف سهام دوست و دشمن نباید لعل کلا  
 باید لهذا میدان را با و ادم نام معلوم که چه می تواند بکند و الله الذی لا اله الا هو اگر نه ملاحظه آن بود  
 امر مبارک نقطه اولی با پمال میشود و آن همه دما و مطهره بدر میرود ابدار جوع میگردم و آنها را معکف  
 اصنام او نام خود میگذرستم ولی غیرت و وفا مانع است ای شیخ اگر بیدستی که من ازین بر  
 حاجی فرج بان حاجی حسین نوشتم از نوشت که ایند رویش ناضل کامل که نوشید در سه منزله سیما نیه در کوه گلوساکن است بود  
 اشرا از او متن با آن ممکن نیست هفتصد یکبار برای عام نشر نمایند اند شیخ سلطان و لا اله الا هو احطاب غریبیت سیما نیه که در در اینجا  
 تقشیر کرده و شایسته و بالا حزه دانستند که در کوه گلوساکن شرف دارند و متن با آنجا ممکن نیست اقدیم صبر کرد و زنا شرف  
 آوردند شرف شده ایجا که در زانی شده آنها گفته که ام مخالفند مبارک میگویم اما از حضور مبارک که رخص بنویسم

---

حاجی فرج بان حاجی حسین نوشتم از نوشت که ایند رویش ناضل کامل که نوشید در سه منزله سیما نیه در کوه گلوساکن است بود  
 اشرا از او متن با آن ممکن نیست هفتصد یکبار برای عام نشر نمایند اند شیخ سلطان و لا اله الا هو احطاب غریبیت سیما نیه که در در اینجا  
 تقشیر کرده و شایسته و بالا حزه دانستند که در کوه گلوساکن شرف دارند و متن با آنجا ممکن نیست اقدیم صبر کرد و زنا شرف  
 آوردند شرف شده ایجا که در زانی شده آنها گفته که ام مخالفند مبارک میگویم اما از حضور مبارک که رخص بنویسم

سال سیزدهم ظهور<sup>۱۵۹</sup>

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۶ م

بچرفوع از بیات بنما خواهم شد هرگز رضی نباشد که مرا برده بدست هزاران عدو و مخالف بسیار  
 و لکن بقیضی تبه امر اکان مفعولاً و زود باشیخ سلیمانیه دواع فرمودند و آنان را رضی و ساکن نمودند فرمودند  
 هر یک از شما خواهند مرا ببینید بنماد بیاید و بر رسید که خانه در پیش محمد برادر میرزا موسی بی کجا  
 ولی باید هر سالی دو سه نفر زیاد تر نیاید که سبب گفتگو و انقلاب عجم خواهد شد همه مشار بودند و هیچ  
 یک اذن مشایعت ندادند و درین طریق در خصوص قصیده غزور قائمیه میفرمودند که ما این قصیده را  
 نظر بخوابش اگر اذن نوشتیم و لکن معانی دقیقه و رقیقه و مقامات عالیه در آن است که باید بعد از خلق  
 بدی خلق شوند و چون دیدیم رزق نفوس موجوده نیست از دست اگر اگر فریم در وقتی که شنیدند علی  
 آنها ایراد وارد نکردند ولی اهل بیان خواهند کرد هر زور با این نوع بیانات میفرمودند که برای تو میگویم  
 نه دیگران تا وقتش باید وزیر مکرر میفرمودند که ایام رحمت من همین ایام است و دیگر چنین ایامی بن  
 فراغت بدست نیاید ( و با جمله شیخ سلطان و جواد همراه شدند و جمال ایسی با همان یکس  
 درویشی که در برداشتنده بسوی بغداد عودت کردند در خروج شیخ سلطان و جواد از بغداد تا بوم عود  
 بغداد تقریباً چهار ماه بطول انجامید و در روز بغداد در بوم نوزدهم مطابق ۱۲ رجب ۱۲۷۲ هـ ق واقع شد  
 دیوم قبل از آن در بعضی از باغستان در دروازه منظم نزول نموده شب نوزدهم در آن باغ ماندند و مرده  
 بنا علیه مبارکه رسانند و روز نوزدهم بخانه وارد شدند و در یکی از الواح احوال سفر کردستان و احوال  
 عراق را چنین بیان فرمودند قوله الهامیه دوسنه اوائل از ما سوی الله احراز چشم  
 و ادغوا و چشم بوداشتم که شایاناً بفضا ساکن شود و حوادث حد میفرسد ای هم ام اسرود

در سال چهاردهم بر بنماد شد زود از زلف ثریب م بطمانند عشاقی از چهار برجی شدند در طغش لودا حق بر باشد  
 در شب بیست و سه رجب نوبی ستر مکل واقع شد

سال نيز دهم طوز

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۵۶ م

الهي را اطهار نشاید و در مودت و باقی را اجهد محبوبند و مقصود از اسرار کتوز مشوره  
در نفس مقصود است الا غير باری تا الله حملت ما الا جمله البحار و الا الامواج و الا اللؤلؤ  
و الا ما كان و الا ما يكون و در این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غيره استفساد  
از این امر نموده بلکه خیال ادراک هم نداشته مع آنکه اعظم بود این امر از خلق سوا  
و ارض فوالله نفسي في سفری لیكون خیرا من عبادہ الثقلین با اینکه آن هجرت  
حجی بود اعظم و برهانی بود اتم و اقوم بلی صاحب بصیرت باید تا بنظر اکبر ملاحظه نماید  
ولی بصیرت حسن جمال خود محروم است تا چه رسد بجمال قدس معنوی ظل از مظل  
چه ادراک نماید و مشی کل از لطفه دل چه فهم کند تا آنکه فضای الهی بعضی از  
عباد روحا بفکر غلام کنفانی انداخت بادسته مکاتب از همه جا و همه کس بد  
جسجی فایزند و در کف جلی نشانی از این پستان بافتند و آنه لها دی کلشی  
الاصراط مستقیم فم باقاب حصیف صدف که از حضور واردین این معجزه <sup>مکن</sup>  
میهورت و مختصر شد بضمی که از ذکر آن این فلم عاجز و فاصر است شاید که فلم حد  
از خلف عالم بیرون خرامد و حرف استا نماید و جمیع اسرار را بصرفین <sup>مین</sup>  
و حق بنین اطهار نماید و تا یک لسانی بیان آید و لسانی رحمانی را از صدف بیرون <sup>آورد</sup>  
و لیس هذا علی الله بعزیز باری ختم اسرار را بدخار گشود و لکن لا یفعل الا  
العالمون تا آنکه بنظر اتفاق بعراق راجع شد نفسی چند مشاهده شد بیروح  
و بیمرتبه بلکه مقصود و مرده خیزه از امر الله مذکور نبود و قلبی مشهورند لهذا  
این بندگی نانی در مرآت امر الله و ارتفاع او بضمی فنام نمود که کو باقیات

سال سیزدهم ظهور

۱۸۵۶ م

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

قیامت مجدداً قائم شد چنانچه اذتفاع امر در شهرهای ظاهر و در هر بلدی مشهور با اذتفاعی که جمیع ملوک بدارا و سلوک عمل نمودند ای مهتم قیام این بعد در مقابل اعدا از جمیع قوی و قبائل سب از دبا و حسد اعدا شد بآنکه ذاکر آن ممکن و منصوبند کذا که قدری من لدن غیر خداست

### قیام تمام جمال ایهی بر نشر بیان و تربیت بایان

و جمال ایهی بعد از عودت از کردستان مدتی از جهت شدت تاثر از اعمال مذکوره ببرزخ می و هم نش  
چنانچه در لغوی مسطور است قل انالما و جعنا من هجرنا الی الزودا و جذا انذ نصرنا لفظه  
بذلک بکنت عین سحر و برای اخذ عقل حاصله اذتنبیه غافلان توقف در خانه کرده خبر برای زیارت  
کاظمین بجائی زلفند و هفتاد و هفتاد و سیصد و سی از بایان ایرانی و عراقی متبعم در کاظمین را بار ملاقات دادند ولی  
مجبورین مخلصین کردستان و نیز بایان عراق و ایران می در پی بیدار آمدن و جستجو بخواستند و عابا  
بواسطه شیعیان ایرانی خود را با قایم از موسی کلیم رسانده تشنه در ک محضر ایهی بودند بنا علی  
جمال ایهی اذن عام تشریف بحضور بخشیدند و ذاب و ایاب دارندین بسیار شد و جمعی از شیعیان  
ایرانی نیز مرادده نموده ارادت و اخلاص حاصل کردند و علماء و عرفا و شایخ فادریه و خالده و اعضا  
حکومت ایرانی و عثمانی متوالیا بمحضر مبارک رسیده از مواد مادیه و معنویه بهره مند می شدند  
لذا در بغداد و غیره این سخن انتشار یافت که در جانب بغداد عتیق در خانه سلیمان غلام سباط  
جدیدی گسرتده گردید و مرکز افاضه بدیعه عرفان الهی برقرار گشت و مشاهیر علمای بغداد از  
فرقه سنت و جماعت مانند ابن اوسمی منفی و شیخ عبدالسلام و شیخ عبدالقادر که تا بقیات در علوم  
ادبیه و حکیمه و عرفانیه نموده خویش را سرآمد علماء دانسته و ایرانیان شیعیان را اعجاب راضه  
میخوانند از روی حمیت نژادی و مذیهی بیت مبارک مرادده کرده در مسائل اهل سنت

سال چهاردهم ظهور<sup>۱۶۲</sup>

۱۸۵۶ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

سنت و جماعت امر مصلحه را پر سیده مجادله و معارضه کردند و جواب شنیده خاضع شدند و این سبب  
تکلیت مخالفین و کثرت مراد و طبعین گردید و اشغال علماء و اعظم مذکور از قبیل سید داود و عبد الله  
پاشای سلیمانیه و وزیرش محمود آقا افندی و علاء مردان ناظر مکرک بغداد و از ارباب بیان اشغال  
نائب الالباله و سجاج الدوله و سیف الدوله و فخر الدوله و زین العابدین خان و غیر هم که از حکمرانی در  
ایران بهر جور بودند یکی از شاه فیض معاشرت ابی سر مست گشتند و زین العابدین خان قسم خورد  
میگفت من نیدام علت چیست که اگر هموم عالم در دم جمع باشد هینکه بخضر مبارک بر سر من رنح  
انده شده که با بحیثت اعلی وارد گشتم و هر سوالی که داشتند عرض کرده جواب شنیده قانع میشد  
و لذا ابان نفرت و تعصب مردم عراق نسبت بابل ایران با اینطائفه اظهار محبت و حضور نمودند  
و هر گاه در محضر حکومت و غیره کسی از معرضین و منفرضین لب با فراد اظهار نسبت با اینطائفه بنگشود  
نفوس مخلصین بجایب و مدافعت قیام مینمودند و متدرجا بجائی رسید که نزل ابی علی مطهری  
گشته خاکه مشمولین تعدی و جرمیه تونسو لگدی ایران پایه بد انجا برده محفوظ بماندند و حتی  
برخی از جهت عقبه محبت اظهار ایمان باین امر کرده خود را از مؤمنین سابقین بیشتر دند و شیعیان  
ایرانی مقیم بغداد از ملاحظه این احوال باتش بغض و حسد برافروختند و نزد علمای خود یکجا  
کرده گفتند وزیر زاده که بموجب حکم دولت ایران منفی در گوشه بغداد بوده چنین مسند  
ریاستی گسترده که علی و محمدین باید خود را در زوایا و خنایا پنهان نمایند پس علماء بحکمت آمدند  
و با معارضین و مخالفین دیگر اتفاق نمودند و با شیخ عبدالحسین مجتهد شیر طرانی که از قبیل  
ایران ساکن کالین و نامور ستمیر تقاع فخر گشته بود مشورت کردند و او در جواب گفت آنچه  
باشد اینطائفه محبت و قدرت قویه و نیز جمعیت معتقدان دارند و پس از ایامی چند خود

سال چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۸۵۷ م

خود تفرق خواهند شد و اکنون چون مردم جاہل و برامعکف در خانه دیده گمانی برده مرادوه نیامند و اینکه از خانه بیرون بیاید و در میدان مناظره و مجادله قدم گذارد بر همه معلوم خواهد شد که کانهایشان بخطا بود و این سخنان را حاجی ششم عطا رسابق الذکر بنجر اسی عرض نمود فرمودند شیخ عبدحسین برای علی که در دلیل آن اکنون ترک معاشرت را با بهانه کرده میخواهد مردم را بغیر سید و همگامی که بنا بر معاشرت گذاریم ضمیمه اش بر دفع و بانواع وسائل بر ضد ما قائم خواهد شد و در هر حال جز زریان و خسران ثمری ندارد و از این بهنگام غالباً در اوقات صبح و عصر از خانه بیرون میرفتند و از جماع مردم میگذاشتند و خصوصاً از قهوه خانه با عبور نمودند و نفوس که برای پاره ملاحظات ملاقاتشان در بیت مبارک همیشه شرف حضور می یافتند و اوقات معین صبح و عصر که در قهوه خانه نمی نشستند مشغول بازی و فیونا از دجام امام در حول ایشان زیاد میگشتند و از علما و محترمین عراق و اکراد و ایرانیان در قهوه خانه یا در بیت پیوسته ذکاب و اباب میگرددند و استفاضه مینمودند و بدین طریق نفعات بدیع محبت است و زیندن گرفت و انوار معرفت آینه جدیده نقوش ابصار را روشن و درخشان ساختند و در عین حال با بیان عراق پشتیبان تنبی یافته از احتیاط و خفتنا بر آمده با قوت و شجاعت نامه و عبرت و حماست دینیه بخط و نشر امر بدین برداشت چون اخبار بغداد و مخصوصاً الواح مبارکه بنام اشخاص از مؤمنین ایرانی پیوسته صد در می یافتند و بهر ضعی در بنیاط نقد پدید آمد و هر که تنیوا نیست خصوصاً ستمندگان از آنان فردا و جمعا برای اقامت و یازارت غریب بغداد همی نمودند و میرزا یحیی نبوی که لگاشتم منزوی و محقق بود در هر گاه نموسی از بابیه بطلب ملاقات او میرفتند ندرتا و بر ملاقات مینمودند و دل با بن جوش داشت که حال آن

تجربل آفتاب محل در شب شنبه ۲۲ شهر حجب واقع شد

سال چهاردهم ظهور ۱۶۴

۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

ابن مریح امور با هزینه بانیه وظایف و فایده در مقابل اعدا شده زمام اداره امور را بدست خود گرفته اند و از ادب و محبت  
و وقایت فرموده اند و در مکاتیب خویش با حاد بانیه ایران دسترنقیه و احتیاط داده امر کتبان نام خویش  
میکرد و غالباً با عبارات و مضامین می نوشت هر که مرادیده کافر است و هر که بگوید صورت مرا شنیده کافر  
و جمال ابنی برای اقتصاد مصالح وقت و حکم الهیه مکاتیب و رسائل در زیر برای ابیان ارسال داشته است  
و شفقت از او که مداری می نمودند و او با اتفاق محارم خود از ابیان بصد و اجراء انکار و مفاسد خود بود  
و بعضاً را در دل مستور و مخفی میکرد و جمال ابنی قولاً و عملاً لینا و پاشیدند او را نصیحت و تنبیه نمودند

### کیفیت قتل میرزا اسد دیان و اختار آقا میرزا

#### علا محسین از ابیان

میرزا ایچی در ایام غیبت جمال ابنی در کردستان شایر بانیه و اصحاب انار و مدعیانی را که قبلاً نام برده ام  
تخریب و طرد کرد و با اینکه حضرت اعلی در بیان توصیه فرمودند که نسبت به مدعیان کلمه بد نگفته آنان را بحال خود  
و اگر دارند در حشاش امر و حکم شدید داد از آن جمله کتابی معروف بنام مستیغظ نوشت و خطاب با بیان دست  
قتل میرزا اسد دیان خوئی و آقا سید ابراهیم خلیل تبریزی داد و دیان را طاعت و ابو اشرد در حلیل  
جیب و ابو الدواهی ملقب ساخت و از جمله کلماتی که در شان نفوس مذکور بود و این است قتل

بیل زندی چنین آورد که جمال ابنی کتاب مبارک تفریم اناسا تغییر حسن بعضی را غیبت فرمودند که این کتاب نزد دیان که تازه از عجم آمده  
بود و بگو شنیده ام که شاه ادعای من بظهور من کرده و حضرت اعلی بر آن آن نیز اتفاق را آیات فرموده این کتاب بسان آیات  
شرح نویسنده نزد او رقم برادر سید ابراهیم خلیل هم با او بودند بنعام مبارک رسانیدم و گفتم که چند پیش برای من عالی پیدا  
بعضی چیزی نوشتم ولی بعد از آن از من آن حالت سلب شده من الان بنقطه فرمان عالم جز دیگر در دست ندارم جز آنست که حضور  
مبارک رحمت نمودم و جواب را عرض داشتم چیزی نفرمودند و بعد صبح برای جانی حاضر فرمودند و در آنجا صحبت چنانکه میسر کرد

سال چهارم و هجدهم ظهور ۱۶۵

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۷ م

قل الله لعن الذي فسدوا في امر ربك ومنهم اعمى الهندى ومن معك كل كانوا من الهندين قل الله لعن الذي فسدوا في ارض الطاء ثم الذين هم كانوا في اراضى اخرى واولئك بعضهم ما في السموات والارض واولئك هم صحاب النار وبئس المصير ايضا ثم علم بان الايمان لم يطلق الا على فرقة واحدة في البيان ومن دون ذلك صادر فرق كثيرة ولم يطلق عليهم اسم الايمان ووجب الله عنهم الاعراض لان هؤلاء بنو حوان اليكم وليقولون يقولون ان كهروا بالله وتجهلوا بالله اداوا واعدادوا وانكم ان طعمتموهم في طهوا لم يحبر عليكم الايمان ذاك لتوريد ان تدخل في الايمان فاعمل بما وصيناك وعلمناك في اشاراتنا ولا تخرج ذلك فكلمن من الخاسرين ثم علم بان الله سينظر لكم يوما يقول فيها ان اتقوا الله ولا تقربوا اليه غيركم وان الذي لم يكن في البيان لم يكن ظاهرا ولم يطلق عليها اسم الطهارة الا ان يدخل في دين الله ويكون من المؤمنين كتب الله على من يكن سلطانا في البيان ان لا يأخذ الفدية ولا التجزئة من نفس بل يقتلهم كافة كما فتواكم كافة حتى يكونوا مؤمنين ودر مکتوبى ديگر چنین نوشت هو الله احمد العزيز على ما قضى دره مسطوره  
ملاحظه بر اولو العلم ظاهر است آن كسانيكه مدعى شده اند بعضى امورات را بر خلاف بوده است ومنهم اعمى الهندى فانه قد تولى عن الصراط ومنهم عبد الكريم في ارض الساء فانه لم يكن صادقا ومنهم من يذكر باسم الاسد طبق الديان فانه لهوا بجاهل قد غلب عليه

بعد از جای حضرت کلیم مروض شستند که زبان آمده بخواهد شرف شود و توقع غایت دارد اجازه دارند آمدن جلوس فرزند  
نشت عرض نمود از آنچه بمن نسبت داده شد تا بهم شاه باشد جمال مبارک چیزی فرمودند بنده بادگفتم چون بعضی شاگرد  
اند لازم است این را که میگوید بنویسید تا سبب اصلاح حال آنها شود بعد فایم فرمودند و بعضی اقوال از طرف ایشان شنیده  
شد و بعضی در صد و اذیت او بوزند جمال مبارک او را صفت فرمودند تا عازم گرد باشند»



١٤٦  
سال چهار و هم ظهور

واقعات سال ١٢٧٣ هـ ق

١٨٥٧ م

عليه الغبطة قبليه بالاستغفار ومنهم من ادعى في ارض الحجاز، ولكنه تاب وانا اب ومنهم من يذكر باسم  
الحسين في الميدان فانه ذوالشهوة العظيمة ففعلكم بالاستغفار لنفسه ومنهم على الكبر في التبع  
فانه اهل الجهل ومنهم من يذكر باسم الحسين في الهند وان فعله بالانابة ومنهم من يدعون  
بسلام ففعلهم بالاستغفار ودر كوتوبى ديكر است ولقد سمعنا ما ذكره الله وياضل في نفسه  
قل ان هذا فرسى على نيه كذب ان ياكل شي تقوت ان الذين لا يعرفون قد شئى في الارض  
ليقولون قولوا عظيما ولا يفقهون كتب على من اتبع الله وعتقه الامر في شأنه ان يصوم  
لله شهرين ويفق تسعة عشر مثقالا من الذهب ان يستطيع وان لم يكن الذهب من القمور  
ان لم يكن الفضة يستغفر الله تسعة عشر يوما حدا في كتاب الله لعلم تقوت كتب على الله  
ان يتوب من كل ما فعل ويجوز في الماء كل ما كتب وافرقت على الله ويصوم لله شهرين مع  
يومين ويستغفر الله في كل عمره عما اكبنت ابداه لعل الله يغيره بفضله ويجوز عنه ما فعل  
من قبل الله وسعت رحمة كل شي قل كل عبادة وكل بامرة يعملون كتب على الصديق والفيل  
ان يصوموا لله سبعة ايام ويفق ما حدونا في الكتاب وتوبا عما فعلنا من قبل لعل الله يغيرنا  
بفضله انه كان فضلا كرميا كتب على نقش ان يفعل كما قدرنا ان كان عالما بمثلها وان لم يكن  
كذلك قل الله ذاق فضل حتى منيعا كتب على من على الارض ان يتوبوا عما فعلوا ويصوموا  
لله شهرين ويفقوا ما قدر الله ويستغفروا حدا في كتاب الله انه كان ذا جود حتى ربيعا  
ايضا الى نفس الطاغوت ابو شرور الذي يذكر باسم الله الذي سئل من اين اول  
الامر في سنة الواو اربع مطالب نانا اجبناه عدد بحجم وكشنا في الاخرى سنيها با  
ببطل اي بطل وجوده فهذا المراد فيما ذكرنا بسم الله العلي الاعلى ان هذا الكتاب

سال چهاردهم ظهور<sup>۱۹۷</sup>

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری ۱۸۵۷ م

نزل من لدا با سختی الی الذی کفر و شعی بو الذی آمن من قبل و ادر من بعد و کذا لک فضل و عیسی  
با ابا الشرد ما عرک بربک الاعلی لکفرت بالذی خلقتک من طین .... فوفی لظہر محمد انشاء  
من النعام بضرک بالیسف مالک ابها الشیطان ابی این تضراف عینک ولما کنست علی  
استنوک ... یا خلیل قد عیننا من توکل و اسفنا عینک بعد اسفا اذ فرطت فی یوسف و اخیه و قد  
ذکرناک و ما اتبعت سبیل الہدی ... قد عجبت بما ذکرک و ما سمحیت ما فعلت امه بحرک  
اکتبت و جعله نیما فی ظہر ابوک اذا هو علی اکمل النقی ... اتبعت الطاعت فی کینہ و کنت  
ایہا الذی الاولی و بدان گفتا کرده میرزا محمد بازرگان را چنانچه گلاشتم با در بیان برای  
قتل دیان کیل دہشت ولی اتفاقا آن دو از وطن خود بعزم بغداد روانہ بودند و میرزا محمد با  
دست نیافت و ہنگامی بہ بغداد رسیدند کہ جمال ابہی عودت بہ بغداد کرد و میرزا ابہی را از تعرض تنہا  
مذکورہ نصیحت و توبیخ نمود و دیان تشریف یافتہ عرض حال و تبری از ہرگونہ دعوی و آمال کرد و مورد شفقت  
و التفات گردید و جمال ابہی روزی از صبح الی عصر یک یک از بابیان عراق را حضار نمودہ و عالم  
و نصایح حضرت نقطہ اولی را کہ در خصوص آداب سلوک مجتہد و اتحاد بابیان و عدم تعرض بہ  
فرمودند تذکر داد تا از عزم ایذا دیان منصرف شدند لکن میرزا ابہی از این اعمال متکدر بود و آنچه تو  
تحرکت کرد تا اینکه میرزا محمد دیان را فریب دادہ از کاظمین بغداد قرب خانہ میرزا ابہی رساند و باشد عبد  
کشتہ و جسدش را در کاظمین زیر خاک پنهان کردند و بعضی چنین نوشته اند کہ سنگ سپای دیان  
بستہ جسدش را باب انداختہ عرق نمودند و این واقعہ در ماہ حرز داد مطابق رمضان ۱۲۷۳ واقع شد  
اما سیدہ ابراہیم خویش را از جمع بابیہ برکنار گرفتہ تحفظ و احتیاط نمود چہ در حد دوایز بود و  
جمال ابہی اور حفظ نمودہ آنان را از تعرض بوی سخیز فرمود و او سالما بتمبر برکشت و احوالشان

سال چهاردهم ظهور<sup>۱۶۱</sup>

۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

در بخش سابق مسطور گردید و این واقعه و غیره که از میرزا یحیی و همراهانش دیده شد پیمانته صبر و تحمل برخی از  
 مؤمنین مخلصین را البریز ساخت و با اعتقاد اینکه از اعمال و احوال مذکوره صدمه شدید با بر  
 آبی میرسد چنان متاثر شدند که بصد و اتحار برآمدند چنانکه آقا غلامحسین در بغداد هم خورد و چو  
 خبر بمسج جمال ابی رسید و غم شغای وی فرمودند بفرمودند و هماس آرزوی شهادت خود را معروض  
 داشت و تمنای شمول محبت و غفران در حق خویش کرده جان نثار نمود و آقا سید ابراهیم خلیل کتانی  
 و وقایت جمال ابی محفوظ ماند و ملا محمد علی زرنندی را درین هنگام از عراق ناموسیر و سفر در ایران  
 فرمودند و او نیز سالم ماند و بدین طریق اشال این نفوس هر یک را بنوعی محافظه نمودند چنانکه در عده  
 از الواح الیه راجع باعمال مذکوره میرزا یحیی اشال این کلمات مسطور است ان الذی افی علی  
 الحرف الثالث المؤمن بن نظهره الله ..... و من و دانه افی علی النفس معد و دانه  
 در میرزا یحیی و همسنان از قیام و تقاضای خودانه حرکتی کردند و مخصوصا ملا جعفر زراقی احد کما  
 با پیام و افکار معضانه خود بیغداد فرستاد ولی جمال ابی سر فرموده اجابت با امر بکتمان نمودند

### کیفیت واقعات فتنه زراق کاشان

بنوعی که آوردم حاجی میرزا کمال الدین پس از تحصیل معرفت در نجف کمال در بغداد و بجزایر حبیب  
 الامریا بران برگشت و با نشاط و عشق آبی بزراق وارد شد و شور و شیناق جدیدی در قلوب  
 بایان و غیر هم اندخت و برادرش میرزا محمود و بستگان و گماشته گان و همراهان شان خوش  
 و خروش حاصل کردند و خصوصاً حاجی میرزا علی اکبر کمال شجاعت و جسارت موصوف بود و ملا  
 جعفر محبته بابی مذکوره و همراهانش شهرتی یافتند و اجتماعات و آنداماتی نمودند و علی المنابر بزرگ  
 و نشر این امر پدید آمدند و حاجی میرزا موسی قتی و بنیل زرنندی قبلاً متوالیا با کجا وارد شده با ما

# سال چهارم ۱۲۷۹ هجری قمری

## واقعات سال ۱۲۷۳ هجری قمری

۱۸۵۷

بشارت و باطنم عربی یا فارسی خود مغز گذشته انهار من بظهور تلبیت نمودند و شورش آمدند تا بحرم ملا با نصبت  
 همچنان کردند و ملا رضا و اعطای بزرگی دامن بر آتش فتنه همی زد و ملا محمد جعفر را بیم فرا گرفت و با اجتماع حکمران و  
 و نمایان بر بنبر برآمده و با اینکه گروه با بیان در اطرافش مسلح حاضر بودند تبری از عقیدت بابتی کرده بر سر کربن عقیدت  
 ملا العن نمود و طلب رضای خاطر مردم کرد و ملا رضا بگریخت ولی منفذ کت فتنه خاموش نگشت و مساندین نیز  
 برای دفع این فتنه کوشیدند تا بسال ۱۲۷۶ عیسی خان بیکوگیلی حاکم کاشان بر سر رسید و شکایت بظهران نوشت  
 و اقا سید حسین مجتهد کاشی مقیم ظهران کمک و تعویب کرد و فرامانی از فرخ خان امین الدوله صادر گردید و ملا  
 محمد جعفر را در شب جمعه ۱۴ جمادی الثانیه سال مذکور با پیشش میرزا مهدی از اوراق عقیده بعراق گردانید و نگاه  
 بامر عیسی خان بسار با بیان پرده خستند جمعی را دستگیر و بخیمر کردند و غارت و تاراج نمودند و کثیری متواری گشته  
 و ملا محمد جعفر چون دارد بغداد و کاپلین شد و اوضاع عظمت ابی را مشاهده کرده ساز مخالف تاخت و بلباز

بیل زدن و نیز در عراق برای شدت آثار شهادت حضرت نقطه اولی در بزرگان اصحاب برای مفاد اعمال سید محمد صفهانه و نیز بجهت  
 اختار نمود و بعد از آنکه در حجاز نیز جنس شتی عافت کرد پس از نقل امور مذکوره چنین نگاشت ( در بعد زدی عودا در عالم جدی  
 دیدم و حالت تازه یافتم و چند درق بدون سکون هم نوشتم و سید محمد از لایحه ای که بآیات بخود دعوت نمودم و انگلیت را پیش من  
 از اجاب برده بود به گفته که اینکلمات بر کلمات ازل ترجیح دارد و جیاسیخ نیز که مؤمن بیان بود گرم و مانوس شد  
 بعد از کس میشناختم بخود دعوت کردم حتی بازل نوشتم و جیداماد تو از حق ظاهر در آیتیم از یک شمس طاهر منم از هر  
 بکشف بواطن توبه از بهر ترویج ظواهر و بعد که مرا بکعبه کرد باز با نوشتم من که داعی با کت اللهم نیست در کاشه سید سلیم  
 چه ازل رو نماید چه قبول خالق صد زار چون ازلم و چون حضور مبارک جمال ابی شرف شدم اول کلام که فرمود  
 این بود که نوشته ای شمارا دیدم در آن آیات فارسی خوشم آمد چه که خوشش آتی بود ..... و بنده را نیز از سیر کربلا  
 فرمودند که با سید محمد بطور صفا سلوک نمایم ولی چون بکر ملا تقم و معارف استند سایرین را دردم بازها نظر خود را در نسبت  
 بقطره یکفتم و احوالم چنین بود که هر وقت بحضور مبارک میرسیمم از خود وجودی نمیدیدم و قلبم ساکن بود چون غیر حضور مبارک  
 و بجز دیگر میرسیمم باز خود را وجودی فرض میکردم لذا در صد و اذیت من بر آمدند و شکایتیم را بغداد نوشته دوباره عازم بغداد  
 شدم در جفت اینکه جمال مبارک بجز با فرستادن ولی تو ستم بطور شایسته سلوک کنم شرف شدم عیضه عرض کردم و اجابت

سال چهاردهم ظهور<sup>۱۷۰</sup>

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۷ م

دبعد از چندی بوطن مرجعت نمود و مدتی نگذشت که گفته از نو شروع شد و محمدجعفرخان حکمران کاشان و معاندین  
 نیزک و حمله بر یکجفتند و ادواتی مشتمل بر خطبات تجدید آمیز بجا نماندند و در شبهای درمی  
 تفنگ خالی نمودند و حکمران اظهار بیم و هراس کرده بقریه هین گریخت در باغ شاه بماند و جمعی سلاح بخرشت  
 بگذاشت و ملا بامیر در خانه بای خود حرسه مقرر داشتند و حاکم عریضه بظهران داد و آقا سید حسین مجتهد مذکور  
 ایمی اصرار نمود و شاه جوهرت جمعی سرباز و سوار با توپ فرستاده اما لی را اعدام و قصبه اخراج نماید ولی قصبه  
 قبول خواهر شاه غزالدوله زن میرزا تقی خان میرکبیر مقبول و حال شاه خان باباخان بکومت منصوب بود  
 داو خواهر زن میرزا محمود را بزنی گرفته علاقه شدید با او داشت و آنان با تلماس و چهار خود شاه را بخرشت  
 از آن غیرت نمودند و شاه از فرخ خان امین الملک و نیز از عین الملک شوهر کنونی غزالدوله حقیقت  
 واقعات نزاع را مستغیر گشت و آنان جواب گفته که امر مهمی نیست و معدلک فرمانداد که فرستاشی با.

و اجازت مسافرت بایران خواستم لذا آنده را اجضا فرمودند و اجازه دادند که حرکت بجهت ایران خوبت و لا شرط آنکه معتقد  
 باشی نفوس از زبان تو حرف نگیرند که ام از برای تو دم از برای امر ته متصرف شد . و نیل مذکور در وصف آن نام چنین بود  
 آنکه خود را خوانده مرآت بیان که بر آست چیت از دوات بیان اگر کسی کاین اسم را بر سر نه نام خود یک نره من بظهرند  
 زود خوی داد اندر کشتنش هم بست و هم بخون آغشتنش زعفر سینه قطش را در برین کاین بیان از بهر تو گردو زمین  
 حکم قتل چند نفس بیگناه ثبت از دفر شیطان پناه حضرت زبان که از اعلا عالی بود صاحب تبه و غرور حلال  
 آنچه نازل گشته اندر شان او از شیر طبعت جانان او صد کیش در حق آن مرآت نوم نامه نازل را و صفات نوم  
 بلکه فرجه بر بیان این چنین در کتاب پنج شان آشنایین که بر در آمده این تازه طیر صدهای روح او در بخش سیر  
 در کف لطف حق او را بر پران این جوهرت کرده هم بر دیوان بر وحید اکبر و اسم عظیم هم باسم اصدق در هم کریم  
 جمله را کنده مرتبه بر او تا مگر زبانی کرده زهر را و آنچه پیش آن زینت نصبت آ بین جهان زود در آن نایب است  
 حضرت و آن بارش گشته شد همکل اکس بخون آغشته شد بر در زده استم آیدین پناه هم در آن ساعت یک باله سیاه  
 که جان گردید چون لیل آرد با وجود شمس در نصف النهار هم که کبر که قبش ساده بود شاه را همی عم زاده بود  
 گشت در در آتش بیگناه که چلارده بر بیان او پناه هم اولیاسم و هم شیخی چند و حکم مقول از نازل برگزید

سال چهارم و دهم ظهور

۱۸۵۷ م

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

با انبوهی از فراشان برای تحقیق احوال و تأمین اوضاع و تهیه بانیه عازم عراق شدند و نیز امر تبعه ملا محمد جعفر از عراق صادر کرد و برای اجراء امر مذکور میرزا سید حسن با دو غلام شاهی بصورت حکم فرج خان روانه عراق گشتند و ملا محمد جعفر این خبر بشنیدیم نموده بکاشان شتافت و بجانانه اخذ الرزقه خود ملا محمد حجه الاسلام بن فاضل شهرزاقی دارد و برای تبرئه خویش قبول این نمود که به نبر برآمده و مجمع خاص عام سخانی چند دال بر برائت خود گفت و توقفا آسوده شده بزاق فتنه بریاست و امامت جماعت پردهخت و هفته پیش نگذشت که ما مورین شاهی وارد شدند و او را با دو پسرش میرزا مهدی و میرزا حسن تحت المرقبه برای عراق بر زدند و آنان در نیمه سال ۱۲۷۸ بقصه کالین استقرار گرفتند و ملا محمد جعفر چنانکه عنقریب مینماییم با میرزا یحیی و پسرانش از بابیه متفق شده بجا رفت و مقاومت جمال ابی کربلت در آن نوسا و مذکورین از بابیه آنقدر مقرر داشتند که عموم بنیاط لقه چندی گت مانده مراعات احتیاط نمایند ولی ماه رمضان رسید چنان اتفاق افتاد که زین العابدین نام از بابیه روزی در بانار زر که میوه فردشی مقداری آلوده خرید و با برخی از مردم حاضر کفیلوی دین مذمب کرده در آن حال آلوده بدین گذشته گفت

هم حرم نطقه از ارض صادر خوت تابند و با صدگون فضا خود تصرف کرده بکاه تمام بعد از آن درین حال که روشش اعور در حال خواند وضع او از آن صدق راند گفت عاه زهر صادم کن آن نسل شیطان آدمی است اگر چه زردی گداز میکند لکن دعوی خدا میکند اعور است آنکافر بر استناد نیت اعور در محرم است خوش حرم نطقه را کرد حرام که بختیش آن نسل حرام زرد زرد در حال نمون یک پسر سوی نران فتنه و شد حرام گریه نبتش بودی تمام جانبش از رفتی بی کلام در پناه عصمت اعلی حرم نامدی اندر حفظ حلقای حرم یک جو که طینتش باک بود که بر کفر چون پیش بود -

سال چهاردهم ظهور<sup>۱۷۴</sup>

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

۱۵۷۱ م

اکنون روزه نیز تغییر یافت و اخلاط ناس دور او را گرفتند و با فرشتان بدار حکومت کشیدند و حال  
برادرش رسید و بتخلیصش عمت گکاشت و با فرشتان منازعه و مضاربه نمود لاجرم او را نیز دستگیر کرده  
هر دو برادر را بدار حکومت حاضر کردند و غلغله انداختند که با بیان دین اسلام را از میان بردند و هر دو را لعلکبه  
بسته چوب بسیار زدند و محبس انداختند و زین لعابین از گکاشندگان جامی میرزا کمال و قاضی میرزا محمود بود  
رسول و پیام بدار حکومت فرستاده استند عاگردند و برار نامینند و حکمران غلظت و خروش سخن گفته است  
بآنان سب و دشنام داد و گکاشنه جوهر با بی توانی لطمه بر بنیا کوش حکم نداشت حکمران فریاد کشید  
فرشتان و عوامان هجوم آورده آمدند در شهید این از محاربه و مضاربه دستگیر کردند و حسن حضرت شکنجه و  
آزار نمودند و از آنسو جمعی از اشرار دورخانه جامی میرزا کمال از دحام نمودند و او را برادرش میرزا محمود  
و برخی از بستگان از خانه بیدار آمدند سوی دار حکومت روانه شدند و واقعه را بجای میرزا علی اکبر و  
غیره از دلیران و معینان باینه پیغام کردند و چون بدار حکومت وارد شدند بگمران خطاب عقاب کرده  
گفتند که امثال شما حکمرانان بلاد بعنوان اصلاح امور عباد میباید نه برای فساد آیا این چه مقامیه است  
که بر پانموده و حکمران بی تأمل و جواب فرمان داد ایشانرا بفلک بسته چوب بسیار زدند و حسن نمود  
و این جبار بجای میرزا علی اکبر رسید و با شش تن دیگر از باینه یعنی دو برادر و دو خال دستار داد  
معار و قاضی محمد حسین شکاری مسلح شده بر برج دروازه محله خود برآمدند و اینک مامورین حکومت  
و انبوه اشرار ناس سینه ایشان تفنگ در دست رست کرده بر سینه که چگونه گکاش  
ما هجوم میآوردید و مقصود شما چیست بگوئید تا توضیح بدیم و جمعیت مذکور جوابی نگفته تیر  
بوشان انداختند و ایشان نیز تفنگ خالی کردند و منازعه در گرفت و شی از اشرار با صبا  
کلوله تفنگ محمد حسین مذکور در غلطید که ماش سید رضا بود و با تیر نیزم کشی که بدست داشت

سال چهاردهم ظهور

۱۸۵۷

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق

دشت پیوسته یگفت سرای بابیان را دو شقه بنامیم و نامت جماعت گرنجه متفرق شدند و حکمران بر  
ابواب عمارت خود را محکم کرده جمعی را بجا رست و محافظت گماشت و مالی قصبه و کاکین و بازار آریسته  
در خانه های خود پنهان شدند و در آن خود اشتهار یافت که بابیان نزاع خردی کردند و از آن سو بابیان  
مذکور کس فرستاده غسال را با عمارت بر بدن کشیده جسد مقتول را غسل و کفن و دفن نمودند و هنگامیکه روز  
بسر آمد و شب برسد که غذای محل را طلبیدند و او را دادند و آشتی کردند که با اتفاق محمد حسین مذکور نزد حکمران  
رفته خلاصی محبوبین را خواستار شدند و او را تهدید نمودند که بدار آنکس که ریخته محبوبین را و او را بر سر  
رسانند و کد خدا که با ایشان صدقت داشته نیز میخواهد اظهار خدمت نماید با محمد حسین نزد حکمران  
ویرا چنان رساند که لباس نموان در بر کرده در همان شب از طریق جاسب شهر قم فرار کرد و کد خدا حاجی  
میرزا کمال و آقا میرزا محمود و بستگان و گماشتگان ساز از حبس خارج کرده با خود همراه آورد و در آن شب  
حاجی میرزا علی اکبر و غیره آنان را از طریق مامورانی بکاشان برده خود بر جهت نزاع نمودند و حاکم  
از قم عرض حال بظهران فرستاده خروج بابیان نزاع و فرار خود را خبر داده اظهار داشت که اگر قوامی دوست  
نرسد بابیان آن خود را تسخیر خواهند نمود لذا عدّه از مومنین دولت اعزام نزاع شدند و جمعیتی نیز از نجف  
و آنجا پیوستند و مصطفی قزقچیان عرب سهام سلطنته رئیس ائمه خطیرند صفه مان و کاشان مامور  
و حاجی میرزا علی اکبر چون اطلاع یافت بخت عاقل خود و بستگان را روانه بهمان نزد پند خویش نمود  
و در طریق با اسلحه مانده تا اطمینان بعبورشان از محل دستبرد اعدا نمود آنگاه خانه و انارینه را بر حاجی  
گذاشته با اتفاق خالو محمد حسین شکارچی و استاد اسمعیل مہار شبانه مخفیانه از نزاع برود  
رفت کوه بجو از پیرایه خود را بهمان رسانند و پدرش که از واقعات مذکور متعجب بود با وی  
بخلاف شفقت و علاطفت سلوک کرد و او بازنش یکشب در کنار عید مسجدی بی فرش بسر برد



سال چهاردهم ظهور<sup>۱۷۴</sup>

واقعات سال ۱۲۷۳ هجری

۱۸۵۷

بروز در مدت سه روز تهنیت سفردیده رهسپار بغداد شدند و از آنسو اسواران بدستاری بعضی از غلامانی که شایسته  
 و براق شبانه براق بختند و نیز یک جدیدی ریخته معدودی کبوتران مقبره امام زاده را پروبال برکنند  
 در بعضی از آنها در آتش افکننده سوزانند و دست آویز قفسه و فساد نموده فریاد و این برکشیدند در کوی و بزم  
 مردم را مجتمع ساخته اند و دادند که با بیان رحم کبوتران حرم امام زاده کردند و بخانه ای با بیان ریخته آنچه یافتند  
 بعزت برزید خانه را سوزانند و غراب نمودند و جمعی از آنان را دستگیر کردند یکی از آنان حاجی عبدالمعظم نام از  
 و شفقت داده مجبور کردند که اگراکش را فرخته نفوذ و از نسیم کرده مستخلص شد و از جمعی دیگر آنچه خواستند اخذ  
 کردند و هفده تن را با غل ذربخیر طهران برزید در این باره ای بکنند و غل کشیدند و جفا و آزار بسیار بر آنان  
 داشتند تا بالاخره زوجه میرزا محمود دخواهرند کوزه آتش در طهران بواسطه غرت الدوله عرض حال بی در پی  
 شاه داده نظلم و شکایت کردند و مجوسین مستخلص نمودند و آنان براق عودت کردند ولی اسوا کلین  
 زفته و االی قصبه از ایشان جناب کردند و در حمام و مجامع خود راه ندانند لذا جمعی بغایت مشقت در وطن  
 زیستند و برخی بهمدان و غیره هجرت نمودند و واقعات مذکوره براق از سال ۱۲۷۳ تا سال ۱۲۷۸

### آغاز هیجان بعضا و فتن در بغداد

آقا محمد نام از شیخ اگراد شیعیه که مشرع و نیز عارف ولی متعصب بود و کرد با بد و وثوق و اخلاص  
 ساکن بغداد شده و که کباب فرشی بار نمود و در غایت بغض و عناد بلب و لعن و دشنام و تحریک  
 از ازل بمقاومت اینطائفه پرداخت و شبی حسن نام قناد را داشت که حسن عبور جمال ابهی لب  
 بجات و خلاف ادب کشوده چنین گفت باز با بیان براه افتادند و جمال ابهی با آقا محمد علی که طار  
 داشت اشاره فرمودند که ویرانیه و نادیب کند و ادبی تامل بسوی حسن مذکور توجه نموده مرتب

سال چهاردهم ظهور<sup>۱۷۵</sup>

واقعات سال ۱۲۷۳ هـ ق ۱۸۵۷ م

و نایب کامل کرد و خبر آقا محمد رسید و در روز بعد هنگام عبور ضارب بزور خطاب مشاب نمود گفت  
ای جوان اگر حسن کلمه نالایقی ذکر نمود که مخالف احترام شماست باینی بمن که بزرگ این بازارم بگوئی تا  
اورا نایب کنم نه اینکه خود دست درازی نمائی آقا محمد علی گفت تو خود هم سستی نایب پس زیرانماست  
این سو ادب شیطنت از تو هست آقا محمد خواست جوابی گوید ولی آقا محمد علی اورا انواع کحل ضرب  
و نایب نمود و آقا محمد خود از چنگ دی خلاص کرده بمصطبه دکان برآمده فریاد برکشید که ای اهل بازار  
مقام بابیها بجائی رسید که برانیز نرسند الا آن نزد بزرگان میرود اگر ضارب نایب کند فها و الا  
خودم علاج این واقعات را بنمایم پس در هنگامیکه جمال ابهی بقهوه خانه میرفت حاضر شده شکایت نمود  
و جمال ابهی فرمود میفرستم کسی را که واقعه را مشاهده نموده بمطلبم و هر که تقصیر کرده جنبه بنمایم و آقا  
محمد مرجعیت کرد در حالیکه با خود ربا دیگران میگفت عجباً نمیگویند هر که تعدی کرده بقونسولخانه  
میفرستیم بلکه میگویند خود جنبه میکنیم و بقونسولخانه شتافت شکایت کرد و میرزا ابراهیم خان قونسول  
در کربلا بود و هنگام عصر یک نفر از جانب نائب قونسولخانه جمال ابهی رفته با چند تن از شرطه  
که در بیرونی خانه بودند مطلب را اظهار داشت بدگفتند اگر متجاوزین ترک سو ادب و بدگویی نمایند  
در حجره که محل عبور عامه است بجز ایشان خواهند رسید تا وجه جنبه دیگران شود و آن شخص نزد نائب  
مرجعیت کرده ما وقع را بیان نمود و نائب کس فرستاد آقا محمد حسن مذکور بقونسولخانه برد و باز  
خواست کرده مجوس ساحت و بعد از دوسه روز دیگر اهل دعا علیه شان بسبب ابهی رفته ضراعت  
و درخواست عفو و استخلاص مجوسین نمودند و جمال ابهی پیام بقونسولخانه فرستاد که اگر مجوسین  
بجست مجوس اند ما عفو کردیم مرتضی نمایند و نائب آنان را که کرد پس قونسول مرجعیت از کربلا نمود  
و در ضمن مطالعه واقعات آیام که نائب قدیم داشت از واقعه مذکوره اطلاع یافت و بسیار تغییر شد

سال پانزدهم ظهور<sup>۱۷۶</sup>

# واقعات سال ۱۲۷۴ هوق

۱۸۵۷ م

شد و حکم داد آقا محمد حسن مجدد اگر فتنه و چون آب و جلا طغیان داشت در قفه نشاند بقونولخانه برود  
 قونول از آن بازخواست کرد که چرا موجب فساد شدند و امر نمود تا هر دو را چوب زده جسس کردند  
 و مجدد اهل و عیالان بیت ابی زقنه الحاح و لهماس کردند و جمال ابی کس بقونولخانه و ستیاب  
 ایشان را مرخص ساخت و این امور بر طبع اگر ادران آمده متغیر شدند و گفتند که در همین شب اجازت  
 در عیالنا از میان بر میداریم و این خبر بسمع اجار رسید و هملگی که ز عرب و عجم تقریباً سی نفر بود  
 در بیت ابی مجتمع گشتند و قبل از عزت میکل مبارک بفرم جلوس در قوه و خانه می رفتند الهام  
 و جمال ابی بقوه صالح که در جهت شرقی جسر واقع بود ز قفه جلوس فرمودند و چندی مکث کرده  
 آنجا بقوه خانه عبده که در جهت غربی جسر واقع بود توجه فرمود هنگام مغرب بود که بقعه بارو  
 تن از اجاب در عقبشان در در طی طریق بامیرزاجواد خراسانی چنین میفرمودند مردم ما را از کشته  
 شدن بیم میدهند لا والله غیر هم این سر ما هر کس بخوابد بسم الله و با چنان ایمنه واقدری ام  
 کردیم که انالی میخورد و عوب گشتند و تمامت اگر ادینوعی پنهان شدند که قوه عبده که با اینکه محل  
 اجتماع جلوسشان بود حال ماند و تا سه ساعت از شب گذشته در آن قوه خانه توقف نمودند و

و قبل از نعل از قل جناب قایم رزمی کلیم چنین گفت (شش رآن اوقات که اگر ادران اسکن در قونولخانه  
 هم که در پیش سفیدشان اجتماع کردند که بای نامی فدا در ایکشنه و احتمال آن میرفت که بغتة هجوم نایند هر چند درین  
 عبور مبارک اتفاقاً متفرق شده بودند و من بعدش در کوه نزدیک بیت راه میفرم دیدم جمعی کواری پدید آمدند ساده  
 شدند چون پیش قدم دیدم ده کواری مسلح اندیک نفر از آنها گفت خانه بزرگ بایه با کجی است گفت همین جا است چو  
 گفت آیدیم ببینیم چه میگوید و چهارمین رسول الله را بر اسم زده من دیدم که بزبان لرزای پشت کوهی حرف میزدند  
 چون همیشه میفرمودند بر امری پیش بیاید مرا مطلع کن بساد احضرات یعنی ملازمان کاری گشتند که اسباب گشتند  
 گفت من از ملازمان باشم میروم عرض میکنم اگر اذن فرمودند شمار اجضور میروم گفتند کاری کن که مثبت ملاقات  
 کنم چون در اندرون در جابه که در مالار می میفرمودند تفصیل را عرض کردم فرمودند بگو الان بیاید و ابا

سال پانزدهم ظهور<sup>۱۷۷</sup>

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۷ م

واحدی از کاراد جارت حضور نیافت پس مرحمت بیت فرمودند و این نسبت شد که دیگر کسی سوء ادب  
کرده بحال خضوع و مراعات احترام با اجابت قیام نمودند و فتنه دیگر اینکه میرزا علی بن حاجی محمد تقی نیزیزی در  
بیت جمال ابهی زیسته با انجام خدمات مالوف بود و متذربا مغرور شده با سایر خدام بیت رقابت و حسد  
برد و بلاخره بنوع تعرض و عراض از بیت خارج شده باغوا، و اغوا معاندین پردهخت و با میرزا رضای  
از خویان سید محمد صفهائی یار شده در رفان مصبغه واقعه در غنهای بازار ابراج از بعد از منزل گرفتند و  
با اشرار معاشرت حسته بنای معانیت و معاضت را گدشته حتی مکر بقفل جمال ابهی بستند و گدشته  
تن از اجبا مانند آقا مخضعلی زنجانی و امیر کاشانی و غیرها که از آنجمله حاجی میرزا علی اکبر سابق الکر بود  
برای محافظت و حرارت از حضور در خدمت دمی انفکاک بختند و بوسیله در هنگام بعد از مغرب  
که جمال ابهی در قهوه خانه خالس بوده با عده از شیوخ اعراب صحبت داشتند اعدای مذکوره بفرع تعرض  
به سیکل مبارک با طبا پنجه و خنجر وارد قهوه خانه شدند و چون محافلین مذکور را اجابت را بگریزند جرئت  
نیارده اقدامی نموده از درمی دیگر خارج شده بسرعت تمام در فرستند و بدین طریق پیوسته بصدد  
تعرض و مزاحمت بوده سبب حرکت و تعرض سایر اشرار شدند تا آنکه میرزا آقا جان (خادم) بشی

داد آمدن عرض سلمی در سبایشان نویسد هر نوع بخوانند بیاید من دیدم بد وقت است آنها مردمان جبارک خودخواه در اندرون ام  
کسی نیست اهل بیرون را هم فرموده بودند وقت عشا در اجنبند واحدی بیرون نیاید در حال تحریرم و کفم بسم آید  
همه با سلمی که داشتند آمدند مگر تفنگ را که با سبها بیرون گدارند چون وارد شدند از شدت تعجب سلام نداده تعارف  
نکردند و نشستند کینه بدیوار داده دست بر قفسه شمشیر داشتند و حال مبارک در حال جلوس کج زر آنان را می طلب کرده بودند  
که آیا گلخان شایگان است که آنها که در کربلا در حضرت سید شهید را گرفتند عقدا بخدا و رسول نه داشتند و ازین  
اسلام خارج بودند این شخص جواب داد که معلوم است که مسلم و متدین بخدا و رسول نمودند که چنین کاری کردند فرمودند  
نشینید ناموفقا برای شایگانم که مطلع شوید چون حضرات نشستند شرح از آن واقعه بیان فرمودند که چون حضرت  
امام حسن بقیضای وقت بمباریه واکندار فرمودند مصالحه واقع شد در همان سال ساریه بریز را و بیعونه نمودند و با وجود

سال نهم ظهور<sup>۱۷۸</sup>

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۷ م

شبی حاجی میرزا علی کبر پیام فرستاد که فرمودند صبح روز بعد با تقاق ناصر جان دیر عرب بخان مصنفه  
 مذکور زفته آند و شیر را از بعد از صبح نمایند و ایشان در صبح بسیار زود همان روز سهیله زیر جگر گزفته  
 بغم خان مزبور از جمله گذشته بعد از نود آمدند و برای مراعات احتیاط که مباد آند و شیر از سرد آند و از طریق  
 دیگر رسانیده باشند ناصر از طریق بازار هرات و حاجی میرزا علی کبر از بازار پشت سرا بسوی خان فرستند  
 و هنوز در راه بودند که صدای طباخچه از بازار هرات مینشد و حاجی میرزا علی کبر بدو شاکت مشاهاه کرده  
 که جمعیت کثیره جمع آمدند و برخی شباننده چون نزدیکت میرزا رضا و میرزا علی را گرفتند که آغشته بخون  
 بر زمین میغلطیدند اولی دست و پا میزد و دومی را سر از عقب بضر بشیر شگافه بود و دست که من  
 بدست غیرت چنان عملی انجام داد ولی او را نیافت و از آنسو ناصر بخانه حاجی میرزا علی کبر که قرب  
 میتاهی بود رسید و زوجه نمونه حاجی میرزا علی کبر که کمال انتظا رنشته بود از او کیفیت حال پرسید  
 گفت گشتم میرزا علی و میرزا رضا را آگاه شمیر جان آلودش را شست و بجزه فوقانیه زفته مشغول  
 بتناول خرما و صرف قیاس گشت پس حاجی میرزا علی کبر وارد شد و کیفیت احوال مضر و من را  
 بیان کرد ناصر کمال تعجب گفت چنان شمیری که من نودم یقین داشتم که میرزا علی هم میرزا از پیوست

و صیت کرد که بعد از من با حسین ابن علی مدارا کن و تعرض او شو و کن عملی تا بعین اصیبت بیدل و بخش از خود را  
 کن تا هر چه بخوای حکم کتاب و سنت رسول اجرا کنند چه که آنها نظرشان بصرف دین بود دست از علی که پسر عم و داد  
 رسول بود و از حسن که فرزند فاطمه و غیره پیغمبر بود بر نیاید باشند و متابعت مرا نیکو کردند چون معاویه از دنیا رفت یزید بر  
 خلاف آن وصیت با اول نفسی که تعرض نمود حسین بن علی بود که حکم بدین نوشت که از آنحضرت بیعت بگیرد و  
 الا سرش را برای یزید بفرستد حاکم بدینه چون اظهار مطلب نمود حضرت اعتقاد فرمودند حاکم هم از خوف نبی انتم نوشت  
 تعرض نماید تفصیل را یزید نوشت یزید سب صد نفر از علما را که بدو ایشان از صحابه بودند جمع نمود بعد از بخششهای بسیار  
 در باره یزید ایشهد آ استغنا نمود که نفسی که با امام زمان می گفت کند و سب تفرقه اسلام شود و کلمت بیعت همه نوشتند  
 که چنان نفس از معینین و از اراض است و نفس واجب و خوشدست و کثری باین هم قاعدت کردند شهادت دادند که

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۸ م

پیوست عجب جان سختی داشت حاجی میرزا علی اکبر گفت باخان رنجی که من در سرش دیدم یقین است که  
 میمرد و بالجمله میرزا رضا ضرب کلوله فی الجمله مرد و جسد او را با میرزا علی که زخمهای شکر داشت بر سر کتبی  
 برزند و عمر پاشا سردار اکرم والی بود و در صف اول از رجال دولت عثمانی قرار داشت و والی عراق از  
 بیم سطوش بحال بیم و اضطراب میرسند و واقعه که بلاکه برای نذاعه فیما بین چند تن ایرانی انبوهی از حجاب  
 باکنه در یمنان محاط بفرج سواران بعبه او کشیده لباس عسکری پوشانده آنچه عمال دولت ایران اقدام کردند  
 سودی نداد و بالاخره اسرای مذکور نفوذ داده خود را خریدند با مراد واقع شد اینککه زود واقعه اطلاع یافت پس  
 این کیفیت که چنین جرات نمود گفتند از بستگان آنجا و ایشان است (اشاره بحال مبارک بود)  
 سردار شد و تغییر بسیار کرده خواست امر دهد که توپ بسته بیت ابی و بیوت اجابک در اطراف آن بود  
 خراب کنند پس گفت که باید ایشان برای محاکمه بر سر آیه حاضر شوند ولی سید داد از علمای سابق  
 الذکر حاضر بوده گفت چنین اقدامی نسبت بان مقام محترم سردار نیست و بالاخره والی میرزا علی محرم را  
 بدرت خانه جمال ابی فرستاد و زانو چون حاجی میرزا علی اکبر ناصر را در خانه گدشته سوی بیت ابی  
 شنافت و جمال ابی در سرداب وسیع تحتانی خانه که مفروش بکبیر و مشعل ریخت و نیگمت و صندلی بود  
 قرار داشتند تا مورد والی وارد شده اجازه دخول طلبید اجازه فرمودند و تا مور پیام والی برساند که در

که آنحضرت تارک الصلوة و مانع از نگاهت است این است که در زیارتنامه ایشان نه تعمرات مذکور است اشهد بانک امت الصلوة و آیت  
 از نگاهت و اوست المعروف و نسبت عمل المنکر چون این منتهای تمام شد بیزید پیش این زیاده فرستاد و در مسجد کوفه خطیبان استشهدار را  
 بالای منبر خواند و اول کسی که قبیل آنحضرت قیام کرد شمر ذی الجوشن بود که از غایت زهد و ورع حاضر از سر راه مسلمانان برید  
 که بسای کسی از بیت نرسید و نه صف جماعت در عقب سرش بسته میشد و سرداری عمر بن سعد در آن صحن که معروف بعلم  
 نقوی بود قبول نمود و او اول نفسی بود که تبریحتم حضرت آمد و گفت در قات شمارهت برسد که اول نبر از برین خارجی من  
 بودم تا آنکه آنحضرت را بحال نظورت شهنید گردید گفتند آن بحسین تجاوز عن حده فعل بسیف حده آنهنی احوال حضرت  
 منقلب شده بزوجه است زانوی مبارک را برسیند و گفتند مثل ما مثل خرابی حاجی است در جهت گردان

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۸ م

دو نفر از اجماع را قوم شاکشته و شایبند ضامن کفیل دمید جمال ابی تبسم نموده فرمودند ما خود ضامن و کفیل عالمی هستیم و والی کفیل و ضامن از ما مطالبه میکند بگویند ایمان همه از ما بودند و مربوط بوالی نیست و ما مور بعضی مسائل پرسیده از جوابهایی که شنید سرور و مجذب گردید و ابیاتی چند در مدینه خوانده نزد والی مرحبت نمود و بیانات دشمن مبارک را معروض داشت والی را اضطراب دست داد دچار درد دل شد و ناچار بواسطه همان ماور منوئل بدای مبارک گردید و دعا فرمودند از این سختی بگردد لکن بد پیام کردند که بزودی مغزول خواهد شد و هائشب خبر رسید که اعراب بصره شورش کرده عساکر را متفرق کرده توپهای دولت را تصرف نمودند و ناچار با توپخانه و استعداد عازم بصره گشت و اعراب برادران تخته توپخانه را متصرف شدند و او بعبدا گریخت و فرزان عرش از دربار اسلامبول رسید و برجای او مصطفی پاشا بگلرانی عراق منصوب گردید و با سکه چون ضبطیه میرزا علی را بسبب ابی آوردند جمال ابی بیایند چنین خطاب فرمود که پس بچشم بفرق علی شمشیر کشید و تو برای من شمشیر آختری آوردی تا سه روز جهلت یافت و تو تا نه روز در آنگام بدر میرزا علی که از بغیته اسب و اسبهای نیز بود بجهت ابی رسید و طلب عفران نموده از پس خویش تبری جست و جمال ابی در حق وی کلمات عفو و عفران فرمود و میرزا علی پس از نه روز

**کیفیت احوال محبتین و معصومین بایسته و فقهای ایرانی ساکن در عراق**

و چنانکه ذکر نمودیم در عین احوال مذکور و خلال واقعات مسطوره جمعی کثیر از بایان ایران سفر داد و مجتهدان و برخی با علما ایشان بعباداد داشتند و در ک زیارت جمال ابی کرده روح و نشاط بدیعی یافته برخی با ابوالوح فیعه که در حستان و فیومین و هم چنان ایشان صادر شد مرحبت با و طایف خود و نشر اخبار سرور آور عراق نمودند و بعضی تاب فراق نیارده بختیلیل اجابت و اختیار مجارت بغداد کردند و عده نیز از شعیبان مقیم عراق ایمان آوردند و بدین طریق عده اجاب بغداد که غالباً در جوار بیت ابی ساکن طایف میگشتند

سال پانزدهم ظهور<sup>۱۸۱</sup>

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۱ م

بگذشته نمراید گردید و یونانیان صیقل عظمی و استقلال جمال این مروج علی رسیده و باینکه مخصوصاً  
 منجذبان را منع از بار اخلاص در عقیده و اظهاراتی فی الضمیر فرمودند چون میرزا یحیی را بخوانی در این  
 نامه مضمین بیان قرین هموم و اعران همی شدند و ملا جعفر را قی که از ایران تبعید بعراق شده در کاظمین قرار  
 گرفت و سید محمد صفهانی و ملا جعفری و میر حسین تنوکی قمی و حاجی میرزا احمد کاشانی و آقا شام که با  
 یحیی متفق بودند از بیم سلطت اجاب دل دو نیم میشدند و گاهی کتبا اعتراض مکنونه خود را بمحضری مضمین  
 داشته جواب می گرفتند و سید محمد برای نشر مقاصد مکنونه و اجراء آمال منظور سفری بایران نمودند  
 در کردستان ملک نیاز خان حکمران آنجا شده باز این محضر را بهی در زکاب و ایالتان میگردد و از  
 طبرستان بغداد از شاه پیر باتبه حاجی ملا باشم کاشانی بود که بمحضری رسیده از ادعای خود توبه نموده  
 عنایت گشته مرجعت بکاشان کرد و نیز ملا محمد رزندی (میل عظم) منجذب و توسل گشته قیامی انجام  
 دادن او امر الهیه گردید و پی در پی مسافرت ببلاد ایران کرده نشر نفحات طیبه از عراق نموده عودت  
 کرد و نیز حاجی میرزا موسی قمی بمحضری رسیده دارد شده حال جذبه یافته از دعوی منظر لایست ناپه و توبه کرده و

میرزا محیط از افاضل علمای شیخیه متفهم در علوم و تخصص شعریش محیط بود و مانند حاجی میرزا کریم خان در کرمان و حاجی میرزا شیخ تبریز  
 و حاجی میرزا که هر دو در بلاد عسویه قیام میسر شدی دشت نوبتی بفرمان وزارت کاظمین از کرمان با سعادت آمد و در وقت  
 ایندت بواسطه کیوان میرزا بمحضری نشر یافت باید و شرط نمود که در آئین اهدی در محضر مبارک نشاند جمال این سید  
 دید و چنین پیام فرستادند که در ایام آقامت کردستان غزلی کفتم و از ابیائش این است که خیال جان منی هست بل ایضا  
 در شارجان دول داری میاوم مبارک رسم رو این است که وصل بهاداری طلب در بنامش مردان به در شو رخصت مبارک و طبع  
 در شو رخصت مبارک را بنگار و نشاند فرمودند و چون پیام بمیرزا محیط رسید بمحضری نیامد و در زری بعد روانه  
 کرد بلا شد در روز سوم و چهارم و پنجم و ششم گشته پس از یک هفته در گذشت



۱۸۵۱ م

و چند نفر پیاپی روزه گرفته افطار نمود و فیهیای برای گذاشته تا اینکه توبه شرا قبول کرده روزه شش افطار دادند و مجاور بیت الهی گردید و آقا محمد اسمعیل سلمه دوزکاشانی بن آقا محمد ابراهیم شاعر متخلص لیرت در آغار حجاب بغداد آمده اقامت حجت و نیز در پیش صدق علی فرزند خلیل نجاشی و آقا حسینعلی شیرازی و آقا حسینقلی قناد صفهانی و آقا محمد رضای قناد شیرازی و آقا میرزا محمد کاشانی که در کان قنادی بغداد آشته بامان و بجناب بدیع برادر فرزند و حاجی محمد باقر مهدانی تجارت امتعه مشغول گشته و حاجی میرزا کمال راقی و حاجی میرزا علی کبر و آقا محمد باقر و آقا محمد حوذا راقی و شاطرهای در دکانی و غیره هم مجاورت در بغداد را اختیار کردند و یکی از شاهپوشان میرزا آقا غیر کاشانی (غیب) در جوار ابراهیم اقامت گرفته مکاتیب بلغیه بیابان ایران همی نگاشت و دیگر حاجی محمد تقی شیرازی چنانچه نوشتیم بغداد آمده و غم اقامت نمود و سوره الصبر از قلم ابهی در شان دی صدر یافته و بر ایتوب لقب دادند و سوره زیارت

نبیل ز زندی ضمن بیان واقعات شورش در ایران سال ۱۲۷۴ نوشت در کرمان و نیز بر عهد نه غوغا را دیدم جناب در شش صلیق آن تا پیش او بوده سرکنندار است و سرور بنده را دعوت نمود از تغییر لباس بر سید اورا با نام جمال مبارک بوق آوردم چند آنکه غریبت پیدا کرد و گفت ایخرد غوغا که ما در قطب عالم وجود نیستیم چنان ما را آلوده نمود که روی زمین هیچ سوزی ندارم و در هر جهت بگراش در طریق بغداد نیز عهد نه غوغا را دیدم در از بر سید ادب می کرده گفت از یک بقیل جمع لغوی که او تا کرده اند نموده بود من هم در محل آن لغوی نیستم در ایام اقامت در قم از محل حاجی میرزا موسی قلی نوشت در بیان فارسی چون تفکر کردم دیدم همه نفس بطره نه حکایت میکند پیش خود تفکر کردم دیدم مراتب هیچ شباهت با ایران نیست حقیقت دارد و این شخص حکایت از مطلع اعلی نماید در آن مین صدای بیان از آرزو بایجان و حاجی ملا شام از کاشانی رسیدم تفرس در آنها که چیزی نیافتم کتب بعضی در خودم حالتی پیدا شد و انسی آهسته کویان اهل بیان اهل ایاز را بخود دعوت کردم کار بجای رسید که جمعی نزاع و تفرس من مومن شدند حاجی با آقا عظیم و نیز نصرته تفرس بغداد آمده و تفرس در خان بنیاد شده و نمیدانست چه خدمت می کند که مورد عنایت شود آخر ضام و تقسیم شد که افطار کند تا جان کیم با بد و فریض قسم داد که نزد احدی ابراز نکنند و بجهت دوری آن محل اجاب کتر مرادده میگردند تا چند شانه در دست و غذا بسر بندند و چون نزدیک موت بودند جلای مبارک یک از خدام را بایک طرف میوات عنایت فرمودند که کجا

سال نهم طهور<sup>۱۸۲</sup>

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

۱۸۵۸ م

زیارت برای دین شهید نازل فرمودند و آقا میرزا محمد علی نهری برابر زادگاهش آقا میرزا محمد حسن و آقا میرزا محمد حسین  
 از اصفهان بیخداد وارد شده بعد از چندی با نجات سیکه عراق مرجهت بطن نمودند و بدین طریق  
 امثال آقا محمد جواد فرهادی میرزا مصطفی نراقی ملا محمد رضا ضی الروح و آقا سید عبدالباقی کاشی و دیگر مشایخ  
 رضا اردکانی با حاجی حسین نرگ و آقا حسین حاجی رجب منادی و دیگر آقا عظیم و میرزا نصرته تفرشی شیخ سلیمان  
 سید بجایی پی در پی بعراق رفته در ک فیوضات نموده مرجهت باطن خود کردند و آقا محمد علی محمل باقی کاشی را  
 ملا حیدر کاشی تشویق و تخریص بلا مات میرزا بجی نموده با وی رسید بیخداد فرستاد و آقا محمد علی آنچه سعی کرد میرزا  
 بجی را بنافه و بخصر ابی رسیده بمقصود حقیقی رسید و بعد از آن ت خد عودت بطن کرد و بلا خیر الهی داشت  
 که من بظهور نموده در بیان اینک در بغداد مانند آفتاب روشن درخشان است چنانچه حاجی بنا حیدر میرزا  
 در شایر محرمات بایه که در آن ایام بعراق وارد شده مقام عظیم ابی را در ک کرده اساک زبان نوشت نمود

حاجی باید تمام این حیوانات را بخورد چون آنخادم آستان دارد و دست که زغای حاجی سبب بوی روان انضمام همان نزدیک نبرد  
 و بعض رسیدن دید حال نزع دارد در ک نشسته حیوانات و پیام مجبور باور سینه افطاش دانند و بعد از آن اجابت نافع  
 از ارتکار فرمودند حضرت حکیم حکایت کرد روزی خباب حاجی میرزا موسی آمد و مجموع میرزا از حیوانات آوردند حاجی در کمال  
 ادب با عمامه بنبر در او دعای نوره و رحم و با نضات شتاب سینه عانود که بجز نرغ نشود چون بجز نرغ رسیده مجبور را گذرد  
 سر پوش را از روی آن برداشت که انواع حیوانات در آن بود تا بیخ تبر بر بنه که آن تیغ را با سر در گردن خود با کمال ادب  
 تسلیم حال ابی کرد قدری ناشای انجالت نموده فرمودند و در آنه نقل بر بان حاجی که هستند و بعد فرمودند لشکک  
 فیسی ان تشر ب کل البحر من عین السرور و من بکده احدی شفتیک من اثر و چون رخص شد فرمودند حاجی انقدر  
 خوب وجودی است که اگر در آن او عان که نموده بود ثابت میان ما امضا بر صدق او می نمودیم چه که یوم غیبی رسیده کلا  
 من سینه امروز است هر کس تمامی را می شود و در عهد آن بر آید صاحب انعام خواهد بود و خباب حاجی نهری با بر سینه  
 بقم خسته در مرجهت بد است سلام نموده و در منزل خباب غیر در جوار بیت ساکن بودند بغیر زین  
 و آقا محمد اسمعیل سلسله دور کاشانه بعدا در بغداد فوت شده در جنب مسجد بر آناه منون گشت

# سال پانزدهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق ۱۸۵۱ م

نمودش هزاره ششمین جهان معروف بحاجیه شاهزاده خانم (در تہ الزموا - فتنہ) عمہ ناصر الدین شاہ بود و جمال  
 ایسی دیرا امر نبوت بطهران فرمودند چند کلمہ مہاجرت و دیاب و ایاب جناب بنیاد و موجب ہیجان برخی از مصلحن  
 وجودان گردید و ملا جعفر نراقی مذکور سخنانی مستهزانه بھی گفت و نیز عبدالرحیم و شیخ حسن غیر ہما از کاشان  
 شدہ کلمات دیرا برای اجتنال نمودند از انجملہ اینکه توقف لمحہ در کاشان نرود او فضل از آقا متبع سنیہ  
 بیاشد و جمال ایسی یک یک از اجبار طلبیدہ منع از نشر سخنان وی نمودند و آقا سید عبد الباقی کاشانی را امر  
 بہ رجعت فرمودہ بمنزین کاشان بنیام و ستادند کہ احدی ناذون آمدن بنیاد و نیست تا بدین وسیلہ زبان وی  
 شدہ فتنہ بخوابد مدت منع دو سال بطول انجامید انکا میرزا مصطفی نراقی را امر موجود فرمودہ جناب اجبار

فتنہ مذکورہ جنس منوطہ شوش کہ کیفیت ابان دو واقعات نام حیا شس لبکت نظم کشیدہ چنین سرود

تا بصرہ رخ و حای بشمار	خوش را برون نغمہ برین دیار	ہیچون میدیدم بسوی	نہ بجا رخ در دست و کوی
رفتہ رفتہ تا بنیاد آدم	از فراق خوش اوداد آدم	نامہ بنوشتم کہ ای لایلی باز	تو خمر دار ز سوزم جا رساز
گفت تیرسم دہ ز زمین خبر	دشمن آند ناگاہم بسہ	باز بنوشتم زبانم قطع کن	بعد از آن روی بہ اہم گفت کن
با رنگت کو میرستم کند	تا مرا یکبارہ برگشتن دہ	تا کہ بشہ اندر این نرودیدار	دل ز رخس او میگردد قرار
نزد بیزش کشیدہ از این دلا	تا کہ آسایش بایدہ قلب ما	چو کہ بشنیم در آن دم این خبر	رست خود سوزم بر رخسہ
کاین بزگان بیدار است بیدانہ	ہیچ برجم و زرت بودہ اند	از قرینہ او میدانہ کہ سن	زمن او آوارہ گشتم ز وطن
من گمان بردم کہ او بشہ یغین	زار لیا و با خبر زان درین	من نہ آنستم چنین آسای عزیز	حسرت ما ز دشمن آوندہ ہم نیز
صد ہزاران حیف از یکہ من	کہ برای او کشیدم در زمین	مضطرب احوال فریاد آدم	بوردیت الامان داد آدم
یا بجان کہ دل بہت دوست	کہ خبر دارو را حوال کسی	من بگذازہ ام صورتت برت	یا بہا مردم بفریادم برس
از خدا غافل شدم در عشق او	مامل رضات خدین کہ کو	کہ کہ کشیدم یکا تخم خاک	حال مجیدم نذران تخم خاک
کہ بعد از سزاکت خوشن	آب میدادم بصحری گھن	حالا از آن زمین میدہم	این چو کھنی بود بر دل گاشتم
ہر چند من با او شدم نزدیکتر	بیشم از حالتی خود دورتر	ہیچ در میارفت از روی برس	یا بہا کافر شدم فریاد برس
یکہ بشی با نامہ دہ افغان	بر خدا نامہ دم از مردم نہان	آنقدر از جان کشیدم آہ و درد	تا خدا بر حالت من ہم کرد
کہ خدا از طاب تو بودہ ام	حال خندم کہ رہہ کم کردہ ام	گرش گفتم تو دوی موصتم	کہ دلہ جستم تو دوی مصلحتم
گر کہ مومن گشتہ ام بدین رت	از جانش و دہ تو کردہ طلب	گر ازل را خواستم کردم کلان	منظر توست ای خلاق جان

# سال پانزدهم ظهور

۱۸۵۸ م

# واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق

اجازت ورود دادند و چون در آن سنین عراق عرب خصوصا کربلا و نجف مرکز فقهی شیعه و محل درس و بحث سائل فقه و اصول و تحصیل اجازه و جناب بود و در بابین درس مجتهدین سیدین مراجع حکام شرعی و افتا شمرده میشدند حاج شیخ مرتضی الانصاری در مقامات علم و تقوی و عبادت نظیر شدت و کمال مجتهدین و معاشیعیان زودی اطاعت می نمودند و بواسطه بعضی از علما مقامات و مطالب حال ابی شنیده بی بطنیت آن برده اند

کل معصوم توطه زما سوی	یک نظر بر من بنیاد را بخند	من بنیادم فدایم در کی است	خود تو میدانم کاینده تو هست
ارضا بنمای راه خود مرا	رد پای باطنم راده شفا	خود بفرمودی که هر کس کیست	سوی من آید من آیم دو قدم
من تمام عمر خود بودم در آن	در تمام رحمت ای تمام جان	بعد از این تو آیی پس و اما بنده ام	از تمام درگاه ای حق رانده ام
اندر آن شبی برم ریاری	غیر چشمم کسی بیدار نی	خدیجه داشت در دل خفا	جله را کردم عرض بر بها
که فرستم صبح اندر خدمتش	تا جواب آیدم ز حضرتش	کردم بسته عا که ام در حضور	عرض دارم تا یمن بین امور
گر بی بسیار بنجوم ز سوز	تا که آتش را رساندم بر د	قبل از آنکه بر آید آفتاب	گوش من آمد صدای حق باب
کس فرستادم بر نیکبند	دشمن است این آمده برست او	دمم آمد تا گمان آرام جان	خادم تبه مغرور حق جهان
گفت فرزند بهادر ای جوان	که بعد در منزل شمس جهان	گو که گشتی تا امید از بهر کسی	اتفا آورده بر ما بسی
آنچه در شکفته بشنیده ام	گریه او زاریت را دیده ام	آنمطالک ز شستی زینجا	جنه را فرمودم بر ملا
یکت یکت طهارت را و مطمئن	عقل من حیران شد و بخوشتم	گفت از نیت داده ام امر زدی	هر چه تو خواهی بگو فرزند زدی
چون شنیدم گفت او را یکتیک	بر دلم در هر گمی مانده است شک	صبر از جان من آمد بر د	کای فیهان بنگرند از قفس چون
سیدم بر ابراهیمهای ما	انفدای تو بهما جانهای ما	آنترضه که ز شستم و ششش	قبل از آنکه ز شستم قدمش
هر کلام را جواب داد است	با وجود آنکه او نا خوانده است	بخود که است اندامی باز	این خوانده است به جا باز
گر خدا نبود کجا رفته من	دهش با خلاق خود گفتم سخن	منظر حق است بر اسم بها	نده خواند خویش را بنده خدا
سربلایی با می نهادم سرا	تا رسیدم خدمت آن پادشاه	بر زمین افتادم ساجده شدم	دشمنم گفتم تا شدم
کای خواجگد ز جرم غافلان	بوده ام تا حال جزند کا فلان	حال ایانم بخش ای خدا	که خدا زدی ندارم جز بها
حضرت سید بفرمودی که من	بنده ام دیگر مگر ز پیمان سخن	لذت عفو الهی برده ام	به برابر خدا زده ام
گر بنودی خلق تو بی ایمان	که در عترت گفتم از سر نهان	لیک تو آن دم زدن این نام	پس سخن گاه سازم و اسلام
باز فرمودی بگو این حرف ما	گوشتها بر گشته است ز درم ما	توبیان رب اعط خوانده	از بنایاتش چه ادر برده

نوزدهم این سال پنجم شهر شعبان واقع شد

# سال یازدهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۸

لذا بطریق فیهما نہ مدافعہ از تعرضات منصفین ہی کرد و اطلع شیخ ازین امر بواسطہ میرزا علیسقی مجتہد ساکن در کربلا کہ عالمی مسلم در مراتب علمیه و مقامات عدالت و تقوی بود و زرافا سید محمد مجتہد اصفہانی عالم الہی شہیدہ محسن و تقوی برخواست و مجلسی را گرفت و فہمین است کہ آقا سید محمد مذکور بوقت بغیر زیارت کاظمین رفته در بغداد بجا حاجی جعفر دولت آبادی وارد شد و حاجی بابا درش حاجی خلیل از تجار مشہور و متعصب در دین و ملت است

عرض کردم خواہم الاچی کہ بود	خبر خائس حق من نظر نمود	در تمام باب فرمود آن غمخور کہ تو توفیق نیست حاضر
یکند من نظر از بعدم ظهور	من بشیرم تا کینہ امزش قبول	دست شش ما در دار اسلام در جوار حوشن دار تمام
بعد از آن فرمود آن سپہ دگار	رضن تو لذت آہ زین دبار	گذریم شرح آرزو دواع خون در آن گرد خشم بکار
درد او گردیدم در اصفہان	خاک بس میزدم ہر خطہ بوس	الغرض بانکہ آہ غمان درد گردیدم از آن آستان
جان ما رخت شہ شد مشعل	خندہ بچراش کہ زدش بزل	سطلہ شرا گشتم در من میزدم آتش بجان مردان
آمد اندر کردہ بی نظر	جمعی از آنکلمہ را کردم سپر	جدو رہستم کند موسی جہر تا در سلاہ موسی جہر
بعد از آن کہ با شامان آمد	از غم بچران در غمان آمد	اندر آنجا بود کشتن آہ راہ اصفہانہ در سلاہ دول سیاہ
حاجی دستہ مہر نام او	مرا کی کردم باہم گفتگو	بر سیہ دل خواندن و عظم جہود بر صراط ابرحق ہرگز نبود
این مسلم فریاد میداد چرا	اسم او جاری شود بر کلاہ ما	لعنت حق بر ہمان مجال کور کہ خندہ محفوق انبند بود
در ہمدان بسر و جان کردم	خدمت اجناس باران آمد	خندہ زدی در میان مردوزن سر حق در درہ گفتیم سخن
بعضی از آنہ سستان آکہ شدند	عازم انشور و اندر گہ شدند	اندر آنجا خواب عوام شاہ را لطف فرمود این در کابل
خندہ زدی در سزان افسار بار	بر کمال الدین خادتم گذار	دیدم آنہم بھیج من روانہ است مست افسانہ دان بمانہ است
باہم آہی زرد دل پر خون زدم	تا چشم خویش بر خون زدم	بعد از آن در عاصبت نظام گذار جمعیان آکرہ خون شیراز
زخم آندہ زہر کا شان در سہ	بودند آنجا چستان با وفا	لیکن از سر خدا کل فی خبر غیر ابراہیم انصاف نظر
در صبح شاہ را ہی گفتہ بود	شرفا کہ کسی شفقہ نبود	بعد از آن خود عازم کربلا آن خود پناہی خویش در زہر آہن شد
از زہر شہ را گریہ میکردم تمام	کای خدا عمر مرا لیکن تمام	شد دیدم بچران سراپد باہا من خواہم زہر زہر در آہن
این وطن نبود بود سخن بید	آن وطن در در کہ در کویت رسید	من عزم در دیار خویشن یک نفر اینجا ندارم ہم سخن
ہم بس از سر حق آگاہ نیست	ہم بیدل کی ہر آہ نیست	شعرا ی شش شفقہتی لیک پناہ ز مردم خواہد
گاہ از بغداد کوچی بر رسید	ایندل دیوانہ از غم میوسید	شب دیدم خواب کاہ آہرہ بر بالابندہ اش غم شدہ

سال پانزدهم ظهور<sup>۱۸۷</sup>

# واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۱ م

ایرانی و ساکن بغداد بودند و افاضت محمد میر حسن گل کلمات که بنام بابی مشهور و بایار و اعیان معاش بود ملاقات نمود گفت چون این امر موجب خلاف همه فیما بین علما شده میخواهم حقیقت واقع را بدانم دیشی در خلوت بنوعی که احدی مطلع نگردد بمحض ایشان رسیده مذاکره کنم مقصود امر عرض دارید و شبی را بنوع مذکور معین فرمایند و میر حسن مطلب عرض نمود و شبی امقرر فرمودند و در نیمه شب ساعت معینه میر حسن از پیش و عالم مذکور عبا بر سر انداخته بیت مبارک وارد شد و میر حسن برودن رفت و او همیکه بمحض راهی رسید و مسوالات چندی نموده جواب شنید از شغف شکفت چنین گفت شهید است که آنچه درباره عقائد و اعمال شما از معضنین شنیدم غیر از شما شده کردم حتی در ساعت اول خائف از این بودم که چیزی بمن بگویند و سحر نموده باشیم کنید و حال استند عا دارم که چای و حلوبات بیارند تا کام شیرین کنم و مکرراً اللهم تعجب و حیرت از معجزات و اکا ذیب مردم کرده زرا و صاف و کمالات ایسی نمجد و تحمیل نمود و هم گام سحر با کمال خصوع و ارادت از بیت ایسی خارج شده بخانه برگشت و برادران دولت آمادی بانظار ایی بیدار بودند و مستفسر احوال شدند و او اظهار واقع نمود و آنان بنوع وحشت و تعجب پرسیدند که مثل شما عالم و سید متقی چگونه با نجانب وارد میشود و سید با صحت بیان و اخلاص چنین گفت منم قبل از اینکه بنجد مت ایان بر رسم روایات موجب بسیار شنیدم لکن الحال دانستم که شما نشان چنین معجزات نشردادند و ایست شما بگویم آنچه شنیدید که بفرمود بود

من فرستادم تبر لوجی بدان حال اخت شیخ دارد بد بخوان صبح قسم دیدم آن موقع زود زری بی بنده درگاه بود  
 ز جسد جمال داده و ز عناد لوح بنده بر کس دیگر براد خفتش را باز شنیدم ام خواب خود را از همه پوشیده ام  
 یک سواد از لوح خود برداشتم اصل را در پیش او بگذاشتم ... ناگهان آمد جواد زرگویی است شد معطر عالی از بوی است  
 صیحه از جان شنیدم کی جواد من حق بر مردم این شهر است کینفر آدم درین دیرانه نیست یار آنست و آن پیمان است

سال نازدہم طہور<sup>۱۸۸</sup>

واقعات سال ۱۲۷۴ھ ق

۱۸۵۱م

د تحقیقات میں انگریز فرمان قرار دے دیا گیا بلکہ خود شخص و مجاہدہ نمایندہ و اندوہ برادر متعصب بنجو گفتند کہ سید  
 مجتہد نیز باقی شد واد صباح روز دیگر از بغداد خارج شدہ بکربلا و نجف عودت کرد و در مجلس درس شیخ صاحب  
 شد و شیخ حسب تجلیلی کہ از سادات بنمود و بر مقدمہ بر خود نشانہ دل پس از ختم درس میں علی صحبت با بہا بکجا  
 آمد و حسب تعصب تو ہم خود امور سی ذکر نمودند شیخ گفت عبادی باین معنوی عانت اگر شخص معتدی  
 بد انجام زلفہ تحقیقات کردہ از مطالبان یافتہ در اینجا اظہار میداشت گفتگو میکردم در آنحال عالم مذکور از شیخ پرسید  
 کہ مرا چگونه شخصی میدانند شیخ گفت اشہد بانہ عالم و عادل و معتقد عالم مذکور آغاز سخن کردہ گفت در  
 این سفرم بنیاد بجدت ایشان رسیدم و فریب نہ ساعت گفتگو کردم و در جمع عقائد و مسائل  
 مطاع ششم قسم بچشم رسول اشہ بخر علم و کمال و دیانت و اخلاق روحانیان خبری ندیدم اگر اجابہ  
 میدید سوالات خود را جو بہ ایشان را معروف دارم شیخ گفت بسیار خوب واقع شد بیان نمایندہ  
 ہنیکہ عالم مذکور شروع بد کہ مطالب نمود برخی از مطالبی حاضر تعصب در زبیدہ پر خاش کردہ کلانی  
 بنوع سود ادب باصوت مرتفع و لحن شدید گفت و شیخ از جای برخاست و بحال تعرض از احوال  
 و اخلاق آمان ببردن رفت و عالم مذکور اظہار داشت کہ من ہنوز حکایت نکردم و مطالبش را  
 تکتم و شاد بین نوع سلوک کردید چگونہ خواهد بود وقتی کہ مسائل و مطالبش را تعیر نمایم و میرزا علی  
 مجتہد از احوال سید مذکور پی تفحص و تفتیس برآمد و بعد از رفتہ در محضر اہی حضور یافت و سوالات

آوردہ اند کہ عا آقا مجتہد حاصل در بندگی چون از بغداد برای زیارت کاظمین تہا و پیادہ میرفت ذوق کہ زلیخہ اہی طہای زخمتہ بر کز بندش مطلع  
 و برای ربودن در کلین بودند و مرا زخمهای بسیار با کار و جگر زده نقدینہ کار بردند و عابریں ویرا یافتہ نمیشی بر زدن و با مر  
 الدین شاہ جراح برایش از طهران بغداد رفت و او نہرت داد کہ با بیان بانعام از عذارت و معادلت ایشان چنین عطا کرد  
 شد نہ بعد از مانند سار علمای عراق با ایشان مساعدت کردہ مطالبان را امضا و تصدیق نمود

سال پانزدهم ظهور<sup>۱۸۹</sup>

واقعات سال ۱۲۷۴ هـ ق ۱۸۵۱ م

دشبهان خود را معروض داشته مرقن دوسن گردید و نجف عودت نموده بلاقات شیخ رفت در آن حال  
شیخ مریض و بتری بوده چنانش قوت بنیائی نداشت و از میرزا علی اصغر محمد پرسید که این کسبت و نیز <sup>علینقی</sup>  
این بیت از مشنوی رومی را خواند ما طیبیا نیم و شاگردان حق بحر فخرم دید ما را فاطم و  
شیخ بنوع مطایبه گفت پس جو کسبت نبض مر بینید و میرزا علی نقی شعر دیگر خواند آن طیبیان  
طیبی دیگری که بدل از راه نبض بی برند آنکا چنین گفت که من بعد از دفعه حضور ایشان رسیدم  
دجبت بر من بالغ شد و هینده عرض میکنم که تحقیق این امر بر ما فرض است و شیخ گفت که من نهایت  
دارم اگر وقت بایم در سائل توحید و اصول عقاید تحقیق و دقیق نمایم و میرزا علی نقی بنوع مزاج گفت  
چنین معلوم و مفهوم میشود که تاکنون از سائل توحید بخیر مانده اید و با کلمه شیخ مریض از آنگاه بعد از  
در خصوص این مر سئوالی می نمود و یا سخن در میان می آمد چنین میگفت بعد از نزدیک است بر تحقیق  
کنید و با توالت مردم اعتنا نمایند و خود برای اعتمادی که بعالم مزبور داشت هرگز سخن مغایر و عمل مخالفی از  
بزرگ کرد و میرزا علی نقی محمد و سید محمد مذکور گاهی بعضی از الواح و بنایات آئینه را بدو می رساندند و  
اقدامی کردند ولی پیوسته اخاد ناره شورش و فتنه ملا ما را می نمودند و بدین طریق و بواسطه تذکرات جمعی ازین  
از طبقه علما و غیر هم که معین بلاد عراق بودند پیوسته ایرانیان آن خود در تعیین روز و آرزو با خبر از امر بدیع شده  
آنکه طالب متفحص بودند سئوالات عرض کرده جواب میگرفتند از آنجمله سید یوسف سده ای اصفهانی  
از کربلا کتوبی بمحضرا بنی محاشته از کیفیت ظهور قائم و علامتش پرسیده گفت هر که این سئوال  
جواب گیرد اعتراف خواهد نمود و عسکر صاحب از دوستان بمحضر مبارک رسیده و سئولات را تقدم  
داشت و حال ابی همان روز رساله جواهر الاسرار فی مباح الاسبغ را صادر فرمود و برای <sup>ستاد</sup> و  
دعا رساله مذکور چنین است هو العلی الاعلی با ائمتها السالک فی سبیل العدل والناس <sup>طن</sup>



١٩٠  
سال با نژود هم ظهور

واقعات سال ١٢٧٣ هـ ق

١٨٥١ م

الى طلعة الفضل فدل على كآبك وعرفت سؤالك وسمعت لحنك طلبك في سردق فؤادك  
 اذا اندفعت سحب الازادة لتمرر عليك من مطار الحكمة ولماخذ عنك كلما اخذت  
 من قبل وتطلبك عن جهات الضد الى يمكن الاحدية وتصلك الى شريعة الصديقه البشريه  
 عنهما وتترك نفسك فيهما ولكن عطشك ويبرد فؤادك وتكون من الذين هم كانوا اليوم <sup>الله</sup> يورد  
 المصدين ولو اتى في تلك الايام التي احاطت كلاب الارض وسبع البلاد وحضبت في  
 وكرت سري واكون ممنوعا عن طهارها ما اعطاني الله من بلاي علمه وجواهر حكمته وشوناته  
 فدرته ولكن مع كل ذلك ما احب ان احب من نام حرم الكبرياء ويود ان يدخل في  
 رفوف البقا ويحب ان يطير في سماء هذا البلد في فجر الفضا لذا ذكر لك بعض ما اكرمني  
 الله عما يطغى النفوس وتحملة القول لتلك برفض ضوضا والمبغضين واعلام المنا <sup>فقطين</sup>  
 ودر مقامى بوبى حين خطاب فرزند اذا انانصف بايتها العبد الذي طار ابناءك  
 في الظاهر ولكن وجدنا جبارك في الباطن ثم اجعل محضك بين يدي الله وانك ان  
 لن نراه اذ هو يواك وانك ان لن تعرفه انه هو يعرفك هل بعد احدان يفسر  
 تلك الكلمات بدلائل منقنه وبراهين واضحه واشارات لائحته على قدر الكفايه  
 يشرح قلب السائل ولكن فؤاد المخاطب لا قول الذي نفوسه بينك لن بعد احدان  
 يشرب وشحاتها الا من يدخل في ظل هذه المدينه التي بنيت اركانها على جبال البنا <sup>فؤاد</sup>  
 المحرمه وجدارها من زبرجد الاحديه وابوابها من اللاس الصديه ونوابها من طيب  
 المكرمه ..... والتي سمعي سمعت عن واحد من علماءهم يقول لو يظهر كل تلك العدا <sup>نات</sup>  
 ويظهر تمام المامل ويحكم بغير ما نزل في القرآن فما يكون بين ايديها من الفروع لتكذبه

سال پانزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۴ هجری

۱۸۵۱ م

ونقله وما تقر به ابدًا وامثال ذلك مما يقولون هو لا الكذوبين بعد ان دعوا الى الفناء  
 ونفخ في الصور وحشر كل من في السموات والارض والمهالك نصب والصلوات وضعت والاباء  
 نزلت والشمس اشرفت والنجوم طمت والنفوس بعثت والروح نفخت والملائكة صفت  
 والجنه اذلفت والناد سعرت وقضى كل ذلك والى حينئذ اعرف احد منهم كانهم  
 في عشوائهم ميثون الا الذين هم آمنوا وجعلوا الى الله وكانوا اليوم في رضوان الله  
 محجرون وفي رضى الله يكون ودر آخر رساله جنين مطهرت ولكن ما وجدنا الفضة  
 وما شهدنا المهله من هذا الما فالذي جاء من عندكم وكان عجولا في الامر والكضاة  
 الحكم للاداء اخصرنا والكفينا وما ائتمنا ذكر الاسفاد بنا مها وما ينبغي لها ولبنيها  
 الخ **كيفية انجارت آقا سيد اسماعيل زواره و برحقى**  
**از وقایع مهمه در بغداد**

میرزا ابراهیم خان تبریزی فاضل ایران یقیم در بغداد که بنوع مذکور اظهار محبت و اخلاص نسبت بحال  
 میکرد و ذرات نمود و دبیر الملک بر جای وی برقرار گشت او نیز نسبت بهیکل مبارک بحال تواضع نمود  
 و رفتار کرد و در ایام کار گذاریش و قبه آقا سید اسماعیل رفیع ( زواره اتفاق افتاد و او را علمای و  
 محترمین و زرشاهیر باتبیه بود و بعزم تشریف بمحضراهی وارد بغداد شد و زرشاهیر احوال و آثار مبارک  
 حالت عشق و جذبہ باد دست داد و غالباً ساکت و متفکر و متذکر بود و گوی میگویی است و اشعار  
 و بیانات عشقیه جذبه بسیار در فارسی نوشت و متذکرها خورد و خواب بریده بشما سر برآ  
 مبارک میگذاشت و خدیوم قبل از طلوع آفتاب خواسته در بیت و کوفه باغچه سیادت

سیادت جاوید کرد و خاشاک و غبار را برای آنکه تحت اقدام نماید بدجله ریخت و مدت چهل یوم آن حال باقی بود و بالاخره در هنگام ظهری بخارج بغداد در طریق کاظمین بکنار دجله عقب نیکه بکنارش رفته در آنوقت که مردم ذباب و ایاب میکردند روی سبب ابی نشسته حلقوم خویش را با تیغ برید و خون در داخل دجله ریخت و در آنحال دوزخ بادیه نشین برای بردن آب با بخار سینند و مذبوحی را مشاهده کرده صیحه برکشیدند عمال کرک عثمانی که دیدند سیدی بدانوقت بر گشت بشما فقه جمعی مجتمع شدند هنوز متی داشت و تیغ بر روی سینه اش بود و میخواست خود را بدجله اندازد همانوقت نمودند و از قابل پرسینند اشاره تیغ روی سینه خود کرده فهماند که با دست خود این عمل را مکتب شد پس او را بکناری برده ایرانیان را آگاه ساختند و او را بسرایه حکومت عثمانی و نیز قونولجان بردند و اهملکی تحقیق نمودند معلوم شد که آنجا نود پس حبسش را بکاظمین برده در تل احمد دفن کردند و جمال ابی از این واقعه بسیار شاک شدند و تیغ و اشاره فهماندند که اولی این بود بد آنحال بماند و موجب تربیت روحانیه و تقدیس امام شود ولی در بعضی از بیانات مبارکه در حق وی چنین سطور هست آنکه سلطان لشهدا و محبوبم و نیز حاجی حسن تبریزی که تخلصات علمیه نهشت بقوه عشق و انجذاب تقاسیری بر کتاب مستطاب تفسیر حسن العصف فوشته تحقیقاتی نموده شور و دله بدیعی در حالت دوستان ایجاد کرد و هر کس حال او را مشاهده نموده بکنارش شنبه منتقل گشت و او قبلا در کرمانشاه بجزر ابی رسید و نیز چند سفری ببغداد ذاب و ایاب کرد و در آن ایام چنان ساکت و ساکن بود که بعضی نوع حیرت و تعجب حالت او را در محضر مبارک

حاجی حسن تبریزی با حاجی علی عسکر که ضمن واقعات تبریز در بخش هم دگری از او نمودیم در سال دوم اظهار حضرت نطقه اولی تحقیق یافته چون ملاقات اطلاع نمود و امر تقاضای مجایب باب اباب بود و بواسطه حاجی بر رسید ملاحتصار از این احوال گردند هر روز زبان زنده و در بشردیه ملاقات آنجانب رسیده هندی شدند و از آنجا با هم بودند و حاجی حسن بعد از واقعه شهادت کبری بقصد

# سال شانزدهم طهور

## واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق ۱۸۵۸ م

مبارک مذکور داشتند و جمال اہبی فرمودند کہ بہنگام نطق و بیان حاجی بیاید و در این ایام مذابرا عظمت و وحدت جمال اہبی برکشید روزی قمہ بر کمر بستہ در بیرون بیت بجنوب مبارک معرض داشت اذن فرمایند تا بر سر درہ جمع اہرہ را از الجہار و ابلاغ نمایم و در جواب وی بدین مضمون فرمودند ای حاجی قمہ را از کمر بکن کہ امر الہی باشد در جہ ظاہرہ بروج و یحان القا شود قمہ و شمشیر لازم نیست پنجہ ایمان شمشیر این آخوند ما ہستند کہ کجلی از عوالم کتبہ بچیرہ میباشند و جز اعراض و اعتراض بر حق شمری ندارند ہمانا این امر مبارک باید بنبیحات اعمال تعدد ظاہر و احدیث ارواحیانہ مرضیہ ظاہر شود نزاع و جدال و سیف ممنوع است و دیگر وقعہ ملا با قرابن امام جمعہ فاشہ بود اورا بدر

بقصد تجارت عام ابتدا گشت و حالات انجذاب و انار عرس دراد و بطلہ درک مضر اہمی حاصل شد و بعد از واقعہ بیخ نذرند ادا امر عروت وطن فرمودند ہنیکہ تبریز رسید از بہت شدت فقر و تنگدستی تمام این امر سوخت نیست تا بد و در قری و اطراف مشول مکتبہ گردید و یک از اقاربی بخصبش او ببقای الجہار رفاق کردہ شی و را در تبریز خواب شمشیر نمود و جسدش را بقصد و اموش را تصرف کرد و آشنا یان بہ با واقعہ برودہ قصد و سنگیری نال داشتند و انعام بر شمشیر کریمتہ در ان مملکت بخجری برد و حاجی محمد باقر قزوینی با شہ خا کہ حاجی محمد باقر ہمدانی (ذیل ساجز) کہ در ابتدا حجرہ رازی دہشتہ نزار بودت ایران فرمودند قبیل زندی نوشت آمدہ گزرا از حضور مبارک طلب برکت و ثروت میکردند بہنگام حرکت نایبہ فرمودہ بایشان بگوئی ظاہر شایہ تو جہ خواہ کرد ولی در حقیقت خطر خایبہ افتاد و کربلائی محمد باقر ہمدانی گفت بناہ میرم بخدا از خفا کہ برای عوالم در خفا من ضرر دارد اگر خفا بہ در خطا بیزای غیبت نماید و انا فلا و لکن کربلائی محمد باقر قزوینی گفت من دست بر بندارم تا عمر و فرزند تجارت ایران کردم و اوقات غائبہ دیدہ کہ در امر تہ جبہ حضرت نمایان میکنم و چون بفرزین و تبریز رفت و تجارت مشول شد و ترغ کردہ با سلاہ قبول سفر نمود و خان والدہ ذرا عالم تجارت میرفت و حاجی محمد باقر ہمدانی نیز تجارت رسیدہ ولی بہتہ حال او با عدال بود تا مردہ بکہ فرستند و چون حاجی قزوینی را بعد از ورود جمال اہبی با در نہ ملاقات کردم اورا معاشر با اشخاص آلودہ بدینا دیدم و تبریزش سرور بود و چون اورا سنا نمود کہ میرمایند و لکن تو امع الدین هست تو بہم سخن و کردہ تہ اعتناء نمود و چون نمود شد طول کشید کہ برای او تہ بسیار خرید قیمت آن منزل جاش کردہ صد نذر تومان حاجی خالی و قرض حاصل کرد و بجنوب مبارک عرضہ دستہ عام نمود و در جواب دندہ نصرت غیبت شد و در ہمان ایام تہ ترغ کردہ و حاجی ثروت وافر یافت و در بیروت خان سفر شد کہ این مکتبہ گفت امروز خدای مصلح و مشہور این لیرہ است بہنگامہ سمیع مبارک فرستہ فرمودند خدای اورا از اگر قیوم و بطلہ غوری کہ در او پیدا چون انعام مبارک خیر یافت طبعان عظیم نمود و در اندک زیادہ تجارت افتاد و بعد از آن در پشین گشت و نزد حاجی الجہار نایبہ نمود و عرضہ اش بطرا نمود

سال شانزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق

۱۸۵۸ م

پدرش برای تکمیل تحصیلات علمیه دینیته نجف فرستاد و در آنجا بواسطه افتاد محمد ذنبیل، قاضی تصدیق باین امر نمود  
 و بعد از توفیه کرده شرف محضر ایهی حاصل نمود و این در اوقاتی بود که آقا سید اسمعیل فریح و حاجی حسن نیکوگر در بغداد  
 حال ایجاد داشتند شخصی از علماء و مشوین حاجی گلپاسی که با اتفاق ملاقات کردند کور برای تکمیل تحصیل نجف آمد  
 و از شخیه بود و ملا باقر تبلیغ این امر باو نمود و او بکمال تعصب و عداوت قیام کرد در بغداد علی ملا الشهدا و باو کا  
 سو و مغربیات پرداخت و ملا باقر هر قدر نصیحت نمود سودی بخشید بلکه بر احوال و اعمال سینه اش میخورد  
 تا آنکه رام خستیدار از دست ملا باقر بدر رفت و عزم تنبیه و تادیب او نمود و بی رحمی از ارجا گفت که من تاب  
 استماع سب و لعن و یاده گوئیهای او را ندارم و او را نیز نم دلوانیکه خود هلاک شوم و احباب او را منع کرده گفتند  
 که این نوع از اعمال ممنوع است ولی ملا باقر بدون اطلاع احباب قمه بدست آورده در وسط زور در بازار ارجا  
 که مجمع عام بود با آن آخوند مصاف شد و باو گفت آنچه تو گفتی بدگونشیدی حال تو را بجزای اعمالت برسانم  
 آخوند بگریخت و فریاد و فغان همی کرد و ملا باقر با قمه آخته از عقیش شتافت و مردم از بین و سایر  
 دور شدند تا باخوند رسیده چند زخم زد و مردم اجتماع نموده ملا باقر را دستگیر کرده زدند و بستر آ  
 حکومتی بر زد و از آنجا ویرا بقونسلخانه ایران فرستادند و در آن اوقات دیر جهام میرزا مخبر خان  
 لواسانی نوری که سابقه معرفت و اخلاص با جمال مبارک داشت مامور اصلاح بعضی امور در بغداد  
 بود آخوند گلپاسی را با دو سوار بایران فرستادند و ملا باقر را نیز نظر مصلحت حبس کرده آنگاه برآ  
 گفته بایران برود و جمال ایهی نیز دیرا امر فرمودند که بایران رفته باشند تا تمام آخوند گلپاسی یافته  
 اند و غفور و عفران طلبیده گوید آنچه واقع شد خطا، شخص من بود مربوط بدستور این امر نیست و در هر حال

غفور و بخشش ترین گردید و اما حاجی مخبر باقر هدا نه ثروت و برکت جمانه یافته، آخر الایام با اعتدال در  
 امر مبارک خادم و امین و صادق موافق بود :

# سال شانزدهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق ۱۸۵۸ م

در بهمان آخوند بادی تصادف نمود و بحکومت عرضحال گفته ملا باقر را دستگیر کردند و لوحی که در  
 حین خرد جیش از عراق در حقیقت صادر شد از جیش در آورده و در آن لوح این مضمون بود و فعلت  
 ما فعلت و بلس ما فعلت و تویج و امر بتوبه و انابه بود و حاکم بعد از مطالعه توقع گفت چون  
 با مرصاحب امر خطا کردی باید محبوس شوی و چندی او را در حبس بست پس بواسطه دو سائل دولتی  
 مابین آن اصلاح داد و ملا باقر مرخص شد بغداد عودت نمود ولی دیگر جمال بهی با و اظهار عتاب  
 نفرمودند زیرا که واقعه مذکوره سبب گفتگو و طغیان بعضین بغداد گردید و در سر بغداد و نهم قیام کردند  
 و دیگر آنکه سید حسین قاضی یکی از زائران کر بلا سخن مناسبی گفت و اینکه خبر بیع جمال بهی رسید  
 بسیار شایسته بود چون واقعه بیع موجب عیب معاندان و دولتیمان گردیده اندیشیده که این خطا  
 باندستن حکم معارضت چنین جانشانی میکنند و اگر امر بیع است یا بنده خواهند نمود و بوی  
 همچنان در بعضین کرده اند امر بهی متفرق دوزی اجناسا در شد و جمعی از آنان که در ده که محل شغلا  
 خود بودند بمحض اینکه امر مبارک را شنیدند که ما را بنا کرده است و آنچه داشتند کالعدم پنداشته  
 بدین تامل لمح از بغداد برین فرستند و اما محمد ضای سیرازی سابق الذاکره چنین نوشت این بنده  
 اگر چه دکانی نه ششم چون آقا عبد الرسول قمی در برادرش مشهدی حسین ایدم که ترک دکان نموده ام  
 بیروت اند و حکایت کردند که امر مبارک بخروج اجابایران صادر شد و ما غاریم گفتم برید که من هم  
 رسیدم در قم عصای خود را از دکان آقا سید حسین قاضی برداشتم خویشا برین در دوازه معظم

در بیستم محرم بوجیب فرمان ناصر الدین شاه مرزا آقا صاحب معظم دوزی و پسر نظام الملک دوزی در لشکر زینبخت منور شدند  
 و شش روز از خانه برای است ایران تعلیم یافت و در آنجا نیز آینه چنان خوش ملک دوزی را برده شد و نیز از هموطنان کشید  
 سپهسالار دوزی جنگ نیز از او بیخ متوجه الملک در برآمد که گشت در این چنین (سپهسالار مشهور) دوزی هم از آن در بار سید مولی گردید

سال شانزدهم ظهور<sup>۱۹۴</sup>

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق

۱۸۵۴ م

مفطم بیابان رساندم و تا شردان جمعی هم از عقب متحی شدند و گفتند نیزه اشکر تبه خواهرزاده و پیشکار  
 میرزا محمد خان دبیر همام که برای انجام اموری از دولت ایران بدار السلام مأمور بود و بحضور مبارک اظهار  
 اخلاص نمود مشرف شده عرض نموده بود که امروز امر عیسی در بازار بغداد مشاهده کردم بدکان اهری  
 زردستان شارسیدم دکان بازار و بیجا دیدم خردگان سید حسین که باز نبود اورا در سر سرب دیدم  
 پرسیدم گفت خبر صحیح درها نجاست که ثابانجا عازم اید جال مبارک فرمودند علی امر نمودیم همه بروند  
 لهذا امانقدر توقف که مشغول بستن دکان شوند جائز نداشتند و سید حسین مورد غیاب ساخته  
 امر بخروج از دار السلام فرمودند هر قدر نیزه اشکر تبه شفاعت نمود که اورا معاف ازند فرمودند تا شفعه  
 شفاعت الشافین لهذا هانروز مرض و عازم بصره و نیزه اشکر تبه فرمودند که دکان بار اخی نظمت  
 و منوطبت کند که خیزی نف نشود و بصاحبش برسانند و اقا رسول و اقا محمد حسین قمی مذکور چون بقم  
 دارو شدند برای ایجابی که در مردم ایران از جهت ارجحیت منفوقه نسبت بیابان عراق بود علما

روزی جمال ایسی در بزرگاشی منفیر بودند و تا کمر ضای ضعیفا از خانه حاجی میرزا امادی جواهری بخبر مبارک آمد فرمودند از  
 آمدن آن معلوم است که خبر تازه باید داشته باشد معروض داشتم الین شاه میرزا آقا خان صدر اعظم را با حاج علی صاحب الدین  
 کشت و امواش را تصرف کرد و سپهسالار صدر اعظم شد فرمودند صدر اعظم شدن سپهسالار صحیح است چه که با اطلاع  
 کشته شدن میرزا آقاخان صدر اعظم کذب است زیرا او مراعات وقت نمود اگر ضعیف بود با او رسید و بخواند حال  
 تعصیر خود اقرار خواهد نمود اما حاجی کاخان البته باید ذلت یغید و اورا قهر آندی در رسد بعد چون خبر صحیح آمد  
 همان بود که فرمودند مضروب شدن سپهسالار بصدارت و عزل میرزا آقاخان و نفی اوزار طهران نیزه بود که بعد در  
 آنجا با حیرت کبری عمت کرد و در اوایل ورود مبارک ببیند با تمام از اولی صادر و از برای او فرستادند و در جمیع ظلمهای  
 وارده اورا شریک در سیم خواندند و در اول انوع محمد و شای سلطان ظهور و اقدار امرش بود که ملوک ارض اورا از خود  
 نتوانند باز داشت و بعد در ساجات بیان بجن و بطونیت خود فرمودند که خدا یا گردن که بزنند و پریان پرورش دادها  
 بر آن عمل ندهد بخیر خواندند وقتی این نوع مبارک با او رسید که عازم دیدن میرزا ابراهیم امام جمعه طهران بود چون دیده

سال شانزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق ۱۸۵۹ م

علماء شورش کردند و حکومت هر دور را دستگیر نمودند بطهران فرستاده در مجلس مقید و مغلول ساخته و آقا محمد حسین پس از سه سال حبس در انبار دغانت یافت و آقا رسول هفت سال محبوس بود و در طول مدت حبس نمایان فرقیه اخلاق خود نمود و سال ۱۲۸۲ از حبس بیرون آمد

## انگاز معادلت و مقاومت قونول ایران و شیخ عبدالحسین با جمال ابهی

میرزا بزرگن گزین را دولت ایران قونول بغداد مینمود و قبل از ورودش در بغداد شهرت یافت که بیایان بغداد دستگیر کرده بایران میفرستد و با عده تقیر سباسبی اهل چهل نفر از فرزانگان و علمایان وارد بغداد شد و روز ما سوار بر اسب با جمعیت قریبین از این جانب بجانب بغداد میگذشت و آنها قدرت و سطوت و نسبت با بیاطافه ابراز بغض و عداوت میکرد و با شیخ عبدالحسین که به پیش روی جمال گئی داشتند بر دفع این طائفه جمعی دست شد و تیر میزدند که بدست مصطفی پاشا والی بغداد و جمال ابهی تسلیم دولت ناصر الدین شاه دهنند و میرزا بزرگن گزین نزد والی زرتشتیان بیان کرد

دید که در محراب مبارک ابدانیت بمصیبت معترض ضوع و تعارضه نفوذ بسیار متغیر شد با همان حالت مجلس امام جمعه دارد میشود و روح مبارک را با امام داده مگر یکصد که بمیدیه چیرین نوشته اند و چه تقصیر برین دارد کرده اند امام جمعه روح مبارک را خواند و میگوید که بسیار نوشته اند نیز که محلی ایراد باشد نمی بینم و حاجی عثمان چندی در طهران معزول و محذول اند و بعد از دادن چند هزار تومان تعارضه در پیشکش بجزم آباد رستان رفت و با اهل عیال بخیال ناخت و تاز با آمدند و ناخت چون بنای ظلم که پشت ندای رستان نهادند در روز روشن بر آماج آورده خود اورا گرفته محی شش را سوزانیدند و سوا می اورا بجز روش دادند و مانند چهار ما اورا با پلان و بیام سوار شده مسخر می نمودند تا آنکه اورا از طهران خوانست یوم در روش بطهران با همان هیئت که نزد دست لرا بیرون آمده بود مردم تماشا می او بر میزدند و برای مسخر شدن با سوزاننده از جمله اطفال می گفتند خوش بریدی بجزای ظلم ای کبر رعل هر که کاری بد کند پیش سزا پیش عمل در خانه خود او محبوس ز خانه نشینش کردند و نفر سر باز در خانه اش چانه زدند و هر روز او را بگولت و جرم می نمودند تا از غصه بار تعاش بدن و شب و قی بملاشد و نوعی مغرور بود که حتی حدام و اهل عیال از او دوری می جستند هر چند او پس از مدتی لاین طهران افتادند ولی فصاحت و ذوقی که بر او دارد بر اهدی نه همچنین کلماته بخران با آنکه خوش بسیار محبت

زودتر در سینه عا اسباب گزین محل واقع شد  
میرزا بزرگن گزین کار خود را بقیه ادرت کرده بود و بگردد که او را در زندان اودان بعضی سوزاننده  
اناست بغداد هر روز در وقت لیل در آن حاضر میزدند تا شب ۱۲۷۶



سال شانزدهم ظهور<sup>۱۹۸</sup>

واقعات سال ۱۲۷۵ هـ ق

۱۸۵۹ م

کرد که چند تن اتباع ما از ایران گریخته بیداد آمده است چنانچه اجازت دید که آنان را قبض کرده بفرستیم و پاشا نزدیک  
نفس بود و در وسطه عهده پاشا چنانکه میگفتم از مقامات حال اهل اهل بی و نیز از اغراض قونول و شیخ عبدالحسین آگاهی یافت  
و مقصود وی را بفهمست فهمید و جواب چنین گفت باکی نیت اجازه دارید و آنان را راستی که کنید قونول گفت منظورم  
اعانت و مساعدت شاه است چه که ما بیدادشما اجراء نمیقتصد نتوانیم والی گفت عجب این گریخته گمان میکنند که  
شما با همه قدرت و سطوت اقتدار اخذ ایشان را ندارید قونول ذکر جمال اهل بی و اینط لطف نمود والی بفرمود  
حیرت بدو گریسته گفت کسانیکه جمع فحول علماء و فضلا و ادباء و اعظم بیداد شهادت بر علوم مقام و کمال  
و تقوایشان میدهند و سبب مغررت ایران و ایرانیانند شما گریخته میخوایند و میخواهید با عانت ما دست  
تعدی ایشان دراز نمایند قونول گفت برای این است که اینط لطف هم بآیین ما و هم بآیین شما لطف  
والی بنوع تعرض گفت از اینکلام شما معلوم میشود که دین ما و شما با هم مغایرت است و دیگر از این صحبت  
کنند و میرزا بزرگمان برخاسته خائبا خاسرا بگردن آمد و با شیخ مذکور بحیل و اقدامات معاند  
و معادمت پردازختند و کاتب مملو از مغربیات بپهران همی گاشتنه و نزد ایرانیان مقیم  
عراق حکایات و روایات عجیبه نشر دادند و شیخ عبدالحسین در مجلسی چنین گفت که در عالم رویا دیدم  
با ناصرالدین شاه در سخت فتنه قرار دارم و در بالا محاذی سرشاه لاهی معلق که خطش انگلیسی عبارتش آیت  
الکرسی است و مشهود بود که با بیان آنرا نوشته او بران کرده اند و همچنین چشم شاه بلوح افتاد و بمن  
این عمل با بیان است و عنقریب با همین شمیر که بر گریسته ام تمامت آنرا از میان بگردارم چنانکه درباری

مجتبای قریه همین دست و خوار و اجبار است آنچه اعلامه است و چون با ذریه اجابت بر نیت در آیام قطعی که مردم در سلطه  
سلطانان گردند سلطان ایران آن فساد را با خواهی گمان ترده است لذا حکم کرده که در میدان ارکان بطباشیر انداخته و در میان با این بسته  
و در بازار به نهایت ذلت کشیدند و تا سه روز پای قاپوق انداختند ولی با بل پیش رفتی و اردوشه نیل زندی

سال هفدهم ظهور<sup>۱۹۶</sup>

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق ۱۸۵۹ م

دیاری ازین طائفه در هیچ دیاری باقی نماند و بعد از آن رویای دیگری بدین طریق جعل نموده نوشته ساخت که دیدم در باطن خانیقین بغداد یکی از بابیان بغداد در حالیکه سواره با جمعی عازم طهران خود را بمن رساند و شیشه بر از خون که در دست داشت بر سر رو و لباسم پاشید و این رویا ما از خوابهای صادقانه است تعبیرش اینکه بعد از مساعی من که منتهی بقطع و قمع این طائفه میگردد مورد الطاف و عنایات سلطانی واقع شوم و شاه ایران بطهران میطلبند و در بین طریق بدست این طائفه کشته میشوم و این سبب شود که دولت و ملت ایران بحضرت عزت آید و بیخ و بنیاد این طائفه را کند و منهدم نمایند و یکی از محرمان شیخ که بطبع علم آئینه زبانت ایجاب بجزایری می نمود رویای مذکور و کلماتش را معروض داشت فرمودند آرزوی اولی که ایته الکرمی را بخط انگلیسی بالای سر سلطان ایران مضمون تبخیرش نیست که این امر بدیع همان امر رسول الله است و کلماتش را کلام قرآن منتهی نیست که صورت الفاظ تعبیر یافت و اما رویای ثانیه این را بداند که با اجای خود را قبل از منی نمودیم که متعرض او نشوند و او را بخدا و گذرانند و نه او را بطهران میطلبند و نه بدست بابیان کشته می شود و گذشته البته بر همه معلوم میگردد و آن شخص نزد شیخ زلفه نصیحت منی و توبیخ نموده گفت اولی این است که بجای بابیان ملاقات نکنند و ثانی اگر حق است معارضه نکنی و اگر باطل است از روی بصیرت حکم جاری کنی شیخ گفت تبسم از اینکه ایشان برای مجامه حاضر نشوند آن شخص از جای بزجسته گفت حاضر کردن ایشان را من در عهد بگیرم و اگر بمنزل ایشان نیایند فرار در منزل خودم میدهم و شیخ با حضور جمعی قبول نمود و واقعه بمحض ابی معروض گردید فرمودند این فکر صواب است و همین آن اورا جبر کنید چه چنین امر خیرت را

حاجی بر حسن گل گلاب شیرازی تقیم کاظمی با اتفاق شاهزاده خانم عمده صدرالدین شاه بطهران رفت و با بغداد مرسله داشت و برخی از ملکات پیش پست خان آقا محمد در بند می تقیم طهران رسید و او ملکات بتنا صدرالدین شاه را از کرده بصدقه و قنده و فساد برآمد و شاهزاده خانم سوس و کوشش بسیار نمود تا حاجی را از خطر نجات داد

سال مقدم طهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

تا آخر جا نزنه و من از امر زاده روز قیامت هجتم هر وقت را معین کنسید خبر دهید تا در وقت بوعود حاضر  
شوم و مجال عذری برای شیخ نماند و اینکه کلام مبارک را شیخ رساندند بزم نموده بعد از آن مختلف معتز  
گشت و این حکایت نزد اشراف و تجار ایرانی ساکن کاپلین و بعد از بواسطه همان شخص شیوع یافت  
و مدتی نقل مجالس بود و حرمت شیخ چنان از میان رفت که ایامی طویل از کاپلین بنفیداد نمی  
گذشت و بعد از آن با میرزا بزرگخان و همسرانشان پیسید و تهریه فاد مشغول گشت و در لوجی  
مفضل که در آن ایام از قلم ایهی صادر شده و قصص انبیاء و بلاایا وارده برایشان از تفرحات علمی و <sup>تعمیراتی</sup>  
عصر زینر ظلم و تعدیات پیشوایان دین را نسبت بحضرت ربّ علی بیان نموده اند احوال و اعمال شیخ  
عبد حکیم و امشاش و نیز مسامی افعال ناصرالدین شاه و نیز بزرگخان را چنین ذکر فرمودند و منهم الکتاب  
سمی بالعبد لهذا الاسم الذی انشعب منه جمود الاسماء و بشهد بذالك اهل سرادق البقاء  
و من ورائهم هذا العلم الذی الی المکنون و هذا هو الذی یفر الشیطان عن کفره و احرف من  
ناه اکباد الذین هم انقطعوا الی الله و کافوا علی بهم من کلین و طامن بالله طریقه عنین  
و هذا هو الذی سوس الشیطان فی نفسه حق اغفله عن ذکر ربه و اخرج به عن جوب  
مقدس محبوب و هذا هو الذی علم الفایبل بان یقتل اخاه و کان من الذی استکبر  
فی اول الامر علی الله المیهن المصوب و طامن کفر و طامن ظلم و طامن فسق الا و قد بدت  
من هذا التفتی و سبعود کل فی الک البه ان انتم بغیر الله تفرحون ان الشیطان  
الیه ملائکه الفردوس فی ملا الاعلی بانا ملهم و مجبرون بعضهم بعضا بان هذا  
هو الذی استکبر علی الله فی اذل الازال و اعرض علی النبیین و المرسلین فاعرفه  
ثم العنوه ان انتم تعرفون و لهذا جعله الله خادما لحرمان نفسه و عمال لفته

# سال نهم هجری

واقعات سال ۱۲۶۸ هجری

۱۸۵۲ م

گشت و با اینکه عمال دولت بشت بدست پرتختس او بودند جان از ورطه هلاکت بدر برد و مستعین معاندین خصوصاً شیخ عزیز الله عم جمال ابی شرح عمال با بیان تا کر را با عراق آخته پی در پی مطلقانه و متفرقانه نزد شاه ابلاغ داشتند و آنرا جمعی غیر متخص در قلعه خیره با قوی دستعدا و کثیر خوانند و جمعی از ایشان با هم درسم با القاب نامید و شد و شجاعان صدر اسلام یاد کرده غار کز صفح ما نندان شمرند چنانکه شاه پیر خورده غضبناک فی الجوه صدر اعظم طلبیده بازخواست نمود که چرا خبر نداد و بشت تمام اطفا زانسه و قلع و قمع بایسته تا کر را از ادخواست و صدر اعظم با اینکه کذب اخبار مذکوره را میدانست ناچار شده فوجی از سواران شاپسون را بسوار جرسی حسنعلی خان قاجار نامور ایجا نمود ولی برادرزاده خود میرزا ابوطالب خان را همراه فوج برای راهمانی دستاده اختیار داد تا در کف او گدشت و خواهر ابوطالب خان حرم آقا میر حسن برادر معتر جمال ابی بود که سکونت تا کر داشته اماک و جاشان را سرپرسی بکرده صدر اعظم با ابوطالب خان سپرد که اردو را زیاده از سه روز در تا کر نگذارد و بر عیال و سکنه قریه زبان نرسانند و باس خاطر خواهر و شوهر خواهر و خانواده جمال ابی را مراعات نماید و فقط شورشیان با بیدار سرکوب دستگیر کرده بپهران بیاورند و نیز محسنی خان مذکور گفت که ابوطالب بجات مذکوره همراه کردم ولی از جوانی ناآزموده است نواد را با آنچه صلاح دولت و ملت در رعیت است دلالت نماید همیشه تو بدارت با قدمی نماید و دستخطی بخوانین و سران بگوک نور دستاد که لدی احتیاج با سواران دستعدا خود ملک با ابوطالب خان حسنعلی خان نمایند و صورت حکمی که صدر اعظم بخوانین اطراف نور نوشت چنین است ( عالیجهان سرگردان طائفه خواهد و در امر قوم میگردد که در اینوقت بعض اولیای دولت قاهره رسید که جمعی از قریه تا کر میان رود در سلاک طائفه ضاله

و گفت بفرمایند که بزرگترین است این سال باشد .

سال منقذهم ظهور

م ۱۱۵۹

واقعات سال ۱۲۲۶ هـ ق

لأنه بحيث يجر جدار الذي كان منسوباً إليهم وافنى عليهم وبذلك يفتخر ولا يفتخر  
وكذلك اخذ الله الذين هم كانوا يجتاحي الهوى في هذا الهوا يطرون فلذلك  
ياخترت بما اكتسبت بذلك بحيث اجريت سيف نفسك على وجه الله واستكبرت  
على الله المحض العزيز القدير وفي طاعتك انك تخدم آل الله بما هم وما تدري نيك  
الذي ادكتبت في المحبوه الباطله ولا يعادله شئ في السموات والارض ولا كل ما كان  
وكل ما يكون وتحب بانك تفرحوا بهم وتبغى اساسها الا فوالذي نفسى بيده ما تم  
بل حريت اساس البيت وهدمت او كادتها وهدمت اما وهما وشهدت بذلك  
لسان العيب في جبروت الغر ولكن الناس هم لا يشهدون وانت الذي اصب على  
صاحب البيت واصلاها وما استحييت عن الله وبك ودي كل شئ وتحب  
بانك تفرحها وهذا يعني من نفسك الخبيثه على الله العزيز المحبوب فاسئلوا من  
باملأ الارض اما تقولون بان الله يفرح كما به الحق ان لا تأخذوا اموال الناس بالباطل ثم  
عن وامره الا لتكفرون وكيف تأخذوا مال الناس بالباطل عن الذي يعني على الله وكان لعله  
اظهر من الشمس في وسط السماء ثم با هذه البيوت تفرحون وتشهدون بان صاحب البيت  
يرى منكم ومن اعماكم وبلغتكم بالكتب لم انتم في اسرار الامر لا تفكرون وسعيا بان  
هذا اللعون يفتخر في المجالس باستكباره على الله فلقد افترج رجال من قبلك وكل حين في النار  
بصخرين ولن يجيدون لانفسهم من معين ولا ناصر وكلما يستغيثون بما العذب لا يتأ  
الا بغير الله التي يندب فيه المشركون فلولا الله يا ايها المشرك بالله والمعرض عن ابان  
الكافر بعباده اهل ذمك السفلى من نار ذك يفرحون ويستعدون بالله منك ومن

سال بقدم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

ومن شركك وفي كل حين عليك وعلى من تبعك يلغنون ظمأ ما نهاكم الله عن التوجه الى  
الذين هم ظلموا وكفروا بقوله الحق لا تكونوا الى الذين ظلموا فتمتكم المنا وبقاى برهان انتم  
تغفرون بهذا الظالم العاقر الذي يترك نفسه كل ما نفى الله عنه ويضع كل ما امر به كما انتم  
من اعماله تشهدون ومعذالك انتم تستغفرون اليه وتعطونه وتوفرونه وتمدحونه في  
بجالكم وتبسنونه في امر ثم اليه في اموركم تتوجهون وهذا سرا تزل من قبل على محمد البت  
من كلمات غر محفوظ وكل وجهه هو مولها والخبيثات للخبيثين وهذا هو الخبيث  
الذي تقرب بالحبب وآمن بالباطل وكفرا بالله وكان من الذين هم كانوا على انهم  
يشكرون وهو لا يلبسون على ما فعلوا وظلموا في ايام الله وكفروا ويلغنون  
الذين هم ظلموا واعرضوا عن قبل ولا يدرون ما يقولون وما يلغنون الا على انهم  
ويكذبهم افوا لهم كلما اكتسب ايدى بهم وهو لا الذين كفروا بالله بعد ما عرفوه من  
كما كانوا اليوم ان يكفرون ولوحي دكر خطاب شيخ عبد الحسين در تويح از عدم حضور شراي  
عنايات صادر فرموده هو هذا نزل شيخ عبد الحسين ان يا حسين نوزود الحسين  
وتقل الحسين يا ايها العاقل المرناب انا اودنا حضورك في العراق وجعلنا  
الاخيار ايدىك في اى محل نريد للحضر ونظهر لك البرهان انك فلبت واذا جاء البقا  
هبت الاواباح انك فهدت يا ايها الذباب اتينا بنا قرينه الاجماع وما وجدناك  
يا ايها المشرك بالله مرسل الايات لما دأبت عجزت عن اعذار يا ايها المكارما  
اودنا بالقائك الا لبتم حجة الله عليك وعلى من حولك لعل تكن ياو البغضاء في  
صدرك وصدور الذين كفروا برب الاواباح انك اعرضت عن القاء بعد الله

سال هفدهم طوز<sup>۲۰۳</sup>

واقعات سال ۱۲۲۶ هـ ق

۱۸۵۹ م

بیتانه اهل الفردوس سوف تبکی وتزوج ولا تجد لنفسك من مناص ان اصبحتي بانك  
 الله بغير من عندك سوف تاخذك نجات العذاب وترجعك الى النيران نادى  
 الرحمن في ظل البیان والملك لله المصدق الفها و فداخذ الكسكان بربيه لنفس  
 والهوى والمخلصون اقبلوا الى مطلع الوحي بروح وديحاً فديحاً بفضل الخطاب و  
 المشركون ليس لهم الا الجحيم انها لبئس الضراد الا بمعنا البلا عن ذكر مالك الا  
 ادعوا الناس بما امرت ولا يمنعوا عراض من على الارض ولا سطوة كل منكر حياً فدا  
 جعل الله البلا باكناسم التبع لهذه السدرة التي اذ لفت بالجن ونطق كل ورد  
 عنها السلطنة لله المقدر المتناد سوف بانك الموت وتوى قهرت بك يا ايها  
 المعرض عن الله به اى الوعد ونادى المناد

### واقعات واحوال آقا محمد قايى در عراق

آقا محمد (نبيل كبر) فاضل قايى كه علوم ادبيه و مقدماتيه را در مشهد تمام كرده علوم عقليه و عرفانيه را در نيزا  
 نزد حاجى ملاكاوى حكيم شهر باباي رساله علوم فقه و اصول و غيرهما را در نجف نزد حاج شيخ مرتضى  
 الانصارى و غيره از ارکان مجتهدين فائده داد و شيخ مذکور و شش تن ديگر از فحول علماء براى او  
 اجازه اجتهاد نوشته و شيخ عبدالحسين كه نزد وي در طهران ايامى چند تحصيل علوم عقليه كرده از  
 افكار و عقايدش انك اطلعاى داشت و جمعى از علمائى ديگر نيز در بابائى دانسته در حى حكلى صوفى  
 ميخوانند و از مرادده اش اينطائفة در كابل و بغداد و كابلين خبر داشته شيخ مرتضى و غيره غير عرض  
 كرده گفته اين فاضل بايع و قبح بايع چون بسلا در ايران حضوراً بوطن خود عودت ناپد با وجود چنين صورت  
 اجازه شكلى درين نيت كه حتى غيبر از مردم را بابائى ناپد و معاونت برائى و ضلال ممنوع و محرم عبادت

# سال هفدهم ظهور

۱۸۶۰ م

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

و شیخ جواب گفت که این مرد عالم با رع دستجماع شرائط اجتهاد و نقیصتی ندارد و ما را بر قلوب و وجدان مردم راهی  
نیت مکلف بظا بریم و حکمی بر خلاف عدل و انصاف نتوانیم داد و اما محمد لاجرم منظره منصور اعظم مرا  
بایران نمود و شیخ مرتضی ویران تادی السلام بدرقه کرد و در چون بپرداد و آرد شد نوبتی با کمال تحفظ و حقیقت  
ز شیخ عبدالحسین و جاسوسانش خود را بسبت ابی بقصد زیارت رساند و شرف بجنور حاصل نمود و جماع  
ابی بنوع مطایبه قریب باین مضمون بدو فرمودند که مثل شما شخصی مجتهد و بی تقام و مرجع حکام و ملاذ انا  
چگونه بملقات ما که مطر و دولت و مردودت و منفی از ملکیت و معاشرت با ما موجب اتهام و بدنامی  
آید و حفظ و اعتبار خود ننمودید آنگاه برخی از خدام را دستور پذیرائی و مهمانداری از او در قیمت برید  
خانه دادند سپس با ملا صادق مقدس در اینجا تصادف کرده از ملاقات و مصاحبه با او سرور گشت  
و در آن حال جمال ابی بالغضی از شاهزادگان محترم ایران که متوقف در عراق بودند وارد شدند و ملا  
با کمال خشوع و خضوع در کعبه آورد و جمال ابی با هر دو مقداری مکالمه و تفهیم فرموده با اتفاق همگان رفیق  
و اما محمد که مؤمن بیابان بود هنوز از اسرار و نور ابدع ابی خبر ندانست از فرط خشوع و خضوعش اظهار  
حیرت و تعجب نمود و سندش اشاره فی بطننت مقام مبارک نموده در حق او عبارت عربی چنین  
و عا نمودن مثل انه ان یکف لك العطا، و اجزل فی العطا، و افاض علی جنابک بالموتبه لکبری  
و اما محمد از آن هنگام بنظر نفیس و تفحص در احوال و اقوال ابی مگر سبت و عصر روزی در بیت  
مبارک که مجمع احباب بود مقداری تحقیقات علمی بر زبان راند ولی از امواج بحر بیان و عرفان  
ابی بی اختیار خود را خاشع و خاضع مشاهده نمود و سپس شبی در محفل احباب نجانه حاجی عبدالمجید سیراز  
تحقیقات بدیعه آئینه را از لسان ابی راجع با سرار و در نور خلقت شنیده و متنبه و ملتفت گردید و  
شیخ عبدالحسین از احوالش مطلع شده بعضی خراسان گاشت که از او در خردر باشند و علمای سکه در



سال هفدهم طوز

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

فتنه در سنگر و سهمیر زاد

مجتهد سنگر شکایت بحکم سنان نوشت و تحریک کرد تا نامورین حکومتی را فرستاد و آقا سید محمد رضا پسر  
 برادرش آقا سید محمد باقر بن آقا سید احمد شهید در قلعه طبرسی را در سهمیر زاد و سنگر کرده بازوان ریشته  
 با جور و جفای بسیار شکنجه کشیدند و مردم قصبه از ضرب ملامت و اذیت آنچه نوشتند برایشان وارد آوردند  
 و نامورین در آنجا خواهر آقا سید محمد رضا روضه آقا سید ابراهیم شهید در قلعه مذکوره را با پسرش آقا سید  
 زین العابدین و با پسر عویشان آقا سید حسن و نیز جبار بابی و آینه محمد را گرفتار نمودند و توهمین و اذیت کردند  
 آنگاه مظلومه مذکوره را ران نمودند و شش تن مذکور را بازوان بسته پایه بنمایان کشیدند و در محبس قید  
 نهادند و مدت سه ماه بنوعی که در بخش سابق ضمن احوالشان آوردیم مجبوس بدشته آنگاه رها کردند

شمه از عظمت و نفوذ جمال اهل بیت و بعد از آن در عظمای دولت

و ملت

دو تن از اعظم ایرانیان که محترم نزد عموم امالی و بغایت متمول بود کمال عقیدت و اخلاص نزد جمال اهل بیت  
 سخت حاجی ششم عطا سابق الذکر از علما و فضیلهای بیان بود و چنانکه گفایتم از ابتدای ورود و موکب  
 مبارک بغداد در هر هفته روزی را برای تشریف بقبض حضور تخصیص داد و در ایام هجرت جمال اهل بیت  
 که درستان نیز بهین منوال سلوک کرده هفته یکروزه بمبت مبارک وارد شده بملاقات عظمی اعظم و آقا میرزا  
 موسی کلیم فخر گشت و بعد از عودت مبارک مادر این ایام که شیخ عبدالحسین و میرزا برزگهان بهت بر  
 مرادده ایرانیان که اشتد بوسایل متوجه منع و تهدید نمودند پیوسته بنوع مذکور عمل کرد و با اینکه جمال اهل بیت  
 بمبارل مردم بغداد غالباً غیر فرستند چندان اصرار و التماس نمود که روزی از بیت مبارک که واقع در جانب  
 غربی بغداد بود بمبت شرقی نامرزش فرستند و در آنروز محفل عظیم و جلی محفل برپا بود چنانکه امالی بغداد

سال هفدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

بعذاذ گفتند ضیافتی بدامگونه در بغداد شاهده شد و حاجی که در سن کهولت و بغایت معطم و موقر بود  
بنفسه مباشرت بخدمت نمود و حتی اداره آن جشن بسبع سلطان عثمانی و ایران رسید و حاجی در آن  
مجلس اظهار داشت که دیگر آرزوی در دلم نماند و احساس میکنم که هنگام حطیم نزدیک شد و وصیت نامه  
نوشتم و اسرم را بید جمال ابهی تفویض کردم و احدی را بجز ایشان حتی مداخله در اموالم نیست  
که خواهند عمل نمایند و بعد از وصیت نامه جمعی اشا بد گرفت و بعد از آن مدتی نگذشت و حاجی کجا  
باقی شایسته و اولاد صغیر داشت و داماد بایش با مفیدین به دست شده وصیت نامه را  
کتمان نمودند و بد سائی متمسک شده مال و منالش را بردند در آنحال برخی از اشراف از اخلص  
کیشان جمال ابهی معروض داشتند که احتیاج بوصیت نامه نیست و تجار و محرمین بلد شهادت  
میدهند که حاجی جمیع اموالش را بشما واگذار است چرا توجه نمینمایند که در امور خیریه صرف نمایند فرمودند  
آنچه تعلق بمن داشت وجود حاجی بود و اما این حال و احوال لائق امان نفوسی است که طلبش را  
دلی نقدی معاندین بقامی رسید که زوجه محترمه حاجی بمحض مبارک آمده شکایت نمود که اولاد صغارم  
ایک بکلی بی بهره از مال پدر شده استحقاق عطف و نقد لاجرم جمال ابهی بعضی از داماد و غیرهم را احضار فرموده  
دستور عدل و انصاف دادند بنوعی که آنان نیز راضی شدند آنچه اراده مبارک باشد معمول دارند و  
جمال ابهی مقداری از مال و منال حاجی را امر فرمود برای صغار تخصیص داده بادرشان سپرد و اینها  
میین نمودند که اموال را بمعامله انداخته چندی از فائده را با آنان بدهند و باقی امول محفوظ ماند تا آن  
که صغار بگذرند برسند دوم حاجی میرزا مادی جوهری بود که با همه ثروت و عزت از سوء اعمال  
پیشش سلبایه و سید جلوه گیری نتوانست و عاقبت بمحض ابهی رسیدند و محبت ایشان در قلب سپر  
جایگزین شده بنصائح مبارک که تقیبت گشته دست از تمامت اعمال نا شایسته بگذاشتند و حاجی نیز عقیبت

سال هفدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

عقیدت حاصل نموده و بصدقه تهیه بخش ضیافتی مانند حاجی باشم شده آرزوی خود را بجزر اموی معروض داشت  
ولی قبول نفرمودند و او نیز وصیت نامه بنام مبارک نوشته نزد خاص و عام تقیر کرد که اختیار اموالش  
بجمال ابهی است و چون وفات نمود دخترهایش در همان حسین تاملت حواهرات را برزند و بعد از انقضای  
ایام تعزیت معلوم شد که دخترها از نفقه و دافره موجود چیزی بر حاجی نگذاشته و با مین در سه گفتگو و مسامحه  
بسیار شد و جمال ابهی عثمانی نفرمودند و بالاخره یکی از دامادهای حاجی که سیدی پاکدل بود بجزر  
مبارک وارد شد و گریه کنان التماس نمود که گفت اگر توجه نفرمائید قتل واقع شده و دامن شما را خواهم  
گرفت لاجرم جمال ابهی عرض عظم و آقا میرزا کلیم را فرستادند و نوعی تنظیم تقسیم ترکه حاجی را نمودند که  
موجب رضا همه دراث واقع شد و جمیع دارا، شکر نموده معروض داشتند که سی هزار تومان عشره اموال است  
بر که امر فرمائید تسلیم کنیم و جمال ابهی تاملت منیع مذکور را بمیرزا اموسی فرزند حاجی فرزند بخشیدند تا از  
حواهران خود راضی گردد و دیگر ملا علی مردان نام از ارکاد در سلیمانیه بشرف اخلاص عقیدت نسبت  
جمال ابهی رسید و بعد از مدتی دستش از متاع دنیوی خالی شد و بقصد زیارت میکل مبارک بغداد  
آمد و در امر باشتغال داده فرمودند که ارشعلی را با کمال اطمینان خستیا کنن خداوند نور آییند بنمایند  
نذاکرک بغداد را که در فرایده گذشته بودند مبلغی زیاد نموده اجاره کرد چون کفیل از او خواستند جمال  
ابهی را نام برد و حکومت بغداد چون صداقت و بباقت او را مشاهده کرد که را با کفیل بدو داد و دیگران  
مبلغی زیاد تر میدادند قبول نکرد و ملا علی مردان در مدت سه ماه مال الاجاره یکسال را بحکومت داد و  
گرک بغداد سالها در دست وی برقرار ماند و ثروت وافر می تحصیل کرد و روز بروز در محبت و اخلاص  
بجمال ابهی ثابت تر شد و هر که اظهار انتساب میکل مبارک میکرد در کرک از او مراجعات بمنمود و جز  
خوبش راضی میشد و اکثر تجار و زوار شیعه ایرانی حال و یراد استند و بنفاق اظهار اخلاص مینمودند

# سال هفدهم طهور

## واقعات سال ۱۲۷۶ هـ ق

۱۸۶۰ م

میفرودند و مساعدت میگردد برخی از دوستان بوی گفتند که اظهارات این مردم را اعتباری نیست و برای استخلاص از مغزرات کمرک میباشد در جواب خرید و گفت ایگاش همه بندگان اظهار گفتند نامن اموال خود را با ایشان رایگان بهم زیرا که مال اصفی نیست و داد و عا دارم که جانم را نیز در طریق اخلاص محبوبم نشانایم و بد این طریق ایام عمر را بخدمت محضانه بیابان رساند و دیگر عبدالله پاشا از اراد در سلیمانیه بمحضرا بهی سیده عقیدت و اخلاص حاصل نمود و از آثار امام ربانی کتابی داشت که نزدش بنیابت عزیز و گرامی بود و چون رساله سلوک فارسی سابق از ذکر را در بغداد نزد <sup>عظیم</sup> دیده مطالعه کرد و کمر را چنین میگفت از وقتی که رساله مذکور را ملاحظه نمودم دیگر اعتقادی با آثار دیگران ندارم و سطرهای از این رساله را با تمام آثار امام ربانی مبادله نمیکند و بمحض مبارک پیوسته مرادیه مسکود و با مصطفی پاشای مذکور بستگی داشت و او مردی پیر و از رجال بزرگ دولت عثمانی و از مقربین نزد سلطان عبد المجید خان و شیر مابین بود و رضا پاشا از رجال اندولت که با وی رفابت و عداوت میورید و بدین و از مشاغل دولتی منفرل شد بوساطتی در مابین سلطانی موطف و بمقام خویش منصوب گردید و مخفت مصطفی پاشا را با یالت بغداد مأمور کرد و بعد احمد پاشا را شیر عگریه بغداد نموده دستور داد که ششماهه ترتیب کرده ویرا مقصر ساخته با سلامبول ابلاغ نماید تا برجای وی والی بغداد شده و هم شیر عگر باشد و احمد پاشا در بغداد در قبیل مدتی برای حمایت رضا پاشا از او نفوذ کامل حاصل کرد و در وقت شهادت با مضای جسمی از بزرگان وال بر اینکه مصطفی پاشا رشوت گرفته ضرر بدولت مقبوعه خود رسانند تنظیم نموده با سلامبول فرستاد و رضا پاشا فوراً امر داد که مصطفی پاشا معزول و در خانه اش محبوس باشد تا در امورش رسیدگی شود و احمد پاشا در جای وی والی مهم سیرا بست لاجرم احمد پاشا والی را در خانه اش توقیف کرده سپاهیان در اطراف خانه گماشت که احدی

سال هجدهم طوز ۲۱۰

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰

در آنجا آمدند نماید و بعد آنکه پاشا از این واقعه پشیمان شده برای والی دینبر برای مال حال خود اندیشه نمود و حسب عقیدت و اخلاصی که داشت بمحضرا بهی توسل جنبه موقوف را معرض داشت و در خواست نجاح و فلاح نمود و جمال بهی بدو تسلی داده باین مضمون فرمودند پاشا محزون بمش و بغایت الهی الطینان دار و از جانب نرد والی رود و باو الطینان ده و بگو توسل و توجیح نماید و هر یوم نوزده مرتبه آیه من یتوکل علی الله فهو حسبه بخواند و نیز نوزده مرتبه آیه من یتوکل علی الله یجعل له مخرجاً من کفره انما یتوکل علی الله پاشا معرض داشت احدی را نمیکردارند نرد والی رود فرمودند نرد احمد پاشا رود بگو توسل من با والی نهایت یگانگی داشته ام اگر در چنین حالی عاقبت و دلجوئی نکم خلاف مراتب وفا و مردت ادا و اوراضی خواهد شد لذا بعد آنکه پاشا با کمال سرور و اطمینان بیرون رفت و بهمان نوع که فرموده شد رسید مصطفی پاشا نیز بدست مبارک عمل نمود و چند یوم گذشت که نگرانی از سلطان عبد العزیز خان رسید و مضطرب و غمگین بفرموده آمد که لالا مصطفی پاشا با کمال عزت و حرمت باشند و مقش بفرموده آمده رسیدگی بیناید چه که سلطان عبد العزیز خان ذوات یافته سلطان عبد العزیز خان بسطنت منسوب گشت و چون مصطفی پاشا لاله اش بود باس حرمت و خدمت منظور داشته و بر منسوب درضا پاشا را مفرد و مسکوب ساخت احمد پاشا از مال خود ترسیده بعد آنکه پاشا طبعی گشت که دسالت کرده و بر نرد مصطفی پاشا تا بر آمدن اش فساد و رجای عفو نمود و والی او را معفو داشت و پس از چندی داماد والی برای تقویت امور از اسلامبول رسید و مضطربه دال بر پاکد امنی والی تنظیم نموده باسلامبول فرستاد و مصطفی پاشا با عزت و جلالی پیش از پیش بمقر خود برقرار شد و نائل بقبوحات و مقامات

وفات سلطان عبد العزیز خان و تقرب سلطان عبد العزیز خان در هجدهم ذیحجه سال ۱۲۷۷ و تاریخ نه

# سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

ارجمند گشت و بعد آنکه از بغداد رفت اظهار تأسف ازین میکرد که بمحض راهی تشریف حاصل نمود  
در ایام اقامت جمال ابی در سلامت قبول اظهار محبت و ادب نموده خواست تشریف حضور یابد ولی  
عوض اعظم و آقا میرزا موسی کلیم را بملاتش فرستادند آنگاه مکرراً تشریف حاصل نمود و بعد آنکه  
پاشا بعداً بحکومت وان منصوب گردید و از فرصت مینالید و سیگفت یکباش مغزول از ایشان  
دولتی بشدم و درک محضشان را بیخودم و پیوسته در صد و بود که بهر بهانه میسر شود خود را بخدمت  
رساند ولی ممکن نشد تا بال ۱۳۰۴ برای معالجه عبودت رفت و در آنجا وفات یافت

## کیفیت صدور کتاب مستطاب القیان از قلم جمال ابی

جمال ابی اراده فرمودند که نسبتین حضرت رب اعلی را از امر بدیع آگهی بخشند و چهارمین از بنی حوا  
آنحضرت در مرجع تشریف بعراق وارد شدند و حاجی سید جواد کر بلائی در کاطین با یکی از ایشان  
یعنی حاجی میرزا محمد علی ابن ارشد حاجی سید محمد خال اکبر برای مدفت و خدمات سابقه  
ملاقات نموده و ایشان اظهار میل تشریف حضور ابی کردند و سید کر بلائی بعد از رقه عرض  
نموده اجازه گرفت و روز بعد حاجی میرزا محمد علی مذکور با برادرش حاجی میرزا محمد تقی بمحضرت مبارک  
تشریف حاصل کردند و حاجی میرزا محمد علی اندک اطلاعی در خصوص این مرد داشت ولی تفت  
و حاجی میرزا محمد تقی بی اطلاع بود حقیقت امر در محضر ابی برایشان مکتوف گشت و روزی که  
حاجی سید جعفر و حاجی سید مهدی پسران حاجی میرزا حسن علی خال صغر تشریف حاصل نموده منصب  
موفور برزند و با هم بشیر ازیز در محبت کردند سپس خالین مذکورین بغزم زیارت مقامات تبرک  
وارد عراق شدند نیز حاجی سید جواد در کاطین با ایشان ملاقات نمود و خال اکبر را با خود بمحضرت ابی

سال هجدهم ظهور<sup>۲۱۲</sup>

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

ابھی برد و خال مذکور در عقیدت و اعمال مذہبہ بسیار متک و محتاط بود و ہنیکہ باو فرزند من بھی پسندم  
کہ تا زاقانی این شجرہ علیا باشید ولی از آثارش محروم گردید معروض داشت کہ سئوالات و مشکاتی نام  
دستور فرمودند کہ سئوالاتش قیما کردہ روز بعد شرف بخورد شود لذا از روی دیگر در سرداب بیت ابھی  
شرف یافت و سئوالات خود را قیدم کردہ اجوبہ کافہہ شنید و استدعا نمود کہ آن بیانات عالیہ  
مرقوم فرمایند تا در جهان باقی و ابدی ماند و لذا در همان دور روز کتاب مذکور را صادر فرمودہ بوسی داد  
و خال صغر چون کتاب مبارک را زیارت نمود منتخب گشت و تاسف خورد کہ از فیض حضور محروم  
گردید و عیضہ در اظہار تأفسس معروض داشت و جمال ابھی در شان آن کتاب مستطاب فرمودند کہ  
حضرت نقطہ بیان فارسی با تمام رسانند و خبر دادند کہ من نظرہ اللہ انرا تمام نماید و ما کتاب  
باین نیت نوشتیم کہ وعدہ حضرت نقطہ دعا شود و در لوصی از الواح صادرہ بقلم خادم موزعہ سال  
۱۳۰۸ هـ ق در بیان کیفیت صدور آن کتاب مستطاب چنین مطور است بوجہ از اہام  
حضرت مرفوع خباب سید جواد علیہما السلام ابھی معروف بکربلائے مجنود  
فائز عرض نمود خال حضرت خباب حاجی میرزا سید محمد و خال دیگر علیہما السلام  
الابھی بنیاد بنجف و کربلا فائز شد و از ادبہ رجوع بوطن دادند جمال مذکور  
بایشان چیزی گفتند عرض کردند خبر فرمودید چہر شما باید ببلوغ امر اللہ مشغول باشد  
حال برو از قول ما سلام برسان و ایشان را بخود آرد و کن دلہا الی ساحۃ العرش  
و الجلال شرف بردند بوم دیگر مع حضرت خال راجع شدند و مجنود فائز و  
لکن خباب حال کبیر شرف آوردند من دون اخوی دیگر بعد از حضور امواج  
بیان مقصودہ المہمان بشانہ ظاہر کہ احدی قادر بر اوصاف نبودہ بالآخر فرمود

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۶۰ م

فرمودند ما دوست نداریم که شما از سده مباد که ما این شما روید و با شما حکمت و بیان  
 مزین محروم مانند عرض نمود مولای هزار و دویست سال شنیدیم که حضرت قائم در مد  
 معروفه مشهوره ساکن اند و از اولاد های آنحضرت هر یک بکمال غریت و عظمت در  
 آن مدک موجود و هر نفسی کلمه در توالد آنحضرت ذکر مینموزد و الحین اخذش مینموزد و  
 خوش بپوشند و از این گذشته حکایت ناصیه مقدمه چه شد که بجز خاکیچه  
 رفت و همچنین از جمیع علمای خرب شیعہ شنیدیم که آنحضرت مآب و وظا هر چند  
 و دیون شیعیان و ادا مفر ما بد و جمیع ارض سحر مینماید و همچنین ذکرها بلکه آن  
 عبد از ذکرش عجز است چه که مطلب بطول ما بنجامد بالآخره عرض نمود مع  
 غصت و جدول و ذکر خورد و عادات حال بگویند خواهر زاده شاهست <sup>بغده</sup> است  
 چگونه قبول نماید آنچه از قبل گفته شده حال خلاف آن بمشابه آفتاب روشن و ظاهرا  
 تکلیف این بعد چیست نمیدانم بعد از آن عظمت با این کلمه علیا ناظر با حال بمفرود  
 توجه نماید و اخبار و شبهات مذکوره و آنچه که سبب توقف شما است در دست آن  
 تفکر کنید و معین نماید مع جناب اخوی شریف بیاوید لوشا، الله بیدل الشها  
 با آن حکمات الله علی کل شیء قدیر بوم بعد من غیر اخوی شریف آوردند و  
 یک یک شبهات را ذکر نمودند و جواب نازل و آنچه نازل شد ما این عباد رساله  
 خال معروف و نظر حکمت بالغه از بعد اسم خال را برداشند و بکتاب ایقان <sup>سوم</sup>  
 کتبت الخ و بجملة کتاب استغاب ایقان که در آن فارسی سلیس فصیح ابرع علی الامواج <sup>در</sup>  
 بی انتهای معانی الهیه ابرض شهود آورد و اداب گنجینه مضمومه اسرار غنیه کتب آثار



سال هجدهم ظهور<sup>۲۱۴</sup>

واقعات سال ۱۲۷۷ هجری قمری

۱۸۶۰ م

و آثار مقدسه را گوید و امر حضرت رب اعلی را چون آفتاب درخشان نموده و انوار متشعنه جمال بهی را  
در خلف سحابت قین حکمت و ملاحظه مقتضیات وقت پدیدار ساخت باندک زمانی فیما بین  
اجابت شکرگشت و انظار دور و نزدیک را بشر جمال بهی متوجه ساخت و بموجب هدایت  
جمعی کثیر بوسیله بریدع گردید و ما در این مقام محض تهنیت و تبریک برای استحضار افکار برابر المعالی  
از آن مجمع انوار را ارائه و اظهار میداریم قوله الاحلی و بر اولی العلم و اقله منزه و اضع است  
که غیب هوید و ذات احدیه مقدس از بوز و طمهور و صعود و نزول و دخول بوده  
و معالی است از وصف هر و اصفی و ادراک هر مددگی که نزل و زدن خود غیب  
بوده و هست و لا نزال بکنون خود مسودا و ابصار و انظار خواهد بود لا  
ند که الا بصا و هو درک الا بصا و هو اللطف الخیر چه میان او و ممکنات<sup>نسبت</sup>  
و ربط و فصل و وصل و باقوب و بعد و جهت و اشاره بهیج وجه ممکن نه زیرا که  
جمیع من السماء و الارض بکلمه امر او موجود شدند و باراده او که نفس مشیت<sup>نسبت</sup>  
از عدم و نفسی بجهت با بر صه شهود و هسی ندیم گذشتند سبحان الله بلکه سبأ  
ممکنات و کلمه او هم نسبت و ربطی نبوده و بجز در کم الله نفس بر این مطلب  
برهانیت واضح و کان الله ولم یکن معه من شیء و ایللی است لا شیء چنانچه جمیع  
انبیا و اوصیا و علما و عرفا و حکما بر عدم بلوغ معرفت آن جوهر الجواهر و بر عجز از  
عرفان و وصول آن حقیقه الحقائق متفرق مذعن اند و چون ابواب عرفان ندان  
از دل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا بانقضاء رحمت و اسعه سبقت رحمت  
کلیتی و وسعت رحمت کلیتی جواهر ندیس نورانی از عوالم روح در جا به جا<sup>کلی</sup>

سال بیستم ظهور<sup>۲۱۵</sup>

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق ۱۸۶۰ م

بها کل عزت انسانی در میان خلق ظاهر فرمود احکامات نامید از آن ذات از لایه  
و سانج مرتبه و این برای مدینه و مطالع هو به بنامهم از آن شمس وجود و جوهر  
مفصود حکامات مینماید مثلاً علم ایشان از علم او و قدرت ایشان از قدرت  
او و سلطنت ایشان از سلطنت او و جمال ایشان از جمال او و ظهور ایشان از  
ظهور او و ایشانند نماز علوم ربانی و موافق حکمت صمدانه و ظاهر نفس نامشایه  
و مطالع شمس بواله چنانچه منفر ما به لافز بنیک و بنهم الا با نهم عبادت و  
خلقت و این است مقام انا هو و هو انا که در حدیث مذکور است واحاد است  
واجاد بلکه بر این مطلب بسیار است و این بند نظرنا خصوصاً منفر مذکور آنها  
ندم بلکه آنچه در آسمانها و زمین است مجال بر و صفات و اسمای الهی هستند  
چنانچه در هر زنده آنا و تجلی آن شمس حقیقی ظاهر و هوید است که گوید بدون ظهور آن  
تجلی در عالم ملکی هیچ شیئی بخلقت هستی منفر ناپدید و وجود مشرف نشود چه  
اقابهای معارف که در زنده منور شده و چه مبرهای حکمت که در فطره بنمایان  
کنند خاصه انسان که از این موجودات با این خلع مخصوص یافته و با این شرف  
منازگشته چنانچه جمیع صفات و اسمای الهی از مظاهر انسانی بنحو اکل و آشوب  
ظاهر و هوید است و کل این اسماء و صفات دلچسب باوست این است که فرموده آقا  
نان سرب و اناسره و آبان متواتره که عدل و مشعر بر این مطلب فوق لطیف است  
در جمیع کتب ساریه و صحف الهیه منطوره و مذکور است چنانچه منفر ما به ستریم  
اباننا فی الافاق و فی انفسهم و در مقام دیگر منفر ما به و لا تکلونوا کالذین

سال هجرت طهور ۲۱۶

واقعات سال ۱۲۷۷ هجری قمری

۱۸۶۰ م

فوالله فانسبهم الفسهم چنانچه سلطان بفاروح من سرادق العما فله منفر ما بد من عر  
 نفسه ضد عرف ربه قسم بخدا او محذوم من اكرهه در این عبادات تفکر فرماید ابواب  
 حکمت و مصادیق علم نامتناهی را بر وجه خود گشوده بآید باری از این بیانات معلوم  
 شد که جمیع اشیا حاکی از اسما و صفات الهیه هستند هر کدام بقدر استعداد خود  
 مدک و معرفت بر معرفت الهیه بصحی که احاطه کرده است ظهورات صفایند و انما  
 همه غیب و شهود و این است که میفرماید ایلون لغزك من الظهور و المیس لك حقی يكون  
 المظهر لك غیب عن الاموات و باز سلطان بقا منفر ما بد ما رأيت شئنا الا وقد رأيت  
 الله فيه اوله و بعد و در روایت کسبل نود اشرف من صبح الاذل فیلوح علی هاکل  
 التوحید اناره و انسان که اشرف و اکل مخلوقات است دلاله و اعظم حکما  
 از سایر مخلوقات و اکل انسان و افضل و الطف او مظا هر شمس حصیبت اند بلکه ما  
 سوای ایشان موجودند با داده ایشان و میگویند با ما مننه ایشان لولا ان لما خلقنا  
 الا فاولك بلکه کل در ساحت مدین ایشان معدوم صرف و مفقود محبت اند بلکه نیز  
 ذکر ایشان از ذکر غیر و مقدس است و صف ایشان از صف سومی و این هیا کل بند  
 مرابای اولیه از لیه هستند که حکایت نموده اند از غیب العیوب و اذ کل اسم و صفا  
 او از علم و قدرت و سلطنت و عظمت و رحمت و عزت و جود و کرم و جمیع این صفا  
 از ظهور این جواهر احدی ظاهر و هوید است و این صفات مخصوص بعضی درون بعضی  
 بوده و نیست بلکه جمیع انبیای مفرین و اصفیای مقدسین با این صفات  
 و این اسما موسوم اند نه باقی بعضی در بعضی مراب است ظهور او عظم نورها ظاهر

سال هجدهم کمروز<sup>۲۱۷</sup>

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

میشوند چنانچه منفرمایند تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض پس معلوم و محقق است که محل ظهور و بروز جمیع این صفات عالیله و اسمای غیر عثنا هیه اینها و اولیای او هستند خواه بعضی از این صفات در آن هیا کل تدریج بر حسب ظاهر ظاهر شود و خواه شود نه این است که اگر صفتی بر حسب ظاهر از آن اوضاع مجرد ظاهر نشود نفی آن صفت از آن محال صفات الهیه و معادن اسما، دیوبتیه شود لهذا بر همه این وجودات<sup>مستمره</sup> و طلعات بعد حکم جمیع صفات الله از سلطنت و عظمت و امثال آن جاری است اگر چه بر حسب ظاهر بر سلطنت ظاهر و غیر آن ظاهر شوند و در معاد<sup>است</sup> در چنین صور است و لیکن ای برادر من شخص مجاهد که ادا نمود قدم طلب و سلوک در سبیل معرفت سلطنت قدم گذارد با این در بدل است، قلب که محل ظهور و بروز مجلی اسرار غیبی الهی است و جمیع عبارات بزرگ علوم انسانی و انشاوات فطاهر شیطانی و غیره فرماید و صدر را که سر پرورد و جلوس محبت محبوب انزل است لطیف و نطفه ناپد و همچنین دل را از علاقه آب و گل بغیر از جمیع نفوس شجیه و صور و طلبه مقدس گرداند یعنی که آنرا حب و بغض در قلب نماند که مینا آفتاب او را بجهت بیدار<sup>است</sup> بدل دهد و با بغض او را از جهتی منع نماید چنانچه البوم اکثری با این دو وجه از وجه پانفی و حضرت مینا باز مانده اند و بی شبان در صحراهای ضلالت و شبان میگردند و باید در کل چنین توکل معنی نماید و از خلق اعراض کند و ادعا نواب منتفع شود و بگسلد و بوبت<sup>است</sup> از ادبای در بند و نفس خود را بر اهد<sup>است</sup> ترجیح ندهد و افتخار و استکبار را از لوح قلب بشوید و بصبر و اصطبار دل بنان و صحت

سال هجدهم ظهور<sup>۲۱۱</sup>

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۶۰ م

وصیت و اشعار خود نماید و از تکلم بفرماندگان لغو کند چه زبان ناری است و فسرده و کثرت  
بیان سخی است هلاک کنند تا ظاهر ای جسد را محرف نماید و نارسان ارواح و  
افند و بگذارد اثر آن ناری با عی فانی شود و اثر این ناری بماند و غیبت را  
صلوات شمرد و بان عرصه هرگز قدم نگذارد زیرا غیبت سراج منیر قلب را خاموش  
نماید و حیات دل را بمیراند بطلیل فانی باشد و از طلب کبر فانی مصاحبت  
غیبت شاد و عزت از ستمگین و مشکین و انعمت شمرد در اسباب کار مشغول  
شود و بنام همت و افتاد در طلب آن نگردد که شد عقلت و بنا و حجت که  
بوزاند و از ما سوی الله چون بوفی در گذرد و بر بی نصیبان نصیب نمشد  
و از محرومان عطا و احسان دریغ ندارد رعایت حیوان را منظور نماید تا چو صد بان  
و اهل بیان و از جانان جا دریغ ندارد و از شایسته خلق از حق لغو و بنجوید  
و آنچه برای خود نمی پسندد برای غیر نپسندد و نکند آنچه را وفا کند و از خاطمان  
در کمال استیلا در گذرد و طلب مغفرت نماید و بر عاصیان عالم عفو در کشد و  
نگردد زیرا حسن خاتم مجهول است ای با عاصی که در چنین موت مجوهر ایمان  
شود و حیرت فاجسد و بلا اعلی شناید و با مطیع و مؤمن که در وقت ارتقای روح  
تعلیب شود و با فضل در کات نیران مقرباید باری مقصود از جمیع این بیانات  
و اشارات حکمه آن است که سالک و طالب باید جز خلد نماید و غیر معبود را  
مردم شمرد و این شرایط از صفات عالین و سببه روحانین است که در سر  
بمآهدين و مشی سالکین در مشاهد علم البقین ذکر یافت و بعد از تحقیق این

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

این مقامات برای سالک فاذع و طالب صادق لفظ مجاهد در باره او صادق  
 می آید و چون بعل و الذین جا هدر و انفسا بریدند البته بشارت الهی بهم سلنا  
 منبر خواهد شد و چون سراج طلب و مجاهد و ذوق و شوق و عشق و وله  
 و جذب و حب در طلب روشن شد و نیم نجات از نظر احدیست و در غفلت  
 ضلالت شک و دریب فاضل شود و انوار علم و یقین همه ارکان وجود را احاطه  
 نماید و در آن حين بشر معنوی بشارت و شفا از مبدئه الهی چون صبح صادق ظاهر  
 شود و قلب و نفس و روح را بصورت معرفت از نوم غفلت بیدار نماید و غایبات  
 و ناپیدائت روح القدس صدمات حیات ناله جدا مبدل نماید و بصیغی که خود را  
 صاحب جسم جدا و گوش بدیع و قلب و نوار نازده می باید و رجوع بآیات صحیح  
 آفامه و خبیات مسوره انفسه منهای و بعین الله بدیعه در زنده بایه مصوح  
 مشاهده نماید برای وصول بمزایب عن البغایین و حق البغایین و نور البغایین و ذریع  
 اشیا اسرار تجلی و حدیثه و انا و ظهور و صدهایه ملاحظه کند فتم مجددا که اگر سالک  
 سبیل هدی و طالب معراج الهی باین مقام بلند اعلی واصل گردد و معراج را  
 از فرسنگهای بعد استنای نماید و صبح نورانی هدایت را از مشرف کل  
 شیئی ادرال کند و هر زنده و هر شیئی اولاد لالت بن محبوب و مطلوب نماید  
 و چنان تمیز شود که حق را از باطل چون شمس از ظل فزون گذارد و مشایخ الکرام  
 حق از مشرف ابداع و زود و او در مغرب الخراج باشد البته استقام کند همچنان  
 جمیع آثار حق را از کلمات بدیعه و اعمال منبغه و افعال لیسعه و افعال و اعمال و انا

سال هجدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۰ م

و آثار ماسوی ابتدا زدهد چنانچه اهل لؤلؤ و اذهر و انسان ربیع و اذخرف و حرارت  
 از بردن و داغ جان چون از کام کون و امکان ناک شد البسه را بحد جانان و از  
 بیدن باید و از اثر آن را نحه بمصر اعلان حضرت نمان وارد شود و بدایع حکمت نجان  
 در آن شهر روحا شاهد کند و جمیع علوم مکتوبه از احواد و وقعه شیخ آینه اسماع  
 و از نواب آینه نسیع و نقد پس رب الادیاب بگوش ظاهر و باطن شود و اسرار  
 رجوع و اباب ایچتم سر ملا خطه فرما بد چه ذکر نام از آثار و علامات و ظهورات  
 و تجلیات که با بر سلطان اسما و صفات در آینه نسیع شد و آب ریح عطش  
 نماید و بی نادر است بحسب الله بنشاید در هر کجا حکمت بالغه معنوی مستود است  
 و بر شاخار هر گل هزار بلبل ناطقه در جذب و شود از لاله های بدیش سر نادر  
 موسوی ظاهر و از نجات نسیه اش نغز روح القدس علیوی باهر به ذهب غنا  
 بجشد و بی ناطعا عطا فرماید در هر و رش نسیی مکتوب و در هر غمره اش صد هزار  
 حکمت مخزون و بجاهد بن فی الله بعد از انقطاع از ماسوی چنان با نسیه اش  
 گریز که آن از آن منفک شوند و کمال طعنه را از سنبل آن محفل شوند و بر او  
 واضح را از جمال گل و نوای بلبل اخذ نمایند و این نسیه در اس هزار سنه او از بد  
 اقل تجدید باید و در مقام دیگر سطور است و لیکن این نوار نسیه هجده سنه  
 میگردد که بلا با از جمیع جهات مثل باران بر آنها بارید و بچه عشق و حب و محبت  
 و ذوق که جان را پکان در سبیل بجان نفاذ نمودند چنانچه بر همه واضح  
 مبرهن است با وجود این چگونه این امر را سهیل شمردند آباد هیچ عصر چنین ما

سال هجدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۰ م

امری خطیری ظاهر شد و آبا اگر اصحاب مجاهد فی سبیل الله نباشند دیگر که مجاهد خواهد بود در تمامی آخر مسطور است قسم بخدا که این جهاد نوبه را غیر این نعمات نغمه ها است و جز این بیانات رموزها که هر کس که از آن مغزی است از آنچه بیان شد و از ظلم جاری گشت تا مثبت الهی چه وقت فرا گیرد که عمر و عمرها معالیه بجهاد از نصر و حای قدم ظهور بعرضه قدم گذارند و ما من امرنا الا بسدانه و ما من قدره الا بجموله و عونه و ما من آله الا هوله الخلق و الامم و کل بامر بنطقون و من امراد التوبع بتکلمون در موضعی دیگر چنین فرموده اند و از فقها و علمای بیان استند مینمایم که چنین شیئی نمانند و بوجوه الهی و نورانی و صرف اولی و مبدا و منتهای فطرها غیبی در زمین مستغاث و ادب بنا و زیند آنچه درین کور و ارد شد و بقول و ادراک علم ستمک نشوند و آن فطرها علوم ناگناهی ریایه مخصوصه نمانند اگر چه با جمیع این و دیده میشود که شخصی اعور که از روی سالی قوم است در نهایت معاضه بخیر و همچنین در هر بلدی بنفوی آنچنان قدسی بر خیزند و اصحاب آن سلطان وجود و جوه مفصود در کوه و صحراها فراد نمایند و از دست ظالمین مسور شوند و برخی توکل نمایند با کمال انظاع جان در یازند و کوه با مشاهده میشود نفسی که بکمال زهد و تقوی موصوف و معرفت بعضی که جمیع نام اطاعت او را فرض شمارند و تسلیم امرش را لازم دانند بجا ریه با آن اصل شجره الهیه قیام نماید و بخدمت مجاهد و اجتهاد و عبارضه بخیر این است شأن ناس بری امیر و مردم که اهل بیان تربیت شوند و در هوای روح طهران نمایند و در فصاحت ساکن شوند حی و از غیر نیز دهند و تلبیس باطل را بدیده بصیرت بشناسند اگر چه در این ایام را آنچه



سال هجدهم ظهور<sup>۲۷۲</sup>

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۱۶:

حسدی و دین که فتم بر تری وجود از غیب شهود که از اول نبای وجود عالم با اینکه آنرا اولیة انما  
چنین عمل و حسد و بغضاتی ظاهر شد و نخواهد شد چنانچه جمعی که راجحه انصاف فاشند  
دایات نفاق بر افراخته اند و بر مخالفت پیغمبر انصاف نمودند و از هر جهت دمی اشکاد  
از هر سمت هری طیار با اینکه با حد در امر افتخار نمودم و بنفسی بر روی نخستیم مع هر  
مصاحبی بودم در نهایت مهربان و در بعضی تعابت بردیاد و در بنگان با انصاف، مثل قهر، تو  
و با علماء و عظام و در کمال تسلیم و رضا، معذرت نواله الله الذی لا اله الا هو ان همه  
و با اسوا و ضرا که از اعداء و اولی الکتاب وارد شد نود آنچه از اجبا وارد شد معد  
صرف ست و مفقود بحث با روی چه اظهار تمام که امکان را اگر انصاف باشد ط  
این بیان و ان بعد در اول ورود این ارض چون در الجمله بر امورات محتمل بعد اطلاق  
با فتم از قبل مهاجرت اختیار نمودم و سر در پناهندهای فراق نهادم و در سال و حد در  
هم بر سر بودم و از غیبم عبور جاری بود و از فتم وجودم ظاهر چه لبالی که فوت در  
نداد و چه ایام که جسد راحت یافت و با این بلا پای نازله و در ایامی متواتره نواله  
نفسی بد کمال سرور موجود بود و نهایت فرح مشهود زیرا که از ضرر و نفع و صحت و سم  
نفسی اطلاع نبود بخود مشغول بودم و از ماسوی غافل و غافل از اینکه کس در فضل  
الهی اوسع از خیال است و پو هدر بر او مقدر است از نیک سر را در گذشتن بخان نه و  
اداره اش را بجز رضا جاری نه فتم بخدا که این مهاجرتم را خیال مراجعت نبود و مسال  
امید موصلت نه و مقصود جز این نبود که تحمل اختلاف احباب نشوم و مصدر انقباض  
احباب نگردم و بسبب ضرا حد نشوم و علت آخرین قلبی نگردم غیر از آنچه ذکر شد خیال بود

سال تجدید هم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶ م

بنود و امری منظومند اگر چه هر نفسی محلی نیست و هوای خود خجالی نمود بلوی آنکه از صد  
 امر حکم رجوع صادر شد و لا بدانند نمودم و رایج شدم دیگر فلم عاجز است از ذکر آنچه بعد از  
 ملاحظه شد حال دوسنه میگذرد که اعدا در اهلاک این عباد فانیتهای سعی و اهتمام  
 دارند چنانچه جمیع مطلع شده اند معذرت نفسی از اجاب نصرت نمود و بهیچوجه اعا  
 منظور نداشته بلکه از عوض نصرت که منوالی و منواتر قولا و ضللا مثل غیثها اطلها  
 میشود و این بعد در کمال رضا جان برکت حاضریم که شاید از عنایت الهی و فضل شایسته  
 مذکور مشهور در سبیل نقطه و کلمه علیا نهد شود و جان در یازد و اگر این خیال نبود  
 نفس الروح بامر آبی درین بلاد توفیق نمیدوم و کفی بالله شهید احم القول بل دعول ولا  
 الا بالله وانا لله وانا الیه ولجعون و نیز سال ۱۲۷۴ در بلاد و آن که در کنار دجله میباشد  
 گذر میفرمودند و با انکار الهیه بر واردات غیبیه مانوس بودند کلماتی قصار در فارسی عربی که  
 سالی شاهوار در دلالت تهذیب فکر و عمل گفتار است هر صبحی فصلی چند نازل و صادر  
 گردید و در این ایام جمع و تنظیم شده بنام کلمات کمزونه معروف و مشهور گردید و در مقدمه عربیه  
 آن چنین سطور است هو الیهی الالهی هذا ما نزل من جبروت العزة لبان القدره  
 والقوة علی النبیین من قبل وانا الخذلنا جواهره و فیضا فیض الاخصار فضلا علی الاجا  
 لبروا بعهد الله و بودوا اما نانه فی انفسهم و لیکنین بوجه النقی فی ارض الروح من القانین  
 بان الروح احب الاشياء عند الاضاف له و مرغ عنه ان یکن الی و اعبا و لا  
 تغفل منه لیکن لی امننا و انت توفیق بذک ان شاهد الاشياء بعینک الایمن  
 العباد و تعرفها بمعرفک الایمرفه احد البلاء و فکر فی ذلک کف ینعی ان یکن ذلک

سال سیدیم طهوز ۲۲۴

۱۸۶۰ م

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

ذالك من عطيتي عليك و غنايتي لك فاجعله امام عينيك ..... يا ابن البشر  
ان محبت نفسي فاعرض من نفسك وان پروردگاری فاعرض من رضايتك لتكون في بافتاب  
واكون فيك بافتابا ..... راس الايمان هو القفل في القول والتكثير في العمل ومن  
كان اقواله ازيد من اعماله فاعلموا ان عمره خير من وجوده وفاته احسن من بقاءه  
اصل الحسرات من مضت ايامه وما عرف نفسه كذلك علمناك وصرفناك كلمات الحكمة  
لشكوا الله ذك في نفسك وتفتخر بها بين العالمين او يسخرهاك براسي ميگویم <sup>فان</sup> قلون  
عباد كسبي است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تقوی جوید گویا برادر <sup>ان</sup>  
باعمال خود را بپراييد نه باقوال او پس آن ارض براسي بل پند بلوغ در او نشائه  
حداياتي باشد البته بجزروت بائي من درنيايد و از ملكوت تقدیر من در خارج  
فدس نشود . او جوهر غفلت در پنج که صد هزار لسان معنوی در لسان <sup>طن</sup>  
و صد هزار معنوی در الحقی ظاهر و لكن گوشي نه ثابت و در و طبع نه ناخبر بايد اي  
همگان ابواب لامكان بارگشته و ديار جانان اندم عاشقان زينت بافته و  
از بين شهر رحمان محروم مانند انرا فليلي و از آن فليل هم باطلب ظاهر نفس معسر <sup>مشهور</sup>  
نگت انرا افل فليلي ... اي اهل ديار عشق شمع بائي را ابراح ناني لحاظ نموده و  
جمال غلام روحا در غبار شهر ظلمات مسورا زده سلطان سلاطين عشق در <sup>سنت</sup>  
دعا باي ظلم مظلوم و حامي فديسي در دست جندان گرفتار جميع اهل سر ادي ابي و  
ملأ اعلی نوحه و ندبه پنهانند و شاد کمال راحت در ارض غفلت انامست نموده <sup>ان</sup>  
و خود را هم اندوستان خالص محسوب داشته ابد فباطل ما انتم نظنون و نیزه

سال هجدهم ظهور<sup>٢٢٥</sup>

واقعات سال ١٢٧٧ هـ ق ١٨٦١ م

در آن ایام الواح بسیار که از جمله لوح تفسیر حروف مقطعه اوائل قرآن و نیز تفسیر آیه الله نور محمد و  
والارض مثل نوره کشفه در جواب آقا میرزا آقاسی رکانی شیرازی و لوح مدینه التوحید در جواب شیخ  
سلمان زر قلم ابی صادر شد و بنده از آیات لوح اخیر چنین است قوله الله عز الا على هذه  
مدینه التوحید فان خلوا بها ياملوا الموحدين لئلا يكونوا بشادة الروح لمن المستبين هو  
التوحید الفاعل علی الفرب تلك آيات الكتاب فضلت آياته بعباده ذي عوج علی آيات  
الله وهدى وفردا وذكر لمن في السموات والارضين وفيه ما يقرب الناس الى  
القدس مبین وانه لكتاب فيه بذكر كل امر حکم ونزل بالحق من لدن حکم علم وفيه ما ينفع  
الناس عن كل شئ وبهيب منه روائح القدس علی العالمين وبقين بانه لا اله الا هو  
يفعل ما يشاء بامر و حکم ما يريد قل ان فيه ما يضيء الصدور وفيه بفضل كل شئ من  
الله العزيز القدير الى قوله الا على ثم باسلمان سلم في نفسك وامر الله وعبادته  
في الكتاب ولا تكن من الغافلين ثم اعرف من ذلك الايام ولا تنس الفضل في نفسك  
وكن من الشاكرين ثم انقطع عن نفسك وهو ان لبلمهك الله بفضله ما يخلصك عن العالمين  
وانك ان لا تحمهم نفسك عن سمات هذا الروح وان هذا لعين مبین ثم قرب بالملك  
الملك الحی المقدر القدير فل هذا فضل من فضول الله قد ظهرها الفضل ولين  
شيء عما في السموات والارضين فل نابه هذا الربيع الذي ذين بطرده الفردوس  
لن بفضله الخريف في ابد الابدین وان هذا فضل بسببه فضل في الارض الى قوله  
فل ان باهل الارض هدى لحماة بذكرکم لحن التکر لئلا تكونن من الناکرين واما اذا  
شيئا ولن يريد منكم جزاء واجزائه الا بان يشهد بحب الله العزيز العليم فوالله

٢٢٤  
سال هجدهم طهوز

واقعات سال ١٢٧٧ هـ و ق

١٨٤١ م

من لطلب لنفسه ما ذكره حينئذ بالحق انه على خسران مبین قل ان الذين يفرزون من الملوك  
في سبيل بارئهم اولئك في ريب من لقاء الله واولئك هم الغافلون الخ قوله وانه لو ارد ان  
اضل لك هذا المقام ما علمني الله بفضله الا بحمله الا لواج ولين كفضله الجود لو جعل يدا اظه  
الكلمات المقدس المتعال الغريب الحكيم لان الله لم يكن ليقضه من يعطل ولا ان يفرعون  
وهو الذي فضل من نطقه الا ولبه علم ما كان ويكون ان انتم من العارفين وبتفضل في  
طراز هذه النقطه علوم التي اسمعها اذن احد ولن يعرفها احد من العالمين قل انه لو  
يريد ان يطوى كل العلوم بما فضل في الملك من اول الذي لا اول له ليصدر ويكون ذلك  
اقرب من لمح البصر الا الله الا هو السلطان المصنعا الصدير الخ قوله فاسمع يوم ينادي  
المناد في طلب البقاء وبقربها من المجاز في شطر العرائ وبعوا الكل الى الوفاي و  
يفتح ابواب الفردوس على وجه الخلائق اجمعين وهذا يوم لن يعصيه خلقه اللب وكا  
الشمس ليضئ منه لانه استناد من انوار وجه نبينا فوالله حينئذ يبسط باط  
قدس يد يع من لذي الله الغريب المصنعا المنيع فوالله انه ليوم لن يجل فيه عرشك  
الا نفسه الحق وانا كذا بذكر لك شاهد بين وفيه بكف معانات لن يذكريها التوحيد  
ولكن يصل اليها حقائق التفريد ولن يطرحها هو انما اعلى معارف العارفين ان من شاء  
زيك فهنئنا لمن قرئت عناء في هذا اليوم بقاء الله الملك المتعال الغريب قل اياملا  
المشرق والمغرب ان هذه لغفات يذكر من الحما حين الذي مرث على وادي السنا في  
سبنا الريح بفتنة التي لن يذكريها الا الله الغريب اللطيف واذا وردت فيها اخذ  
حرف السنين من وادي الاولي لحب الذي اضل بينهما في ذم البقاء اذا ظهر حروفنا

سال مجددیم طوز ۲۲۷

۱۸۶۱ م

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

حرفات الجمعات في عوالم الاسار بامر من لدى الله العزيز الجليل قل هذه المدينة لو دخل فيها  
المرض لشفى وبطبت ان يجرى على اللسان اسم الحسين الى الخرافات نبيل ندى شرحى در  
خصوص جشن و ضيافتها که در بیت مبارک یشد و کسبه و تجار مخزین و شاخ اعراب و زوار سا فرین  
میگشتند و اجاب فرین سرت نشاط مایه و معنویه بودند آورده بدینمضمون نوشت با آنکه احاطه  
اعدای نبوی بود که احدی از طائفین حول مبارک از جان خود اطمینان نداشت و اسباب ظهیر موجود نبود  
اموال و اطلاق در ایران مالان و تاراج شد و بعد از اخراج از وطن هیچ سلطان و سلطنتی رجوع و  
نفر نمودند و ز مسافین و دوستان هم فرجعی تاراج شده در بدر کسافی بنویسد که اذعقول مخیر و  
استناد یگانہ متعجب که این جلال و جبروت از کجا است روزی یکی از مسافین طهرانی در  
بیت مبارک بحضور معرض داشت که آبا صدر اعظم همراهی چتر شتریه و مناجیح بر شامعین  
کرده که از عهده این همه مصارف بر میاید در کمال همینه فرمودند من باید انشال صدر اعظم را شتریه  
بد هم نه آنکه آنان را برین متنی باشد و امر من با خدا است و بدیگری امکان نه شخصی دیگر  
از آشنایان طهران عرض نموده بود که ایام توقف شما در طهران بذل و بخشش همه نوع اشخاص فرمودید  
حال چگونه است بنفوس که در اطراف شما هستند آن نوع احسان نمیفرمایید در جواب فرمودند اگر  
نوعی که در سابق رفتار فرمودم حال هم بکنم همه خواهند گفت که این نفوس بجهت دنیا توجه باین نموده  
و بعضی گمان می نمودند که دارای عمل اکیسر هستند از جمله آن نفوس زین العابدین خان کازر بود با آنکه  
اموال بسیار داشت معیند ابهواسی اکیسر سالها کوشیده ثروت خود را ضایع کرد آن ایام در بغداد بود  
و بطبع اخذ اکیسر از جمال مبارک آنها را خلاص میکرد و با آنها میزد اموسى کلیم انس و محفلات داشت و کلیم هر  
سعی کرد و بر آن منصرف سازد ممکن نشد زین العابدین خان کازر که باط جلالت ابی سبیب عمل

سال هجدهم طهور<sup>۲۲۸</sup>

واقعات سال ۱۲۷۲ هـ ق

۱۸۶۱ م

عمل نه کور منبسط گشت و کلیم در سنین صغیر حضور والدشان که با علمای شیعه گفتگو میکردند مطیع بر صطلاح  
 شد و باین جهت زین العابدین خان قسم یاد کرده بوی میگفت تو این عمل را میندی و از من کتمان میکنی و کلیم  
 مذکور را محال میدانست و با وی از روی مزاج سخن میگفت و او در سخن در عقیده خود میگفت تا آنکه روز  
 رساله جابر را که در تعیین حجر حکما نوشته و قسم یاد نمود که ذره از آن فعل را کتمان کرده جمیع روزش را سکا  
 ساختم نزد کلیم آورده و قسم داد که روزگاری بروی آشکارا سازد کلیم روزی بعد از ظهر رساله را بدست گرفته  
 بگشود ناگاه صوت مبارک را شنید که سؤال فرمودند چه کار مشغولی کلیم بزوجه است معروض شد  
 بکاری که صرف هم و خیال است فرمودند گویا رساله جابر را زین العابدین خان بنموده که حجر کتوم را  
 برایش معلوم کنی عرض کرد علی چنین است و جمال ابی در خصوص آن فعل بیانی مفصل فرمودند از آن وقت  
 سئوالهای بسیار از اطراف میرسید و از برای هر یک الواحی در علم مذکور صادر شد و قس کلیم اظهار فرمود  
 که هر کس اظهار کند من این علم را دارم نفس الطاهر در لیل بر فغان و کذب میباشد و نظر باین است که شغلا  
 با زانوی فرمودند و عمل با نیکوئی علوم از جبر در مل در اکثری از الواح منع شد تا هر خانی خود را بلباس  
 جلوه نهد و مانند کرم از حد خود تجاوز نماید چنانچه در کتاب اعیان خطی بانه میفرماید که بسیار عالم  
 که سلفانی یا شخص مقتدری ما و تورا در مجلسی حاضر سازد و اظهار این علم را از عالم او عالم شهود

متذکره باقی رسید که بیرونی مبارک علی و پناه منطلوبین شد بنوعی که هر کس تو قبول بخواست تعدی کند با جزئیات  
 بیک وسیله خود را آنجا میرساند یا بواسطه خود را نسبت آنجا میداد و احدی یارا و قدرت بدست که متعاضش شود و گشت  
 که نظر با جابر جمعیت آن را جائز نمیدانستند بنا بر محبت و مودت گذاردند و اظهار ایمان نمودند و مبالغه میکردند مثلاً  
 یوسف خانه بود که گاهی آنجا میفرستد گفته بود که در سنه ۱۲۵۰ م سن و مقبل بودم اما رضاشیرازی  
 وزیر خلیفه که پس از فوت فتحعلی شاه مدعی سلطنت بود و بعد از استقرار محمد شاه تحت حمایت دولت  
 پادشاهت معززه و ملازمین بسیار در عراق میرفت یک از گشتگانش سخن برخلاف ادب گفت و جمال ابی

سال هجدهم ظهور<sup>۲۲۹</sup>

واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق ۱۸۶۱ م

شهو و بطلید تا صادق از کذب و حق از باطل آشکار شود و در لوصی از الواح مکتوب بقلم خادم چنین  
مسطورات قسم با قلاب حقیقت که اذافش بجهنم شرف در عرفان و فنی شد که خود  
جمال قدم روح من ملکوت الامم الملو له الفناء بر حسب نظر هر پیر این موضوع اندا  
شند همان بود که می شنید و خشک پله بودند و می پوشیدند و با کجمله امور مذکوره سبب  
میرزا اجبی گردید و شروع نمود در نوشتن کتابش بدوستان خود بنوع اشاره در کتاب استقلال و قاضی  
جمال مبارک و مقهوریت خویش نمود و بعد ستانش میش از پیش بشر مغزیات و ابرار بعضی عباد  
برود چنانچه چنانکه مشرفه معترضانه از ملا جعفر زراقی بخبر مبارک رسید و در عین حال الواح و آثار  
ابهی علماء مبلغین و مومنین را در بلاد ایران روح جاوید بخشید و بنشر امر بدیع رنگینت و لاجرم  
مبغضین و اعدا استهیج فتنه و فساد برخاستند

### فتنه در مازندران و اسرار و حجاب در طهران

آقا میر ابوالعباس شهید زاده از بقیة السیف قلعه مازندران و برادرش آقا سید محمد صاحب بنوعیکه در پیش سابق  
آوریم در مازندران همی سفر کرده تبلیغ امر بدیع نمودند و جمعی از معتصبین و علما مانا موجب شد که دوستان  
هر دو برادر را در قرینه عرب خیل از توابع بارفروش بچنگ آوردند و خدام را در کترب میس سواران  
کرد و ترک مازندران ایشانرا اسیراً مغلولاً بسوی طهران کشید و هینیکه بقریه میستان و قله عزت  
بهنیر رسیدند آقا را آقا زرشا هیر مومنین و بقیة السیف قلعه طبرسی نزد مأمورین شتابانه  
داشت که مرا نیز با برادران ایرانیم بغل دهند کمند و بطهران ببرید پس ویرا نیز مقید و مغلول حست با

بعلی ش چنین پیام کرده که بخاطر آرا بیضا قلعه ناصر الدین چه کرده و بدان که تو را چیزی نماند و پاس حینا گذار  
لذا علیش اندیشه کرده غارینش پاس ادب کند اشند  
تو بر بجز در هشتم رمضان شان غروب واقعند



سال هجدهم ظهور

# واقعات سال ۱۲۷۷ هـ ق

۱۸۶۱ م

باسیدین مظبوطین و آقا غلامرضای بهنیری و آقا محمود چاله زین بن ابی طالب العاصم از بقیة اسیف قفقہ مذکور ہر پنج را  
 باشتت در پنج بطهران بردند و در بہنیر بہانہ جو بایں شیرخانہ آقا غلامرضا غارت کردند و کما شنگان دولت در آن  
 اسری والدی الورود بانبارسیہ چال برده بغل در بخیرگران کشیدند و قندی مدید با انواع جور و بجای شیدہ در حسن  
 بدشتند و بالآخرہ با آخوند ملاصادق خراسانہ و آقا شیخ ابوالبراب شہاردی و حاجی محمد اسمعیل فرج کاشانی و جانی  
 دیگر از شاہراہ اجابکہ عقرب شرح گرفتاریشان میآویزم در زندان بیک بند در بخیر نہادند و آقا غلامرضا  
 طول مدت حبس را بویارشد و بحالت ناتوانی شش ماہ از شفقت شدیدہ رخصت کرد ولی بالآخرہ از  
 جنت اغذیہ و اشربہ ناگوار پرآراز در چارہ سہال سخت گشت و بدرجہ از ضعف و نقاہت رسید  
 کہ گوئی استخوانہایش ذوب گردید و در چنان احوال پویستہ باادکار و افکار الہیہ مانوس بود و  
 قبل از وفاتش بزندان بان التماس کرد تا در آب جوفض آب گدہ آشتند و بدن خود را شستند و او در  
 مذربعد و رگدشت پس چارہ خال آوردند و جدرار از محبس خارج کردہ و فن نمودند و آقا لرا قان مجوسین  
 مذکور بایزندانان با خلاقی سلوک نمود کہ اطمینان کامل بدو حاصل کردہ کلید کندہای محبس را بدو سپردہ  
 ہر وقت میخواستند از او میگرفتند و آقا سید محمد رضا بانم جہانش قریب چہل تن از مجوسین را  
 کزار آنجملہ احمد قنجان ہراتی بود با مریدین ہدایت نمود و چنانکہ در بخش سابق ضمن احوالشان نگاشتم  
 مدت دو سال و سہ ماہ ایام حبس با پایان برده مستخلص گشتند

## حدوث فتن و ملیات برای اجداد خراسان

آخوند ملاصادق مقدس خراسانی چنانکہ قبلاً نگاشتم از شہد بعد آد آمدہ چندی در جوار اہلی رشت  
 و پی بمقامات آیتہ برودہ با قبلی مقلو از امید و نشاط عودت بوطن کردہ بر بہمانی و ایجاد شوری جدید در  
 بایان و تبلیغ بیگانگان پر دخت و میرزا احمد از غندی و قایمرا محمد فروغی از شاہیر علمای بابیہ کہ

سال نوزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۲۶۱ م

که شرح حالشان را در بخش سابق آوریم نیز از نار موقده بدیعه آئینه برافروختند و اقا محمد فاضل قاضی  
 مذکور هم پس از فراغت و مرجعت از عراق عرب با معرفت و مینوی بدیعه بولین خود جمعی تبلیغ  
 و هدایت کرده شهرت باین نام حاصل کردند ملاهای خراسان موجب شدند که سلطان مراد میرزا احام  
 السلطنه عمومی و حکمران ایالت آخوند ملا صادق مقدس جمعی دستگیر کرده مجلس انداخت و بعد از  
 هفت یوم دیر با برش و ملا علی صفر و میرزا نصرالله اسیرا با کند و بزنجیر طهران روانه داشت و آبانرا  
 در انبار سیه حال مقید و مغلول نمودند و بعد از دو سال و چهار ماه بنوعیکه در بخش سابق آورده ایم  
 کردند و در قاضین سید ابوطالب مجتهد برای حوادث در قابت با اقا محمد فاضل و برای  
 وضیت با این امر بمقامت با فاضل و جمعی از ارجا که بواسطه او گرد آمدند بزحمت ملائک اعوام را  
 بشواری و شکایات مفصله نسبت با اقدامات فاضل و با بیان نزد شاه و اولیای دولت فرستاد  
 و مقیرانی بدینضمون نشرداد که جمله محملات را حرام و محارم را حلال کردند و عمقا و مجازات و  
 مکافات اخروی از ثواب عامه زایل نمودند و امیر قاضی میر علم خان از محبت و اخلاص فاضل منحرف  
 بعد از و مقاومت ساخت و امیر گردی از عوانان غلاط و شداد برای دستگیری جمع گماشت

در مدت طولانی مجلس آخوند ملا صادق در انبار طهران علمی خراسان امثال حاجی ملاادی سبزواری و غیره تعلیمی طهران  
 امثال حاجی ملا علی و حاجی میرزا محمد و حاجی سید اسمعیل و غیره نوشته که در حق وی شفاعت کرده مستخلص سازند و آنان خطی با او  
 نوشتند و با چند آخوند بانبار فرستادند و اجاب خوشی گشتند که آخوند نجات یافته از انبار بریدن بیاید ولی او بانبار دارو  
 مستخلفین مجلس که همه را تبلیغ کرده بود دستور داد تا در میدان وسیع حاج انبار باطلی نهادند و با آخوند ملاقات کرده گفت  
 علماء را گرفت و بر ماش آن اینعبارت نوشت طلب المنافع الی الحجاج صریح و مکتوباً بانظار ملاحظت و اتمان پس  
 فرستاد و بعد از خروج آخوند از انبار حاجی میرزا محمد مکرر از زو علماء و غیرهم گفت که چنانکه ملا صادق مقدس در حقیقت  
 و آئین خود ثابت و استوار است احدی را زور اسلام نیافتم

سال نوزدهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۱ هـ ق

۱۸۶۱ م

بگاشت حسین سیاه باندۀ پی گرفتاری فاضل بخاج بیرجند که برای انجام امری شخصی در آنجا توقف داشت  
حرکت کردند و با وی در بین طریق مصادف شدند و فی الحال ویرا از کیش پیاده کرده حکمۀ ایشان با  
در آورده بر از ریکت نموده برگردن باو بختند و پیاده با سر برهنه عودت دادند آنگاه ویرا سوار  
گوش نموده پایش را در زیر شکم حمار بسته تازیانه بر او می زدند و در معابر گردانند و به حال بقصبة  
عماری که در کنار لوت حبیب واقع است و نهاده فرسنگ از بیرجند بعد مسافت دارد برود  
و در آن محل بسیار گرم باد هوا و اهل دور از تربیت دو ماه محبوس شدند آنگاه حسین سیاه مذکور  
مأمور شد که فاضل را عودت بیرجند دهد ولی ملا با بان مأمور قسمی انعام کرده داد شدند که او را سرد  
پا برهنه و پیاده حرکت داد و بدنش را می بضر تازیانه بیازرد و بد آن طریق وارد بیرجند کرده از آنجا  
بقریه نوفرست مسقط الراس وی بردند و حکم بود که احدی با او مرادده نماید حتی برادرانش با او  
ذکاب و ایاب نداشتند و در همان هنگام که حسین سیاه و دهرمانش پی گرفتاری فاضل بخاج بیرجند  
رفتند ابو تراب بیگ نامی نیز باده سوار مأمور سرچاه شد و جمعی از اجاب مانند آن میرزا محمد علی  
(ذیل فائز) و ملا علی اکبر و آقا محمد علی و ملا محمد علی و درویش علی اکبر و آقا احمد و غیر هم را دستگیر  
کرده محبوس نمود و ادیتهای گوناگون وارد آورد تا مبالغی نفقه گرفته از حبس و قید آزاد است  
و با وی درویش علی اکبر مذکور ز صدقه کند متورم و مجروح شد سپس آنا را به بیرجند کشیدند تا  
ایر حسب فتوی مجتهد درباره شان حکم صادر نماید و از جمله آنجماعت سرچاهی ملا محمد تقی  
مسلم بعلم و فضل و زهد و تقوی بود و بر غیر تبلیغ این امر میکرد و سید ابوطالب مجتهد مذکور او را  
بکنار کوی رلوت فرستاد که در آنجا ویرا را نمایند تا در کوی برهنگان گردد و مأمورین نیز همین  
انجام دادند و سایر مظلومین آنجا شان در سرچاه عودت دادند و ملا با برای آن ترکب اطلاق

سال نوزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۲ م

اقدامات مذکوره شدند که با بیان خوف کرده از اظهار عقیده و تبلیغ زبان بندند ولی طوبی کشید که با ایشان  
خبر رسید که با بیان سرچاه پیش از پیش جوش و خروش یافته و میرزا محمد علی مذکور تجار از حد کس را امر  
بیع دارد ساخت لاجرم بهیجان آمده نزد امیر شکایت کردند و نائب حکومت سرچاه نیز واقعات را بوی شب  
داد و امیرین چند کیسل داشت که سرچاه رفته بازخواست و تصنیفات و تحولات و اجبار کردند که مطلوبان  
اطلاک و امانتیه خانه خود را فروخته جریمه بجا کم دادند و حکمران میرزا محمد علی و درویش علی اکبر را حکم توقیف دول  
در سرچاه داد که در آمدت از قریه خارج نشوند و نیز در همان هنگام که حسین سیاه و ابونزبان مذکور با  
همراشان برای گرفتاری فاضل و اجابتی سرچاه رفتند که بلائی محمد سلطان حبس حکم امیر قاسم باخته  
مأمور قریه محمودی شد و افاضه سعید یعقوب در شب از خانه اش با همان لباس خواب که در برداشت بیرون  
کشیدند و در خارج نگاه داشتند و کربلای محمد سلطان خود داخل خانه شده کتابان را بست گرفته ضبط نمود  
و زوجه سعید یعقوب از خانه بیرون کرد و افاضه سعید یعقوب و ملا علی امیر را دستگیر نمود و خانه مانده از آنرا  
مختوم نمود اما نه اجداد مجوس ساخت و امانتیه و اموال افاضه سعید یعقوب ضبط کردند و ملا علی را چنان  
بسخنی کند و قید نمودند که ز حال زوجه بهوش گردید آنگاه هر دو را بر چند کشیدند و در طی طریق رحمت دادند  
بسیار دادند و افاضه سعید یعقوب را بر چند تسلیم سید ابوطالب مجتهد کردند و در این توپین توپن بسیار باران  
سپرد که در کند و حسین بار داد و ملا علی را نیز با دوی حبس کردند ولی دارد و غم با ایشان شفقت نموده در شبها آنان را  
یکشود و بر بنظر حق افاضه سعید یعقوب مدت شش ماه و ملا علی سه ماه مجوس بودند و اطلاک و اموالشان بقارت  
و عاقلشان چهار نفر داده شدند و افاضه سعید یعقوب چون از حبس رها گشت خود را بقریه شاخس که در قریه  
محمودی است رساند و شخصی بر او رحم آورده مصارفش را تا مشهد داد و دلالت کرد که بفرم مشهد حرکت نماید  
ولی سید ابوطالب مجتهد مجدداً حکم دستگیریش را صادر نمود و او را لاجرم شبانه بگریخت و خویش را بجا

سال نوزدهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۲ م

بغاره برد ولی پایش مجروح گردید و از حرکت بازماند یکی از دوستان مطلع از حال و معاش شده با تفاق زوجه شد  
 بغاره رفتند و خوراک برده حواش را بستند تا پایش شفا یافت و از مغاره بیرون آمده براه افتاد لکن سابقین او را  
 گرفته برهنه کردند و با چاقو مجروحی رفت و مدت دو سال اقامت حبت و بلاخره از جهت تعرض ملا و حکومت  
 مهاجرت نمود و در آنجا با همه سختی و آزار از عبدالبریت یزید در آنجا هنگام زحف نامورین مذکور بقصد فاضل در برای سرخا  
 و قره محمودی کربلایی محمد کالم بیک ابغده از طرف میر علم خان نامور اجنبی قصبه در خوش گردید و هزار محفل نامور  
 متفق گشتند و افراد اجابت نشان گفته و کربلایی محمد کالم بیک یکی را بجز خویش طلبیده بجای عباس علی اسپر رسانید  
 اظهار کرد که نامور است او را با انواع بیات و عیوبات مجازات دهد و او در جواب چنین گفت من و بیستم  
 که تمامت بجز رشقات را تحمل کنم و فقط از خدا صبر و استقامت بخواهم و کربلایی محمد کالم مطالبه کتابیان و  
 الواح نموده گفت حسب حکم امیر باید آنها را تسلیم گیرم و او جواب داد که کتاب الواح ضبط سین سن است اگر  
 خواهید بشکافید و بسایید و بلاخره مبلغ بسیاری نفوذ از او دار که برای محمد حسین و میرزا ابوالکاسم و ملا  
 محمد علی طبیب و صد علی گرفته آنگاه به بیر خند مر حبت کردند و حاجی عباس علی احساس شروع مقدّمات  
 فتنه و شورش نموده پسرش آقا حسین جوان دهقانی را بیشتر دین و تون فرستاد و بعد از خندی باز نامور  
 از طرف حکومت بیر خند وارد شده مطالبه نفوذ کرد و حاجی عباس علی با وجود سنگدستی مبالغی تهیه با نهایت  
 بشاشت در طریق محبت محبوب تقدیم نموده آزاد و آسوده شدند و در بشرویه تجرکات و تمیج حاجی آقا حسین  
 مجتهد امالی بمعاضت بزوجه استند و متدربا با جا و اینط لطف استهزا و توپین کرده بسبب و لمن برده خستند  
 و صدقات و جفا دارد آوردند و چنان معاشرت و معادلت نمودند که اجناسا چار شدند روزی در منزل خویش  
 مخفی و منزوی بوده در ظلمت شبها در نهایت احتیاط با یکدیگر ملاقات کردند و در یکی از شبها حاجی محمد علی و  
 آقا محمد حسین پسران کربلایی عجب نه و آقا محمد داود از محفل ملاقات با تفاق زارین جدید الورد بغدادخانه نامی

توضیح بحکم در شب ۲۰ رمضان و تاریخ

سال نوزدهم ظهور<sup>۲۳۵</sup>

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق ۱۸۶۲ م

بخانه نامی خوش مرحبت میگردند و اعداد استند در انظمت شب اطحا برایشان کرده آنچه خواستند زدند و  
جفا و آزار دارد و در روزی بعد در قصبه انشا دادند که اجنه با بیان در بار یکی شب حمله برزند و لذا ما مورین  
که از طرف حکومت طلبس بموجب تظلمات اجاد در مشروطیه حاضر شدند بهستماع فریاد بلبله مذکور اقدامی کرده  
مرحبت طلبس نمودند و قس مذکور هر سان سال ۱۲۸۱ امداد یافت

### فتنه کاشان بلیات وارده بر احباب

در کاشان ملا با بچوش فرخوش آمده بد افت اینط لفظ بر خاستند و مردم را بر بختند و با غیبی  
بیگلرگی حکمران آنجا و برادرش حفیر خان تبعض احباب برداختند و جمعی دستگیر نموده بجهنم انداختند  
و از آنجمله ملا با فرخبری که مردی دارسته و مژدی بود چنان بدار حکومت دسوی زندان کشیدند که بزیر  
افزاده زندانش بکشت خانه و امواتان انب و تاراج کردند و در انوقت حاجی محمد صباغ برزی و آقا  
شیخ حسین سناج در نقب بر زمین خانی مذکور محقق شده در جلوی نقب صندوقی را قرار داده و  
جلوی آنرا خشت چیده پوشانند و چهار شبانه روز در نقب مذکور بدین طریق بسر برزند و ما مورین  
حکومت چند بار بخانه زبختند و بنقبت راه نیافتند و در مره جزیره صندوق از جای حرکت داده  
اند و دیده بدار حکومت زندان برده مجوس و مفلول ساختند و هر دو بعد از حبس طوفانی شفاعت  
برخی از افرایشان جرمی ب حکومت داده ستم گشتند و آقا محمد علی محفل یافت با پیش آقا محمد باقر  
بدار حکومت برده کذب بر پانهاوند و عاقبت مبلغی نفوذ از ایشان گرفته را کردند و آقا محمد ابراهیم حاجی را در  
جوار خانه اش بسته چوب بسیار زدند آنگاه او و پهلوان رضا حاجی محمد اسمعیل رفیع (رفیع) و شیخ ابوالقاسم  
نارگانی و آقا مهدی را با یکدیگر گدازده بزنجیر بسته با جمعی سوار بطهران فرستادند و در آنجا بانبا مجوس  
کردند و پهلوان رضای مذکور بعد از طول مدت حبس در انباردات یافت و چهار تن دیگر خلاص شدند

سال مئتم هوز

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

# فته در شهر قزوین

در شهر قزوین با معاندت اینطائفه و خصوصاً بر قابت حادث باشیخ ابوتراب بر شفقند و از آنجمله  
 ابو الحسن مجتهد همت بردشان نهاد و چندان نکایت و سعایت بامرا و علمای طهران نوشت تا قدره کوار  
 پی گرفتاری شیخ رفته او را دستگیر کرده بغل و کند بناده بطهران بردند در انبار شاهي مجوس و منفید ساختند  
 و بدین طریق جمعی از شایسته احباب از بلاد مختلفه ایران و از عراق در انبار طهران مجوس گشتند و عدّه از  
 مظلومان در محبس قات یافتند و در طهران مدفونند چنانکه شمه از انواقیع درد و بخش سابق نگاشتم و  
 سایرین بوسائل تنوعه و برخی چنانکه مذکور گشت بعد از مدتی طویل از انبار نجات یافتند و در حلال  
 احوال و نفس مذکوره چون اکثر این طائفه جمال ابهی من نظره امه موعود در بیان شناختند و او امر  
 نواهیست از من قبل امه دستند و گر چه برای اینکه در انبار ما که تصریح باینده اعینه شده غالباً  
 نیکو زند ولی در مکاتب خود نیز در کتاب ایاب بجزر شان القاب و ابابیکه در جور انعام بود ظاهر مکرر  
 میداشتند نیز علماء و فضلاي بغداد و کربلا بجزر شان فائز شده سوال از مسائل و نیه می نمودند  
 و امر بدیع بغایت عزت و شهرت رسیده اند انقبض و غنا و معاینه و شنیدن نیز در عراق شدت  
 نمود و بر نوازگان قونول ایران در بغداد و شیخ عبدالحسین طهرانی که بقامت جمال ابهی در حجاب

شدند و ارده ار شیخ عبدالحسین و فههای عراق و نیز مرزا  
 برزگان قونول بر جمال ابهی و احکام صا از ناصر الدین  
 شیخ عبدالحسین چنانکه نگاشتم برای معاهده با جمال ابهی حاضرند و تجافی وی و نیز الواحی که از قلم ابهی شانش  
 صدر یافت در عراق و در زبانها گشت لاجرم او در پستش مکاتب مملوه از مغرب بدولت

# سال بیستم طهور

۱۸۶۲ م

## واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

ایران در طهران ایمنی و ستانده و جندان در خصوص عظمت حال اهل جمعیت قدرت دوستان و پیرانش  
 نگاشته که موجب بیم و هراس شاه گردید چه که نوشته ایلات و قبایل بی شکر و خائنه ایشان می توانند در کربل  
 متجاوز از هزار بابی از جهان گذشته جمع آورند و بسیاری از رؤسای ایران منتظرند که ایشان بجهت ایران حرکت  
 نمایند تا کار دولت ایران خاتمه دهند لاجرم صورت فرامی از شاه برای شیخ عبده حسین رسید که بهر طریق صلاح  
 و بنواید این ترسناک فاش نماید و بر جمع علماء و عمال دولت فرض متعمم است که اطاعت و مساعدت وی کنند  
 و ادوئی بحال یکی از انسانی خود را با صورت فرغانه بخت و کربلا در غیر ما فرستاده بهیئت محبت بن اطلاع داشت که  
 چنین هم در پیش از صوم و صلوة واجبتر است و شاه انجام از این بدهد علماء که است و دقت را معین نمود که همه درگاه  
 مجتمع گردند و میرزا از کجانی و نول نیز از انگاه که مایوس از اقدامات والی عراق گردید جمعی از راهزنان و  
 قاتلین را نگاشت که در نیمه شب از دیوار بیت اهل داخل خانه شده منفک دم اظهار نمایند و برخی را بر آن  
 واداشت که بحال اهل درین عبور ادیت رسانند و نیز موجب شد که اجناس اهل می کنند و اما از آنزد دولت  
 عثمانی سفند قلم داد نماید و پیوسته با این انکار و بدبیر بود و جمال اهل صورت رویائی که وال بر علم مصباح

ایمانی است از منظومه شوقی حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشانی مذکور که خود را عارف مخلص میگرد و در بیان واقعه مذکوره سرود  
 نه نفر بودیم در یک سلسله دل طبعی در بدن چون زلزله خشت در سر زمین بر زمین خضران گرامان دین  
 کشت نبودم بر زمان من سال تا که گشتم فارغ ز مهر قبل زمان یک اهل قم جوانی پارسا محرق از فرشت روی بها  
 با قره زنجیر اندر تیره حال بدو شب مجوس بودی شکست نام سیکویش بدی عهد از نول بنده یزدان بدو بعد رسول  
 حبیبیان چون حال او دیدیم بر خود آنظلم چنان بگریه اند ز اهل کاشان رخ ش بودیم جسد در انار بیداد و غنا  
 یک نفر از ما خلیل دهر بد که در انار ستم بار شد عاقبت در شکر و نغمه در شد سجده بر اهل نمود جان بد  
 و گری اهل جوان باوقار روز دشت از عشق حق بد سوزان نیز نام زنجیر عارف مطهر حق بود شیخ کامل العلم شغری  
 که در مرض شد تا پیش با رویاگون باز گشت از صفای مدینه شد نمود انعام همون دشت از عشق هماد سینه سوز  
 اهل کس بس جید ما بگفتند پس بهتر آورده خوش بگفتند بعد چند از طوس سن از جلال دردی آورده با سخن عالی



سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

دلیا بود برای بعضی زردوستان ذکر نمودند که در بیانات مبارکه مطهر است قوله الاعلی اعظم ازین  
بلایا در سراسر فضا سوز است که باید نازل شود چنانچه خوابی در عراق دیدام و آنان  
صفا دیشود گنت نامانای نبله البلماء بعد غفرا، اذ اربابان اجتمعت فی حواله النبوت  
و المرسلون وهم جلوا فی اطراف و کلهم بنوحون و یبکون و یصرخون و یضجون و انی یحزبون  
فی نفوسک عنهم اذ اشتد بکاهم و صرخیهم و قالوا لفضک باسر الاعظم یا هیکل القدس  
و یکو اعلی شان بکبت بکاهم و اذ سمعت اهل بلاد الاعلی و فی تلك الحال انا لم یکن و قالوا  
لقد عظم بلادک باسره المنهی و کبر فضاک باسر الاخره و الاوله علیک الصبر یا شیخ القصوه  
و ظهور الفضا فی ملکوت الانها، فوف نوری بعینک ما لا رای احد من معشر النبیین

با امر ترکمانان شہر	بستہ دل خستہ دور کھنکھار	بودر شان شوخی علم و دین	ملاحظہ شدہ اشہرہ انبیا تعان
گشت مار داباہل در شہر کما	با امر ترکمان در فضل دی	خون کشند مدتش با سارستم	گشت زندان چون گشت آن
و نیکو دروش خیر انعام	بود ذکر و دعا ہر صبح و شام	عاشق حق از بلاگر خستہ	سک خائف کو چہ زماست
شد اسیر بند و زندان اجواک	بندش سے خلاص از ملک	دیگری خوشی جوانی مدعا	بدین صبر نام آن با صفا
درہ حق حور ما وید آنجناب	کہ نیاید در بیان دور کتاب	مدت بودیم با انہا نیک	در دعا و ورد و دائم با فکر
ز شہنشاہ آردہ ناگہ عالمی	بوزارش نام مرد کاظمی	با غلامان شہسازان محترم	وارد در گشت و زندان شہ
زرد و دوش گشت زعفران چون	حق عین بودش در وجہ کفشت	حارمہ در در انبار بود	ز رخا بکھش حقی فرود
بعد نوری خستہ گشت ایست	بر پدید آمدن نبی پروردگس	حرفین دیگر عشاقان سخن	سید و از شوقشان دل تخرق
آندہ آورده از زمانہ زان	قبل از عارف زندان تو اما	نام یک سید رضا گوید رضا	در بلای قید از عشق ہوا
و از نیکو طرب از ہر جا	و اما در ذکر و فکر خستہ کجالب	در بلا با نوح فرزان شستند	اکہین سا دل چرخان دستند
حرفین دیگر حوام و با صفا	بودہ مجذوب حرم میر بادنا	گشت ایشان بود و زندان شہ	مثل عارف می قرار و بی مال
چند دہ سن جمع بودیم صفا	کارمان در زند و شب و روز دعا	سعدہ حرم بلیدی از بہرمان	جنگ سرت آرزو بہر جان
مانند ہم کس غیر از ہما	ز در شب آمد مدعا خدا	کہ خداوند تو روزی کن لقا	ماہہ خانہ در امید بقا
تا کہ مارا بر بند زندان گزشت شہ شخص کرد و فرمان نوشت			

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

و شهید الا شهید احد من العالمین و شمع ما لا سمد اذن الاصفیاء و الاولاد صبراً  
صبراً باسرا لله المکون و در غز الحزق و کلمه المحموم و کنت معهم فذلک اللیله و خا طبطو  
الی ان فر بالفرج و اذفت و اسی من العون و کنت منفکراً فی نفسی بلاء الذی فاشهد احد  
فی الابلع و ما حکینہ عند احد الی ان حضر لیلنا، الوجه احد من علماء العراق اللیس  
ستی بعد السلام اقتدی فلما حضر الفیناه و اخذناه و فوضنا له ما اوله الله فی انام  
و هو خیر لیلنا، الوجه بجزین عظیم کذا لک ان الامر و لکن الناس هم فی غفله صیبت  
و در آن احوال برخی از مجتین پی برسانس و ترا ویرا عدد برده بخصر حال ابی غرض کرده خویش را حفظ  
و احتیاط نمودند و بعضی اصرار کردند که خدی از بغداد مهاجرت فرمایند و چون با حسد و بغضا  
یابد مرعوب گشتند و ملا علی مردان کرکوتی ناظر لکرک عراق در خواست نمود که بموطن می رفتی بشار  
علیا، و سببش که مشعل بر باغ و حمام است آقامت نمایند و بعد از حمد و رفتن عودت  
ببغداد گشتند ولی هیچ یک از امور مذکور مقبول واقع نشد و در اغلب شبهاتنا از خانه بیرون  
و چون با اعدا یکدیگر در گذر با یکدیگر بودند تصادف میشد مزاح نموده اشاره بقصدشان کرده با آنان تعام  
و آنان را شرم و بیم احاطه کرده از قصد خود مضرف میشدند و اجتناب چون شدت اعمال مبغضین را  
نمودند بجا رست به کل مبارک قیام کردند و در ایام ولیالی که جمال ابی در قوه خانه می نشست خدتن از  
دور و نزدیک مراقب بودند و میرزا بزرگخان رضانا می از اشرار انراک را توفیق در غیب کرده سخن  
صد تومان و یک سب سواری و یک زوج طلا نخبه داده مقرر داشت که بهر طریق میسر شود جمال ابی را  
شاید نماید و متعبد شد که کسی متعرض او نگردد در رضای مذکور پیوسته مترصد موقع مناسب بود تا در  
خبر یافت که بتمام رفتند و فی الحال عبا پوشیده در زیر عبا طلا نخبه گرفت و حسن غفلت انا سخیلی

سال نهمین ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

رنجانی و آقا محمد ابراهیم امیر کاشانی که لازم بهیکل مبارک بودند داخل حاتم شد و در داخل حاتم مقابل  
 جمال ابی که برهنه شدند فرار گرفت ولی در آن حال منصرف از عمل شده برخسکن جنام برگشت در آن وقت  
 آقا محمد ابراهیم میر و یار دیده شناخت و دست بقبضه نموده بر درضا گناهی بدو نمود و با بتم از خسکن  
 خارج شد و رضای مذکور شرح ماوقع را بعد از مهاجرت ابی از عراق برای بعضی از دوستان کاشانی  
 و نیز ذکر کرده که نوبتی در کربلا بودیم که ایشان با آقا میرزا موسی از مسافعی دور میآیند و مرا چنان و  
 و اضطراب حاکم نموده که پیشتاب دولول از دستم ببنفاد آیند که نزدیک رسیدند با آقا میرزا موسی  
 فرمودند پیشتابش را بدشتن در راه خانه اشرا بنما که راه گم کرده است و با لجه اجامی بغداد در آن  
 ایام بر از خطر در شهاب نجواب نیز فرقتند و میرزا محیی بخت بصره رفته بکفش فروشی مشغول گشت  
**کیفیت اجتماع مجتهدین شیعه عراق در کاطلین و دسائس**  
**میرزا بزرگخان و شیخ عبدالحسین**

مجتهدین شیعه عراق در کاطلین مجتمع شدند و آرزوی نفرت پادشاه با حضور شیخ عبدالحسین در خصوص امر بید  
 و جمال ابی شاوره و مذاکره نمودند و بصدور برآمدند که همگی حکم جهاد بدهند با ایرانیان و شیعیان  
 هجوم برده ریشه این امر را بکنند و از این سو اجامهها بودند که هرگاه هجوم واقع شود مدافعه نکنند و  
 جمال ابی با نهایت سکون و عدم اعتنا ایشانرا امر بصبر و سکون و توکل علی الله همی فرمودند و در آن  
 احوال نهمین شبی میرزا ابراهیم طیب که زرادت بجمال ابی داشت تفصیل ماوقع را نوشته از لای  
 در بخانه انداخت چون کموتی را گرفتند خطش را شناختند و نیز آقا سید حسین روضه خوان که  
 در طهران سابقه محبت و اخلاص داشت در عراق بقصد زیارت مقامات تبرک میفرستاد و در ظلمت شب

# سال مسمی ظهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

شب تبدیل عمامه و لباس کرده با مراعات احتیاط بیت ابهی وارد شد و از غضن اعظم جوابی جمال ابهی  
گردد فرمود بیرون رفتند سید در کمال تعجب و استغراب عرض کرد جمیع علمای کربلا و نجف و کاطین و نیز  
قونول ایران مجتمع شده میخواهند بر شما هجوم نموده جهاد کنند فرمود اغنائی نیت سید عرض کرد  
بسیار محفل خوف است فرمود اندکی مکث نموده جای تناول کنید جمال ابهی بیاید سید را چای  
و نسلی دادند تا جمال ابهی وارد شدند سید مایه وقع را معروض داشته گفت سفیدین با بنایت جد  
و مکر غم هجوم دارند و دسته از اگر ادا که سنج از صد نفرند فردا شب بهانه سینه زدن که درین  
ماه محرم عادت ایشان است و با سیرق و شعل بخانه های بزرگان میروند اینجا نیز خواهند آمد در خانه را  
بازگذازند که مثل کربلا خواهد شد فرمودند مطمئن باش تا وقت نرسد احدی را تسلطی نیست  
در حصن جایت حقیق و او حافظ و ناظر است با و ناظر باشید با این امر اغنائی نیت ولی اجاب  
عرب این قضیه را شنیدند و همه متح شده در پیروزی بیت شریف جمع گشته گفتند ننگداییم  
نظرشان بیت بقیه و جمال ابهی آنها را دستور تفرق دادند و همینکه جمعیت اکراد با علما و مشعل سینه  
بدر بیت رسیدند جمال ابهی با فایز موسی فرمودند در را باز کن و جمیع را داخل محوطه بیرون نموده  
پذیرائی و میهمانی نوازی بجای آورد چون همه داخل شدند و شربت کلاب نوشیدند جمال ابهی  
تا لار کمال عظمت جلوس نموده نوازش و عنایت فرمودند حسب الامر بهمه چای دادند اعمال و اقوال ابهی  
چنان در آن گروه تاثیر کرد و متح و شادمان گشته و دعا گوین از بیت خارج شدند و با یکدیگر بیرون  
تعجب اظهار میکردند که چگونه حالت همچنان و عنادشان مبدل محبت و خضوع گردید و در خلال اوصاف  
و احوال بمیناک مذکور سید حسین متولی قمی از کربلا عیضه بمحض ابهی فرستاده استند نمود که چای  
بجائی دیگر انتقال کرده نرکن مراد فرمایند در جوابی لوحی فارسی صدور یافت که صورت آنرا

سال بیستم ظهور<sup>۲۴۲</sup>

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

آثار اعلیٰ و روسای نجف و کربلا داشتند و همه اظهار تعجب و حیرت نمودند و ابتدای لوح مذکور چنین  
شکر شکن شوند همد طوطیان هند زین قند پادسی که به بسکالہ میرود الی قوله اعلیٰ  
چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در این سخن سر و حجاب را سوختم و یاد  
برافر ختمم فرار اخبیا و نکبتم و بدفع اغیار زینم و ایدم بلا و اید عا طاب لیمم نادر هوا  
فرب روح سیرایم و در آستان ندیس ماوی کهیم ماهی مغوی و روح مدهی انحرای  
من ظاهری چه اندیشه نماید بل من این زندان است و کشتی انوار سخن الی قوله  
تا زمان نوسد نفسی تا برآمدی نیست و چون وقت زندان منانیم نه تقدیم با  
و نه تأخیر ان بنصرکم الله فلا غالب لکم وان یخذلکم من فوالله ینصرکم من بعده  
در حق شیخ عبدالحق بن مطهر است آنچه در دل دارد از مکر و رموز و نو و چون  
بیدار و رخشان همی رود تا القاضی فی حکمہ عجبا انھی یفکد فی البیت و الحرام  
این ابام طوماری از طنون خود بطهران فرستاده چه خوب بود باک مجلس ملاقات  
نماید و برآمد مطلع کرد و بعد از آن حکم داد آخر هم معلوم نیست که چه بیند و یا کما  
دل حاصل نماید حاکم مقتدر در همان است و از ظلم احدی بنگذرد  
و با بکلمه شیخ عبدالحق و میرزا ابرار کمان خواستند فتویٰ عموم مجتهدین حاصل کرده عموم ایرانیان  
بهجوم وادارند ولی رئیس مسم آمان یعنی حاج شیخ رضی الانصاری چون از مقصودشان مطلع  
بنود از نجف بعزم کاطین روانه شد و در قرب بغداد سقوط از مرکب یافته پایش صد خورد  
و با احتمال بکاطین در مجمع ایشان وارد شد سخنانشان را شنید و از فکر فاسدشان مطلع گشت  
لذا از مجلس خود است و مدخله در امرشان کرده با صراحتشان گوش نداده غم عودت نجف نمود

سال بمیم طهور<sup>۲۴۳</sup>

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

نمود و در خارج کاظمین ویرا تصادف ملاقات بانیر حسن گل کلاب دست داد و بواسطه او تجلیات  
بمخبر ابهی ابلاغ داشته پیام کرد که من در آغاز مطلع از مقصود علیا نبودم و آلا از نجف بدانجا نمی رفتم و جا  
و دعا میکنم که خداوند شمارا از شر در ایشان محفوظ دارد و این سبب شد که در اتمامات شیخ عبدالحسین و محققینش  
ضعف فتنور حاصل گردید و دیگر آنکه جمال ابهی بکومت بغداد ابلاغ فرمود که اگر علما و فقهارا عناد و خیال فساد  
نیست در مسجدی حاضر شوند و محاجبه میکنیم تا حقیقت و بطلان امر واضح شود و لذا چون حکومت<sup>اطلاع</sup>  
یافت که علما همچنان کرده میخواهند عوام را بشوراند بحالت تغییر چنین گفت اینجا ملکت ایران نیست  
و اگر مقصود این کرده ایجاد شر و فساد است هرگز اقدار انجام آرا نخواهند یافت و اگر قصدین  
امر دارند فیما باشند تا من علمای هر شی را بطلم و از ایشان نیز بخواهم که حاضر شوند و حججات و  
مناسطات نوشته گردد و بعد اموار نه میکنیم تا معلوم شود غالب که مغلوب کسیت و اگر نیز  
اینکینند همه اورد و جله عرق خواهیم کرد و این سخن بسمع علما رسید لذا اجرات اقدام نیافتند  
و از آنسو جمال ابهی فرمودند مقصد این کرده اگر فهم مطلب است ما مستقیمیم که آنچه بطلبند انجام  
دایم و اگر شورش است و الله لمهین القیوم و دفتر میفرستم که جمع را تا در دوازه کر بلا بداند و اقا  
محمد رضا شیرازی چنین نوشت که حال ابهی زوری بعد از اجتماع علما در بریدی خانه با چند تن  
از اجباب بودند و دفتر از اغیار حضور داشتند روی با جماع نموده چنین فرمودند آیا خبر دارید حضرت  
اجتماع نمودند که جهاد کنند لکن و الله الذی لا اله الا هو و دفتر بیشتر نمیفرستم که ایشان را<sup>اطمینان</sup>  
راج کنند آنگاه روی باند دفتر کرده فرمودند خبر برسانید و ایشان زفته خبر بردند و چون<sup>مؤذنه</sup>  
اجتماع علما را عقیتم و بی نتیجه ساخت و چهار دفعه آن اقدارشان واضح گردید بد آنصد شدند که  
اعمال خود را بصورت حق جلوه دهند لذا حاجی ملا حسن طهرانی مشهور بقومرا بمخبر ابهی فرستاده

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

بایران بفرستند و بد این طریق نیز نزد امالی شہرت یافته مسلم گردید و احاد این طائفہ در عراق در اندیشہ جان و مال و خیال خود بودہ دیدگانسان شہا بنحواب میرفت در آن احوال صباح بوزی جمال ہی قانیرا موسی را طلبیدہ و ادضاح حاضرہ را روشن نموده انگاہ با بن مضمون فرمودند کہ توبی کہ در تعدادت میرزا بزرگان میرزا سعید خان وزیر امور خارجه ایران نوشتم جواب نیاید و کار آن بجائی رسید کہ اگر جواب گیری نشود چون جمعی ریختہ شود چاره نیست مگر اینکه بعضی تبعہ دولت عثمانی شوند دستور دادند کہ عدہ از اجاب تبعیت دولت عثمانی قبول کنند و بوالی نیز اطلاع دادند و او در صدد بود کہ خدمت تازه نسبت بدولت قبول نمود خویش انجام و موقع را منتقم شمرده پذیرفت و جمال ہی با قانیر رضای کرد کہ معروف نزد والی و آشنا بقومین حکومت عثمانیہ بود سپرد تا اجاب او دو نزد والی برود تعریف کردہ تذکرہ تبعیت برایشان گرفت تا آنکہ در طول قرب میت نذر برای یکصد بیت تن بفرستد تذکرہ گرفت و نامق پاشا با ہمہ کمال محبت سلوک کردہ بحفظ و حراست پرداخت و لذا شیخ عبد کحیم و میرزا بزرگان و چار ضعیفہ و خسران دادندہ بی پایان شدند و ہمین واقعہ سبب گشت کہ اندو مخدزل و معزول نزد دولت ایران واقع شدند

### شمہ از سلوک و خصال و اقوال و احوال جمال ہی در بغداد

و جمال ہی از آغاز قیام بر ترویج و تنظیم و تکمیل و تقویم امر باب بابیہ در بغداد کہ صحبت عظمت و در شش در عراق و ایران و غیرہا مجید و معاندین از ہر سو بمقامت برخواستند جنابش مورد تردد و زوار و توجہ نظر اعلیٰ انظار گردید و با ہر یک و در ہر موقع رفتار و سلوکی فرمود کہ حفظ مقام دولت و ملت ایران را در برداشت و در عین حال تمام شئون و خصال عظیمہ نظام ہر آلتیہ را اشکار ساخت چنانکہ در ہنگام شدت فقر و تنگنای دولت ایران و تسامح حکومت عثمانی جنرال قونسول انگلیس مقیم بغداد سر کلنل آرنولد بروزر کسبل طرح معاشرت و محبت ریختہ انظار حمایت و مساعدت نمود و خواست جمال ہی را بعلوم و حکمرانی دولت

سال بیستم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

دولت خودسکن و مقام دهم چنین معرض داشت که اگر اقامت در انگلستان بایل نیستد  
 در بهمنی که تا ما مرکز مسلمین و آداب سوم اهل شرق است اولی و انبیب می باشد ولی جمال ابهی قبول  
 نفرمودند و نیز میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان ارمنی نیز از اجناسخان طهرانی بمحض ابهی در بغداد فرستاده  
 معرض داشت که سن در طهران دست بجار شده ارکان دولت با خود متفق گردم و انجام یافتن ایگار موکول بان است  
 که از طرف شما مدعی شود در جواب فرمودند که بدرت مرد عاقلی بود و تو چرا با بند بره نادانی زیرا بهین اشخاص که  
 با تو اظهار اتفاق کردند بفسد هلاکت بر می آیند و ناچار غمخیز از طهران با این صفحات خواهی آمد و نیز از اجناس نکور  
 معتقد مطمئن بیایات مبارک نشد و بخیا لاتشان اشتغال داشت که ناگاه ملکم خان از طهران فرار نموده خود را  
 بغداد رسانید و بمحض جمال ابهی ولده شد ولی صلاح چنین دیدند که در جای دیگر منزل کند مطمئن باشد که کسی را  
 بر او تسلطی نخواهد بود و میرزا بزرگخان قونول اظهار داشت که از طهران امر بدستگیری او رسید و ملکم خان  
 مضطرب گشت و از محضر مبارک چاره خواست جمال ابهی او را بسرایه حکومتی روانه کرده بدست <sup>ع</sup> سردار  
 دوالی اورا با حرام باسلامبول فرستاد و نیز عباس میرزا نائب السلطنه بن محمد شاه که منفی بمرآق بوده  
 و در فکر نوال سلطنت ناصرالدین شاه استقلال خویش ایام و ساعات مشیرد فویتی اذن شرف بمحض ابهی خواسته  
 اجازه نداده فرمودند مصلحت ادویت زیرا چون شیخ عبدالحسین اطلاع باید بهین را وسیله کرده طوماری بطهران  
 میفرستد و اقوامی بندد که با هم بر ضد دولت ایران متفق شدند و غمخیز حسین و جهان خواهند کرد  
 معذالک نائب السلطنه ممنوع شد و روزی که خبر یافت جمال ابهی در فریه و شاشانند و محضر مبارک خالی  
 از ایرانیان معاند است با تبدیل لباس بنونان سکار بد آنو حرکت کرد و نزد ضمیمه جمال ابهی فرود آمد و  
 آقای میرزا موسی کلیم را واسطه ساخته ساعتی شرف بمحضور یافت و جمال ابهی چون تقریرات اورا استماع فرمودند  
 و اظهارش پشیمان شده کردند لحنی تصبیح گفتند و با خلاص نسبت بدولت ایران دیرا خوانند با



# سال نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

و بدلائل و احوال بطهران و عثم افکار غیر عثمیس را محسوس فتنه و لذا چون از آنجا خارج شد پیوسته بعد از خیم کرد و نیز  
بیرزا افضل آینه وزیر نظام برادر همسر میرزا آقاخان صدر اعظم پس از عزل برادر چون دست خویش از همه جا کوتاه دید  
ب عراق رفت و در بغداد کرا را اسیبت ایمنی داد و در آنکار و امانی باطله اش استغاثت جست و جمال ایمنی شفقانه  
دیرا ایمنی نصیحت فرمود که اکنون سنین عمرت از هشتاد گذشته و زرشاه ایران پیوسته ملاحظت نماید و حق فدا دار  
فراموش کن و خود را بکفران نعمت محروم مگردان و ذکر توشه راه آخرت باش و او با لافزه چون نویسد  
روز جمعی چنین عرض نمود که شما سپردار کار افتاده پنداشته اید ولی سوگند میخورم که چون بشنوم برادرم باز  
بمقام صدارت منصوب شده سه موزه سوار بر اسب خود را از بغداد بطهران میرسانم و بجزایر و مکافات دوستان  
و دشمنان میپردازم و جمال ایمنی پس از این سخنان دیگر با وی در این خصوص مکالم نشد و فقط با وی اظهار تهنیت  
و موهبت فرموده تسلی خاطر میدادند و او بعد از چندی بطهران رفت و در آنجا با آشنایان و مقربان در گاه  
چنین گفت که ایشان با نیهای بغداد را امر کشتن من دادند و بتدابیر و وسائل خود را می فطت کرده از عراق  
بیرون آمدم و برخی از دوستان جمال ایمنی او را توبیخ کرده گفتند که آیا تا فی آنهمه عبرتانی که از ایشان در بغداد دیدی  
این بود که چنین مغزیرات نسبت دهی و او جواب گفت که این سخنان را نظر بمصالح خود گفتم و دولت ایران  
اکنون برایشان دسترس نیست تا مضرتی برساند ولی مرا برای مرادده که کردم مکن بود بلکه سازد و دیگر اینکه  
جاجی میرزا احمد کاشی که از کاشان بعراق آمده در خان دفتر بغداد و حجره تجارت باز کرد چند بار در تکیه رفتار  
ناپسندیده گردید ولی نظر بغایت در حق اخوانش جاجی میرزا جانی شهبه و جاجی محمد اسمعیل (نویس) غفور و اعوان  
فرمودند تا آنکه روزی شاهزاده خانم مادر عین الملک که بعزم زیارت کربلا آمده در حجره وی تاحی گفتگو  
کرده خواست بجز شاهزاده شده و با یکدیگر کردند و جاجی سخن سخن گفت و یکی از فرزانگان توفیق لوری ایران حاضر  
بوده بجاجی دشنام داد و کار بد آنجا انجامید که شاهزاده خانم بقونلونی شاه ایران شتافت و با میرزا ابراهیم خان

سال بیستم طهوز<sup>۲۴۷</sup>

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

قونول برآشفته نکایت و دلاست کرد و داد لکھا شنگان خود را بفرستاد و حاجی را بقونولخانه کشیده به جس نمود و خواست امرا بطهران روانه دارد و جمال اسی با اینکه هماره اجاب با ملت و دلاست نصیحت میفرمود و از اعمال حاجی نیز بسیار کدر بودند برای حفظ مقام جامعه دوستان و محض آنکه قونول بدون رسیدگی و تحقیق حقیقت واقعه حاجی را مورد مواخذة و مجازات قرار داد بجهت اجاب امر فرمودند که کسی حجه زدگان خود را باز ننماید و چون مردم از علت و سبب پرسند جواب گویند که قونول یکن از ما را حبس نمود میخواستیم بدانیم که چه سبب داشت و اجاب با اتحاد و حمایت از یکدیگر برانگیختند و میرزا نصرالله نشی کارگذاری را نزد قونول فرستاده و پیغام کردند که اگر حاجی را اشد نکلی آنچه بر سر آید خودت را میزرا بزرگمان چنان وحشت نمود که از بغداد بکاپلین رفت و میرزا نصرالله مذکور گفت آنچه مصلحت عمل نماید و او حاجی را با خود به بیت اسی برده تسلیم داد و اینواقمه را میرزا بزرگمان بنوع اغراق بطهران نوشته اظهار کرد که کار چنان بر من دشوار شد که مقصری را یک شب بنواستم در قونولخانه اسی نگاهدارم و کتوش سبب غریش گشت و بطهران رفته بجعل غریبات و اغراقات موجب بدیم و بجان شاه گردید و چندی بعد از آن بر حاجی دی میرزا زارما سخاں برادرزاده فتح خان امین الدوله کاشی مضمون گردید چون بقونولگری ایران قرار گرفت بحکال ادب و انانی سلوکن در رفتار کرد و پیوسته ذکر مسامحتی اعمال میرزا بزرگمان را می نمود که او سبب گردید اکثر رعایای دولت ایران تبعیت دولت عثمانی قبول کردند و نیز نشی در بغداد و جمعی از ایرانیان مجلس عیش و نوشی داشتند و منتهی بقیل و قال و وعده و جدال گشت و امورین حکومت بغداد اهلکی را دستگیر کرده بسرایه برده جس نمودند و حاجی احمدقا رئیس امنیت بغداد بر حنی را که معروف بودند در صبح را کرده گفت اگر چه میدانم شاه حضرت ایشان نسبتی ندارند ولی چون هموطنشان هستید و بین مردم معروف نمی پسندم شمارا با شال این اعمال

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

اعمال قبیل مشهور و محبوبس نمایم و از آنجمله سید متولی قمی و خطاط کاشی بودند جمال اهی از آن واقعه بسیار  
متاثر و متغیر شدند و در حقیقت حکم فرمودند که سه روز متوالی روزه گیرند و در همین اوقات رکعات نماز را نظم  
اعلی را خوانده ساجات کرده استغفار کنند تا آنجا که به ذنبشان مغفور گردد و در آخر لوح مرقوم  
فرمودند که هر کس این دستور عمل نکند نسبتش از این امر مطوع است و از حصول جمال اهی و سلوک  
و محبت و تواضع انامی بایشان اینکه سافزین و مهاجرین و زائرین عابرین را از بنزل و بخشش نصیب می  
فرمودند و همچو را و همسایه با نایک محله همه مورد بذل و احسان میشدند و از برای ایشان هدایا میفرستادند  
خصوصاً ساسکن و انام و پیران و عجزه را کمال رعایت مینمودند از آنجمله عجزه در خرابه که واقع در طریق  
عبور بود مسکن داشت و همه روزه چون بقوه خانه اول جبر میرفتند چون باد میرسیدند ایستاده اجول  
میرسیدند و بدست خود اگر احمی مینمودند و گاهی دست مبارک را بدینوسید و چون میخواست رویش  
بوسه قدش خمیده و کوتاه بود جمال اهی خم میشدند تا او بمقصد خود میرسید و بعد از آن مقرر فرمودند که هر  
یک قمری بآن پیره زن داده میشد و مکرر میفرمودند من او را دوست میدارم لذا او هم مرادوست میدارد  
و با این طریق در ایام آن امتشان در بغداد معمول بود و بعد از مهاجرت نیز مقرر داشتند که تا در حیات  
بود با داده میشد و یکی از ملاکامی تنومند ایرانی معروف بخاتم المحدثین که بسیار مزاج و مضحک بود  
غالباً بمحض اهی تشریف مییافت و بسبب سردی و تبسم مبارک میشد و مورد بذل و اکرام میگردد و بنوع مزاج  
بد میفرمودند انا الله تو خاتم المحدثین هستی و او با اشاره بیان ایشان انتقال نمی یافت و نیز بر  
فتوه خانه که میرفتند از کثرت عبور محترمین ۱۲ هجوم طالبین صاحب فتوه خانه بیروت و غنای میرسید و  
در او اخر ایام بقوه خانه رسید حبیب که که خدای محله و مالک فتوه خانه و از شاخ بود میرفتند و حبیب  
مذکور فتوی رعنا و جوی نورانی و محاسنی سفید داشت و در اخلاص و عشق بایشان قرار نمی گرفت و نگاه

سال نهم طهور

# واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

دوہ گاہ رزوی شرف حاصل نمیکرد روز و شب بخون داندزہ میگڈرانہ لدا غالباً در وقت عصر دیرا طہیہ  
و معناد بقند و چای مطبوخ در محضر مبارک کریدہ و برای اوقند زچای مخصوص میفرستادند گویند پس از چہ ہفت  
ابہی از عراق دیگر کسی سید حبیب در قہوہ خانہ نذیدہ در محافل و مجامع اجاب استماع بیانات ابہی کردہ  
میگفت و چای را رکن نمودہ میگفت بی حضور در محضر ابہی شربت چای برین گوارا بنست و تا خانمہ پخت  
بدین درجہ از محبت میرفت و نیز از حید قہوہ چی ہر روز فانی عجیب بطہور رسید گفت در محملی کہ پیوستہ  
ہیکل ابہی قرار میگرفت نمیتوانم دیگر کسی ببینم دادامت این مثل برین گوارا ہست و لدا ترک شغل نہ کرد  
نمود و دام زرد مدام حب ابہی سرست بود تا در گذشت و نیز از حصال ابہی اینکہ زرد مای جمعہ پخت  
زقہ مشغول بعبادت میشدند و در ایام مخصوصہ برای زیارت کاظین میرفتند و پیوستہ نزد یار و خا  
در خصوص عظمت مقام اولیای آلئیمہ بیانات بدیجہ میفرمودند روزی شیخ الدولہ معروف شد کہ  
احترام و تجلیل شمارائیمہ ہدی فوق بیان است ولی از بعضی اجاب مانند نیز ایچی رسید محمد سخانی  
شنیدہ شد کہ موجب حیرت گردید گفتند بقعہ کاظین را منہدم خواهیم کرد و در آن محل قہوہ خانہ فنی  
جواب فرمودند کہ اینگونہ اشخاص با ما نسبتی ندارند و لدا برای اجاب چنین نیز فرمودند کہ اہل بیان اگر  
بدین بیان متدینند باید قہوہ و قیام را حرام بدانند چگونہ کاظین را بقہوہ خانہ تبدیل مینمایند و اگر تہ  
نیستند چرا امر آلئیمہ مینمایند و بعضی را در دل مردم میاندازند اقلانسانند و دستاں ظاہر حقوق

---

در روز حضرت علی تا آخر ایام دہہ عاشورا روزہ میگرفتند و در ایام جمال ابہی در طول آمدہ روز محزون بودند و در روز عاشورا  
برای زیارت کجاظین میرفتند و نیز جمعیت دستہ تعزینہ بجانہ ابہی میدادند و جب الاچارہ بانزدون خانہ میرفتند و  
شربت بخوردند و در وقت خواندن شمار نام مخصوصاً دوازده بند محتمل است از دیدگان مبارک جاری میگشت

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

دستی را مرعی دارند و اگر مقصودشان تبلیغ و نشر امر به است باید چنین بیان نمایند که چون آن فتاب  
 حقیقت طلوع نمود مقام ائمه و اولیای که از اشته آن شمس ظاهر تر و نورانی تر گردیدند اما کثان باید  
 ساجد اسرار و مشارق ادکار گردد و بنیل زندگی که غالباً اوضاع و احوال ایام بغداد را از مندرجات تاریخ نشود  
 و منظوم او آوردم ضمن واقعات ایام سافرش از بغداد بایران در سال ۱۲۷۴ چنین نوشت جناب میرزا محمد علی  
 طبیب شهید را در همدان ملاقات کردم و از تقدیس امر به حکایت کردم که امر آبی از اعمال اهل بیان پاک شد  
 و گفتم که من خود در بغداد و حضور مبارک بودم که یکی از ملازمان سفارت تشریف حاصل نموده معروض داشت که ما  
 جمعی از خاندان اهل ایران و نیز در گفتم و آنها تا ویب نمودیم یکی از آنها اظهار نمود که از مخلصان حضرت ایام ما  
 بجهت احترام این نسبت او را تا ویب ننموده ایم تا استغفرا کنیم که تکلیف ما در باره او چیست جمال مبارک  
 فرمودند بگویند احدی در عالم بمن نسبت ندارد مگر کسی که در جمیع اخلاق و اعمال بمن اقدار کنند نوعی که اگر  
 جمیع عالم بخواهند آنها را از گفتار و رفتار شایسته منع نمایند نتوانند و احدی ایراد بر آنها چه در امور دولت و چه  
 او امر دیانت دارد و نیار و بعد اشاره بحضرت کلیم فرمودند که این برادر من میرزا موسی برادر ابی و امی است  
 و از طغولیت تا حال با من بوده اگر بامری که منافی دین و دولت است قیام کند و بشما ثابت شود من انوش  
 از شما راضی و خوشنودم که او را دست بسته ببطبنداری و غرق کنی و شعاعت احدی را در باب و قبول کنی این  
 میزان است نه آنکه هر کس هر عمل فجیحی بخواهد ترکیب شود و خود را بمن نسبت دهد و شما قبول کنید  
 جناب طبیب حاربی و ساجد و شاکر شدند و گفتم که من بعد از تقدیس و تیریز حضرت اعلی و امانت دو یا  
 جناب حجت زنجانی و شهید اخیر بودم که اگر امر به آن بود پس بجای دیگران چه میگویند و او غم داشت که  
 بزنجان برود تا اعمال بعضی زراقی را در همدان ببیند و نیز بنیل بدین مضمون نکاشت که اجداد آن  
 استقره جمال ابی بر کرسی عظمت و اقدار چنان سرست بودند که تصور ملوک را بنیوت عکسوت

سال بیستم طهور<sup>۲۵۱</sup>

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

می بنداشتند و اکثر اطراف بیت مبارک منزل داشتند و هر چند نفر در خانه ما می گرفتند و هر چه از طریق کسب تحصیل می نمودند ضیافتی فراهم کرده از جمال ابی و غضن اعظم استعدای قبول می نمودند و عیش و عشرتی داشتند که غبطه ملوک بود با آنکه اغلب لیبالی با یک فخر می خردند و خریدند و می کردند چنانکه آنجا می نشستند و گاهی بودند که حتی اشیاء و البسه خود را فراموش می کردند و اختصاصی در البسه و اثاثیه منزل نداشتند و اکثری در مقام تزکیه نفس چنان بودند که بغیر از اراده آنکه حکم نمی کردند و همه عهد و پیمان می شدند که هرگز کلمه نالایق لب نزنند و یا عسکری غیر باجبهه آنه نماید دیگران ویرا متذکر سازند تا تلاقی نماید و اگر نه عبادت با کمال و شرب نمی کردند و در آن ایام اغلب بزرگه و شاش و قهقهه در نیم فرسنگی جنوبی بغداد که از جمله مشعب شده و اما لی زراعت می کردند و آقا میرزا موسی کلیم آنرا اجاره نمودند می رفتند و عرشه در کنار منزل ترتیب داده و گاهی خمیه می زدند و جمال ابی با آنکه محض تفریح آقامت می فرمودند و عابالت وقت غروب رحمت می کردند و با استقبال می فرستادند و تا قرب بیت در حضور بودیم گاهی بنجانه مقابل بیت مبارک و بنجانه بنوکی و با جمعی از اجداد منزل داشتیم می آمدند و از جمله ساکنین آقا علی و آقا محمد زان ناصر شیرازی داشتند علی اکبر بنجار بودند نوری هنگام غروب وارد شدند و صبحه مارا که تنی از هر گونه آما بود ملاحظه نموده فرمودند هر چند در اینجا هیچ چیز نیست اما در نزد من بر اکثر خصوصاً عالمیه برتری دارد چه که دوستان حق با قلبی فارغ با دو کار الهیه مشغول اند و از درخت سدر خانه که بنوک در شست بسیار داشت مرغ نموده فرمودند اهل بغداد این بنوک را خستادی گویند و بسیار دوست دارند و گاهی میوه آن درخت را چیده بخضر مبارک آورده تقسیم می نمودند و شاطر رضا و برادرش بنجانه که در اول سال که چه بود منزل داشتند و خجاری بیت مبارک با ایشان بود و تنور خجاری و آسیابالی که با دوا میگردید ساخته و اجاب نیز از آنجا مان می گرفتند و تعلق بحال ابی داشت و کل از آنجا

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

احسان میهمان بوده منتقم میشوند و والدشان آقا محمد صادق تازه از اردکان یزد آمد و نود سال داشت  
اما از جوانان قویتر بنظر میآید جمال ابی همیشه با او کمال شفقت و ملاحظت صحبت میفرمودند و آنجا  
میرفتند و بعضی حکایات در کیفیت تصد نقیض و در معامله و اطوار ملاهای ایران بعرض میرسانند  
و چون خیلی تمیم میفرمودند دستهای خود را بخدمت خود شکر کرده میگفت حضرت رسول فرمود هر که نوبی  
ببخشد مرا خوششود کرد و هر که مرا خوششود کرد خدا را خوششود ساخت و از عذاب دوزخ ایمن خواهد بود  
حال احمد سه من جمال ابی را خندانم و مال من بسیار خوبست و این سخنان موجب سرور و شوم  
مبارک میگشت و اما حال منافقین بغایت افزوده و گنهام بودند حتی بعضی را اعتقاد چنین شد که  
جمال ابی نظر مصلحتی ذکر میرزایحیی فیما بیند و او وجود ندارد برخی میگفتند در بغداد مستور است و  
خیال ملاقاتش نبوده و چنان میدانستند که یکی از بنندگان جمال ابی است خصوصاً چون کوی  
سبحان ربی الاعلی و بیان زفر رئیس و الف قائم بن الودین از فم ابی در تبیین اصطلاحات  
و معضلات زمر شیخ احسانی و سید شتی صادر گشت انجاء و ابتدال میرزایحیی بغایت خوب  
رسید و فرمودند اعرف ثم اکتف و بنده را که گاهی بی اختیار در اشعار اظهار میکردم امر بفرمودند و چون  
قصیده بهاها نوشته شد فرمودند اگر این قصیده را بشنوند نه تنها تورا بلکه ما را هم تکلیف میکنند  
ولی بعد منتشر شد حتی بدست درویشها افتاد که در بازارهای ایران میخواندند و در جای بهاها  
علی علی میگفتند از جمله ابیاتش این بود دگر مکن سرد کارنی بجزم تو دلبر و یارنی دل من  
یکی در زارنی شده مبتلات بهاها جمال ابی فرمودند شبی یکی نزد من بود و من از امر حضرت  
اعلی و دو قایم آن ایام صحبت میداشتم لطفت شدم که بجای خواست چیزی بگویند و حضرت  
نمیکرد ملاحظت نموده اورا سخن آوردم بغتة پرسید آیا میشود غیر از حضرت اعلی قائم موعود؟

سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۲ م

با همان علامات موعوده ظاهر شود من گفتم ساکت شو مردم چه گمانا در حق میرند و تو چنین سخنی میگوئی اگر موعود بنویسد بعد از روح الله و موعود نصاری بعد از رسول الله آمد قائم موعود اهل فرقان هم بعد از حضرت علی خواهد آمد وقتی بساط عروسی آقا محمد جواد با جزراتی از دوستان مخلصین در خانه میرزا علی اکبر زراتی بامر مبارک منبسط شد از جمله ملا جعفر نام که در آن ایام در کاپلین ساکن و ادراعه خواسته بودند حاضر بود جمال مبارک هم ساعتی تشریف آوردند و چون مرا فرمودند الواح مخصوصه مانند لوح غلام بخلد غادت و جذب بیانات چنان اهل مجلس را اندک کرد که از خود بیخبر چون ملا جعفر دید که از لوح جمال مبارک چنین حالی در نفوس ظاهر بود یکی از نوشته های منضمک ایچی هم خوانده شد و خنده زیاد گشت گفت در پیش شما چنین چیزی هم بوده و ما بخزند آیتیم روزی در کنار باغچه سیرونی بعد از شامی و بعضی آیات بدیعه توقف و بدو درخت گل زراتی که یکی در کمال نبود و قوت و صفا و عطر و دیگر در نهایت صنف و زردی و بی برگی بود نظر کرده فرمودند این زراتی ضعیف ضعف خود و قوت زراتی دیگر را می بیند حال میگوید نه نگوؤنم بر کسی نه عمر نه سایه دارم محترم که در همان بچه کار گشته مارا آنگاه فرمودند هنگام طلوع آفتاب از نورش محظوم که اعمال شب مردم را نشان میدهد و وقت غروب از آن شرمند ام که افعال زرد خلق را بیان نماید بومی در سیرونی تشریف داشتند بنام فرمودند شها تریبی دیدم که هر شب در مجلس نوعی از کلمات بدیعه را تلاوت نمایند یکشب از خطبه های حضرت قدس و یکشب از بیانات حضرت علی و یکشب از آثار قلم امی تا یکشب بعد از ساعت چهار از شب گذشته در کنار باغچه چراغ در مقابل گذارده متوجهها الی الله شدند و الواحی از قبیل لوح کمال الطعام و خطبه صلوة و سایر آثار تلاوت می نمودند بعد از تلاوت یک صفحه از تاثیرات کمونند در کلمات مبارکه چنان اشتغال و انجذاب دست داد که صوت آیات باوح علی رسیده بونوعی که از هر طرف جمعی بطریقت شتافتند و در حول آن مجمع گشته تا آنکه بعضی اعظم از مردم سیرونی تشریف آوردند الواح را از دست خادم گرفتند و چراغ را از پیش روی برداشته با وجود این باز نرسیدند



سال نهمین طهور

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

لانش ناطق بود و صوتش مرتفع آنگاه آقای راموسی کلیم رسیدند و دستش گرفته بطرف اندرون بردند  
و آنشب در جل سدره المنتهی برزور رساندند و از جمله وقایع آنکه بهر یک از اجابک زرنطی و بیان گویند  
و طائف حول ابی بودند بیتی از لسان مبارک گرفته آرا سرد فر ساخته بنوشتن شغوسی پرداختند بنده  
این دو بیت یافتیم یاد ذکر الله چه آمد در جهان و جودات الله غیب آمد عیان خیمه هستی ز ذکر آمد پدید  
صد هزاران خیمه ز بهم دید و آقا سینه حسنعلی شیرازی باین بیت مفتخر گشت سدره عشق است نارا آمد  
پدید وادی روح است و یارا آمد پدید تجلیل نجاس این بیت غنایت شد چون ازل آمد زلف از جمال  
پس بجان یارای ایشاه ازل و خیاط کاشانی این بیت را گرفت ایجمال الله بدون ای از حجاب  
تا بدون آید مغرب آفتاب و از جمله ابیات شغوسی خلیل این بود گر گدا باشی تو اندر شهر یار بیکه  
اندر شهر دیگر شهر یار و در هر ماهی دوبار در مدح حضرت اعلی و حضرت قدوس قصاید میافزودند همیشه  
در وصف جمال ابی میسرودم و در نیمه قدم سال ۱۲۷۹ جمال ابی تغییر وضع سابق داده شروع بفتح با  
جدی فرمودند چنانکه در هر یوم لوحی شور انگیز جذبیه خیر مانند لوح سبحان ربی الاهی باسم حاجی میرزا  
موسی جواهری و نیز لوح حور عجب و لوح غلام نخلد و لوح ارباع آبی و یاز آوده جامی و مده نله یا  
صا در میشد و اجاب از جذبیه بیانات آهسته مست و مدبوشس بودند با شهاب بعد از غروب آفتاب  
جمعی مجتمع در محوره شده شمع کافوری افروخته بدون خورد و خواب بتلذذات الواح بدیهه پرداخته وقتی بخود  
میآمدند که زود قرب وقت ظهر رسیده و چنان مشغول و مقبول ابیات طرب افزا بودند که در سرالعمام  
ناره و جذبات بی اندازه برزور کردند بنده نیز چند غزل نوشتم که از جمله این بود جمال یازده هر شد بزنی بشکن  
بزنی بشکن رخ دلدار یازده هر شد بزنی بشکن بزنی بشکن همان دلدار لاهوتی همان خسار یاقوتی  
ز شرق نار نظا هر شد بزنی بشکن بزنی بشکن شبنم در محوره باط مغانی منبسط و عصفل عظم همانند از خوان احسان

سال نهم طهوز

واقعات سال ۱۲۲۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

احسان بوده و اصحاب بغداد و کربلا از جمله حاجی سید جواد و شیخ سلطان و سیاح مانند میل مشاوح  
مشغول و بعد از صرف مأذنه لطف اعلیٰ کوثر عذب جوان از سخنان بیان بدیع حسن بمیان آمد با الحان  
جذاب و نغمات حانی الواح صدائی تلاوت شد و حضار در مجرای روح غوطه در ازل عالم هستی سحر شد  
و صورت پنج کمر که در سینن انعامت بغداد بعموم عباد نازل فرمودند این است که اول قومی در  
بیت قدم میزدند و برخی از شاهزادگان ایران حضور داشتند و با آنان تفقد نموده زراذع مملکت  
پرسیدند در آن حال یکی عرض کرد چگونه است بادوستان خود از عوالم دیگر صحبت میفرمایید و از ما  
بغیر از ادضاع سوق و سراپا چیزی نمیپرسید گویا ما را قابل و لایق نمیانید و مقصودش تعریض این بود  
که اشخاص بی بهره از علم و ثروت را بر ما مقدم میدارید در جواب فرمودند آیا میدانید که چکنانی قائل  
استماع کلام من و لایق این محضر اند اگر شخصی در فضایی بی منتی حاضر نمایند که جهانش غیر محدود  
و در جانب یمن جمع عزت و اذیت با در جهتها سلطنتهای دائمه غیر مکرده موجود باشد و در جانب  
یسا جمع بلا و شدت با و الم و نعمت با و مشقتها عظیمه دائمه و همیا و شخص اندکی روح الا  
مخاطب ساخته گوید اگر طرف یمن با جمیع آنچه در آن است از لذت باقیه بر طرف یسا بسیار  
ذره از قدر و منزلت عقده کم نشود و اگر سمت یسا را با آنچه از شدت و شمار در آن است اختیار کنی  
ذره بر شانی و مقامت لدی اغیر از لحن از افزون مگردد در آئین اگر در کمال شوق و اشتیاق  
ذلت را بر یمن عزت اختیار کند قابل حضور درین محضر است و لایق این کلمات عظم اکبر در  
این مقام آن عظمت خطا با لسا لکین میفرماید که خیال جان همی هست بدل اینجایمیا و در شمار  
جان و دل داری بیاد هم بیار رسم ره اینست که وصل بهاداری طلب در بنامش مرد این  
دور شور خست میار و هم در این مقام و رقاهوتیه در ریاض قصیده مبارکه در قایمه مترجم است رجو

مکه من علیه آله و از عنوان سپاه پل به شریک سپاه کرجت و ایرازا مکنو از زور باد و قاعون نمود و کورس کورس  
 افکار گشت و محبت دیگران در میان آمد و کار و بهر بنده مکره و فرطات سپاه سلمه در درگاه و درگاه او اس  
 که در وقت شدت مرض آنکه نوزت و خواب که یک نوزاد در قمار اراک در وقت و مدت حضور نوزاد و هشتاد  
 این آواره را بنود صحن نشد در ط اول روزی که بایس و نایس در صدر که بعد از بیابان ایجا فوت  
 رحمت علیه و الحقیقت آن شماره که در غضب غمگی و لقب نظم تیره و غرت و اقبل در کار محروم  
 و در چاکس طرفی نه است و نوزاد نشدند و نایس که مشاهیر از زور او بجهت نایس  
 و معروف از این عالم رفت و در یک از شهر تبریز ملک خود را غم از او می سرود غ

در این روز غمگین بود  
 بجزت را در مذکور بر این کیفیت المذبح بیاید در جواب فرمود که من در کربلا غمگین بودم از صدها آن ایست  
 گرفتار اهل بیست بدل اینها در زمان حال و دل در این بیایم و هم بیاید  
 رسم ره این است که در این بهادر طیب و بیایم مرد این ره نوزاد است  
 آن شماره که در وقت خوف بعد از این جواب است آمدن ترفند ببرد محبت کرد و بهر گرفتار و هشتاد  
 روزات و فرمود بیاید این جواب که در آن وقت نایس که بخت روزی است

سال بیستم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۲ م

رحمت لطف و صلی همگان لم یکن بذاک جبری شرطان و فیل خوف فشراب  
 بلاد الدهر من کل کاسته و سفی دماء الفهر من دم مملجه الخ و هم چنین میفرماید اگر نفس  
 خود را در دریای خون شناسد برینند و ادعای حب را نماید از طراز صدق بی بهره و نصیب است  
 کز ثانی سائل مذکور فرمودند آیا میدانید که من از آمدن باین عالم و اظهار امر خود بین ام چه مقصود دارم  
 بگویم تا بداند آمده ام که در این عالم پر آلائش که از ظلم ظالمین و تعدی خائنین باب آسایش بر تمام دجوه  
 سد و است بجز آنکه وقت چنان عدل و امانت و صیانت و دیانتی در آفاق فانی و باهرام  
 که اگر یکی از پرده نشینان خلف حجاب که بر تو جانش آفتاب ابدیه در حساب نیارد و در شئون حسن  
 و جمال بی نظیر و مثال باشد بجمع جواهرهای وزینت های خلیج از احصای اولی الهی زمین و بی حساب  
 از خلف حجاب بیرون آید و تنهایی و تنهایی از مشرق ابدع تا مغرب اختراع سفر نماید در هر دریای  
 دیار و در هر اقیامی بسیار شود انصاف و عدل و امانت و عدل و دیانت و فقدان خیانت و نفاق  
 بدرجه رسد که نه دست تعدی و طعمی بذیل شرفش دراز شود و نه نظر خیانت و شوقی بجمال  
 باز گردد تا بعد از سیر در هر دیار با قلبی بی غبار و وجوی پر استبشار بجل و بطولش راجع شود بند فرمودند  
 بجز آنکه عالم را باین مقام اعلی منتقل خواهیم نمود و این باب اعظم را بر وجه کل خواهیم گشود و در این مقام از ظم  
 اعلی نازل شده و در مراتب اهل بهار از مصدر امر صادر که هم عباد و لو بیرون علیهم ذوات اجمال با حسن الطراز  
 لمن ترید البصائر هم الیهن و لو بیرون و ادیان من الذهب میروند علیه کمر حجاب که ذلک نزل من مالک  
 الرقاب این است که میفرماید فوف تری الارض خبته الاهی که ثالث لسان عظمت در  
 مقام خلوص نیت و پاکی اعمال از هر جهت چنین خطاب فرمود که اگر نفسی دارای غفائی یا  
 که فوق تعداد و اندازه عباد است یک شخص فخر که فقر و بکنش مانند غنا و ثروت آن غنی در شرفی

سال هشتم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق ۱۸۶۳ م

درجه باشد بمرد آیام در انعام واکرام چنان جهد و مبالغه نماید که آن فقیر را مانند ابتدای حال خود غنی و خود را چون بدایت حال آن فقیر بریشان بیند و از خصایمی اتفاقیه مقررش شود و بسبب جوی قبیل گرفتار شود و از ادای دین عاجز ماند و در میان چهار سوق و معر عام بیست و تقدیب او مردم قیام نمایند که تا آن وجه بجهول نرسد استخلاصش میسر نگردد در آن حال فقیر اول که بسبب انعام واکرام وی غنی آفاق شده و نظرش بر رفیق گرفتار خود افتد و در قلمش خطور نماید که یکاش از رفیق نظر بان احسانهای بی اندازه که باو نمود مرا از این بیه نجات میداد بخص خطور این خیال که من باو احسان نموده ام جمیع اعمالش از درجه قبول همبوط نماید و از فوز برضا محروم و از حقیقت انسانیت محجوب ماند و نیز اگر آن غنی ثانی که بدولت این مدیون قبلاً باند درجه از غنا رسید در قلمش خطور کند که خوبت بسبب مجبتهای بی اندازه که این مبتلا بمن نموده ازین دین و شدت خلاصش سازم و بقیه عمر را حش بر دارم آن شخص نیز بواسطه این خیال که باز برای انعام سابق او خلاصش نموده نه صرف انسانیت از کاس خلوص بی بهره ماند و رخت خود را بعالم ندلت کشاند مگر آنکه آنگهی اول کمال آن احسانهای که کرد محض انسانیت خالصا لوجه الله باشد و عمل آنگهی آخر لیسه و فی ته و محض داد و پیغمه نسانی بدون ملاحظه سابق و لاحق که آنها نطقکم لوجه الله لازمه سکم جزا، و لا شکورا کثر زایع لسان باین کلمه نامه مبارک ناطق که اگر امت اسلام بدو کلمه از کلمات بیگ علام عامل میشوند کل هدی است همتی یگشتند و بر منزل قبول و بزم وصول فائز و اصل میگردیدند و باین همه امراض روحانی و اعراض نفسانی مبتلا نمیشدند که قره عیون انبیا و نور دیده سید شرب و بطحار بر دوازند و خود را از تابعین احمد مختار دانند و باسم موعود قیام نمایند ولی در یوم طهور میل غیرش راف سهم سازند رتبا افح عینا و عین قومنا باحق و انت خیر الفاتحین و آند و کلمه مبارکه این است

سال نهمین ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين ولا تكونن من الذین قتل قلوبهم عن ذکر الله  
 و هم در این مقام سان عظمت ناطق که اگر در چند مجلس معدودی بانفوس معاشرت نموده و از شما در  
 او اثری نمی آید البتة اجتناب کنید که زراد در شما اثر خواهد کرد و هم در این مقام مولی الانام  
 میفرماید اگر نفسی شامه و ذائقه صحیح و سالم داشته باشد بخص آنکه شخص متذکر می باشد و در آن شود هرگز خطریا  
 وطم طعام و شراب لذیذ و خوشگوار و بجهت افزا ادراک نماید و برعکس اگر شخص غافل باشد و در آن شود هرگز او را که در طعمه  
 اثر بر او میگذرد نفوذ یافته عن شر الغافلین و میفرماید با اشتراک لغت بگیر و همچنین مصاحبت برابر غنیمت دان  
 و از رفعت اشتراک دست و دل هر دو بردار کنز خاس چون جمال قدم بایب جغت و شادای بر وجه اهل نشاء  
 گوید باین کلمه غطی تکلم گردید که برای اخذ جوهر با نیام آمده ام اگر ذره جوهری در جهری موجود و آن جهر در  
 بحر سببه باشد تا آنجوهر را از آن اخذ نمایم دست از او برندارم نیز در این مقام میفرماید حق جل جلاله از برای  
 ظهور جوهر معانی از معدن انسانی در هر عصر ایضی فرستاد ایوم دین آتیه و نه به آتیه که طرق متعدده  
 و سبل مختلفه را سبب علت بقضا نمایند این آیه های حکمستین کل از مطلع و اعد ظاهرو در مشرق و جد  
 مشرق و این اختلافات نظر بمقتضیات فردن و عصر بوده ای اهل توحید کرم حکم نمایند شاید در حق  
 از ضعیفند و بقضای ندیمی پاک گردد انتی و ز از اثار قیمه که یا و کار از ایام بغداد برای ابد باقی است  
 سه قطعه شایع جمال بمیال ابی میباشد که در ویش محمد نامی رسم نمود و دو قطعه از آن سه جمال زیبارا  
 با کلیچه استین کوتاه و قبای بلند و تاج و تاج نشان میدهد و قطعه سوم در حالی است که عراقی و کنگ  
 بکر بسته در حام بودند و هر سه قطعه در ارض مقدس جفا محزون و مورد زیارت مخلصین را برین میباشد  
 وصول امر سلطان عبدالعزیز برای برون جمال ابی با سلامبول  
 چنانکه نهمین ناصر الدین بود و میرزا حسین خان مومنین الملک وزیر امور خارجه و باقر امات حاجی بر این سخن

سال هشتم طوز

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

سفیر کبیر معین اسلامبول بجایش دهر رپی در پی سلطان عبدالعزیز خان را برآنداشت که حکم اعزام جمال ابی زر عراقی  
 باسلامبول صادر نمود و نامش پاشا والی عراق چون از تقدمات مجتهدین عراق و میرزا نیرنگان و نول سابق و سایر  
 معاندین و از اعمال دربار ناصرالدین شاه مطلع بود و از عظمت ابی اگهی دشت راضی باهام مذکور نبود ولی ناچار آن  
 صدور شد که با کمال رفی و ادب حکم سلطانی را ابلاغ داشته ایشانرا بنوعی که مرضی و پسندیده است باسلامبول  
 روانه دارد و در پنجم فروردین که مطابق بیستم شوال بود ماموری فرستاده حضورش را در راه حکومتی طلبید و حال ابی  
 در فرزند و شاش خمیه بر او داشته با اجتهاد ایام نوز در آراخی بسر میرزند و در زند مذکور لوح ملاح لهدس زرقم  
 مبارک صادر شده دوستان از مضامینش که اشاره بانطواء باط بغداد و هجرت از آنجا داشت متاثر  
 گشتند و امر بجمع خیام و غم عودت بشهر کردند و سوار مأمور در آنجین بجهت ابی رسید ابلاغ پیام والی کرد و جمال  
 ابی توسط مأمور چنین جواب فرستادند که این ملاقات بسیار ناظم ولی چون سالها است که باختیار خود  
 وقوع امری وارد محل حکومتی نشدم عذرم را پذیرفته و جامع را محل ملاقات معین کنند و مأمور نزد والی رفته  
 پیام را رساند و روزی بعد در بغداد بجهت ابی رسیده گفت مقررات در فردا که یوم جمعه میباشد مثل  
 از ظهر بجامع واقع در قرب سرایه حاضر شده والی را از حضور خود خبر دهند و جمال ابی نیز پذیرفته و در آن شب  
 برای پریشانی فکر خواب رحمت کردند چنانستلم بود که معاندین با والی مجلس شری داشته و بر این گمان  
 چنین فهماندند که وجود مبارک اعتبار حکم والی نمینمایند و نامق پاشا با اینکه با قوال مردم عمامد میکرد و شخصاً تحقیقا  
 نموده اثری از مغزیات معاندین نیافت معذاکت گلان دشت که با جراه حکم مذکور فتنه برانگیزد و جواد  
 طلوع کند که با سانی اصلاح نشود و اعدا نیز شمار دادند که اگر والی دست یابد جمال ابی بجائی فرستد که  
 دسترس احدی نباشد و چون صبح شد جمیع اجاب که شغل و حرفه داشتند حسب الامر با کمال اطمینان  
 ایام دیگر در محل کسب و شغل خود نشستند و سایرین در محلهای خود مانده بیرون نیامدند و پیام مبارک را  
 تحریر بجز در غرضه کمال واقع شد

# سال نهم ظهور

## واقعات سال ۱۲۲۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

آن بزرگامری کلیم بمبه رساند که کمال سکون و طمینان باشند و در آن روز احدی از اجابت آینی و عرب در حدود  
 بیت و معابر نبودند و در وقت مقرر رجال ایلی آن محمد رضای کرد را با خود برده از جسر گذشتند و جامع بایست  
 وارد شدند و آن محمد رضا را نزد والی فرستاده اطلاع دادند و اینکه نظر والی بوی افتاد با حال اضطراب بسیار  
 پرسید که چه شد و او عرض کرد که شما در جامع آمده نظرند والی سوگند داده حقیقت واقع را جویند و او تکراراً  
 سخن نمود پس والی این خود را طلبیده بخوی کرد و او که با افسری را با آن محمد رضا جامع مذکور روانه داشت و آن محمد خاوند  
 جامع ایستاد جمال ایلی را که در فریب تنویناشی می نمود بوی نشان داد و خود مرعوبت کرد و اینکه نظر مبارک کبکیا  
 افتاد ویراند کرده فرمودند مقصود شماست باید و آنچه ما مورد بگوئید و کبکیا نزدیک شده سلام گفت و بر حیرت خود  
 فرمودند و برخی نضاح آئینه باو گفتند صلاح دولت را اراکه کردند و کبکیا در حالیکه آثار صدق و خصوص  
 از اذکار بود معروض داشت که این آخوند (شیخ عبد حکیم) سالها بصد و شاد بوده پوینده سی میگرد و تا کنون کاری از  
 پیش نبرد در عهد سلطان عبد الحمید چند بار دولت ایران از باب عالی خواست که شمارا ب حکومت ایران تسلیم کند  
 و یا از مملکت خود خارج نماید و سلطان جواب داد که ایشان بر ما وارد شدند و ما میماند و اینا را بریم و و اینان عراق  
 هکلی مدح و ستایش از ایشان نمودند و ایشان را از او ایسی آئینه شمردند و ما هرگز چنین شخصی بدست معاندین نیندیم و  
 دولت ایران ناچار ساکت شد و چون نوبت سلطنت سلطان عبد العزیز رسید و تبعیت نیز واقع شد دولت  
 ایران و دست رعینت شمرد و اول خواهشی که در مقام دوستی و اتحاد و ولایتین اظهار کرد همین مطلب بود و عالی پاشا  
 و فرواد پاشا که زمام امور در دستشان است خواهش مذکور را قبول نمودند و حال سه ماه است که از باب عالی  
 حکم حکم بنامق پاشا صادر گردید و او خلاف انصاف دانست که بدون تفحص و تحقیق مرتکب چنین امری شود و  
 مدت سه ماه تقییش کرد و کذب مخفی لفظین بر او روشن شد و معذاکت بیزاران استحقاقی فرود داد که اگر بدون عذر  
 و نهایت سکون و تنها حاضر شوید این دلیل جرم نیست باشد و اگر حاضر نشوید و یا هیئت اجتماع با خود بیاید

تا  
د  
ن  
را  
تا



سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

بیاورد تا بید اتوال مخالفین باشد و حال کذب مخالفین مانند آفتاب روشن باشد و والی از شما قبول معذرت بگوید  
این گفت و فرمان عالی پاشا را بیرون آورده نشان داد که نوشته بود دولت ایران اطمینان ندارد که ایشان در  
زودی بکترین عباد مجدود ایران یعنی بغداد اقامت کند و از این رو در حال دولت عیبه مصومت دیدند که بحال احترام عریض  
اسلامبول نمایند و میمان دولت باشند و این مسافرت را بهر نوعی بخواهند به بدالی عراق کمال رعایت حسن  
بنمایند و جمال ابدی فرمودند چون جمعی من متعلق نسبت اند و کفیلی دیگر ندارند و او گذاردن آنان مخالف مردم است  
نذا مقصی است که در مدت یک ماه تدارک اسباب و لوازم سفر نموده تا امت متعلقین و نیز تقرباً بیت نفر را بی  
انجام خدمات همراه بیایند و اگر تنها نبودم همین ساعت متوجه کلا علی آسه سواره از دروازه معظم خارج شده بدون  
درد و کلفت بر احدی ظمی منزل کرده بکوشه از اسلامبول متفرجیم و کبیرا از حالت تسلیم و رضا و صدق و صفا  
و بیاناتشان حالت رفت دست داده اظهار خجالت و انفعال نموده عرض کرد که فی الحقیقه دولت عظمای بیت  
اهل عراق رسیده ولی از جهت ناشناسی و ناشناسی از ایشان اخذ شد انگاه بر چاسته و عده داد که  
بیانات مذکوره را بوالی برساند و خواهش کرد که نوبت والی را بعضی ملاقات فارگردانند و خود بسرا رفت و جمال  
ابسی عودت بیت نمودند کبیرا آنچه شنید بوالی گفت داد بحال اطمینان و سرت پذیرفت و از همان شب سواره  
تدارک سفر داد و در راه و آخر لوج مشهور خطاب بمریم که در همان ایام از ظم ابسی صادر شد و احوال حسودان و مساندان  
زیر مصائب درده آن زمان را سدرج و سدرج داشتند و بنده از آن را قبل ثابت نمودم چنین مسطور باد  
امر بعمای غنی می شد که این عبدالرزاق خروج از ما بین با حوج نموده صنف را از کل جزئیات که لا  
باید با بعد باشد خود حرم داهم همراه نمیرم تا بعد خدا چه خواهد غلام حرکت بنماید در  
حالیکه معینم نظارت دموع من است و مصاحم زفرات قلب و انبسم قلم و منبسم جام  
و خدمت تو کلم و خرم اعنادم که کذات الفینا علیک من اسرار الامر لکن من العاد فین انهم

سال بیستم طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

اهرم جمع عالم و انفراد چاره آن انجمن غلام است که بهیئت غلام ظاهر شد و بواسطه  
خودگریسه بادی ابن جان و سرافرازی ادا دل درده دوست دادیم و هر چه واقع شود بان در  
و شاگرد و فی این سر بر سر نشان بود و وقتی ددست شمر و فو در یادم انداختند و وقتی در  
هوام معلق او بختند و کذلک فعلوا بنا المشکوت باری اهرم ابن لوح و ابنا له بدیده و گریه  
و بیعت نام نهادیم و نزد او سال داشتیم تا بواحد نواخت و در حین با حال قدم  
شریک باشی الخ و روزی بعد غضب عظم و آقا میرزا موسی کلیم حسب الامر بیدن والی رفتند و او دعایت  
تجلیل مرعی داشت و پذیرائی بسیار برین و محفل نمود و موزیک دولتی را امر داد و نواختند و غزنی در آن مجلس فراموش  
که اسید معاندان و حسدان بجلی مقطوع گردید و والی وعده داد که روزی بعد که با آقا میرزا موسی ملاقات نموده  
لازم است بیان مجری میدارد و روز بعد که با آقا میرزا موسی ملاقات کرده نخواست شمه از حسن نیت و عدالت و قنوت  
نامن پاشا و طلا عش در حقیقت امر و مقام جمال ابی و نیز در کتب و بطلان مدعیان را بیان نموده اظهار داشت که خواه  
والی نیت چون در سایر همان دولتمند و فجاج راه را باید بدهند مقدار نفوذ و معدود که اینک تقدیم میکنیم قبول  
نمایند آقا میرزا موسی گفت در خصوص باید از ایشان اجازه بطلبیم و اینکه بسمع مبارک رسید چنین فرمود که فجاج  
این سفر بسیار و دولت علیه نیز مقروض است و ما میخواهیم چنین تکلفی در آریم که با معروض داشت چون  
احترامات دولت میشود قبول فرمایند و با فرمائی از والی که بجمع رؤسای دولتی در عرض طریق تا مسون گنا  
و تا کید در مراعات احترامات جمال ابی و استقبال و پذیرائی از ایشان و اینکه اهدی بدون اذن شان مرتکب امری  
نگردد تقدیم نمود و جمال ابی نفوذ را در همان قدر بفرمود و محاسنین بدل فرمودند و همیای مسافرت شدند و حالت

بعد از رحلت در جم مکرر شدند که در این نوع خویش نموده و بعد بهلا برل خواهند رفت این سخن نموده اند اما بنده خود را کل خطری بر ایشان بود و تا کسی  
شده رسد که بشود و این جم غصان و غصان و بعضی اجتهاد میرزا موسی و ام سرور است که اگر نویسنده و بعد لازم است که برادر در این است آقا میرزا موسی

# سال نهم طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

حضرت وحین صفار و کبار در حال دفن آن جناب محمد وحید بود و برای تسلیت آن بهر یک از آقای ابرانی و عزیزی لوی  
مخصوص خط خود دادند و در اکثر آن الواح اخبار از نعین ناعین و ظهور عجل بطور لیل مرقوم و مطور بود و از جمعی استجاب  
بیت نفر را برای انجام خدمات با تعیین فرموده امر بفرمودند ۱- آقا محمد ابراهیم امیر نیریزی ۲- و آقا نجفی زنجانی  
مأمور بنصب خیم و جمع آن و محافظت و محاربت گشتند ۳- میرزا آقا جان (خادم) ۴- وزیر کاشانی موطف  
بخدمت محضر ایستادند ۵- آقا محمد فرقه‌چی محلاتی با شرت باور قهوه و قیام یافت ۶- استاد باقر خیاط  
کاشانی ۷- و برادرش استاد اسمعیل خیاط و طبقه آبداری و چاپی دادن را در عهده گرفتند ۸- و آقا رضا  
شیرازی ۹- و آقا میرزا محمود کاشانی ۱۰- وزیر خیاط کاشانی مأمور طباطبائی دادان شام و نهار و بسط و جمع طرف  
و اسباب غذا کردند و مسافرت خیاط مذکور ابتدا مطابق اراده ای نبود و ادوسی بسیار کرده نوسل حبت  
تا دادن شده مأمور بمعاونت و شرکت در خدمت بزرگ گشت ۱۱- در دیش صدقه‌فعلی فردینی ۱۲- و آقا  
سید حسین کاشانی ۱۳- و حاجی ابراهیم کاشانی بر اقباب امور اسبان مأمور شدند ۱۴- و آقا محمد علی جلوه‌دار  
یزدی موطف بود که در قری و منازل راه جو و گاه و علف برای اسبان تهیه نمود ۱۵- و آقا محمد ابراهیم  
کاشانی ۱۶- و آقا میرزا جعفر مجریه شمشیر و لوازم مأمور شدند و با بادی رفته با بیخاج را خریده مسا  
۱۷- دستار محمد علی سلمانی بعلاده صنعت و شغل مأمور حفظ و مرمت چادرها و اسباب شمشیر  
۱۸- و آقا محمد باقر کاشانی ۱۹- و آقا محمد علی صفهانی ۲۰- و آقا محمد صادق نیز همراه بوده نیز خدمتی که  
مأمور شدند انجام داده مساعدت میکردند ۲۱- و آقا محمد حسن بن آقا عبدالرسول قمی سابق آذکر  
۲۲- و نیز آقا حسین بن آقا محمد جواد کاشانی که هر دو با بالغ بودند بعلاده بیت نفر مذکور دادن  
مسافرت یافته بوظیفه خدمات ذکاب و ایاب در حرم نامدار شدند و نیز ۲۳ آقا عبد الغفار که  
تازه وارد بغداد شده خادم اسلامبول بود و موفق با میان با مریدین گردید خود استند عا که در کرب

سال مئیم ۲۶۴ هجری قمری

### واقعات سال ۱۲۷۹ هجری قمری

۱۸۶۳ م

مؤکب اسی آمدہ تر جان ترکی ہشہ و قبول فرمودند ۲۴ - و میر محمد شیرازی کہ حضرت نقطہ اولی با وسرما یہ دادہ داد با سرما یہ مذکور چار واداری میکرد در آن ایام ببغداد آمدہ ستوران خود را حامل اشیاء و اطفال مؤکب اسی فرار داد و دیگر از ہر مکان ۲۵ سید محمد صفہانی ۲۶ و حاجی میرزا احمد کاشانی بودند و سید محمد را امر با قامت در کر بلا فرمودہ اذن مرافقت در سفر ندادند و او غصن اعظم را بالتماس دفعہ اعبت شیخ ساخته اجازہ حاصل کرد و مذاکلت شبی در بیرونی بیت خطابا کہ چنین فرمودند ای سید صلیت همان بود کہ اول گفتیم اگر در عراق مابنی برای مصالح خودت دینیر برای ما بہتر است چہ در ایہ سنفراموری از عالم نجیب بعرضہ نمود میرسد کہ درک و تحمل از ناتوانی کرد و عاقبت خسران و مذمت خواہی یافت و او عرض کرد کہ در طول مدت اقامت عراق با وجود حمایت و حفاظت و عظمت و قدرت شازارانہ زبان منتصبین اشرار آسودہ بنوم حال چگونہ بانبودن شمار بیت تو اتم کرد و اما حاجی احمد را برای وقعہ کہ گماشتیم چون ایرانیان کینہ اورا در دل داشتند و فساد بر پا میکردند و انواع تعرض و خطر برا وی فراہم میشد لہذا اجازہ مرافقت در سفر فرمودند و با سبکہ چون مقداری از لوازم سفر ہتیا گشت و نوم حرکت رسید مقرر داشتند کہ در باغ نجیب پشاور واقع در بیرون درواہہ معظم نفل مکان گردود و با جاب ستور دادند کہ خیمہ بر پا کردہ امانتہ دبا یلزم حاضر سازند

### واقعات ایام رضوان

و بعد از چہار شنبہ - دوم نوروز مطابق دوم اردی بہشت و سوم و بیغدہ ۱۲۷۹ و دوم اپریل ۱۸۶۳ م  
 اسی بغرم باغ مذکور از بیت بیرون خرید و در صحن خروج از باب بیت طفل رضیع حاجی میرزا احمد  
 الدین زراقی کہ موسوم بعلی بود سر بر قدم مبارک نہادہ و امن مبارک را گرفت و با گریہ و دفغان میگذا  
 کہ تم بیرون گذارند و حضور از شاہدہ احتمال مستقلب و قلب مبارک متاثر گردید و اظہار عواطف و تسلیم فرمودہ

سال بیستم ظهور<sup>۲۶۵</sup>

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

فرموده سمیت غربی بلد سوی دروازه معظم فرستند و در آن هنگام ابنوه یار و غیر ایرانی و عراقی از بزرگان  
و علمای کسبه و فقرا حاضر و قرین آه و آهنگ بودند و جمال ابی درین مرور بندل و جان بفقرا کرده از انگلی و کجانی  
فرمودند تا بحین کتبه کتاش که مفضل آن سید میل فرج زار است رسیدند و در قفله که برای عبور از دجله  
حاضر شد با چند تن از خدمت و خاصان نشستند و جمیع حاضرین با بیان غنایت و نصیحت و دوای خطاب  
نموده باین مضامین فرمودند ای دوستان من می بینید حتی اغیار شکبانند اینک بغداد را با چنین احسان  
بدست می سپارم و میروم باید این نارحمیتی که در قلوب مشتعل است روز بروز برافروزد و مبادا افعال  
و اعمالی از شما صادر شود که موجب خودشان گردد و من شمارا باز دسته دسته در باغ احضار و ملاقات  
خواهم نمود پس همه را مرضی فرمودند و از دجله عبور کردند و بانک آله اکبر مرفوع شد و هنگام اذان  
صلوة عصر بود که برضوان اعظم قدم گذارند و آن آیام فضل گل و باغ بحینب پاشا تمام خیابانها و اشجار و  
ادواق و دیزر گل مستور بود و میدان نغمه سرائی در تمام می نمودند ولی باغ عمارتی نداشت در جایی که از  
طرف خیابان گل دریا چین بود و خیمه زده در جلوی چادر بساط کل گبسترند و جمال ابی قدم بجنبه نهادند  
و بجزء اظهار غنایت فرمودند و چای صرف کردند و آفتاب جمعی از اجداد باغ ماندند و برای آنان نیز  
چادری زدند و از روز بعد پوسته جمعی از اجباب احضار و اظهار غنایت نموده آنان را که مجرد بودند  
اجازه اقامت برضوان میدادند و علی الصبح جمعی را که در شب ماندند مرض کرده جمعی دیگر را احضار  
میفرمودند و باغبانها در صبح هر روز گلهای بسیار از چهار خیابان جدید در میان خیمه مبارک خرم میگرد  
نبوهی که چمن تناول چای صبح اجباب که در محض ابی بودند یکدیگر را نمیدیدند و اجبابی را که بعد از شب  
چای مرضی میفرمودند مقداری گل غنایت نموده برای اهل حرم و اجباب نیز میفرستادند و عبارات میل

اندوخته آتش آتشگاه تیر آمد عراق عظمی که بکبر با اهل حرم و عورت و مجلس سید چهاراد چون شمشیر بنیل نندی

سال نهمین طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

رزندی چنین است (شب نهم بنده در ضوان توقف نموده از نفوس بودم که حول خیمه مبارک کشیک می کشیدم قریب سحر از خیمه بردن شریف آوردند و از محلاتی که بعضی از اجاب ترحمت نموده بودند عبور فرمودند و بعد در خیابانها پرگل در آتش هتاس می نمودند بیانات میفرمودند و مرغان بوستان و بلبلان گلستان نیز مانند آنسر روان در تقنی بودند در وسط یک حیابان توقف کرده فرمودند علی خطه کن که این سلسله که محبت ما این گلها دارند چگونه از سر شب تا صبح از عرش نینجا بند دائم در تقنی و سوز و گدازند پس چگونه بشود عاشقان مغوی و سودایان گل روی محبوب حقیقی در خواب باشند شب بنده در حول خیمه مبارک بودم هر وقت نزدیک سیر مبارک عبور نمودم میکل قیوم را لایلام میدیدم و هر روز از صبح تا شام هم از کثرت آمد و شد نفوس از بغداد آتی لسان قدم ساکت و صامت نبود و در آنها امر برده و حجابی نه و مصداق کلمه حضرت اعلیٰ نبط فی کل شأن بانی انا الله العزیز المحبوب انتی در استیبا طنج در باغ موجود و از شهر نیز طعام میبردند و روزی برای استخام بشه آمده مرجهت باغ نمودند تا در نهم عالمه مبارکه باغ وارد شدند و از آنگاه ترتیب طنج و غیره مکمل گشت و اعانم بغداد از علما و اساتد و اعضاء حکومت و محترمین دسته دسته پی در پی باغ وارد شده بیانات و ضحک و اشارات مبارکه را استماع کرده جمیع از ماده صورتیه و معنوییه بهره مند گشته ابرار اسف داننده از محافت نمودند و ابن اوس مفتی در حال گریه بکسب که موجب این وقعه گردید نفرین نمود و چون ذکر شد که ناصر الدین شاه از دولت عثمانی خواستار گشت چنین گفت و الله ما هو ناصر الدین بل معذل الدین و روزی بعد از ظهر نامق پاشا بنوع باطلت که اهدی مطلع نشد با دتن باغ آمده در غایت خضوع تشریف یافت دهایی و حلویات صرف نمود و سفره را در خلف خیمه صلوة بجای آورد و غدر خواهی بسیار کرده معروض داشت که آنچه لازم است امر بفرمائید نفیتم گردد فرمودند چیزی محل احتیاج نیست و مطلبی ندارم و چون امر کرد

سال مسم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۳ م

کردند و دستار رعایت نموده در حقیقت بحجت سلوک در قار نمایند و او دست قبول بر سینه  
 نهاد و ایسی خواست باسلام قبول و دست را همانگونه که در موکب مبارک قبول فرمایند و باین معنی که همراه نموده  
 بسپرد در منازل طریق بمصرفین و قائم مقامان توجه ویرا ارائه کرده آنچه لازم شود تقدیم نمایند ولی حال  
 ابهی در طول طریق چیزی از امانی قبول نکرد هر چه لازم میشد حسب الامر خریداری می نمودند و والی در  
 وداع با کمال خشوع و خلوص التماس دعا کرده مانع از شایعیت و خروج مبارک تا خارج خیمه گردید  
 باین مضمون نگاشت که در این شایسته کثرت ذمات ایام شایخ و اعانم بغداد را باین نجیبیتش نمود  
 معروض داشت که بضر سباحت نقل مکان فرمایند و از ارز دحام واردین آسوده شوند و جمال ابهی قبول  
 فرموده همیشه در آن ایام قمر در برج عقرب از برج فلکیه بود و حسب عادت منجبین و برخی از اجناس  
 ماثور ب مسلمان سفر با چنانی اوضاع محمودیت و اداحاسات در حایقه دقیقه اشته جمال ابهی  
 دلی زمان و دارای علوم ظاهره و باطنه میدانست و متعجب و متعجب میشد که چگونه در وقت قمر در عقرب حرکت  
 میفرمایند و امر نموده که هنگام خرد حقیقت از رضوان و وقت سوار شدن آن قوت خالی گشتند تا مطلع گرد  
 که چه وقت حرکت نمودند و در نظر خجل و سوم عید نوروز مطابق چهاردهم شهر ذی القعدة ۱۲۷۹ هجری  
 ابهی از رضوان قدم بر زمین نهادند و نامورین حکومت قوت انداختند و والی بتقوم رجوع کرد و  
 در همان آن قمر از برج عقرب خارج شد و این قضیه موجب مریند حسن عقیدت و ارادتش گشته مکرر از

ابیات متفرقه از شعری قبل از مدتی است که حبس مرحوم کاشیخ روز بعد از هاجرت جمال ابهی وصف هجرت مبارک از ننداد  
 برای خانی بایران شد  
 بیخ روز از ننداد نوزدهم جمادی اول که گشت این حیران در دینم بود سلطان قادر برونش با حرم و با فرزند  
 خیمه مرتفع انداخته که کنگر بزمین انداخته نوشتند بر سر در لری زاده بدیش جهان آوری آنجان افروزه شهنشاه  
 کشته منک که سلطان جمال طاعتان بر کاشی موجود است به خرد کرد اسامی و صفات هر طرف جز جمله آن باری گوی جز او در جهان باری  
 ... حاصل آن سلطان مجیدی جن چون نظر فرزند بر وضع را بعد جانبش دلدادید عالمی را از الم ارادید آنجان

قهقهه ها به گمان پناه  
 الحمد لله اقلع این امریت فردی در عوای  
 بیت پنج نواز است عشق در چهاردهم دقیقه از نغمه در طرف  
 که همه علم را آتش برای آفتاب در پیشرفت کارش  
 نه هفت نفسی غم در لقمه ای که رایش گرفته چه دست  
 در عین ناله خودش را بی هر سازد پیر می میرزا هادی  
 قرار که نه که شرفانه در مملکت خود را نیز به  
 حرکت که اعران درده این راجع غم گفته است که  
 خواهد شد فرسخ با سواد میروم به از آنکه سلطان  
 سیه علیهم السلام در دست غم خواهد نمود اگر زلف  
 بهتر است بعضی بگویند ملا محمد حسن زرقانی که  
 در نایب قرار داده است و با حال دست معده فردی  
 در این مانه بسیار در دست و زلف است را اگر در  
 بصلمت بر این چه کلمه تعلیمه فردی یا بنام  
 که منت و بعضی گفته و گراست بود از کز ایات  
 در اعیان و در طای خود در راه ده از کار که نه  
 شایسته میل این را بر آنکه به جهت و سبب  
 که آینه در رخ نغمه از خود نمود و در  
 در این مانه بسیار در دست و زلف است را اگر در

این مانه بسیار در دست و زلف است را اگر در  
 در این مانه بسیار در دست و زلف است را اگر در  
 در این مانه بسیار در دست و زلف است را اگر در  
 در این مانه بسیار در دست و زلف است را اگر در



چنانچه بعد از آنکه تمامت بطنه که در تنوع و قطع فرقه خلیفه پایه از جانب دولت عمده مانع  
 که آنجا به میرزای مقتدر رسید انکه بعد از آنکه سیر قبایط خاطر ما در یک سر کار محققیت فرزند  
 است نسبت به عجب و درین پایه از رخ فرود گفته نشد مناسب و بلکه در عجب این بود که بر اصدای  
 و فری از آنجا انجا نوزاد جسم که در قید و بند دولت هم گرفتار شده بنده ولی از این حق  
 در صورتی که سیرت کجا از آنجا که عیارت از شهرزاد حسین بی فرزنی است از احوال  
 خدیش و رای کجا بر است محبت عمرت که است در حقیقت اصل کرد و در این شهر در آن وقت تا اصل خاندان  
 انجاب طلوع دارند در بعد از آنکه در آنجا در هیچ وقت در خفته از پیشک و منهل منقبا و سنجینه  
 جلالی کجا بنور کجا بنشیند و حرکت تقدیم است بر زینت سده خاندان فیضی انجاب آفرین عود کانی  
 در بندگی که از عهدی که گفته شد تا ما در آن وقت و تقدیر در بعضی چند وقت از ساعت نور و چند  
 قتل دیگر که بنای قضا و لیکن کارش با سینه که حالت است اما که گفته شد و تقدیر که از آنجا  
 نشیند عیون میر و سماع بر در خود جمع نمود و دوست آن نزد است که از آنها از آنجا بنظر فر  
 خود کرد و در اوقات تردد و آمدن به یکت در خارج منزل خود آورد و کجا مسیح از جانب که نشسته بود و در رسته بنده  
 و خود را ملاحظه انجم جان باز نماید علاوه بر اینها کجا که در آنجا عبود و سیرت سعیدین و ثقات و مکتب  
 بود کافندی هم از عالمی تمام متر به حضرت انچه منور از کجا کجا کار بر از دولت عیون هم نهاد و بر  
 است برود و ان تبار عاقل بود حکم که نشانای و صفات و در بعضی نیز از آنجا بر عیون بود کجا  
 فهم اندک با عیون رسید که این را از منبر جنس را در نطقا محسوس است که منبر بار صفا انچه از  
 از جانبی دولت عیون کمال خدمت و به احتیاطی بود که از آنجا انصاف و هم که عیون منور از آنجا

در عینه و در بعضی جبهه کعبه امدتس هارون بوده است. لیکن اصل مالواد اینها قدمی است  
 باقیمت که آن کاغذ نغسل بطوری است که اگر شام صلیح بدو بنده عبور شده اسی فانی که  
 و طایب است و آنست که اگر صریح از زمان آن اصل مالواد های سرور تده غده شام  
 شاموز آن کاغذ را معصومند اینست که لاکه منوط بعد بدیده خودمان است  
 اصل کتب است در زور. در حرف پاک است بعد از مدخله تامل خود هر که اگر صلیح است یعنی  
 مایه که قیصر و صلیح خود هر که در راه به طر که تقصیف بنده عمل خود هر که معترای است که  
 شب هم چنگه امرد زین سو که جانوری در رخ و دفع این هزار با کفر تقسیم کردن  
 کاشته گان لوان و لوان عکاک الدرد و ما در کردن از وقت عرب بی شکوه صلیح و در  
 سرف صدور غیر است و بیخ در دوی بنا برین بود که در ۱۳۲۵ و تقویم ۱۲۷۸

IV 267-268  
 (5) + (7)

# سال بیستم ظهور

## واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

نزد خواص خود آنها سرت نموده گفت شکر خدا را که بزیارت چنین نفس مقدس معظم فخر گشتم و در طوطی  
 مدت حکمرانیش در عراق با همه تحریکات و معایاتی که معاندین نمودند اندک سود ادب از وی صد و سیصد  
 و با بخله در مدت دوازده شبانه روز که سراق این باغ نجیبه رتفع بود و بار و غبار بنیامات و آثار شایسته  
 استماع نمودند و الواح صادره که دال بر استقلال امراهی بود در مجمع خواص و اجاب تلاوت گردیدند  
 برضوان معرفت ذوالجلال نزدیک شدند و دوران صیبت قدرت و عظمت الهیه شنیدند و  
 اعظم ابکی بنام عید رضوان ستمی است نماند و در بسیاری از الواح و آثار الهیه مقام رفیع ان  
 مسطور مبین است زر آنجمله در سوره انعام چنین مذکور ان با فلما اذن بین ملک العلم  
 قل ان با اهل مبادین البقاء و با اهل سرادق الکبریا ثم با جواهر الغیب عن اهل  
 الانشاء ان انزلوا عن معادکم ثم هملوا و تکبروا و نكروا عن کتوب البقاء من انابل الکتاب  
 من هذا العلم الاعلی فی هذا الیوم انما شاهدت عبون الابداع شبهه و لا الصبر  
 الاحقاع مثله و فیه قرئت عبون العظمه علی مضعد عمر محمود ان با حمله العرش زینوا  
 عرش الاعظم فی هذا الیوم لان فیه ظهر جمال المکنون الذی ما فان بلقائه اهل فردوس  
 الاعلی و لا اهل جنه الماوی ما الله فیه ظهر غیب المکنون بائنه و قرئت من جماله عبون

آنجان با وضعتان دید اتحاد که فراق اصلا نیایشان بسای آنجان فارغ زینج و اتلا که فراس گشته ایث نرا بلا غیرت  
 ستر قبش در جوشش ز رعایت آن هر لعل نوشش که عجب بزم خوش گزیده ام عا تمام زاده خوش برده ام  
 غافله ز فتنه چشمان من در بلا می اضمی زلفان من که چنین قبول درم خاطرند سوی ام آمده خاطر با طریقه  
 عشقنازان چه آسودگه است پیشان آسودگی آلودگه است عا فغان با قلب بزمون لاین آینه بجزین دید همچون طینت  
 اول در هر رحمت قطع الرجا بعد از آن حرق کشت سنگ لدا و زلف عشاق را آیین بود عا فغان را دین و ملت این بود  
 حق عدین بیع الزم حق زلف سرکش بر عسبرم کاین با طاش را نه طی کنم در عرض جام پلا بر کیم

سال نهم ظهور ۲۶۹

# واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

عبود الغیب والشہود ثم عبود الذین طہروا نفوسہم بإرشاع علیہم کوثر الغیب عن محمد اسم  
 ربہم المشہود فل ہذا یوم فیہ عرف اللہ نفسہ علی کل من فی السموات والأرض ثم سئل  
 بلطانیہ علی من ملکوت الأمر ومخلو منالی من ہذا الفضل المقدس المبارک المحمود  
 و ہذا یوم فیہ ظہر جمال العدم بطریق الذی بہ شفت الأسماء وظهرت الأسماء وبرزت  
 الأسماء من الأشجار ونطقت الأشیاء فی ذکر ربہم الحماد وبرزت الأرض بما فیہا و  
 السماء بما علیہا والجبال بما فی سہا والجماد بما فی صہا ولوہم كانوا فی انفسہم محجوب  
 و ہذا یوم فیہ کسرت اصنام الشریک والھوی واسوی جمال العدم علی عرش الاعظم یومئذ  
 نطق روح اکبر عن مکن البقاء وروح المقدس عن سدرة المنہی وروح الامر عن شجر  
 القصوی وروح الغر عن جبروت الاعلی بان ینارک الرحمن الذی ظہر فی الالوان بالاد  
 العیون فل ہذا الذی حکمہ عن اصبعہ لبقی من خلق السموات والأرض وبکلمہ من فہم لعیین  
 کل الوجودات وبإشارہ من لہندہ ینقلین کل الوجود الی سطر اللہ الیہم الغیب الودود فل  
 ان باملا الرہبان غزلوا کائن السبیح لأن اللہ رفع الی السماء فہنزل بالمحن ویطوف حول

بین برکت قضا داد صد کہ نایہ مرتفع غیم بلا آرزمان غیت بلا یاسر کند عالمی راز رز نور شکر کند  
 تا کہ عشاق حقیقت با محرز شمس ظل سان یا بہ از ہم تمیاز منظر بشیدہ یاران منظر ذالک القدر رحم قد قد  
 ساعتی کہ شدت آرزمان گفتگو کہ قصدا آسمان بخنود مد قاصدی با نامہ آرزمان رسید کی بکلت دل تو سلطان فرید  
 فصل جہت در ازل من کو آ فیض دیار تو ما را آرزوست گدہ این جویش نہ اندر خورد ما لیکت از انفضل بالک است  
 چونکہ آن مرعش ماہ عرب نامہ اشرا دید بر ذوق ادب نقل گنجینہ بلا گشت دہشہ دعوہ فردا تاجہ دادہ بشہ  
 بعد از آن از بوستان غم جریل کرد در بغداد آشاہ حبیب خیرہ را کردند خندان خراب سقفت عرش افتاد بر قرین  
 چون بدیدہ انجیمہ شد منہم گفت برزی کہ چہاں منہم .... دین کلام شمشاد فرید نئمہ حزنا بخضاران وزید ...  
 این بخت و جانب بغداد شد باز فراز حراب آید شد بیچگونہ گفت از اسرار کار تاجہ خواہ زاد فرازند کار

سال نهم ظهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۲ م

العرش نا لله الحق ان اليوم بصبح النافوس على فكري وبنادي النافور على صفي  
والصود باسمي المحمن اليوم الاخر مو انفسكم من فضل هذا اليوم ثم اسرعو الي سفر  
العرش ودعوا ما عنكم وعلكو اجمل الله الفائم الظاهر بالحق المشهود ان باهل  
والشهود عنوا ونفوا في هذا المبدل طهر بالحق واما ذبه احد لا من قبل ولا من بعد  
انا نتم تعلمون وقد دفع الله فيه العلم عن كل منج السموات والارض وهذا ما اسرف  
به حكم القدم عن مشرف العلم لفرح في انفسكم وتكون من الذين هم بفرحون الى

### واقعات طريق مسافرت جمال ابي از بغداد تا اسلامبول

و مخبري از كيفيت مهاجرت ابي از بغداد با اسلامبول چنين است که در يوم مذکور چون بنا بر حرکت بود  
جميع اجنا حاضر شدند و اما لي بغداد از طبقات مختلفه بي درمي وداع کردند تا آنکه کجا ده ما و اسباب سفر  
حل شد و اهل حرم سوار شدند انگاه جمال ابي بر تون شتر سوار گشتي که سودي نام داشت مخصوص سوار بي  
ضربه شد و اهل خبره ميگفتند که در صورت وسرعت و هلاکت و نجابت بي نظير است سوار شدند سینه  
در حالیکه اجابت هر سوار دحام کرده سر بارتفاع گذارند در غایت سکون و آرامي بود پس سوک ابي رو بفرج  
چون گذشت آفت طلوع روز شد

باین تنها یک خرم الجلال سوی باشد صد خرم جلال	روزی شب نهمه داران سوز شد	چون گذشت آفت طلوع روز شد
خونک سلطان صدر ارتفاع دشت از در کجور ارتفاع	جوی خون خشم بران گشت	بچشم از آن برای نداد
چونکه با این بود وقت از روز که اظهار خجالت از حضور	شاه جهان کینه انوسى حجت	خفت انجا مسجدی بدینک حجت
چون مشرف شد با جوس آن روز گشت دین نوزاد در منزل	بخت او را مطلع اجلال کرد	مان دینر خویش را ارسال کرد
چون کودش آن خداوند علوم پنج فرمان بود از سلطان آن	بعد از آن یک بسته بنیم کرد	فتمای خدمت و تقطیم کرد
چونکه سرگودش سلطان راه برقع از وجه مفاصد کرده	شرم پاش مانع از دادن شده	جمه فرمائیهایی آمده
است مدتها که نرم از بسته لاجرم ازین شمار خوا	مضطرب است از تو سلطان عم	حاصل آن بود کای کای گرام

# سال بیستم طهور

## واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

رفتند و دو ساعت بعد از ظهر بمحوراه مذکور که واقع در مسافت نهم سنگی بغداد است رسیده کجاخ بلند  
 ارچند که در وسط باغ وسیع مصفا فی در کنار شرط سرعک کشیده بود نزول نمودند و هفت باغیانه  
 در آنجا اقامت و در تک فرمودند تا اشیاء و ما بحتاج سفر تا جها فراهم شد و آقا میرزا موسی کلیم اشیا او  
 رتی رفتن کرده بعضی امور لازم را انجام داد و در آن هفت روز محرمین بغداد پیوسته بجز این ذمات  
 ایی کردند و اجابتی حسب الاحضار ترفی میاقتند تا در روز بیستم ذیقعد عوم اجابت ایی و داغ طلبیده  
 امر بصبر و سکون فرمودند و عزیمت حرکت نمودند و آقا محمد رفیع شیرازی باین مصمون کاشت اردو  
 رند جهت آرایش اسبان سبب نازی شد و سواری ممتاز جمال قدم را تا ماشا کریم در مدت دو روز سه سینه که  
 در عراق اقامت فرمودند با اینکه همیشه سبب میسر بود حسب میلشان هر کجا میرفتند سوار دراز گوش همواره  
 میشدند و بعد از آن هم غالباً سوار گجاده بوده و جلو کجاوه را حاجی محمود نام کام میگرفت و همیشه در عالی کجاوه میرزا آقا  
 و غیره و ایرکاشانی پیاده میرفتند و مرقت میکردند استی و اینکه حسب معمول بر اسب و دی سوار شدند و  
 حاضرین ایی قدم در کاب اسب بوسیده بغداد برگشتند و بعد از نیمه روز در سوم این چنین بود که حسین حرکت از منزل

یک با این چند سال رسول	مدعیان ما کردیم قبول	حال کرده پیش من ما رابط	او سلاطین دیگر رابط
که بخوام از تو ای میرام	که بغیر قرب سره عجم	هر کجا که ناله چشتم	برقد دست سازم آنجا ساز
گر بجز بغداد را مایل نند	مر را بختی ز مینت کنی	تا که در این باب ختم عشا	داد ام سلطان ایر از اجا
ان بهره با بی اکر ام کن	میل خود را سوی اعلام کن	بعد خواندن آن امیر خطاب	در شان شد ناله مار در جوا
که من از بغداد در خوش بنم	تا بخوام انده آنجا استم	یکم نین ممکن آنگ سبل	سینت دلخوام بجز سلا سبل
کرد سلطان بجز صد مرتضی	که بچشم حاجی تو بنما نزل	چون باشد ز آنمکان راهبر	فقد باکش شد معضم بر سفر
خوبت تا آنتا ناید مصدر دم	شمس ان تنها خرامدی بوم	ز اطلاع این خبر ایل حرم	چنگ گشته ناله بر خوف نیم
اینقدر خون جاری آمد از بصیر	تا که غصن ناله اش باغیر	شد قبول آن امر محترم	که بعد همراه با ایل حرم
ببازین انومان و اقران دین	بر کشیدند از دل دار جان دین	بسکه زانجا ناله بشکیر شد	ناله ماشان جلدی تا شیر شد

# سال نسیم ظهور

## واقعات سال ۱۲۷۹ ق ۱۸۶۳ م

از منازل سوارا سب مذکور می‌شدند و غصن اعظم بر جایشان در کجاوه می‌نشست و هم چون بقبر نازل می‌رسیدند که منصرف  
 و قائم مقامان به استقبال می‌آمدند بنوع مذکور رفتار میفرمودند ولی در سایر اوقات فیما بین طریق در هودج می  
 نشستند و در مرکب سارک هفت نوح هودج می‌رفت که هر یک چهار قبه بیضا داشت و شاعران از در می‌درخشیدند و  
 هودج ابی مطرز چهار قبه صفرا بود و پنجاه اشتر سوار زیر بند و بار می‌رفتند و بخواب مسعودی دو سب دیگر  
 سعید و فرنگی نام و نیز دو الاغ مرکوب بود و غصن اطهر و غصن کبر برای صدرشان گامای بر الاغها سوار می‌شدند  
 و از اجاب فقط پنج تن سوار بودند و دیگران حتی آقا محمد حسن و آقا حسین سابق الکر که صفحین و ملازمت همت  
 حرم را داشتند هیچ یک سوار نیگشتند الا بندرت و همین لرزم و در بغداد از غصبین ابی فقط حرم کاشی  
 حب الامر باقی ماند و برادرش برزاهندی نامور شد که بچند متش پردازد و آنچه از لرزمه در شش است  
 صرف فقراء اجاب نماید و بعضی فردض باقی مانده را در مواعید معلومه ادا سازد و آقا میرزا جواد که تاملت تفسیر حسن  
 القصص را در حفظ داشت و منجذب بحال ابی بود و واقا سینه همدی و اجمی و غیر کاشانی که بعد از اسلامبول برگشت

اذن همراهی نامی بنشدند	سوی ارض سفر می‌نشدند	زین خراسانی چون وقت شدند	عذیبک سارداغان آمدند
تا بقبر می‌نشستند	که تا همراه سارم هفت تن	لیک معلوم این مقص عطا	بر تبه بخت کین آید رسا
سوارش می‌نشستند و با غصن	روز رشت کرمان زانلا مرددن	آول آتش را بس تعجیل بود	دیده اگر بای چه رود میل بود
چونکه آتش سوزش دلها بدید	انکه ز شتاب تعجیل آرید	تا مگر این غیم با ساکن شوند	بر تقصای آسان را کن شوند
بعد از آن فرود آن شاه بنشر	تا جیبا کرد و اسباب سفر	جنگلی ساز سفر را حشمتند	هر چه می‌بایست آن برداشتنند
آنچنان ساز هر آید بدید	که جهان من جهان نمی‌دید	گر ملوکانه گذارم نام او	که بود اندر خور اکرام او
بچو سبکات محل هفت نوح	شد هفتا بر آن انوار اوج	نه قریک دایه با در چاریه	انداز آن افلاک آید ساریه
خانه شگردان آن بجم مرتن	نام نامیشاں حسین است حسن	هفت کورک خاستن طفل ضعیف	همه آن شمس غرض غریف
باشه وادی ایمن یک کلیم	با دو اردن بقا سر عظیم	جنگلیان تبع عشرین زین نظر	چون حروف با همایک فقط
پنجم سوال آمد وی حجر	آفرش بر رخ فناء از روی حجر	قصه کرد آن نقطه خیزان	تا کنه آمدن را نقل مکان
اندر این آقا چون در وقایع	گرچه نالندیدی ز زخم خالی عام	لیک چون آن زود طلایا رسیده	نوحان را ز در طوفان رسیده

سال نهمین ظهور

واقعات سال ۱۲۷۸ هـ ق

۱۸۶۳ م

برگشت در بیت ابی زینتند و آقا میرزا محمد صفهانی در کابل با عاظمه اش مستحظ بیت شدند و آقا  
 میرزا یحیی ازل که در بغداد پریشان دهنان بود کس از انام ذکر می کردی نیکو دست میخواست عازم هندوستان  
 با حبشه و غیره میگردید همینکه دانست جمال ابی حرکت نمینماید و خوف و خطری معلوم نیست از سفر بهندوستان  
 منصرف گشت و از اقامت در عراق اندیشه ناک گردید و جمال سلیم جمال ابی بدولت ایران نیز میاید پس  
 مبارک دارد شده تکلیف و مصلحت خود را پرسید فرمودند آقا حضرت اعلی که در نزد اسال شایقی مانده باشد  
 نشتر گردد و چون نور انیشتا سند یا با ایران بسیار شود و یا در بغداد با مان و مرسله با ایران نادر اعلی  
 کن داد و راضی شد و حاجی محمد کاظم خراسانی را که از حیث صورت و اندام بوی شباهت داشت بر سر ایستاد  
 بغداد فرستادند که بنام میرزا علی کرمانی گرفت و عاظمه خود را محلی بار دوی ابی کرده عزم آن نمود که  
 بنوع خارج و داخل با بوی مبارک باشد و جمال ابی با فرمودند اگر میل بآید ناری با نامش پشاند که کنم و او را  
 نشد لاجرم طی هر عریا با موز خدمت و همراهی او نمودند و او پیش بخو که همراه قافله محبوب ملکیت بصوب

اندر این ایام بر سر شهر پسران شد سیل خون از هر آب جود آنگاه شد ترغیب که یک سر بود جبرش منقطع  
 لاجرم آن بحث شود و نوز خواست تا در قفسه بناید عبور چون بدین مقصد بران از حرم شورش بر باشد از کل ام  
 از نظر عهدی مردان و زنان زلزله افتاد در وقت آسای ... گرسندی حفظ آن سلطان جان جنگی جان ز سپردی بان  
 کوه و صحن و سرا و دشت دایم دور شد از دیده خونریزان نام تا بدین تفصیل آن سر فرید در کنار جله بر می رسید  
 خلق دور جله در خفا و کور شده اندر قفسه کرد از شرط عبور گرسندی حفظ آناه فرین کرده بودی فرقه خود را غرق  
 چون گذشت از جود آن سلطان کرد با غمی را محمل مهر و ماه در میان باغ بر باشد جام کرد روی منزل آناه نام  
 ده صد با غمی گشتا می با صفا فصل گل هم بود بفضل از صفا باغ خندان ز در رود کل خلق کرد آن بهر سلطان کل  
 بنزد حرم جله اشجار باغ لیکت قفسه ستان از غصه و غم قهری در راج و انواع طهور ساز کرده جمله غنات سرور  
 لیکت اطراف عضون بختل بد از نسوم جبر جانان شراره ... خو که شد آن بوستان شهر مقام رحمان داد کسر با عام  
 که بجزر پسندش ز نوبت بلکه آسایند از آن آت تب جلی بر جوشن ظاهر شدند جسد حضرت شورش ناظر شدند  
 حاصل از نوع خلق بیکران میکشیدی کوی آن بستان خاک ... عارف و داعی و مراد رساه روز دشت خورشید آن با کلاه  
 ذکی ز آرزوی پاشی می کند سوی آتش کرد آتش سبب ... چون با پوست شش آنان رسید عوشن نظم را بفرش آدودت



سال نهم طهور

واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

بصوب موصل در کربلا و با جمله موکدات بعد از خروج از فریجات در وقت عصر همان روز بمنزل جدید رسید  
 و آنجملی واقع در کنار شط و خالی زیر باغستان بود خیم برپا کرده آنجا متوجه کافه ای سفر گشته و سه روز  
 در آنجا توقف داشتند و شاطر رضا که آقا محمد حسن بن عبد الرسول قمی را حسب الامر برای بودن در حرم ابری از بغداد  
 آورد و حاج محمد تقی نائب الامایه که برای ملاقات آمد و آقا شیخ صادق که از همراه آمدن ممنوع و بار آده آیه بر نهی او  
 ساکن شد و نیز استاد عبد الکریم هکلی مامور عودت بغداد شدند و با حالت گریه و ناله مخصوصا نائب الامایه گما  
 که همگی مبارک سوار شدند رکاب با دست گرفته بوسید و بصوت مرتفع گریه و ناله نمود همه راستی فرمودند  
 و در جهت بغداد دادند و از این منزل حرکت کرده بمنزل دیگر رسیدند که مستی بدلی عباس بود در ضحی بسیار  
 بنزد حرم بکار زهری چادر با نصب نمودند و در نیمه شب از آنجا حرکت کرده روزی بعد بقره نیه رسیدند  
 و از آنجا کوه حیده قریب ظهر روز بعد بکفری که نامش مبدل بصلاحیه گردید و در دامنه کوه واقع حکومت  
 و نشین است در راه سیلانیه در کربلا که در آنجا جدا میشود و وارد شدند حاکم و محترمین استقبال و حرام تمام بجای

پس میان آمد زهر سو گفتگو  
 عرض کرد از خواهشی داری بگو  
 چونکه از سلطان حسن مامور بود  
 که خلافت این سخن معذور بود  
 شد چه این گفتار از روی شنفت  
 نگرافتا شد در گفتار گفت  
 که منم منوال از نقل دردی  
 چه سوال از بنندگان باشد مرا  
 گفت مامورم که بدل جان کنم  
 هر چه فرمایم بخش آن کنم  
 گفت که خواهی چیزی گوای من  
 بعد من خوش باشن اجاب من  
 دست خدمت بر سر برده نهاد  
 پس زمین بوسید از راه نهاد  
 یک چمن بیس پاده سوار  
 که در درگاهش آن نهادار  
 چونکه شد در باغ در شستین  
 کرد حصار حرم را پیش این  
 از قضا حصر آن در عت بستند  
 چون گذشت ابل حرم گشته شد  
 با حرم در باغ گردیدش بفر  
 چادر زد دیگر از بعد حرم  
 بود در آن باغ آن بجزر کم  
 بعد از آن کردند آقا ز رحیل  
 منصف شد عرشیان جهیزل  
 از نین چون مهاجر گشته من  
 ازین نام جان شد نور شین  
 هر که این نذر عم این را بید  
 گشت شهوش همان گفت بستند  
 ام حینش ظاهر دم کیش  
 نامش پیدا و مشهور حشوش  
 ام هوید حضرت عباس او  
 که هم داد ز امشش پس او  
 ام بجهلها نش عترشش  
 ام زند و سه با بی حشوش  
 ام رکابش را بگرد بندد دار  
 تا سواره گرددش آن شهیار  
 ایدل از این بجزر چون کرد  
 و در در گرداب افتد شک تر  
 ای با سراسر نهم بر کیش  
 ای با دلها بیارید یارش  
 ای با لبها سرده بازبان  
 انان مجربان مجربان

# سال نهم طهور

## واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

بجای آورده جشن گرفتند و شب جهت محافطت از سارقین اطراف خیابان را قراول گذاشته تا صبح حراست نمودند و نمکباهی و شب اقامت کرده شب سوم هنگام مغرب از آنجا کوچیدند آقا رضا شیرازی نوشت که شبی بسیار تاریک بوده و بادی شدید میوزید و من و امیر را از جهت خشکی دماغ آبیدگی که برای گرفت آمدند در صلاحه در ششم خواب بود و مدت پنج ساعت خوابیده از قافله دور ماندیم و بعد از بیداری خندان بناله گریه و مناجات دویدیم تا برق آتش مجمر سفری آقا محمد باقر از مسافت بعید شاهده کرده شتافتیم وقت طلوع مجمر که کجاده را برای ادا صلوة نهد اشتند رسیدیم و آقا میرزا موسی کلیم فرمودند که الحال میجو استیم و صبحی نماز خواندیم ، و با سحله صباح روزی بعد بمنزل دوست فرما وارد شدند و در میان اشجار بمنزل پس از آنجا بمنزل طارق که دارای نهر کوچک در پای تل بزرگی بود رسیدند سپس از آنجا نیز حرکت نموده وارد کرکوک شده در باغی خارج بلد نزل نمودند و بعضی از علما و وجوه و غیرهم بملاقات آمدند و در آن بیان شخصی بحال جذبه فریاد زنان بصورتی شتافت و اجا خواستند مانع شوند جمال الهی آنان

ای بسا ارباب نالان جنین	لاذغیا یا انیس العاشقین	ای بسا اشخاص شوریده شدند	روصحا ابدیل و دیده شدند
حاصل آتش کرد یاران اولاد	لیک یاران محو در صحن جود	دو کجای دلبری را بنزد راند	قوم با شکسته در نزل ماند
گرگش ناید از آن میر نرسد	کوشش جبه جهان پشه بد	زانکه این بیچارگان مستمند	هر چه کوشیدند بیکم گشتند
چون در سنگی فرس راند آن فرزند	دیدت و بوستانی دارمید	چون تفریح کاغذ شد بفرام	از زانلی آنرا فرجهان گشت نام
آنمکان عالم فرزند	شرق شمس آقا شد نغمه	اندر آن ایام از بغداد بیان	بعضی از چهارشنبه در نکل
تاگر بخند پس از در ماندگی	از ملاقات در کرشان زندگی	روز و شب نرسد در بچند و چون	جله را میخوازد بر صبر و سکون
کای ذکا کیشان اگر چه دریم	نهر قتال است در مجرم	لیک چون مابر بفرمان میند	ساکن خجالت خواندند
در فرام صبر را پیشه کشیدند	از خلف امر اندیشه کشیدند	خویش را بعینده حاضر در برم	زانکه دایم سویان من ناظم
سینه این دهر را جای ثبات	که بود شهیدش همه زهر حیات	یازده سال از ره جهان وجود	کرده ام من با شمش و قعود
منی نان باید پیشی من بود	تا جوار حقان سکون بود	تاگرد جهان این من منقطع	که شود بر عرش جانان رفیع

# سال بیستم طهور

۱۸۶۳ م

# واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

نهی نمود و در آن منزل دوزخ توقف شد پس از آنجا حرکت کرده بمنزلی دیگر رسیدند و شخصی از دور هنگامیکه در راه مبارک را مشاهده کرد و خویش را ازین مرقعی آب بسیار سریع و سرد نهند چنانچه باشتادری خورد و آب سردی بخضر ابی شرف شد و با وانعام فرمودند و در اینجا جوادی نام قونول ایران باد و نفرهایش شاد شدند و رسیدند و برخی دیگر در خطر آب و آیدیشه فرود شدند و از آن تیر رسیدند که امری از دولت ایران بوقت دست عثمانی در خصوص جمال ابی داشته باشند و آنان روزی بعد بخضر مبارک تشریف جستند و اهلها خضع نموده گفتند که بی شعلی بموصل میرند و چون مرکب ابی از آن منزل حرکت نمود بقصه اربل وارد شدند که حکومت نیشین بود و قلعه در قلعه تل ریفی برقرار داشت و خانه های بسیار در حوالی قلعه موجودند از علما و وجود بلاقات آمدند و چون زنده عید قربان بود از اغذیه خود طبع نموده همیشه آوردند و جمال ابی ابرار عقیدت و اخلاص کردند و مرکب مبارک از آن منزل گذشته بزآب رسیده از آب باکشی کوچک گذشته شب در آن طرف آن منزل نمودند و دو استر آاب برد و نخواستند بگیرند و باد شدید در شب رخاست نیمه شب در بموصل حرکت کردند و سفاری در فترت بر کلیه توقف کرده دو ساعتی از زور گذشته بموصل رسیدند و در جانبی که بنام

سفری ظاهر شود اندر بلاد تا بکار در شایم فاد	که پس از یک خند از جهان سن	مفتابیده ای باران سن
هر که میشی دون می من بود گر بود جریل اهرین بود	بر خیز جویند از سرش پناه	چون چنین دیدی نفسی را تباہ
قول را فعل نمایان در جوش قابل بی مثل بی شک استرا	که آاب است بی عمارت را بنا	چرخ نمایند بر قول عبتنا
گردان هوش فرقیه نام چونکه بود از جنس جوزج کفام	شد عیان شکوفه اش از باغ نور	در شب آخر دوران باغ قصور
هفت شخصی را که برقصود شاه تا که بر نارد بهلای براب	استنایش میش از این نبود را	نامش را دقاف باو باه
چون شب عزیزین و بقعه سید بند از تو صبح محشر روید	هفت تنی آخر دوده با چاشند	فضل حق بر دیگران ام یاشه
چونکه شد شراره عظیم سوار بر دول و حاجان را در شراره	دل بجنینید از سیر و از بهین ...	سازد کرده از آن سر زمین
باز باران نا بهار داشتند سرخاک مقدس از فرشتند	از پیش صد قیامت ساز کرد	کاندر آن دم شقیام آغاز کرد

.... گفت آنکه در پیشه اربع ناصبر را قاصبر مفتاح بفتح

سال نهم هجری

# واقعات سال ۱۲۷۹ هجری

۱۸۶۳ م

که بنام نبی است بفرستد در کنار شطرنج خیمه نمودند و میرزا یحیی ازل که با لباس تبدل با اتفاق خاطر بر سر  
از بغداد بیرون آمده خود را با یحیی رسانده آن امت گرفته فقط بود خیمه قرب خیمه حرم ابی بر پا کرد و اجاب  
چون دیر انباشت خسته تغییر دقت کرده خیمه شرا از جای برکنند ولی جمال ابی دستور فرمودند که کسی  
متعرض نشود و برای مرعات و تفهقه که از او نمودند برخی از اجاب او را شناسختند و ظاهرند کور که با خود  
نویسه جمال ابی در حق یحیی بعد از خروجشان از بغداد درین طریق پس از دو روز سر راه عطش شدید و هر وقت  
خریدی برای تهیه غذا لازم شد بوی چنین گفت خریدن و آوردن اشیای بعهده خودت و بچین راه  
کردن با من است و پیوسته در غایت بی اعتنائی و عدم مرعات آداب سلوک کردی چنانکه پهلوان  
و شرب توتون نمود و با اینکه یحیی از بوی توتون کراهت داشت دو دلبوی وی میپراکند و نوع تخریب و  
خطاب کرده مولای انا ضعیف میگفت خواست از او شکایت بجز ابی نماید و با اجاب گفت که  
از معاشرت یحیی روح جان مرده شد که اگر جمال ابی در موصل دستگیری نمیشد بگذشتی محروم میشدم و  
در موصل چون دید از حدود ایران دور شدند قدری ترس از او زفته و خود را داخل موکب ابی نمود ولی لباس

نبیل زندی چنین نوشت جمال ابی در سفر از بغداد تا آمد بیرون ناز معرکت عشار بطریق قصر و جمع کند سبب امام شافعی است ایران  
او میگفتند و بعد از فرات سوره فاتحه این آيات تلاوت میکردند و ما قدره الله فی قدره و الارض جمیعاً قبضه بر اعمیه و الهوت  
سلویات یمنیه سبحانه و تعالی غایب کون و تقیة الصور فصعق من فی الهوت و الارض الامس شاهه و تقیة فی اخری فادام  
قیام بنظرون و شرف الارض بنور ربها روضه الکتاب جیبی بنسبتین و هشتمه و قضی منوم با سخی و هم لا یظنون از حج  
نوری شنیدم که حضرت شیخ احمد نیردانا در نماز مغرب در رکعت اول بعد از حمد این سوره را تلاوت مینمودند و منفر نمودند  
جمیع اسرار الهی و این سوره است و مغرب سراسر شرارت محمد آشکار سازد و چون جمال ابی مشغول نماز میشدند  
یحیی بعد از چهل قدم فاصله در عقب میایستاد و گاهی که جمال تمام خودشان در نماز حاضر میشدند بعضی از نماز را منفر نمودند  
و این نیز بعد از حمد تلاوت همین آیات کام عارفان را حلاوت می بخشیدند بجز یحیی که در همان صحنه سراسری  
نگزش چون شب طلوع میاید همیشه

سال نهم طوز

# واقعات سال ۱۲۷۹ هـ ق

۱۸۶۳ م

عباس متبدل بوده با حجاب شنائی نیند او در خرسید محمد و میرزا آقا جان و بعضی دیگر کسی از حجاب او را  
نشناخت و هر چند برای همراهی بودش از او مراعات میکردند ولی از احوال و اقوالش کسی نبودند چنانکه  
آن محمد علی جلوار چند بار اظهار کرده که احوال این شخص چراغ ایمان را خاموش میکند و اما جلال و عظمت ابی حجاب  
بود که حال دولت عثمانی و غیر هم در طول طریق شهادت داده میگفتند که ارکان دولت و دولات عراق  
پیوسته از اینرا میگرددند و تا حال احدی بدین کرامت و بزرگواری دیده نشده و در منزل نفوس کثیر از آن  
نعمت عظمی بهره مند گشته و همه شب گوشتی لطیف رسیده و بعلاوه فخر اهل قافله هر که بجهت نامی نظر  
بمگر جلالت پیوسته بخو خان حسن گردید و طعام کل از مطبخ ابی غنایت شد و هر جا دور هر صحرای  
باصفا که میخواهند نصب خیم نموده میمانند و تمام اهل قافله ناچار در آنها بنام نزل میکردند و هر گاه سبب  
از آبادانی احتیاج ضرورتی داشتند ملاحظه و مراعاتشان بعمل نیاید همچنانکه سواران و نامورین برای تحصیل  
غیرم آبادی نیز فرستند بعضی از حجاب زرقعت میکردند تا ادنی تقدی اهل آبادیها وارد شدند و چون آنجا رسیدند  
خدمت و ملازمت خود را نامرکزی دیگر انجام داده تجدید میشد خلعت عطا میفرمودند و در منزل حجابی  
نصب خیم محمول ایشان بود با سواران دولت و قران والی از پیش میفرستند و جای مناسب مینمودند  
و اگر در خارج آبادی یا ساقی بجیده جای خوش منظر بنظر بارک میرسید بدانجا نقل میفرمودند و همیشه  
حاکم و مفتی و بعضی از بلاد و قصبات بیرون آمده استقبال میکردند و حال ابی حجاب که گفتیم از خروج  
سعودی نقل میوزند و با استقبالیان همراه شده تا بمنزل میرسیدند و وقت در دو جمع با یازم میآید بود  
و با لجه در موصل سه نذر توقف کرده تمام نیز فرستند و برخی از علما و بزرگان بملاقات آمدند و موکب ابی  
هنگام عزوب روز سوم بعزم زانو حرکت کرد که در فاصله قریب منزل و تمامت طریق مسکن اگر اد  
بزیبای بود خوشونت و عظمت میگردد و در یک منزلی را خود بداند که کوی قافله قرار گرفت االی محافظ و

سال نیت و یکم ظهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هجری

و محاسن نداده اعتنا نگردد آنچه را احباب خواسته بجزند جواب نداده سنگ انداختند و در شش نمودند  
 لاجرم رجال احباب تمامت شب بیدار مانده بجز است قیام کردند و تا صبح نداشتان بدنی طریق مرتفع بود که دست  
 بانک لمن الملکت بر کشیده دست دیگر ندای الله الواحد القهار بلند داشتند و صبح حرکت کردند و راه کوه  
 سنگلاخ قتلوز را شکار بوده از جهت صعوبت عبور کجاوه با تپانی فرستند تا بقرب آنجا رسیدند و حاکم حمی  
 کثیر را روانه داشت و هر کجا بویه را چهار تن از آنان با دست نگه داشته در محبت کردند و خود با عده از حرمین  
 پذیره شده با اعزاز و اکرام تمام سوکب ای بشردار دهنمود در محل نیکنی زرک ختام شد و هدایای از حاکم  
 رسید و اگر ادی که در منزل قبل اعتنا نگردد آورده جسم نمود و از رجال ای میمانی مجمل کرد پس از صرف  
 هزار و بیانات بسیار بنیام آمدند و سپهر مفتی بد با حباب اظهار داشت که امامی از کیفیت سلوک و احوال  
 و بیانات ایی انجذاب عجیبی حاصل کردند و هر گاه چند بومی امانت فرمایند کل فدوی خواهند شد و حال ایی  
 بجا کم چنین فرمودند که در بین طریق هر جا خواستند ما میمان کنشند و ما قبول کردیم گویا ما مانند سفینه  
 نوع که بجائی نایستاد مگر در جل جودی و این بیان مبارک تأثیر و تطبیق غیر بیفت چه که از خوبت  
 جودی واقع است و سوکب سارک شبانه از آنجا بومی جزیره حرکت نمود و کما شتگان حکومت آنرا  
 کرده کجاوه ما از آب گذرانند و روزی دیگر قافله بجزیره رسید که شمل بر قلعه قدیم و سکه اگر ادی  
 دور دوره ایوبیه بسیار معمور بود و از آنجا بقصد نصیبین حرکت کردند که قریب سه منزل راه صحرا سنگلا  
 و آبادی قلیل بود و در نصیبین کنار نهر آب لصب ختام نمودند و از آنجا بغرم ماردین که نیز قریب سه منزل  
 راه بود روانه شدند تا بقریه واقع در دامنه کوه ماردین قرار گرفتند و در دان دو استر عربی را که در قافله  
 بود شبانه بردند و عرب بیدار شده فرخ کنان بهر سو دید و استر را با نیفت و در صبح هنگام بر حاکم  
 مبارک معرفی شد و ماموری که همراه بود امر فرمودند که سعی نموده استر را پیدا کنند و با اقامتی که شد بنجبه

# سال نیت و حکم طهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ

نتیجه حال گشت و چون فایده حرکت کرد عرب نام کجاوه مبارک را گرفته الحاح نموده گفت هر چند از این  
اگر خزانه سلطان ببرد مکن نیت نفسی از آن بدست آید ولی اگر شما اراده نمائید ستور نام را بیاورید  
و اگر از اینجا برید هرگز بمن نخواهند داد و صفا و صدق نیت و تضرع دی نوشتند فرمودند مطمئن باش تا  
استرهای تو پیدا نشود از اینجا حرکت نمیکنم و با مویرین امر نمودند که کجاوه ما را بسمت فردوس برند و آنها  
بببار عالی و باغ باصفای نیکوئی بالای کوه مقابل شهر مارین واقع بود و کبهای قریه را نیز کتف بسته  
همراه آوردند و بقیه فایده نیز که از جو رفته برگشته و حال ابهی بکمر آن ماروین پیغام کردند که تا هر آن  
عرب پیدا نشود حرکت نکنیم و حکمران با کمال سرت با اتفاق دایره حکومت و ضابطه مخبرین بلده  
با استقبال شایسته و امر داد فردوس پاکیزه نموده آب بجوی و فواره مانند چشمتند و بزرگان شهر  
دسته دسته بزیارت آمدند و ماب ایام جمعیت بغایت سرت تسل یافت و حال ابهی بکمر  
ابزار ملاحظت و غمایت فرمودند و حاکم - کهیار را بازخواست و تهدید کرد که اگر اموال پیدا نشود ترا  
دست بسته فرستاده در محبس میاندازم و او در جا و التماس کرد که نایه قیمت نماید و حکمران نیز در نظر  
گرفت که قیمت ادا کند چه که محل مذکور دزدگاه ابلاط شمر و نبی طی و غیره و اگر اد بود و سارق معلوم  
بشد ولی جمال ابهی قبول نفرمودند و کبیا روزی بعد سندی نوشت که مبلغ شصت لیره قیمت دو  
استر را بدهید و از دایره حکومت نیز ضمانت کردند ولی مقبول نشد تا آنکه استر را آورد و گفتند پیدا  
کردیم و بعرب دادند و اینواقه نزد امالی از خوارق عادات محبوب گشت و میگفتند تا حال واقع نشد که در  
اینجا مال کسی را ببرند و استر را در روز سوم موب ابهی از آنجا با عظمت و کوه که شامه حرکت نمود در جلوه  
سواران حکومت باطل و علم بوده بنواگانی خوش میخواستند و حکمران در حال حکومت بزرگان بدقه  
کردند باین کیفیت از میان شهر عبور فرمودند و امالی بلده جالان و صغیرا کبیرا در سر راهها در آنها ایستادند

# سال هجرت و یکم ظهور

## واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ایستاده تماشا میکردند و متصرف دهر باش تا مسافتی آمدند اتحاد بانان اظهار عنایت نموده هر چند فرمودند و از آنجا تا دیار بکر فریب منزل بود و از سر اشب سخت کوه در میان شجار گذشته هنگام عصر منزل رسیده در محل باصفاد چمن و کنار آب رکز خیم نمودند و بعد از سه روز نزدیک ظهر بدیار بکر رسیدند و امور شهر رفته خبر داد و جمعیت سوار و پیاده پشت دروازه آمده منتظر ماندند و معین شد که در علی پاره واقع در جنوبی بلد منزل نمایند که باغی منظم و شامل عمارتی رفیع و محل نزول بزرگان بود و کجاوه مارا بعزت تا وقت غروب بد آنجا بردند ولی برای احتمال ضرر و خسارت بکرم ابریشم که در آن محل بود جمال اهل بی بر فرمودند در خارج عمارت رکز خیم کردند و سه روز در آنجا توقف شد و در میان قافله خندان غبار ما شیخ محمود کرد و در ویش از اهل مندی و غیره بودند که از ایشان دلجوئی میشد و میرزا یحیی نزدیک احوال اجاب گشته معاشرت و مجالست و مصاحبت آغاز کرد و برای خرید بعضی لوازم گاهای همراه اجباب شهر میرفت و پس از سه یوم توقف از آنجا متوجه معدن مس شدند و بجزئی رسیدند که در آنجا جبلی رفیع محلی با تربیت و آسیاب و چند خانه بود و طریق عبور قلع و شهری که از بالای کوه پیدا و شوار نمودند و درین منزل هنگام عصر میل نندمی با اتفاق آقا حسین سزائی گماشته حاج میرزا کمال و آقا احمد ملای از بغداد رسیدند چه در بغداد پس از مهاجرت جمال اهل بی شهرت یافت که اگر او در مابین که کردند و موصل هجوم برده قافله را غارت نمودند و اجاب مضطرب گشتند لذا آنسه با عجله تمام بسوی قافله شتافتند و در منزل راه اخبار قافله را تحصیل کرده تا در منزل نیکو رسیدند و قبل از نندمی چنین نوشتند بعد چهارم محرم ۱۲۸۰ در منزل از دیار بکر گذشته باردوی مبارک رسیدیم که در دانسته کوهی که نوشتن و نهر روان داشت خیم مرتفع بود آقا محمد حسن از حرم بیرون آمدند سواد شومی و ادم و فضل و شایا بلهران اندکورد هشتم چون شومی را بردیکت مجموعه فوت بازه آورد گفت شومی در حضور مبارک می



# سال میت و یکم طهور<sup>۲۸۲</sup>

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

میخوانند بعد جمال بارک برین تشریف آوردند خودم خودم بر قدم مبارک بنیادیم منع نمودند فرزند من  
شمارا شنیدم خوب تخته نظران فرستادند و خوب قتی مبارک سیدید که بطرف کوهستان برویم همراهی شاد  
ایند و رفیق با کجاوه لازم است از اسلامبول شمارا بر میگردد انیم تا اخبار ما را با جباب عراق برسانند بعضی  
نفس که تازه داخل اردو شده اند بر او هام تمهیدین افزوده اند بعد از این بیانات بحکم تشریف بر زمین  
دمدم و شناختم و شنیدم که از عقب آینه خود را بار دوی مبارک طی نمود ولی جزای مبارک هیچ چیز در نظر  
جلوه داشت در آن اثنا سید محمد صفهانی آمد و گفت آنشوی که تازه ساختی بجای من خواهد بخواند شوی  
گرفت بعد از خواندن دید که ابد ایادی از بجای در آن مذکورند و با جمله روزی بعد از آنجا حرکت کرده منزل  
معدن مس رسیدند و دزدی دیگر نیز از آنجا روانه شدند در آن حال تنی از اهل ایران که مجوس بودند  
کجاوه آمده گفت مدتی است در جسم در ترس بجائی ندارم سیدیم غایت فرموده در اسلامبول اشاره  
تا نجات بام از او دلجوئی نموده و عده دادند و لذا در صین درود با اسلامبول پیغام بسفر ایران کرده خلاصی  
خواستند و بسفر او را خلاص نمود و در اناطلی طریق موکه مبارک از کنار کوه صعب العبور بگذشت در  
حالی که حاجی محمود اکام زمام کجاوه را میکشید و چند تن هم در حول کجاوه مرقت داشتند چون جاده بسیار  
باریک و از یک طرف جبل رفیع و از طرفی دیگر دره بسیار عمیق بود و پای استر از دوی سنگی زده مارده  
زمام از دست اکام بیرون رفت و مقدار زرعی استر سر از بر بدنه رفت و جمیع مضطرب برین  
گشته توجه بجای نمودند ولی استر که گویا بد غیبی از آنجا هداشت خود داری نموده رو بر آید و محل  
حیرت و تعجب کل گردید و جمیع در حالیکه اشک از دیده ماروان بود شکر الهی بجای آوردند و فقط  
شبه بزرگ مملو از گلاب که همراه بود شکت و صحرارامعطر ساخت و نزدیک عصر در میان کوه  
بجائی رسیدند که درختانی تریزری بسیار آب خوشگوار و منظره جمیل داشت و خانه و آبادی نبود

سال مبیت و حکم طهوز

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۶۲ م

در این اشیا منزل گزیدند و روزی بعد از آنجا گذشته نزدیک غروب تقریباً رسیدند نیز در خان بزرگ در جلوی  
 ده نصب خیم گزیده شب بسر بردند و صبح حرکت کردند تا بقرب خرابوط رسیدند که بعداً معموره اغیز خوانده  
 و فرسخی مانده بود که دسته دسته اشرف و ارکان حکومت پذیره شدند و خود و والی نیز با داره اش رسیدند و  
 سوکب ایلی با اعزاز تمام بجلی معین برزند و پس از آنکه خیم و تطییم اثاث و قهوام بملاقات آمده برنج دروغن و گوشت  
 و گوشت و آلو بالو و غیره برای صرف مطبخ آورده و ملاطفت و دلجوئی نمودند و جمال ایلی در منزل نقره و مضاف  
 که حاکم نشین بود سه روز توقف نمود و در قهوام کوچهک ظریف استقام فرموده و بعضی اجاب نیز بخام رفتند  
 آنجا در وی بعد آن نقره حرکت کردند و جمال و وادیهای صعب العبور را طی کرده تا بانجا رسیده شب  
 بیا رسیدند و هنگام صبح کوچ کرده روانه شدند تا بمنزلی دیگر رسیدند و عبور از شرطوات نموده نصب خیم  
 کردند توت فراوان بر اشیا بود و هرمان لاهی الورد و تیماشای محل و خوردن توت پر خستند در همین  
 رئیس محل بملاقات آمد و کسی از رجال اجاب حاضر نبود تا بوظائف خدمت پردازد و چون عرض شده رفت  
 جمال ایلی به آقا محمد علی تغییر فرمودند و بجنیه حرم داخل شدند و عموم اجاب از واقع تائب پریشان گشتند و  
 رفت عصر میلک مبارک بجنیه بیرونی خرامیدند کلاً دست بر سینه بجالت محل زدند استنادند  
 میرزا ایلی نیز با آنان بود همگی تطییم کردند و جمال ایلی مستملاً با آنان چنین فرمود امروز نزدیک بان رسید  
 قهراتمه را افند نماید و هیچ یک از بیم و خجالت لب نگویند در آنحال جلوس فرموده با بان اظهار ملاطفت  
 کرده چای صرف شد و از آن محل تا سیواس چهار منزل راه بود و سر تا تاثیر شدید داشت و همه جان  
 پذیره شدند از دلکیت هاشم گذشتند و در منزلی دیگر که نهر آبی روان بود و در زیر اشیا خیمه زدند  
 جمال ایلی قصد فرمود و از آنجا سیواس که شهری وسیع و والی نشین بود رسید در سمت شمالی خیمه  
 زدند و والی با چند تن هنگام عصر بملاقات آمده در کمال خضوع چای نموده مرحبت کرد و شیخی از اشراف

سال هجرت و حکم طهور ۲۸۴

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

از مشایخ طریقت تشرف حضور یافت فارسی تکلم میکرد و اشعار شنوی رومی از حفظ همی خواند و جمال ابی در مکالمه با وی یک حکایت منظومه را که متجاوز از شصت بیت بود ترتیب تمام برای وی از حفظ خواند و شیخ را از بیانات مبارکه انقلاب حالت دست داد و مورد عطا یای ظاهره و بالهذه شده با کمال سرت حسن گشت و جمال ابی درین شهر استقام فرمود و از آنجا روی بطوقات حرکت کردند دوسه منزل فیما بین بود و از دست و بندگی بسیار گشته و در یکی از آن منازل هنگامی که در خارج باغی چادر میزدند میز ایچی هم رسیده گرفته معادنت کرد در آن حال نبیل ز زندگی این بیت خواند که چه شان بر سریر ملک نتوانی نشین دو چه فراشان طناب خیمه و خرگاه گیر و از آنجا گشته بمنزل طوقات رسیدند در کنار نهری چادر پیا دانمزل پر میوه و صفا و دودور اشیاء از نوک ابی بهره گرفت سپس بسیار طریق گشتند و در منزل طی تا بایساکه بلدی معمور با اشجار و باغات موفور بود رسیده و بناج شهر کرخیام نمودند و حاکم با اعضا دایره اشن بخیه آمده خوش آمد گفتند و در زور اقامت شد و جمال ابی با ملازمت خدمت بحاکم رفت چون در این منزل مصاریف سفر تمام شد بعضی از همراگان ابی خود افزودند و اسباق محمد علی یزدی بهای گران فروخته شد آنجا حرکت کرده روی با سامون رفتند و شب در میان جنگل و بالای کوه شخص ناموری که همراه بود آستین بالا کرده طنج مطبوعی نموده بمحض ابی حاضر ساخت و ابراز خلوص بسیار کرد پس بعضی آلتیه که بسیار با صفا و حاکم نشین بود در حالیکه هوا ترشح باران داشت وارد شد قائم مقام با اتفاق همراگان با استقبال آمد و چون مشاهده کردند که هنوز فترتین مبارک نرسیدند بمعادنت یکدیگر چادر باران نصب نمودند و در کمال محبت و اخلاص مشرف شدند و امانی قضیه نیز باجات خضوع و دوستی بملقات آمدند و با حجاب بسیار خوش گذشت پس از آنجا حرکت کردند در جنگل من راه اشتری با صندوق بار ناپدید شد که اشیاء و آثار همه در آن بود و سردار نومیدار یافتن شتر شده

م  
جلوی  
شده  
انده  
نیدند  
گوشت  
وصفا  
شده  
ب  
ایام  
این  
ت  
ده  
نیک  
ند  
دند  
سید  
ت  
طمان  
با  
ند  
خیمه  
سج  
شا

سال بیت و یکم ظهور<sup>۲۸۵</sup>

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

شده و یگفت من از شر صرف نظر کردم ولی غصن عظیمم آن محمد علی حیدر دار و ساری دیگر را با خود همراه کرده در نیمه  
 شب تار و خلال اشجار نجیبین و نفیسین نقتند و همگام ظهر نذر بعد شتر را با صند و قبا آوردند و جمال اهی بحال سرت  
 چنین فرمودند که اعمال و احوال غصن عظم بعینها مانند سلوک در فخر خود واقع شد و موکب مبارک در قهوه خانه  
 بزرگی نزول نمود و زوری دیگر در منزلی دیگر فرود آمدند و از آنجا کوه و جنگل و آبادانی کارا در نوردیده بسامون  
 رسیدند و هیکه شهر بکر نمایان شد میرزا آقا جان با کاغذ و قلم بحضور اهی آمده استند عاگرد که چون سفر بر آنها رسید  
 و با صلح بگردار و بشیریم بیانی صادر فرمایند که موجب روشنائی قلوب ابصار گردد لذا همان نوع که در کجاوه پیرفتند  
 تقنی نمودند و برزرا آقا جان نوشتن و آن لوح بنام لوح بود و مشهور و واقعات آینه در آن مرقوم و یکوم  
 است و در خارج بلد و کنار بحر نصب خیم شد و ضابطی از شهر آمده ممرض داشت و گفتن باشا که نظارت بر جاده صیحه  
 انستیس و فرمان روانی بر تمام ولات از اسلامبول تا بغداد دارد درین ایام بغرم بغداد وارد سامون  
 شده با جمعی از باشا که بدینش آمدند بمجاهند شرف حاصل نمایند فرمودند نعم انما یسر علی باب الفطر  
 و بیس الفطر علی باب الهمها ضابط رفت پس از ساعتی به یکی به دن مخموم رسیدند و در ساعتی دوزخ زخمه  
 پیاده شدند و اجاب حسب الامر اسبابش را نگه داشتند و گفتن باشا از جلو و دیگران از عقب پی یکدیگر  
 دست و دامن مبارک را بوسیدند و پاشای مذکور خواهرش نمود که تا موکب مبارک در آنجا اقامت دارد و همگان  
 وی باشند و جمال اهی بن شرط قبول فرمودند که چون بعضی از همگان معناد با طعمه دیگران نیستند را حرمی  
 طبع مخصوص نمایند آنگاه عرض شدند و اطعمه گوناگون فرستادند ولی مطبوع نضیاف حسب الامر من فقر انقسم  
 نمودند و نیز حسب حاجی پاشای مذکور زوری دیگر بر سبانی که فرستاد جمال اهی با بعضی از همگان سوار شده  
 محلی را که بنام کرد و تماشا فرمودند و ایشان نهایت اخلاص و محبت اظهار داشتند و جمال اهی در حقیقت  
 غایت نمودند و ایام اقامت مبارک در بندر سامون یک هفته شد و در کشتی های متعدده که پی در پی

# سال میت و حکم ظهور<sup>۲۸۶</sup>

## واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ب ساحل سیاه ورود نمودند تا کشتی بزرگ دولت عثمانی رسید آنرا قبول فرمودند و پس از نقل جمیع اشیا بکشتی مذکور با اهل دعانکه در یک کشتی کوچک و جمیع اجباب در کشتی دیگر نشسته بکشتی فرزبور رسیده وارد شدند و صبح در کشتی این مصراع را خواندند ما از آن در گذشیم که در یازده ایم و کشتی نکلام مغرب از مقابل ساسون گذشت و در روز خروج ابی از بغداد که ابتدای ماه دوم چهار و اوائل شهر ذی القعدة بود تا ورود بندر ساسون که مینم شهر صفر و بمجوه شدت گرمای تابستان بود یکصد و ده روز بطول انجامید و تمامت راه با اینکه بیش از پنجاه منزل قافه رو نمود با جلال و سکون حرکت فرمودند و برای اختلاف هوا و کوه اماکن جمیع ایام سفر بفرح و تفریح مانند فضل مبارک گذشت و همه جا هم خیمه مبارک در میان گل در بجان واقع هر منزل گل بسیار آوردند خصوصا از شهر توقات تا ساسون همه راه جنگلی و صنوبر داراضی بنبر و غرم و مقلو از اوراد و از کار بود و ایام حرکت در کشتی سه شبانه روز امتداد یافت و در یازدهم بود و در صبح کشتی غره بربع الاول ۱۲۸۰ بیچاره اسلامبول رسیدند و صبح ظهر کشتی نگراندخت

## کیفیت ورود و استقرار موکب ابی در اسلامبول

همینکه کشتی در مقابل پایتخت دولت عثمانی قرار گرفت مأموری که از طرف نامق پاشا همراه بود ب حل رفتند داخل شهر شد و نامه و پیام بعال حکومت داد و دو کشتی کوچک با سیرق نشان دولتی با برخی از مأمورین حسب المقرر رسیدند و جمال ابی با اعضاء دیگر و اقا برز اموسی کلیم با اهل حرم در دیگری داخل شده ساحل نزول نمودند و بر کالسکه ای اسپه مخصوص سوار گشتند و شمسی بیگ نام که دبیر سا فرخانة دولتی و مأمور معانداری بود پیاده همراه شد تا بمسافر خانة دولتی که در محل معروف با درنه قاپوسی و قرب جامع خرقه شریف واقع بود رسیدند و با زوی جمال ابی با دست اخلاص و احترام گرفته بغایت اعزاز و اکرام داخل شدند و از آنجا اجباب فرنین موکب مبارک چون بساحل رسیدند برای مکرک احمال و اشیا کثیر که همراه

سال میت و یکم طهور<sup>۲۸۷</sup>

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

که همراه بود مطلق گشته و جمال اهی امر دادند که نائل و قلم کرده بزودی ایشیا را بیاورند و پیر کرک پس  
احترام که ایشان میمان دولت اند تمامت ایشیا را بسط خط و تقیض بدست اجاب دادند تا بواسطه حالها  
قریب مغرب بدر سفر خانه رسانند و عمارت مذکوره در طبقه فوقانیه چهار اطاق و ایوان مرغوب داشت که  
جمال اهی و اخوان و اعضاء و اهل حرم ساکن شد و در طبقه تحتانیه اجاب و همزمان قرار گرفتند و محوطه  
خانه شمل بر باغچه گلکاری و آب جاری بود و شب مذکور را استراحت فرمودند و صبح روز بعد رسولی از طرف  
حاجی میرزا حسین خان سفیر ایران بمنظر اهی رسیده ابلان سلام و محبت و اکرام نموده از حضور وی سعادت  
خواست پس از صرف چای و استماع بیانات و عنایات مبارکه مرخص شد و جمال اهی پس از صرف نهار  
بجامع رفه رحمت نمودند و مدت ده روز در خانه مذکور اقامت فرمودند و همه روز از طرف دولت و نظیر  
طباخ آمده امور اکل و شرب و پذیرائی میمان را بنفایت احترام اداره کردند و برخی از همزمان نیز سعادت نمودند  
آنگاه بعلت ضیق محل مذکور از طرف دولت خانه ویسی باشاکه در قریب جامع سلطان محمد بود برای اقامت  
اهلی تمین شد و با عموم همزمان با نهارت انتقال فرمودند و آنگاه آنجا که وسیع شمل بر قسمت اندرونی و بزرگ  
و پر قسمت دارایی سه طبقه بود و طبقه فوقانی قسمت بیرونی حجرات متعدده و تالار بزرگ و قهوه خانه  
و طبقه وسطی نیز عرقات عدیده و ایوان و طبقه تحتانی آخور سببان و آشپز خانه و لوازم دیگر همیاداشت  
که عرض اعظم در طبقه علیا و اجابت وسطی قرار گرفتند و عمارت اندرونی در هر طبقه حجرات وسیع و ایوان وسیع  
و نیز سطح و حمام و برکه آب باران داشت و جمال اهی و متعلقان و اهل حرم در آنجا استقرار جستند و با محظوظ

در آن روز یکی از عقبت که هم بآه میزندم که بسید بود میگفت اگر ما هم خفا اختیار کرده بودیم همین حرام در ششم و هفتم و هجدهم میمان میمان  
ایضا محل این سخن نیست و باید سعادت از عقبت بودیم که راه را که کنیم هر زمان که بیاید منیر از حسن ذریعانی نبیل نه ندی  
اندو جل در هفت اضعافش زمین در شهر کبیر چهار گشت مین در شهر حیدر ارض شتر شد گردید اندو نه رنگ فرزند این  
نبیل نه ندی

# سال بسیت و یکم ظهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ

دسیعه محوطه بروجی شمل بر اشجار و گلگهای بسیار بود و موجبات آسایش همگان در سیمت فراهم گشت و شش ماه بسیار بختی آید شده است فاضله و تنان حاصل نموده ولی جمال امیر خود بجلی خراج سلطان محمد در ایام جمعه و خراج نام زرقنده و عزم دیدار احمدی از عثمانیان و ایرانیان در محل آنان نمودند و شمس بیگ

مذکور که نامور پند برائی بود همه روزه برای سر برتنی امور ذیاب و اباب میگردد

## اوضاع و احوال در مدت اقامت اسلامبول

ایامی باین منوال گذشت و اجاب خراج امانت جمال امیر بجای سلطان محمد فاتح برای ادا نماز زرقنده و باین ایرانیان ساکن اسلامبول شهرت یافت که دولت عثمانی بایمان در خانه و میس پاشا حبس نمودند اجازه فرمودند که اجاب برای تفریح برزده ولی در کمال سکون و وقار بمانند و خود نیز نزدی سوار شده غصن اعظم و آقا میرزا موسی کلیم را همراه برده بمقبره عموی انصاری زرقنده و غالباً آنای کلیم با اجاب سمیت بیگ ادعای و نقاط اخری تفریح و زهرمت نمودند و روزی بستید محمد صفهانی و حاج میرزا احمد کاشانی و ملا محمد نسیل زرنندی و آن محمد صادق و آقا حسین کاشانی از بازار بیگ ادعای میگردد نشسته عکاسی صرار نمود که فتوغرافیه شان را همچنان گرفته چند چند قطعه نیز بنجودشان و کلیم قبول کرد و عکاسی مذکور صورتی با جماع گرفت و روزی دیگر چند قطعه بواسطه آقا حسین تقدیم نمود و اراده و دستبرد امیر برای آرایش و سکون اجاب بود و حاج میرزا حسین نیر و برخی دیگر ایرانیان حسب الامر دولت متوجه خود عزم آن داشتند که قفسه برانگیزند و ایجاد فساد نمایند و بعاجبت ابعلا

آقا میرزا موسی کلیم چند مرتبه جهت اطلاع بعضی فرمایشات بایضا شریف برزده آن عهد (عبدنور) از دستشان گرفت و در کلاچون سرست خمرجوی بودند استماع کردند در آن ایام امیر در عالم ندوش شد که حال مبارک گنگه مردم فرموده اند و در میان مدت است اسباب موجود که بخوانند بر راه بیدارند و آن کتاب است بحسب استخوان تمیای که ای حرکت بکنند و میباشند شاید کسی این خواب را بخورد مبارک در کرد خیریه که بخوانند جماع شریف برزده و شرف بودم بطافت فرمودند بایضا اسباب و بیخنده و بعد احسن در ایامی که از آن بودند گاهی بطافت و طرز سوال میفرمودند آسباب بیخنده . آقا رضا شیرازی

سال هجرت و کیم طهور ۲۱۹

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

که درت و نفرت پرده خستند و افکار ارکان حکومت عثمانی را تهییج و تحریک همی کردند و بعد از فراغ آمدن  
انتقال موکب اهل اسلام قبول شدند و از بیروت و درو در آخرین مسافرتین اجازت عراق و ایران موافق مصالح وقت  
بنود و در چنان احوال در پیش محمد سابق الذکر که بواسطه آقا سید اسمعیل زواره (در فوج) در بغداد تبلیغ شد و نیز آقا حسین  
قصاب از عراق باسلام قبول وارد شده هنگام عبور موکب اهل بیجمع فاتح حضور یافتند و موجب شکر شدند  
و نامور عودت عراق و ایران گشته ولی بعد در ایام حکما بمحض مبارک رسیده مورد عنایات شدند و در عین احوال  
مذکوره تمام رجال اجابت همزمان شب و روز در بیرونی و عمارت مسکونه مجتمع نموده با نهایت سرت با کار آلتیه  
پیر و خستند و بر جوانان اذن جلوس بمحض اهل بیافته صرف شام و نهار می نمودند و در شب تخم جادوی الاده  
آقا محمد علی صفهانی بواسطه غضن عظیم خواهش نمود که بیانی در خصوص نبوت حضرت رب اعلی صادر شود  
تا در مجلس بخوانند و همان شب لوح با من هو با من هو هو بخط اهل بی صدر دریافت و در حجره بیرونی منزل  
عظمت تلاوت شد و جمع اجاب ترجیع سبحانک با هو با من هو هو را بیانک بند خواندند  
چنانکه امالی عمده شینده با خود همی گفتند که شب ذکر با بیان است و در بیانی دیگر نیز بنوع مذکور فرات کرده  
از هر فصل آن لوح ندای سلطنت آلتیه اسمع جان استماع نمودند و در خصوص مصایف بیت اهل بی و همرا  
رزوی شمسی بیک میماند مذکور معروض داشت از طرف دولت مأمور است آنچه بفرمایند و لو مصالح  
خطره باشد نادیده نماید و از برای سایرین هم بویته مقرر شود فرمودند ما وجه نقد ابدال لازم نداریم هر چند کسی را  
همراه گذاشته ما بازار بفرستند هر چه ضرورت است خرید صورت نماید و بهین طریق مقرر داشتند و چون

---

سازد جی طفل ضعیف اهل بی که از بغداد همراه داشتند و دختر آقا عبد الرسول قمی او را شیر میداد در ایام آفت اسلام قبول تو  
شد و بریدان در دوازده ادرنه دفن کردند و در لوحی که زمان خروج از اسلام قبول بخت از اجاب عراق نزول یافت مذکور  
است که سافجیه را در تعالی در دوازده ادرنه و دیعه گذاریم . نبیل نندی



# سال نیت و حکم ظهور

۱۸۶۳ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

و چون شجاع الدوله پسر علی شاه که در اسلامبول بود آگهی یافت از شدت عصبیت نجوش آمد چه او در ایام اقامت در بغداد با جمال ابی بنفای اظهار دوستی میکرد و در تراخدا کارخانه نزد ناسخ پاشا میرد و خود اغراض فاسده در ضمیر داشت و عاقبت اسرارش معلوم گشت و او را با اسلامبول خواستند و اعتنائی بشان و معاشش نکردند و شهریه قبلی برایش مقرر داشتند و در این موقع که میبایداری و حرکات دولت نسبت بحال ابی مشاهده کرد آغاز شکایت نموده گفت بایشان که از اربابا ملوک نیستند احترامات بی اندازه شد و من که از اعظم شهزادگان ایرانم روزگاری عبرت بگیرم عمال دولت با جواب دادند که مقدار قبیل و زباید مصاريف سفرت از بغداد تا اسلامبول در دفتر دولت ثبت است و مصاريف با نهطه خطیره که در سافرت موکب جلیل ایشان از بغداد تا اسلامبول صرف شده چون انوار آفتاب واضح معلوم نمود همیشه و مخارج و مصاريف میمانان دولت حسب القانون در خورشان و مقام هر یک معین میگردد و بعد از آن قانون مذکور حال شما بر دولت روشن است که با چه طمع و توقعی با اینجا آمدید و جمال استقلال ایشان هم بر احدی پوشیده نیست و شجاع الدوله بعد از مشاهده اوضاع و استماع جواب از دولت عثمانی متنبه شد و بمحضر ابی آمده انابه نموده گفت من بدرگرم و اینک با پسر و عروسم بشان پناه آورده ام و در حق ما دعا کنید و جمال ابی با ایشان ملاحظت و تفقه فرمودند

## علت و کیفیت اعزام دولت عثمانی جمال ابی را با دورن

و چون مدتی بنوع مذکور گذشت و جمال ابی و احدی از معتزین رباب نه بارکان دولت عثمانی زنده با بعضی

اکثر نهایی برود اطاق اسباده گوش مباد و بعد میبدم که پسرش نیز احمد او را بجزای اجابت میگفتند و سلفند همی تقدیر هم بنوا کردند عمارت او را اجابت نمودند و میخندیدند و هر وقت بنده شماری بنخواندم بعد میبدم نیز احمد بنوا و زن اشعار در دست تارند و میگویم از لایم بردن شکر نوشته عمارت اشعار بسیار محض تقیید سیرین از او دیده در هیچ امری آثار است و استقلال شد و نبل از شد

Handwritten text in a rectangular frame, likely a manuscript page. The text is dense and appears to be in Persian or Arabic script. The page is divided into sections by lines, with a prominent horizontal line near the top and a vertical line on the left side. The text is written in a cursive style, typical of historical manuscripts.

ایام

خود  
بن  
بش  
ت

نداره  
ندکه

ریف  
علوم  
بگرد

مقتال

ت  
ایم  
پناه

عضا  
ونه

اسمی  
تعلیم  
بگو  
بعل

# سال مبعوت و یکم ظهور<sup>۲۹۱</sup>

واقعات سال ۱۲۸۰ ق

۱۸۶۳ م

باعضای سفارت ایرانی مرجه بلکه ادنی اعتنا کردند سخت کمال فندی که مدتی سفیر عثمانی مقیم طهران بود بجز این  
ابهی آمده اظهار داشت که هر که میمان دولت است که چه از اربابا، ملوک باشد رسم و قاعده امنیت که  
بپاس احترام دولت و ملت در روز سوم ورودش باسلام قبول شیخ الاسلام و وزیر امور خارجه و صدر  
اعظم ملاقات کرده مطالب خویش اظهار نماید تا اجرا نمایند و شمارا گمان داریم از قوانین انجمنکلت  
و دولت اطلاع نبود جمال ابهی فرمودند رسم و قاعده ما چنین است که نزد حکام ورود نمایند و هر که  
را با ما کاری است بمنزل ما بیاید و چونکه مهاجرت از بغداد فقط برای اطاعت امر دولت بود  
حاجت و مطلبی نیستیم و لذا بجائی رفت و آمد نکردیم و کمال فندی بلغت فارسی نیکو تکلم میکرد  
و کتابی در قواعد ترکی نوشته بفارسی ترجمه و طبع نمود و چند نسخه از آن را بعضی عظم داد که برای تعلیم  
اطفال حرم بکار بردند آنگاه از محضر ابهی شد و تا چند روز نفوسی دیگر امثال او بی در پی بحضور آمده همان  
مسائل اظهار داشتند و همان جواب شنیدند و خبر بکار خود رسانند و لاجرم عدم اعتنای جمال ابهی  
ارکان دولت عثمانی گران آمد و سفیر ایران فرصت از دست نداده آن را دست آورده و تشریح نمود و  
در مجلس و هم نزد آقا و همین دولت عثمانی و غیر هم بد برانه و سیاستمانه ابهی بدین تعبیر گفت که  
استغنائی ایشان موجب سرفرازی ایرانیان است چه که بردانانان مل و واضح شد که تعلق و توفیق و کندی  
شاهزادگان و بزرگان و اردین از ایران در اینجا ناشی از دناست طبع خودشان شد و الله احمد در بزرگان  
و اشراف ایران نفوسی موجودند که اعتنا باهدی حتی ملوک و سلاطین ندارند و حاجی میرزا حسن صفارا  
دستور داد که سخنانی چند بنامین ارکان دولت و مشایخ و محترمین منتشر ساخت از جمله اینکه ایشان  
خود را در ظل قانون هیچ بکت از دول نمیدانند و راسی مخصوص دارند و بهین سبب دولت ایران  
سازشش نمودند و در خلال همان احوال روزی صفا بجز ابهی آمده پیامی از سفیر آورد و مضمون آنکه هر

# سال مبیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ ق

۱۸۶۳ م

بعضا سفارت ایرانی مرجع بلکه ادنی اعتنا نکرده سخت کمال افندی که مدتی سفیر عثمانی مقیم طهران بود بجز این  
ابهی آمده اظهار داشت که هر که میمان دولت است که چه از اربابا، ملوک باشد رسم وقاعده نیست که  
بپاس اجرام دولت و ملت در روز سوم در دوش با بلا مبول شیخ الاسلام و وزیر امور خارجه و صدر  
اعظم ملاقات کرده مطالب خویش اظهار نماید تا اجرا نمایند و شمارگان داریم از قوانین استقلال  
و دولت اطلاع نبود جمال ابهی فرمودند رسم وقاعده چنین است که نزد حکام و رؤسا بنویسیم و اگر  
را با ما کاری است بمنزل ما بیاید و چونکه مهاجرت از بغداد فقط برای اطاعت امر دولت بود  
حاجت و مطلبی نیستیم و لذا بجائی رفت داد کردیم و کمال افندی بلغت فارسی نیکو حکم میکرد  
و کتابی در قواعد ترکی نوشته بفارسی ترجمه و طبع نمود و چند نسخه از آن را بعضی عظمیسم داد که برای نعیم  
اطفال حرم بکار برزند آنگاه از محضر ابهی شد و تا چند روز نفوسی دیگر امثال او پی در پی بحضور آمده همان  
مسائل اظهار داشتند و همان جواب شنیدند و خبر بر اگر خود رسانند و لا حرم عدم اعتنای جمال ابهی  
ارکان دولت عثمانی گران آمد و سفیر ایران فرصت از دست نداده آن را دست آید و تشریف نمود  
در مجلس هم نزد آقا و همیمن دولت عثمانی و غیر هم بدرانه و سیاسیانه همی بدین تعبیر گفت که  
استغنا ایشان موجب سرفروزی ایرانیان است چه که بردانایان مل و واضح شد که تلقی و توقع و کندی  
شازادگان و بزرگان و ارباب ایران در اینجا ناشی از دناست طبع خودشان شد و نه آنکه در بزرگان  
و اشراف ایران نفوسی موجودند که اعتنا با حدی حتی ملوک و سلاطین ندارند و حاجی نیز حسن صفارا  
دستور داد که سخنانی چند بنامین ارکان دولت و مشایخ و محترمین منتشر ساخت از جمله اینکه ایشان  
خود را در ظل قانون هیچ یک از دول نمیدانند و رای مخصوص دارند و بهین سبب دولت ایران  
سازش ننمودند و در خلال همان احوال روزی صفا بجز ابهی آمده پیامی از سفیر آورد مضمون آنکه هر

# سال بیت و حکم ظهور<sup>۱۹۲</sup>

۱۸۶۲ م

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

بر مصلحتی داشته باشند در انجام آن حاضر است حال ایمن فرمودند ما از شیرالدوله خرافضاف بمنجایم  
و آنهم نفعش نخورد ارجح است و نصح مفیده مسائل لازمه القا نمودند و صفا ابرار اخلاص  
صفا و موافقت و وفا کرده رخصت شد آنگاه بملاقات غضن اعظم رفت از هر قبیل سخن بمیان  
آورد تا بداند همزمان حال ایمنی در چه فکر دارند می هستند و ملتفت شد که ادنی ذره از افکار  
و نیویته در ریاست ظاهر تیره در نظر شان نیست و چون از آنجا خارج شد بمعاشیرین خود از قبیل  
پریزاده و سید حسین زواره چنین گفت که بمابین همزمان ایشان سید محمد اصفهانی را در فکر و  
آرزوی دیگر دیدم و عنقریب تفریق کرده بهوای ریاست برخیزد و سید محمد نیز در حق وی سخنان  
سخت میگفت و غضن اعظم سید را منع فرموده نصیحت دادند که شمارا با اسرار غیوب مردم چکا  
است و چون بطو اهر ادب و محبت تشریف حاصل نیاید ابد در حقیقت کلمات و سلوک ناموافق  
روایت و بالآخره عالی پاشا صدر اعظم و فواد پاشا وزیر امور خارجه و نیز امراء و وکلا دولت  
عثمانی با شیرالدوله سفير ایران هم رأی شدند و بر خلاف شریعت و قانون دول و اصول مقرره  
خودشان بدون آنکه بصدور هیچ امر مخالف و مغایری بلکه بحد و غرور و ظلم حکم دادند که جمال ایمن  
بازنده نفعی گنند و در بحر انبیس و اسود ما بنیستان و ایران فاصله باشد و برادر زن صدر اعظم برای  
ابلاغ امر سلطان عبدالعزیز مأمور و حاضر شد و چون بمحض مبارک معروض گردید اجازه تشریف دادند  
و غضن اعظم و حکیم را امر بملاقات او فرمودند تا مطالبش را معروض دارند و او در نهایت ادب ملائمت  
کلام در آغاز سخن شرحی از اختلاف امور کشوری و مالی دولت عثمانی ذکر نموده آنگاه چنین اظهار داشت  
که نظر بکثرت عدت ملتزمین و همزمان ایشان وکلا دولت چنین مصلحت دیدند که جمعا در آدرند  
اقامت گنند زیرا که فوادانی و ارزانی میباشد و چون مطالبش بمحض ایمنی عرض شد جواب

سال هجرت و تکمیل ظهور<sup>۲۹۳</sup>

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۴۳ م

جواب چنین فرزند پس ما بعد از این کلفتی بر دولت وارد نمیشایم و در محلی سکونت جنبه اجتناب  
خود را مشغول بکسب ینما نایم و بیانات مبارک را باور سازند و عرض نمود من مصلحت چنین میدانم  
که تا دو یا سه روز دیگر جواب بگویم برسانند و بعد از سه روز مجدداً بیایم تا جواب صریح بگیرم و بدین  
طریق حکم دولت را ابلاغ نموده خارج شد و مسافرت با درنه مقرر و طلوع یوم الفضل و نفعه امر  
اعظم ابدش بهی نزدیک شد و جمال ابی برای اخبار با جاب جمعی از عمرین کربلا  
دستور سفارت داده عرض نمودند و ملا محمد نبیل زرنجی را بالوحی که متضمن واقعات مذکوره  
و ادعای جاریه و آئینه و شامل وظایف و تکالیف او و اجاب بود روانه عراق و ایران فرستادند  
تا صاحبان آدان داعیه از بابیان را برای استماع نفعه عظمی مستعد و مهیا سازد و صورت  
روح مذکور این است هو العزیز الفرد الصوم سبحان الذی بذکره  
من بشاء با ما من عندک و یلعن من بشاء ما یؤید من علیه الا الله الا هو العلی  
العظیم بید ملکوت کلین و یطو عباده ما یغنیه عن العالمین یحیی  
و یمیت ثم یمیت و یمیت و انه هو الفرد المتعال العزیز الجمیل فلان فی تزلزل  
البلا با و المحن الايات للمؤمنین و فجربان الذموع علی الخد و سفک  
الدماء لظهورات للعاشقین ثم اعلم باننا فطنا السبل حتی و در دنیا  
فی شاطی بحر عظیم و هذا ما ذکرناه فی سنه الفیل ان انتم من العالمین  
ثم استوینا علی القلک و هذا ما قدر من لدی الله المصد الحکیم و کن  
البحرین الامواج حق و صلوا امانات الله فی ساحل البحر خبا عنه باذن عن جید علم و

# سال بسیت وکم طہور

## واقعات سال ۱۲۱۰ھ

۱۸۶۳م

کذاک نفص عليك من فضص الحق لفرها عنياک وفتح بها وتكون من الوفتين وتعلم بان الامريده والحكم في قبضه والاطان في ادادته فضل باثا، ولا ينعف ملكوا كير ولا يدير مدبر ولا اعراض معرض ولا انكا وكل سلطان مره فاطنين في نفسك ثم امش على اثرى ولا تجا وزعنه ولو جمع عليك كل معرض شغى فامش على مدى ولو تجا لفتك في ذالك عليك فاقلمها ولا تلتفت اليها ان كنت من السامعين فاجب من اجب الله ويطابق فعله قوله ويصدقه اذ كانه ثم اعرض عن كل مكاد ليتم ثم وض العباد بان لا يرضوا في الارض ولا يخلصوا في امره ولا يعضوا كل من يراهم اباك ان لا تمش في الارض الا بالحكمة ولا تكلم الا بالحكمة وكن من المتقربين لا تفك فمك مالم يمجذ اذن سمع وان حدث اذن واعية فالن عليهما ما الفاك الله بجوده ان كنت من الذاكرين ولا تفتح عنياك الا الى وجه جميل وان وجدت بصر جديد فاشهد ما شرفك من جمال العلم لتكون من المبشرين ولا تصنع ببد الحكمة في ارض الجزة ولا تكن من السفين وان وجد ارض طيبة اودع فيها حب الحكمة والعرفان لنبث منها نبات حسن بدي والاعطر على هياكل الفا امطار الباقية فامصر على اجساد التي لو سبل قطرة منه ليجو باذن الله الملك الغني الكريم فاجهد يا اخي في كلمة الله ولا تصنعها ولا تنشرها بين يدي الغافلين لان الناس في علقه غير مخلقة لن يفدون ان يصلن الى هوا القدس ويدخلن في رفوف غزيبين كالبهم فطعوا جاحهم بايديهم ويذل لك منوعا من مراد في الخلد ووقعوا في ارض الذل مع حسة غفيم ومنوعا عن اذ انهم نعمات الله وعن عبورهم جمال الله الفرد العظيم الحكيم ثم ذكر من لدا كل صغير وكبير من الذين تجد منهم روائح الصدق ومن سباهم نصره ليعمهم ثم

# سال بسبت وکیم طهور

## واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ورد حنا فی البلاد الذی کان مذكورا عندکم وکثنا به عدّة من الشهود بما فندّه في الواح قد  
 حفظت الحان فضی الوعد فيه ومنت بمفاته خرجنا الى ارض اخرى خلف جبال مشین وهد  
 ما سئلنا الله فی هذا الايام بان نخرجنا عن بين هولا ورجول بينی وبين المناهضین ما  
 بنقطع عن بری المغضوب ولذا اسکننا خلف الجبال في سفر الذی لن نرفع عنا الصبح ولو  
 يرفع من بصره اذان المشركين ورفعت النعمة عن بينهم ورجعت الى كثر الله المسئلة  
 الفعور ولكن المؤمنین يسمعون ندائنا واصل اليهم فحاث في كل حين فل يا قوم لا  
 تخرجوا بما غاب الشمس خلف سحب امر غليظ ولا تظننوا بالدين وخرقها فوف  
 باحتسابه عنكم كلما تقفون به اليوم وتكونن به لمن المستكين فل فوالله لا يعطكم  
 ارجان القدرة ما فعد عنكم من هذا السهل الذي النهى ولا بهيكم سحب الغرة ما منع  
 عنكم في عيني ان انتم من العارفين ولن تجردوا في صدف البحر ولا مكان ما فعد عنكم من  
 للولت الحظ ولا تبدل عليكم اشجار الدهر مثل ما غاب عنكم من هذا الثمر الربيع الحقي  
 للتطيق فل هل تزدون ان تزدوا نجات الله او تحبوا ورائع الغرة او تمنعوا التنا  
 ن صراط الله الحكم العدل المحبط الا نوريب الغرة لن تزدوا ولن تستطعوا ولو يابده كل  
 في السموات والارضين فل ان الصغون وولادته اجتمعوا بان يدروا ابواب الفضل  
 يبعثوا الناس عن رحمة الله وطوروا في ذلك بكل ما كانوا مطيعا عليه في زمان  
 لمحياء الوعد فزع الله باب العناية في بيته وجرى فيها باب الرحمة وضع الصغون  
 ن نظرة منه ونما لائقه وكذلك كان الامر من قبل من لدن سلطان ام حكيم و  
 ان الصغون ينقص عن موسى في اطراف الارض وهو في بيته وما كان من التاخرين



# سال مبيت وكم طهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

ثم استرأ من الذين وجوههم اليك وطلوبهم الي اعدائك وبكروك في كل حين فاعرض  
عن هؤلاء ولا تأمن معهم ولا تجلس في عرفهم ولا تشكن في مفا عدتهم وكن في سر عظيم  
تجنب عن مثل هؤلاء ولا تفرط في جنب الله ولا تجاوزه عما امرت ولا تكن من المتجاوزين  
ثم ذكر من لنا احباب الله الذين تفرقوا في اطراف العالم من كل شطر بعيد في ارض الالف  
الفاء وفي ارض الباء حرف الواو والصاد وبلغتهم ما ارسلناه اليك ليكون من الذاكرين  
لبيح يذاكك طوبى لهم ويحيد اوكاخم ويجودوا واعم القميص عن هذا اللوح المسموع ثم الذين  
كانوا في ارض الشين والضوا ومن دونهما مدائن الله العزيز الغالب العابر لعل شدة  
ظهورهم نصرتهم وبلغوا الناس ما بلغتهم الله وانه لجواد كريم وكذلك الغيناك من كل  
حكمة ما قدوة الله لك لتأمن قلبا وتكون من اشاكرين ثم الذين هم كانوا في حوكك وشرك  
بذكرنا اياهم لتسروا في افئهم ويكون من المنقطعين ثم ذكر من لنا حرفة الجهم وكبر عليه وعلى ابنه  
وعلى الذين هم كانوا حول البيت لطائفين ثم ادع البيت وساكنيها بكل ما ينبغي لك  
الحق يظهر الله ما اداد بامرته وانه هو العزيز الغادر الرفيع وان ما وعدناك حين الخضوع بان  
نوسل اليك ما هو المكنون في اصداف العذرة من لثالي فديس شين ما ارسلنا الي حنيد  
وسا رسل من بعد اذ اساء الله وانه يوفى لجهود المحسنين وكذلك الغيناك قول الحق  
وانزلنا اليك هذا اللوح حين الذي غطى الوجه من ما، بعض منبر والسلام عليك وعلى  
من معك وعلى من سمع نصح هذا العبد من هذه العالم البدع ١٥٢

ديزير زانا (ديزير - منيب) كاشاني را ما نوديسر وسفر در عراق وبلاد ايران فرمودند تا هذان ليلايت  
دوره اعمال و سيرت حدودان و محالين را با مراعات مصالح وقت و حكمت در بيان تفهيم بيان کرده

# سال بیت و یکم ظهور واقعات سال ۱۲۸۰ ق

۱۸۴۳ م

آنرا راستند و مینمای نوبه بمطهر انوار و مرکز اسرار و تحریز از اعراض و حجاب میرزایحیی سارو و دیگر میر محمد مکاری و آقا حسین  
من رجایی باقر مخلف که در ایام اسلامبول وارد شد و آقا عبد الرحیم مسکر و جناب کاشانی را هجرت داده امر بمیرزا  
فرمودند و آقا محمد علی صبور فرزند مینی را اذن ماندن و سکونت در اسلامبول دادند و اسب سعید نام را با او بخشیدند  
بسنده عثمانی سبک اجازه فرمودند که چندی در خانه مذکوره بادی مانده مسافرن مذکور عراق را بنگهداری نماید و پس  
در حرکت موکب ابهی آنرا بمنبت حلب روانه سازند و او بنوع مذکور در اسلامبول ماند و چنانکه عنقریب ما دریم  
میرزا مصطفی نراقی با عائله اش با آقا علی رسیده بخانه مرزبورا قامت جستند و پنج روز بعد از حرکت موکب  
از اسلامبول ایگی را وارد کشتی عثمانی کرده روانه اسکندرون و حلب نمود و آنان در عین حزن و تأثر که از مفارقت ابهی  
داشتند و چار طوفان شدید دریاکشند و نخل کشتی تجاربید که حال ابهی در غایت ضنفت و نقاحت بیستند  
و غضن اعظم بیگلر مبارک را بر دروش گرفته نزد ارکان دولت عثمانی برد تا حقیقت امر ابهی ثابت نماید و صورت  
رؤیا را برای همگان حکایت نمود داد و غیر در خصوص مقامات غضن اعظم تغییر کردند و کشتی عبرت رسید و در  
در آنجا قامت حبت و آقا حسین رجایی و حاجی باقر کاشانی عازم قطر مصر شده ماندند و بندر امر بمیرزا را در بخند  
پاشیدند و سایرین با سکنند و حلب و عراق رفتند و آقا محمد علی بعد از موکب ابهی در ادرنه پیوست و سایرین هم

آقا عبد الرحیم  
مسکر

قبیل زندی چنین نگاشت (دیده زینکام حرکت جهان نموده فرمودند لوجی که دیدند نازل شد با خط کشی و نسخ و رسا در ادرنه چون  
رسیدی آنرا بنویسی و بیحاشی ها که معقنی بود که چیزی مخصوص عراق در این ایام نبرسم از جمله مضمون این بود مثل این قوم مثل  
فرعون است که با آنکه تمام جبهه در ضحکال موسی کوشیدند عی زعم آنها حتی متقال حضرت را از بیت آنها بیرون نمودند و  
آنها انحرزات را از بیت که بعد فرمودند است و به بعد از درود آوردند دلها آرام خواهد جست و الواح آیهت بهمه جا ارسال خواهد  
و اگر توبه این جمع را بگذارد متفرق شود جمیع عراق برید امرد هم شاید بعضی در اردن شوند همه را برگردانند عازم عراق شوند  
و اصحاب را از آنجا واقع شده مطلع سازند تا عویشان لایب خبرهای دروغ بآنها داده اند و کل مضطرب اند و تو خود از عراق بگذر  
ایران سفر نمائ و در همه جا احباب را ملاقات کن و آنها را تسلی ده و آخر از راه آذربایجان با اسلامبول بیاید و خبره تا ما تو را بخوانم  
یا آنچه مقتضی است عمل شود )

# سال بیت و یکم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق ۱۸۶۳ م

بریک بنوع مذکور حسب دستور مسیحی فرستند مگر خطا باشی که راضی بمفارقت نشد در یوم بعد از ورود و موکب  
ابهی بهادر نه ورود کرد و بخر نفوس مذکوره سائر همزمان مقرر گشت که با موکب ابهی بهاشنه و جمال ابهی  
در حالیکه غایت تاثر از تو افح دولت عثمانی با سفیر ایران و صدور امر تبعید باور نه داشت همینکه اموا  
لار زمان و همزمان بنوع مذکور منظم نمود بیاناتی بلجن قهر و شدت خطاب باند دولت صادر فرمودند که در ضمن سوره  
الملوک در آخر این بخش ثبت میشود و صبح زور بعد شمس بگین را حاضر ساخته لوح مبارک را سر بسته با سپرد  
که بجالی پاشا رسانده چنین گفت که این لوحی من عهد تبه میباشد ولی جواب پنجاه شان دیگر هست و در پس  
از شب گذشته مراجعت کرد و باقی امیرز اموس کلیم معروض داشت که نید نام چه نوشته بودند که رنگ عالی  
پاشا بجزر ملاحظه و مطالعه تیره و تار گشت و بلجن شدید گفت گویا سلطانی مقتدر بخر نفوس حکم دیم  
قانون میدهد و حالش را چنان دگرگون دیدم که اندیشه کرده خود را از مجلس عقب کشیده بیرون آمدم و چون  
بجضور مبارک معروض گردید فرمودند آنچه دکلا، دولت قبل از ملاحظه این لوح با ما عمل نموده صرف ظلم و  
اعتساف بود ولی بعد از مطالعه این لوح که اکمال حجت شد چنان بیم و غضبی ایشان را فرا گرفت که آنچه  
توانند بر ما وارد میاورند فی الحال از اندرون بمبت بیرونی آیدند و با حال افروخته که دال بر غایت تکدر از اعا  
سفیر ایران و ارکان دولت عثمانی بود در مجمع قریب و حضور شمس بیگ فرمودند صبر کجا با بجالی و دکلا  
پیغام میدیم و با همین دوازده نفر جمیع شئون ایشانرا منتقل میکنیم و رئیس سلطنت الهیه بینام و لو مجلس سواد  
منجر شود هر کس در این فکر و مقام با من همراه است با کمال سرور بماند و هر کس مضطرب است بزودی  
که ندامت بعد برایش سودی ندارد و تا نیمه شب بیرونی می شمی نمودند و راجع بقضائل استقامت و تقطاع  
و شهادت فدایانات متوجه متوالیه فرمودند از آنجمله باین مضمون بود که اجای عراق اشب خایهای بیرون  
که دالی بر شهادت است می بینند و عالم رویا فیما بین حبیب و محبوب و طالب و مطلوب یکی عجیب و بریدی

سال هجرت و تکمیل طهور ۲۹۸

واقعات سال ۱۲۱۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

شکفت و غریب است و سامعین را از علالت گھمناکی ایثار جان اعدای حق حیوان گردیده هر یک در عالم فکر و آرزو شهادت خود را در نظر آورده شادی و فرح بی نظیر داشته و در فضای بختیهای روح طیران میشوند و دست قدرت ملکوتیه چنان ابواب عوالم روحانیه را برابر اربابشان گشود که واقعه شهادت حسین علی را واضح و عیان مشاهده کردند و مانند سراج نور و سدره طور روشن و نورانی گشتند و در آن شب دیده هیچ یک از اعضاء عاقله و اصحاب بنجاب زلفت و انکار گوناگون در جانشان گدشت و از بیان سبک که فرمودند با همین دوازده نفر جمیع عوالم آنان را بهم میریزیم و وقتی بهتر از این برای شهادت یافت نخواهد اصحاب پس از تقوی داشتند که منظور ایشان امتحان همگان است تا کاذب از صادق و منافق از موفقی تمایز گردد و در آن شب صباح بتلاوت لوح سبحانک یا هو و لوح ارباب آلهی بالجان جذاب سوپر برداشته و هنگام سحر غصن اعظم از حرم بیرون آمد و یکی از دوستان باین بیت مترجم گردید ز در در آوشتان مانند کون دماغ مجلس روحانیان معطر کن هنوز بیت باختر رسید که جمال ابهی بیرون آمدند و از جمله بیانشان این بود چون دیدیم سخن دوستان بزرگ محبوب عالمیان خوشتر است ما نیز خوانستیم همراهی کنیم و درین صباح مدحانی بیاد دلبر رحمانی صبح معانی زینم پس سبای چای بسوط گشت و جمال ابهی با دست خود چای با اصحاب دادند و در آن حال یکی از خود بخیر و محو مستغرق جمال محبوب بودند و مصداق وجوه ناضرة الی ربها ناظره گردیدند و در آن میان میرزا ایچی و سید محمد و حاجی میرزا احمد و شکر و مبهوت و متحیر بوده گاهی گوشه و خلوتی زرقه را از دینار میکردند و در میان اجابا بهم بخوی میشوند و جمال ابهی و هم غصن اعظم باندرون رفقه اجاب بد آنحال باقی ماندند تا پاسی از روز گذشته و آنرا موسی کلیم از اندرون نزد اصحاب آمده چنین حکایت نمود که علی الصبح جمال ابهی مظهر سیده فرمودند بد آنرا حکایت زرقه از لسان ما خبر داده که هر اراده در ختم دارند و همیا و منتظم و از احدی خبر حق متعال

واقعات  
است  
بجای  
گرفته  
توقف  
دام  
فرمود  
خبر  
کدر  
بود  
گفت  
که  
رو  
در  
ف  
ن  
ن

سال بمیت یکم طوز

۱۸۶۳ م

۱۲۱۰ ه ق

استعانت نجوم و عزت شهادت را بدینگونه ذمهها تبدیل نمایم لذا عازم و مقصم زغن شدم در حال  
 بجای آوردن در مصطر بانه ایستاده دیدم پرسید باین عجلت کجا میروی شرح حال گفتم پس دامن  
 گرفته بحال ابهی قسم داد که اندکی صبر کن تا من بجزر شان بعضی مطالب معروض دارم لذا  
 توقف کردم و بجزر مبارک رفته عرض نمود که باین اراده که دارید عیال و اطفال را بکه خواهیم سپرد  
 و امور شان بکجا خواهد رسید و خندان از این مطالب معروض داشت که جمال ابهی روی بمن کرده  
 فرمودند من عزت امر ته را خواهم و ایان دلت خود و امر ته را طلبند و اجاب از استماع این  
 خبر کدر گشتند و دانستند که سید محمد از بیم جان خود بجای بران اقدام و ادب داشت و جمال ابهی را  
 کدر ساخت و ساعتی بعد از آن رسول سابق برای دریافت جواب کلا رسید و از فراس معلوم  
 بود که جمال ابهی رنام را واگه اشند و مقداری نزد آقا میرزا موسی کلیم نشسته مکالمه نمود و در آن  
 گفت چون نزدیک فضل زستان است و در راه ادرنه هوا بسیار سرد میشود مناسب است  
 که سرعت تدارک سفر نمایند و روز چهارم کرده های سواری و باوری را نیز بستیم این گفت و سپرد  
 رفت و پس از ساعتی شمسی بیگ آمده معروض داشت که دکلا صورت مصاریف ایام است  
 در اسلامبول را با مضاعف و مهر ابهی از من خواستند و چون قرضم بسیار و شهرتیه که دولت میدهد  
 فعیل است استند عا دارم نوعی بفرمایند که از مدوم مبارکشان بقیضی برسم و چون بجزر ابهی

نبیل نندی در ضمن بخارش واقعات مذکور چنین نوشت بعد معلوم شد که اکثر اجاب حراق جان شبانه که بلا را در  
 جواب دیده بودند و در آن ایام خانه هم تازه با پیش از صفهان آمده در هم منزل نموده و ذکر کرده بود که شب خواب  
 دیدم که لشکر اعدا در جمال ابهی را گرفته اند و من نمیکنم که خود را برسانم و جان را نثار نمایم در آن حالت دیدم طفلی  
 دارم که دست بردن من انداخته مرا از زغن سمیت مبارک منع نمود :

# سال نبیت و یکم ظهور

## واقعات سال ۱۲۸۰ هـ ق

۱۸۶۳ م

عرض شد اکثر مخارج را بحساب خود محبوب داشتند و زری سه تومان مخی استی برای وی مقرر فرمودند که در سه یکصد و ده روز آن مبت ای متجاوز سیصد تومان باو عائد گردید و شکر گذاری بسیار نمود و دانست که مضاعف آن مخداری مخارج شده و جمال ابی از خود خرج نموده در حساب دولت نیاد زدند و منفذ الکت چند صورت که با مضایان با بنامی دولت رسید تخمیناً سه هزار تومان شد و بعداً در ایام اقامت ادرنه زری فرمودند بنحو استیم قرض خود را بدولت عثمانی بپردازیم ولی اسباب فراهم نیامد و الی حال چند سینه مبرماد خزانة دولت باقی ماند و بسیار مایلم که قرض تاویه و اسناد استرداد شود و این سخن در صفهان منبغ آقا میرزا محمد حسن (سلطان لشکر آرا) رسید و با سرعت تمام مبلغ را حاضر نموده بنده و ستان و ستاد که ارسال با درنه شده توسط دولت انگلیس بدولت عثمانی برسد ولی بعقت برخی موانع ارسال نشد و آنچه را حسب الامر در تعمیر و توسیع بیت شیراز مصرف داشتند و بغیل زری مدعی چنین گماشت. در او ای که مشغول تیسره خرج از اسلامبول با درنه بودند باز میرزا اصف پیداشد و اذن طلبید در الحاقی که با من سر برد و اندرونی بود او را احضار فرمودند فرمایشات مبارک را میشنیدیم از جمله این بود چون میرزا صفا عرض نمود

بجی ادب طه که مذ عرض نموده بجا که در ضمن ادرنه را امضا فرمایند متعذیر باینکه عیال و طفلان بجزه داریم فرمودند آنچه بر اهل و جمال و در سبیل ابی دارد شود زهی فضل و شرف را اگر هم از این جهت متفکرند آنها را بخانه سفرای خدا صغیر سیم ستاد و محمد علی سلطان گماشت کرد که ایستاده بود میرزا یکی رسید محمد و حاجی میرزا احمد با بنشیند درین مذاکره بودند میرزا یکی این مثل را ذکر کرد که اگر کسی با بری داشته باشد و بخواهد از آب بگذرد اگر نصف آن حل با آب بگیرد یا کل آنرا گفتند البته نصف آنرا مقصودش آنکه اگر ادرنه بر بریم نصف حل با آب گرفته بسیار بریشان مضطرب بودند آخر چون حال مبارک ملاحظه فرمودند که اختلاف میشود و قرار بر آنست انصاف نظر فرمودند و بعضی مطالب و مشکلات اظهار شد که اینها سبب است که بنحویم بروم از حساب دولت بر آنها قبول شد لکن در اکثر اوقات اظهار می نمودند غیر مودت که عزت و عفو عظمی جهت امر تبه بود چه که ما را با نام سیمایا ادرنه بود و کما ظلم و تعدی نمودند و این نفوس سده در قطب بلا و معالی نموده تا شاید کشیم و اثر این شهادت در کل عوالم ابی مؤثر بود و بکن جزیری هم واقع نمیشد. آنرا شریاری میرزا یکی در آن ایام با تعلق سینه محمد با شمس حد مشعل شد بگردید مشغول شدند که با من همزمان ابی فنادی نموده و ضمن فراهم سازند ۱

م  
ولكن ضرب الله على قلوبكم الكند وعلى ابصاركم غشاوة لتلا تعرفوا اسرار الله ولا تكون بها  
من الظالمين فلان اشبايق المخلصين الى جوار الله كاشبايق الرضيع الى ثدي امه

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

آمد بل ابدان اتم من العارفين او كما شيا فان الظان الى ذرات الغاية او العاصي الى الغفران كذلك  
 بين لكم اسرار الامر و تلقى عليكم ما بينكم عما استعلمتم به لعلمكم الى سطر القدر في هذا الرضوان تكونين  
 من الداخلين فواته عن دخل فيه لن يخرج عنه ومن النفت اليه لن يحول الوجه عن الطاعة  
 ولو ضرب بيوت المنكرين والمشركين كذلك العينا عليكم ما فاض على المحسن ونزل الله بان  
 يفضى علينا كما فاض عليه وانه لجواد كريم نا الله هبت من فعله ورائح القدس على العالمين و  
 حجة الله وظهر بهانه على الخلق من اجمعين وبعث الله بعده فوما اخذوا ناره وقلوا  
 وبلو عليه في كل كورد واصبل فل ان الله قد رد في الكتاب بان باخذ الظالمين الظلمهم  
 يقطع دابر المفسدين فاعلموا بان المثل هذه الا ل يفسد ما اثر في الملك ولن يفرجه احد الا  
 من فوح الله عنه ركفت البحاث عن قلبه وحبيله من المهتدين فوف يظفر الله فوما  
 يذكرون امانا وكل ما ورد علينا وطلبون حفا عن الذين هم ظلمونا بغير حرام ولا ذنب  
 بين ومن ورائهم كان الله فانما عليهم ويشهد ما فعلوا وياخذهم بدينهم وانه اشد  
 المنتهين وكذلك فضنا لكم من فضص الحق والعينا عليكم ما فاض الله عن قبل لعل يتوب  
 اليه في القسمة ورجعون اليه وتكون من الراجين وتنتهون في اخاكم وتضطنون  
 عن نومكم وغفلتكم وتداركون ما فات عنكم وتكون من المحسنين فمن شا فليقبل ومن شا  
 فليعرض وما على الا بان اذ كرم فيما فرطتم في امر الله لعل تكون من المتذكرين اذا ما سمعوا  
 قوله ثم ارجعوا الى الله وتوبوا اليه ليرحمكم بفضله ويعفر خطاياكم ويعصمهم منكم وانه  
 رحمه غضبه واحاط فضله كل من دخل في فضص الوجود من الاولين والآخرين  
 يا ملا الرولا اظنتم في انفسكم بان اجنناكم لنا خذنا عندكم من خاف الدنيا وساعها



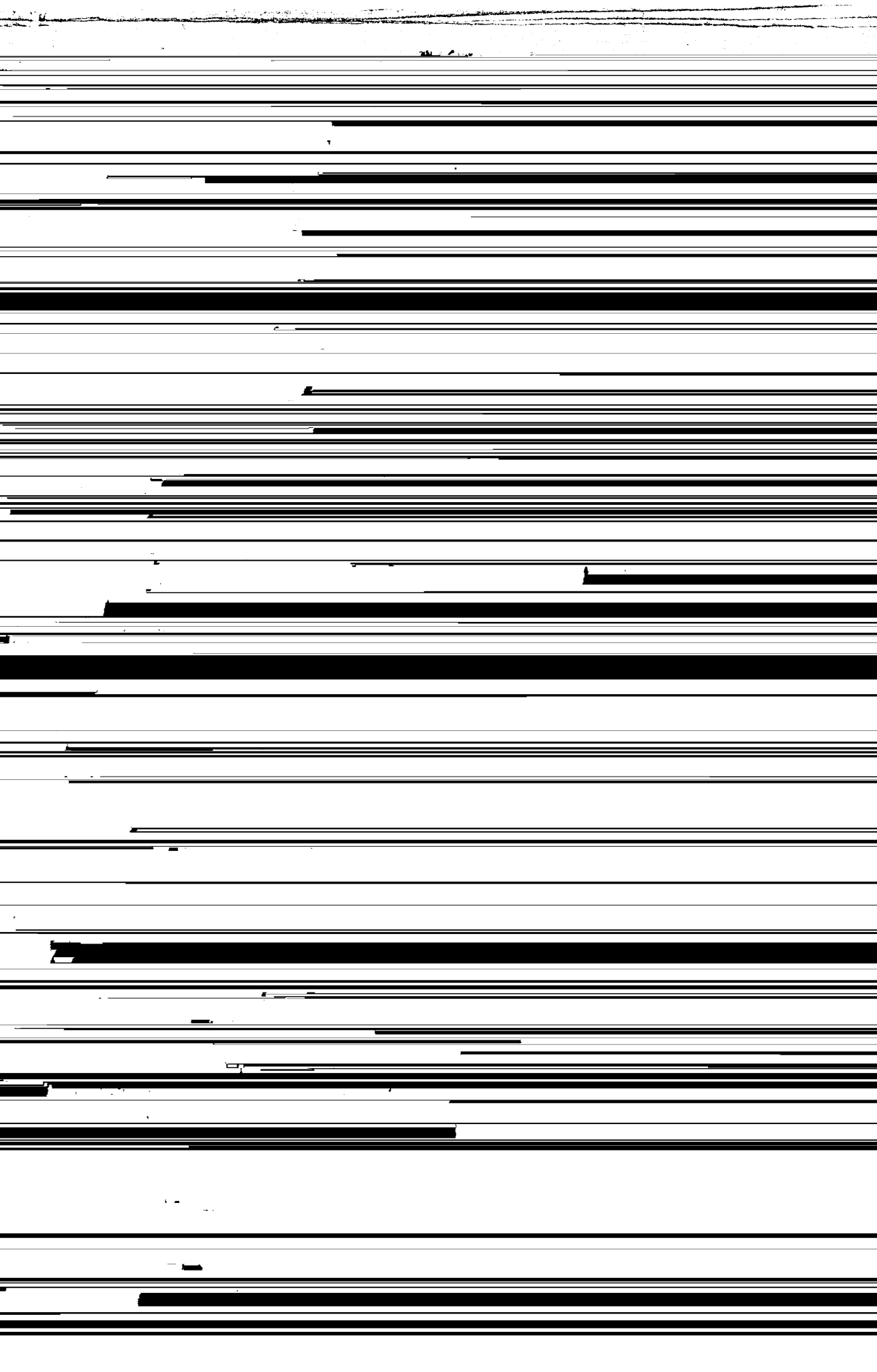
٣٤٤  
سال بسیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

الا فوالدی نفسی مید بل لعلوا با انا ما تخالف السلطان امره وما تكون من العاصین تا  
واضنوا بان کل خزان الأرض من الذهب والفضة واما ان علیها من جواهر غریبین لم  
یکن عند الله واولیاءه وحبائه الا کلف من الطین لان کل ما علیها سنفوق بیعی  
الملك لله المضدر الجمیل وما یفنی لن ینفنا و لا ایاکم ان انتم من المتفکرین فوالله  
ما نکتب فی القول وما نکتب الا بما امرت و شهید بذلك هذا کتاب ینفخ ان انتم بما  
فیه من المتذکرین وانتم لا تتبعوا هوکم و لا ما الفی الشیطان فی انفسکم فاتبوا امر الله فی  
ظاهرکم و باطنکم و لا تكونن من الغافلین هذا خبرکم عن کل ما اجتمعتموه فی بونکم و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



٧٤٩

سال بسیت و چهارم ظهور

١١٤٤ م

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق

بنا ما لا نفل سلم على مسلم ولا مؤمن على كافر وكان الله على ما اقول شهيد وعلم حين  
اجرا جينا عن مدنتك حملونا على خذوا التي تحمل عليهما العباد انما لهم واوداهم كذا  
فلو باننا ان كان حضرتك لمن السخريين واذهبونا الى ان اوردونا في بلدة العصاة  
على زعمهم فلما اوردنا ما وجدنا فيها من بيت لنسكن فيها لاذننا في تحمل الذي لن  
فيه الا اكل ذمي اضطرار غريب وكتابه ابا ما سدد وده واشد علينا الامر لضعف  
المكان لذا اساجرتنا بيوت التي نركوها اهلها من شد بردها وكانوا من التاكين  
ولم يكن فيها احد الا في الصيف وانا في الشتاء كنا فيها من النازلين ولم يكن الا  
وللذين هم كانوا من كوة لتفهم عن البرد في هذا الزمهر فباليت ما ملونا بنا هو  
الوكلاء بالاصول التي كانت بينهم فوالله ما عا ملونا بنا الا بحكم الله ولا بالاصول  
يدعون بها ولا بالعواعد التي كانت بين الناس ولا بقواعد اهل الارض حين  
يدخل عليهم من غير السبل كذلك ودر علينا من هؤلاء وقد ذكرناه لك لسان  
منع كل ذلك ودر على بعد الذي قد جئتهم بامرهم وما تخلف عن حكمهم لا  
حكيم جمع الحضرات لنا اجبناهم فيما امرنا وكنا من المحبين كما فهم نوا حكم الله  
في انفسهم فالوقوله الحق فاخفض جناحك للمؤمنين كما نفهم ما ارادوا شيئا الا  
واحد انفسهم ولن يجمعوا صبيح الفطر، ولن يدخل في آذانهم صرخ المظلومين كما  
ظنوا في انفسهم بانهم خلقوا من النور ودر عنهم من الرب فباس ما خلقنا  
خلقنا من ماء مهين بايتها الملك فوالله ما ارد ان اشكو منهم و حضرتك  
اشكوبني وخرني الى الله الذي خلقنا و اباهم وكان علينا وعليهم شاهد و كبر

سال بمبت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

بل اید ان اذکرکم باعما لهم لعل لا یضلوا باحد كما فعلوا بنا وعل یكون من المتذکرین  
 بلا با ما واضطررنا والشدة التي احاطتنا من كل الجهات وكذلك مني واحبهم والخاص  
 الذي كانوا فيه وهذا من حق الذي لا ينكوه احد من العالمين وسيفضي كوننا على الله  
 بهذه الذلة وجلوسهم على سرير الغرة وحكم الله بيننا وبينهم وهو خير الحاكمين <sup>نكره</sup>  
 فكل ما ورد علينا ونصير ما ضيقت بفضي وعلبه فوكلت والبه فوضت امرى واته  
 توفى اجود الصابرين والمؤكلين له الامر والخلق بغير من يشاء وبذل من يشاء <sup>سئل</sup>  
 عما شاء وانه هو العزيز العبد اسمع باسلطان ما الفينا على حضرتك ثم امنع الظالمين  
 عن ظلمهم ثم اطع ابدبهم عن رؤس المسلمين فوالله ورد علينا ما لا يجرى العلم  
 على ذكرك الا بان يخرج راضة ولن يعذر ان سمعه آذان الموحدين وبلغ امرنا الى  
 مقام الذي بك علينا عيون اعدائنا ومن ورائهم كل ذى بصيرة بعد الذي  
 توجهنا الى حضرتك وامرنا الناس بان يدخلوا في ظلك لتكون حضنا للموحدين  
 اخالفك باسلطان في شئ او عصيتك في امر او مع ذواتك التي كانوا يحكموا  
 في العرف باذنتك لا فوري العالمين ما عصيتك ولا اباهم في اقل من الخ البصر  
 ولا اعصيتك من بعد اشاء الله واراد ولو برد علينا اعظم نعم ورد وندعوك  
 بالليل والنهار وفي كل بكور واصل ليهنك الله على طاعته واجرا حكمه ويحفظك  
 من جنود الشياطين اذا ما فعلوا شئت ولا يفسد حكم الله في كل اوردت او ربه  
 وفل الحمد لله رب العالمين ان باسفير الجمجم في المدينة اذ عمت بان الامكان <sup>سئل</sup>  
 او يبدك امر الله بسجنى ذلوا و بافقادى وافتاء فبئس ما طنت في نفسك وكنيت <sup>من</sup>

سال عیبت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هجری

۱۱۶۶ م

من الظالمین انه من الله الا هو يظهره وعلو بهانه وثبت ما اداد ورفعه الى مقام الذي  
ينقطع عنه اهداك وابدع العرضين هل ظن بانك تجوز في شئ او تمنع عن حكمه وسلطان  
او تفرد ان تقوم مع امره كل من السموات والارضين لانوفه الحق لا يجزئ شئ مما خلق انما  
فارجع عن ذلك ان الظن لا يغني عن الحق شيئا وكون من الراجعين الى الله الذي خلقك  
ودزلك وجعلك سفيرا للمبين ثم اعلم بانه خلق كل من السموات والارض بكلمة امره  
وما خلق بحكمه كيف تقوم معه فبحان الله عما انتم تطغون باملا المبغضين ان كان  
الامر حقا من عند الله لن يهدينا احد ان يمنعه وان لم يكن عن عندك كيفه علمناكم والذين هم  
استقوا هو بهم وكانوا من المعرضين اما سمعت ما قال عمر بن الخطاب من قبل وحكي الله  
عنه لنبية الذي اصطفاه بين خلقه وارسله عليهم وجعله رحمة للعالمين قال قوله  
الحق انقلون رجلا ان يقول ربي الله وقد جئتكم بالبينات وان يكاد ياقبله  
كذبه وان يك صادقا يصيبكم بغض الله بكم وهذا ما نزل الله على حبيبه في كتابه الحكيم  
وانتم ما سمعتم امر الله وحكمه وما استنصحتهم بنصح الذي نزل في الكتاب وكنتم من الظالمين  
وكم من عباد قلتموهم في كل شعور وسنين وكم من ظلم اولئك بشئ في ايامهم ولهم من  
شبهها عين الابراع ولن يجير مثلها احد من المورخين وكم من رضع بغي من  
غيرهم ووالد وكم من اب قتل ابنه من ظلمكم باملا الظالمين وكم من اخذ حجت  
في فراغ اجزها وكم من امراه بعيت بغير زوج ومعين وادفنتهم في الظلم الى مقام الذي  
قلتم الذي ما تخرف وجهه عن وجه الله العلي العظيم فباليت قلتموه كما قبلنا  
بعضهم بعضا بل قلتموه لبعضهم الذي ما اذات بمثله عيون الناس بكت عليه السماء

سال ۳۵۳ بیت و چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ

۱۸۶۶ م

وضعت افئدة المفترين اما كان ابن نبتكم واما كان نسبته الى النبي مثل انبياءكم  
 فكيف فعلتم به ما لا فعل احد من الاولين فوالله ما شهد عن الوجوه بمثلكم تقولون  
 ابن نبتكم ثم فرحون على مفاعدكم وتكونون من الفرحين وتلعنون الذين هم كانوا من قبل  
 وفعلوا مثل ما فعلتم ثم عن انفسكم لمن العاقلة ان انا نصف في نفسك ان الذين نسبو  
 وتلعنونهم هل فعلوا بغير ما فعلتم اولئك قتلوا ابن نبتهم كما قتلتم ابن نبتكم وجرحتم  
 ما جرى منهم فما الفرق بينكم باصل المفسدين فلما قتلوه قام احد من اجانه على الفصل  
 ولن يعرفه احد واخفى امره عن كل ذي روح وقضى منه ما مضى اذا ينبغي بان  
 لا تلوموا احد في ذلك بل لوموا انفسكم في ما فعلتم ان انتم من المصنفين هل فعل احد  
 من اهل الارض مثل ما فعلتم الا فوري العالمين كل الملوك والسلاطين ووزراء  
 ذرية نبتهم ورسولهم ان انتم من الشاهدين وانتم فعلتم ما لا فعل احد وانبياءكم  
 احرفت عنه الكباد العارفين ومعذالك ما نبتهم في انفسكم واستغفروا  
 من فعلكم الى ان فتمت علينا من دون ذنب ولا جرم مبين اما تخافون عن الله  
 الذي خلقكم وتوكلكم وبلغ اشدكم وجعلكم من المسلمين الى من لا يقبلون في  
 انفسكم ولا تستعملون في ذواتكم ولا تقرون عن نوكم وغفلتكم وما تكونون من  
 النبيين وانت فكري نبتك مع كل ما فعلتم وعلمتم هل استطعتم ان تحمدوا ناد  
 او طفتوا انوار تجلبه التي استضاءت منها اهل الحج البقاء واستجذبت عنها  
 افئدة الموحدين اما سمعتم بدالله فوق ابدانكم وتقدمه فوق ابدانكم وانذره لهما  
 فوق عبادته والغالب على امره يفعل ما يشاء ولا يبطل عما شاء ويجعل ما يريد هولاء



سال بیت و چهارم ظهور<sup>۳۵۴</sup>

۱۸۶۶ م

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

المصدر الثدير وان فوضوا بذلك لم يزلوا يفتنون اعمالكم ولا تكونن من الساكنين وفي كل يوم  
تجدون لظلمكم كما فهم على في تلك الايام بعد الذي ما دخلت نفسي في هذه الامور و  
كنت مخافا لكم ولا معارضا لامركم الى ان جعلتموني معجونا في هذه الارض البعيدة ولكن  
فا علمتم اني بان بذلك لن يتبدل امر الله وسنته كما لم يتبدل من قبل عن كل ما اكتسب  
ايديكم وايدي المشركين ثم اعملوا باملاء الاحكام بانكم لو قتلوني بقوم الله احد معا في هذه  
من سنة التي قد دخلت من قبل ولم تجدوا السنة الا من يتبدل ولا من يتحول الشهود  
ان تطفئوا نور الله في ارضه ابي الله الا ان يتم نوره ولو انتم نكروه في انفسكم وتكونن بين  
الكارهين وانتم باسفير تفكر في نفسك اقل من ان تم انصف في ذلك باي جهام افرغ علينا  
عند هؤلاء الوكلاء وابعت هواك واعرضت عن الصدق وكنت عن المصيرين بعد الله  
ما عاشرون وما عاشرك وما دار بيني الآتي بيت ابيك ايام التي يذكر فيها مصائبهم  
وفي ذلك المجالس لم يجد الفرضة احد يفتح اللسان ويشغل بال البيان حتى يعرف مطا  
او عقائده وانك تصدق في ذلك لو تكون من الصادقين وفي غير ذلك المجالس ما  
دخلت لرفايت او بوانه غيرك منذ ذلك كيف اغتبت على ولا سمعت مني اما سمعت  
ما قال عمر رجل لا تقولوا لمن اتقى اليكم السلام لس مؤمنا ولا تطرد الذين يدعون ذمهم  
بالغداة والعشي يريدون وجهه وانما خالفتم حكم الكتاب بعد الذي حسبت نفسك  
من المؤمنين ومنذ ذلك هو الله لم يكن في قلبي بغضك ولا بغض احد من الناس ولو وردتم  
علينا ما لا يطيق احد من المؤمنين وما امرى الآبائه وما تؤكل الا عليه فوف  
آبائكم وآبائهم الذين هم كانوا اليوم على غرور مبين ويجمعون في محض الله ويشلون

٣٥٥  
سال بیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

عما اكتسبتم بايديكم وتجزون بها فبئس مشوى الظالمين فوالله لو طلع باضلك لبكى على نفسك  
ونظر الى الله ورضخ في ايامك الى ان يعف الله لك وانه لجواد كريم ولكن انك لو توفى بذلك  
لا اشتغلت بذلك ونفك وجهك الى تضاريف الدنيا الى ان يفارق الروح عنك اذا  
تعرفت ما الضناك وتجدا عمالك في كتاب الله ما شرك فيه وره من اعمال الخلق والحمد لله  
فاستضع بنفسى ثم اسمع قولى بسمع فؤادك ولا تقفل عن كلمائى ولا تكن من المعرضين ولا  
تضحخ بما اوتيت فانظر الى ما نزل في كتاب الله المهن العزيم فلما نسوا عما ذكرناه فحقنا عليهم  
ابواب كل شئ كما فتح عليك وعلى امالك ابواب الدنيا وزخرفها اذ ما نظرت ما نزل في آخر  
هذه الآيه الباردة وهذا وعد غير مكذوب من مقدر حكيم ولم ادر يا ميه صراط انتم تعجبون  
وعليه تمسكون باطلا المبعضين انا نذعوك الى الله ونذكركم بايامه ونشركم بلغائه ونفركم  
اليه ونلفكم من بدائع حكمته وانتم تطردوننا ونكفروننا بما صفت لكم السنكم الكذبة ونكون  
من المدينين واذا الظهورنا بينكم ما اعطانا الله بحجوده نقولون ان هذا الاصح منكم كما  
قالوا ام مثلكم من قبل ان انتم من الشاعرين ولذا منعتم انفسكم عن فضل الله وفضله لين  
تجدوه من بعد الى ان يحكم الله بيني وبينكم وهو لحكم الحاكمين ومنكم من قال ان هذا هو  
ادعى في نفسه ما ادعى فوالله هذا لبيضان عظيم وما انا الا عبد آمن بالله وابانه ورسوله  
وملائكته ويشهد حسنتى لسانى وقلوبى وظاهرى وباطنى بانه هو الله لا اله الا هو  
ما سواه مخلوق بامرهم ومن جعل باراديه لا اله الا هو الخالق الباعث المحيى للميت و  
لكن انى حدثت نعمه التى انعم الله بحجوده وان كان هذا جرمى فانا اول المجرمين و  
اكون بين ايديكم مع اهلى فافعلوا ما شئتم ولا تكونن من الصابرين لعل ارجع الى الله

٣٥٤  
سال بعيت وجهارم طور

١١٤٤ م

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق

الى الله ربي في مقام الذي تجلوه عن وجهكم وهذا نعمي المي ونفسي وكفى بالله على  
 نفسي لعلم وخبر ان باسفير فاجل محضك بين يدى الله انك لن اراه الله انك ثم اصف  
 في امرنا باي جرم فمت علينا وانقرب بين الناس ان تكن من المصنفين فخرجت عن  
 الطهران بامر الملك وتوجهنا الى العراق باذنه الى ان وردنا فيه وكنا من الواديين ان  
 كنت مفصرا لم اطلبنا وان لم اكن مفصرا لم اوردتم علينا مالا ووردا احد على احد من  
 وبعده ووردى في العراق هل ظم فهو يا يصد به امر الدولة وهل شهد احد منا مغابرا  
 فاسئل اهلها لتكون من المستبحرين وكنا فيها احدى عشر سنين الى ان جاء سفير الملك  
 لن يحب الظلم ان يحرق على اسمه وكان يشرب الخمر ويترك البغى والفتاى وقد فوضه  
 وافسد العراق ويشهد بذلك اكثر اهل الزواى لوئىل عنهم وتكون من السائلين  
 كان باخذ اموال الناس بالباطل وركب كل امرته به وارثك كل ما فيها عند  
 ان قام علينا بما اتبع نفسه وهواه وسلك منهج الظالمين وكذب اليك ما كذبنا  
 وانت قلت منه واتبع هواه من دور، بينة ولا يبرهان مبين وابتنت  
 وما تفحصت وما تحسنت لطهرتك الصدق عن الكذب والحق عن الباطل وتكون  
 على بصيرة بغير فاسئل عنه عن الفراء الذين كانوا في العراق وعن ورائهم عن وآ  
 البلدة ومثيها ليجحص لك الحق وتكون من الظلمين فوالله ما خالفناه في شيء و  
 الا غيره وابتغنا احكام الله في كل شأن وانا كنا من المصدقين وهو بنفسه يهد  
 اذ ان باخذنا ويرجعنا الى العجم لارتفاع اسمه كما انت اذ تكذب هذا الذي لا اجل  
 ذالك وانت وهو محذور عند الله الملك العليم ولم يكن هذا الذكر اليك  
 لكشف

٣٥٧  
سال بسيت و چهارم ظهور

واقعات سال ١٢٨٣ هـ ق ١١٤٤ م

لكشف عنى ضري او توسطى عند احد لا فرب العالمين ولكن فضلنا لك الامور  
لعل تشبه في خلقك ولا يورد على احد مثل ما اوردت علينا وتكون من التائبين الى  
الله الذى خلقك وكاشى وتكون على بصيرة من بعد وهذا خير لك مما عندك وعن  
في هذه الايام القليل اياك ان لا تقص عنها كفى مراع الاضاف وتوجه الى شطر  
العدل بقلبك ولا تبدل امر الله وكن بما نزل في الكتاب من الناطقين ان ينبع هواك  
في امره اطيع حكم الله وركب المنان القديم سرّج الى التراب وتربى نفسك ولا ما  
به في ايامك وهذا ما ظهر من ان صدق ينبع اما تذكرت بذكر الله من قبل لتكون  
المذكورين قال وقوله الحق منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة اخرى وهذا  
مدره الله لمن على الارض من كل عزيز وذليل ومن خلق من التراب وبعاد ويخرج منها  
لا يفتعل ان يتكبر على الله واوليائه ويفخر عليهم ويكون على غرور عظيم بل ينبغي لك  
ولا مثلك ان تتجملوا مطاهر التوحيد وتضعوا اخراج الذل للمؤمنين الذين انفقوا  
في الله وانقطعوا عن كل ما تشغل به النفس العباد وسعدهم عن صراط الله العزيز الحميد  
وكذلك تلقى عليكم ما ينفعكم وينفع الذين هم كانوا على ربهم من المؤمنين ان ياتوا  
الدينه فارجسناكم بالحقو وكنتم في غفلة من ذلك كانتم في عشوات انفسكم بلتون  
واحضرتهم بين يدي بعد الذي كان هذا خيرا لكم عن كل ما انتم به تعملون فاعلموا بان  
شمس الولاية قد اشرقت بالحق وانتم عنها معرضون وان فمر الهداية قد اذيعت في  
السماء وانتم عنه محجبون وبهم العناية قد فرغ عن افق القدس وانتم عنه معذور  
فاعلموا بان ما انجلكم الذين انتم تفتخرون انفسكم اليهم ثم بهم تفتخرون وتذكرهم

١٨٦٦ م

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق

بالليل والنهار ثم باثاؤهم يهتدون لو كانوا في تلك الآيام لبطون حولي والظالمون  
 في كل عشى وكور وانتم ما توجهم بوجهي اقل من ان واسكبرتم او غفلم عن هذا المظلم  
 الذي ابلى بين يدي الناس بحيث يفعلون به ما يشاؤون وما تفحصهم عن حالهم وانفسهم  
 عما ورد على وبذلك صنعتم انفسكم عن ارباب القدس ونجات الفضل عن هذا الظلمة  
 المشهور كما تكلمتكم بالطاهر ونسبتم حكم الباطن وتقولون بالقرآن ما لا تفعلون  
 تحبون الاسماء كما تكلم اعلمتكم عليها ولذا تذكرون اسما ما تجتم ولو بائبكم احد مثلهم او  
 فوفهم اذا انتم عنه تفرون وجعلتم باسما بهم لانفسكم افتخادوا وضا صبا ثم بها تعشون  
 وتنعون ولو بائبكم ما تجتم باجمعهم لا تخلون ايديكم عن راسائكم واليهم لا يقبلون  
 ولا توجهون وانا وجدناكم كما وجدنا اكثر الناس عبدة الاسماء تذكرونها في ايامهم و  
 يستغفون واذا طهرها سببها اذا هم يعرضون وعلى اعقابهم يتقلبون كذا لك عرفنا  
 واحصنا اعمالكم واشهدنا كل ما انتم اليوم به تعملون فاعلموا بان الله لن يقبل اليوم  
 منكم فلوكم ولا ذكركم ولا توجهكم ولا حنكم ولا امر ايديكم الا بان تجدوا عند هذا العبد  
 ان انتم تشعرون ما الله قد غرست شجرة الولاية وفضلت نطفة العليية وظهرت  
 والاية الله المهين الضيوم الثقوالله ولا تتبعوا هو بكم واتبعوا حكم الله في ايامكم و  
 ما انتم عليه من اذاب الطريق ليهتدوا بانوار الهداية وتكون من الذين هم الى  
 ضاليج الحق يسعون ان باحكام المدينة وفلا سفه الارض لا تغرنكم الحكمة بالله  
 المهين الضيوم فاعلموا بان الحكمة هي خشية الله وعزائنه وعرفان فطاهر نفسه  
 هذه الحكمة التي لن ينالها الا الذين هم انقطعوا عن الدنيا وكانوا في رضى الله هم

٣٥٩  
سال بخت و چهارم طور

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق ١١٦٦ م

هم يكون ء انتم اعظم حكمه ام الذي صنع الفم وكان يطلع من بئر ويفرب في جيبه  
ويصنعي منه ثلثة فراسخ من الارض ومحا الله اناؤه واجعه الى الراب وانتم  
سمعتم بناء او حنيد سمعون وكم من حكما كانوا مثله او فوفه ومثلكم او فوفكم ومنهم  
آمنوا ومنهم اعرضوا واشركوا والذين اشركوا هم في النار وكانوا يدخلون والذين هم آمنوا  
هم الى رحمة الله كانوا يرجعون ان الله لا يبسل عن صناعتكم بل عن ايمانكم واعمالكم  
تسئلون ء انتم اعظم حكمه ام الذي خلقكم وخلق السموات وما فيها والارض وما  
عليها سبحان الله ما من حكم الا هوله الخلق والامر يعطى الحكمة من شاء من خلقه  
الحكمة عن شاء من يريه وان له هو المعطى للمانع الكريم الحكيم وانتم يا معشر الحكماء ما  
حضرت عندنا للسموات تغاث الروح وتعرفوا ما اعطاه الله بفضلها وان هذا فانتم  
ان انتم تعلمون وليحضرت بين يدينا لعلمناكم من حكمة التي لغنون بها عن در  
ويا حضرتهم وقضى الامر ونهبت عن اطهارها من بعد ما نبونا بالبحران انتم  
تسمعون وكذلك قالوا من قبل وقضى بحبهم وهم حنيد في النار يصرخون بعض  
نحب هو كلاء وهذا خم من لادن عزير قوم او صلكم في آخر القول بان لا يجاؤوا  
عن حدود الله ولا لتفتوا الى قواعد الناس وعادائهم لانها لا يصون ولا  
يعتبركم بل بين الله انتم تظنون ومن شاء فليخذ هذا النصح لنفسه سبيلا  
الى الله ومن شاء فليرجع الى هويه ان ربه لغنى عن كل من في السموات والارض  
عن كلما هم يقولون او يعملون واختم القول بما قال الله جل وعز لا تقولوا  
لن الفى اليكم السلام لست مؤمنا والسلام عليكم بما ملا المسلمين والمحمد

سال بميت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

رب العالمين ۱۵۲

### سورة الأصحاب

بسم الله البهي الأبهى الأبهى ح ب اسمع نداء الله من جهة العرش باباً  
 مهين مقدم عظيم لعل تقلب بكلك الى مولاك و نضع سلطان الاميرين السماويين  
 و الارضين و لتكون قادراً بنفسك بحيث لو يجادل كل من على الارض باسباب  
 شاذة جداً انك تقابلهم و لن تخاف منهم و تستغنى عنهم باسمي العفو القادر  
 المفضل القدير و انك انت تعلم ما ورد علينا بما اطلعت في سفرك بلا اطلاع احد  
 من العالمين شأن لم يكن عندنا حين اذرفها جبراً الى الله المهين الصوم القدير  
 من ذي بصيرة الا انت لذ النفت و عرفت ما لا عرفه احد من هؤلاء المدعيين و  
 هذا من خيراتي اخضك الله بها فاشرب في نفسك سراً لئلا يطلع بها احد  
 من هؤلاء العاقلين ثم اشكر الله بما عرفك ما لا عرفه احد من مخلوقين  
 و اخذ يدك يا بهي القدير و نجاك عن بر الغفلة و انه ما من الله الا هو و انه  
 لولي المقرين نا لله المحي لم يكن كاس السرور احسن مما نزلناها لك اذ ناسبت  
 عنها ثم استقم على الامر و لا تكن من الخائفين ثم انظر بطرف الطرف الى الذين  
 هم يدعون باننا آيات الله المهين العزيز القدير فاذا نزلت من اخر و باسمه  
 العلي المفضل العظيم اذ انقروا عندهم ثم اسكبروا عليه و كانوا شديقا من امم  
 القبل ان انت من العارفين فلنا لله المحي فدحملنا ما لا حمله الجبال و كما  
 وما فيها و لا الارض وما عليها و الاحوال عرش عظيم فلنا الله لن نطيق الا ما

سال بیت و چهارم ظهور

۱۸۶۶ م

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

ولا ان تجاد ولا الاشجار ولا الامتداد ولا اماكان ولا ما يكون ولا جنود الغيب من  
 ملا العالمين قل ان الله اذا قد يكي عبود العظم ثم عبود اهل البقاء ثم اهل جنه الخلد  
 في غزوات المحر، ثم اهل سفائن الكبرياء خلف الحج المصدبين ان باجيب فسوف نجد  
 اسد لال المعرضين بما اسدلوا به اولوا الفرائض من قبل بل ادون من ذالك <sup>الله</sup> <sup>وحي</sup>  
 على نبالك لشهد وخبر فسوف نسمع منهم فالاسمع عن علماء الفرائض ولا من جملة  
 ولا من الذين هم يكتسبون بالاسواق ان الله المحي ان هذا ظلم عظيم قل ان الله ان هذا  
 هو الذي ظهر من قبل وان ما دوني قد خلق بامرى ان انتم من الشاهدين قل هل  
 نستكبرون بالذي به ظهرت اسمائكم وعلت وبتلكم ان الله هذا بغير منكم على الله <sup>المؤمنين</sup>  
 العزيز العليم اما وانهم سلطه الله وقدرته ثم عظمت الله وكبريائه ثم سطوة الله و  
 اجلاله عمت ابيادكم يا ملا المغلين هل كان من ذي روح يقول لم اومأ و  
 ينطق بين يديها الا فنفسي العزيز العليم ذلك كل الرقاب لو جهى العزيز الجليل و  
 خضعت كل الاعناق لسلطان العزيز المنيع فكيف فبهذا الغلام <sup>من</sup> <sup>لو يظهر</sup>  
 من سم ابره لتندك الجبال وتصفرا الدواق وتقط الامتداد عن الاشجار ونحو <sup>ذلك</sup> <sup>اللا</sup>  
 وتوجه الوجوه له هذا الملك الذي تجده على هبكل النار في هيبه التور ومرتة شهيد  
 على هيبه الامواج في هذا البحر المواج ومرتة شهيد كالشجرة التي اصلها ثابت في  
 الكبرياء وارتفعت اغصانها ثم اتناها الى مقام اللوح الصدق وواعرش عظيم <sup>من</sup>  
 تجده على هبكل المحبوت في هذا الموضع الذي لن يبره احد من الخلاق اجمعين  
 ولو يهدون عزانه اذا يضعفون في ارواحهم السلام انى ربه بقلب سليم <sup>وكل</sup>



٣٦٢  
سال بیت و چهارم ظهور

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق

١٨٦٦ م

وكذلك ينادى المناد عن يميني ثم ينفق الناطق عن شمالي ثم يصيح الصائح عن يميني  
والروح عن امامي ويحكم لسان الله عن فوق رأسي بان نال الله ان هذا له هو المقصود  
من اول الدف الا اول له وان هذا لوجه الدف اليه توجهت كل الوجوه ولهم هبتن الا يكون  
الى قوله الا بهي فل هل تجسبون في انفسكم بانكم لو كفرون بهذا الآيات هل يصدق عليكم الايمان  
باحد من رسل الله او يعلى من قبل لا نورب العالمين نال الله الحق اذا يكذبكم كل الذوات من رسل  
لان العذرة ثم لسان القود ثم لسان العظمة ثم لسان الله المصدر الغرير الحكم ان بان  
ذبل السرايا بل العذرة ثم ارفعه اقل بما يحصى ان سمعت صوتا والمعلن خذ انانك وعك  
على ما كان وكن في سر جيبك ثم اصبر واصطر ثم قرب اصابع القود ثم الكف به جيبك  
ان يد عما كفتها من قبل وان ارفع عوى المشركين ضعها ثم افترهم عن السباع وكن تحفظ  
منبع ثم اسكن برؤا الله وسكبنه ثم اسد ظمك لخدمه الله ثم توجه اليه بسلطان  
ثم انقطع عن كل من في السموات والارض وعن مثل هؤلاء المشركين ثم اخرج انامل العذرة و  
من جيب الدف اعطيناك قبل كلشي حين الدف كان الادم بين الماء والطين ثم لهر  
سبحات القوم بسلطان الدف به انفت كل الاسناد والاحجاب عن كلشي و  
كن على استقامه ببيع لهي نبالك اشادات المعرضين وسبحات الذين هم الكافرون  
من دون امر من لدنا ان انت من العالمين ان يا خليل كسر الاصنام ولا تخرب نما  
بهديك ولا تخف من جنود الشياطين فل يا ملا المنكرين انا ما تخاف منكم انا  
ان تموتوا او تصفوا او تعدوا لن يرد امر الله وقد ظهر الحق وبما لا انفسكم و  
انفس المشركين ولما سزا الامر عنكم مرة وكشفنا مرة هذا من فضلنا عليكم وعلى

سال بیت و چهارم ظهور ۳۶۳

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

وعلى العالمين ملان الناس بعضهم فى رخرة وضعف لن بسطيقن ان يشهدن انوار  
 الشمس لرهه الذي كان فى عيونهم لذا وادينا معهم لثلا يكونن من الهاكبين فلنا الله  
 الا ينفعكم اليهن ولا الشمال ولا الجواب والسؤال ان انتم من الموفين فل فكر وانتم  
 حين الذي الى على بالحجى عن مصر الروح بابات الله العزيز العزها هل نفع احد من  
 اهل القران ما عندهم الا فربك الرحمن كذلك فانظره البيان ان انت من الناظرين  
 فوعرب ما ففهم شئى عما عندهم الا سؤال احد ولا جواب نفس ويعرف ذلك كل  
 ذى ذكرا بصير فلنا الله <sup>بالله</sup> قد ظهر من قبل وبامركم بما امرتم به فى كتاب الله العادى العز  
 العلم وكلما عندهم قد خلق بقولهم انتم من العاديين فل اليوم لن يبق احد الا بان  
 ينصفون بحمد الله هذا المقام المقدس المنير ولن يذكر شئى الا بان ينصف نفسه وما  
 فى ملكوت الامم والنحل فكيف ما خلق بين السموات والارضين فلما سمعتم من  
 قبل بان دليله ابانه وجوده اثبانه فويل لكم يا معشر العاقلين نا الله الحق لو كيف  
 المحجاب عن وجه الامم فل عما يحسبه احد من العاديين لرفع ندا اهل بلادنا  
 ثم صباح اهل عباد بن البقاء ثم لحن القدس عن كمن الكبرياء بان ما هذا بشرى الملك  
 ان هذا الاسطان مسدده عنهم بديع كذلك تمت حجة الله ولكن الناس  
 فى سكرهم الغفلة بحيث لن يعرفوا الشمال عن اليهن هل بعد طهور والله ينفع احد  
 شئى عما فى السموات والارض الا فرب العالمين انت يا حبيب نون ودين  
 ودين وكفى فى جبروت البقاء ثم ملكوت العما واللائفت الى شئى الاجام  
 المشرف المنير كذلك الفيناك ما ينفعى بجهت منه كل من السموات والارضين

سال بیت و چهارم طه

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۱۶۶

لوسیفین علی حبیبهم مولاهم الغریز الکرم والروع علیک وعلى العارفين الی قوله ایا  
 قل یا ملا البیان ما لله فذلک علی فی فیض اخری وانه قد سمی ملکوت الاسماء با  
 محسن وفجریت البعا بالیها، وفي لاهوت العما، بهذا الاسم الذی طهر علی هیکل  
 الغلام فبارک الله احسن الخالقین قل یا معشر البشر ما لله الحق فذلک علی فیض  
 فی هذا المنظر الاکبر بطراد الذی تجرث عنه افده کل ذی ذکا، ونظر فی ملائکة  
 بائی جهته ففرقت ما لله لم یکن لاحد مفرأ شلا بان یقطع عما عنده وینک بهذا  
 الذری الا نور فل ما لله انه الایة الکبریٰ بنیکم وجمال الله فیکم وانه لیس منس وان  
 علی المشرکین وان مهره ادهی واقرب قل به یغیب الله الذین هم کذبوا بايات الله ثم  
 بالهدی قل ضررنا الی الله ویکم ولا شکوا به وان الی المسفر قل انا لونیذ لنا خلقا  
 آخر وانا کنا علی کل شیء لقادر مقدر کل شیء فی فیض قدرنا وبعرف ذالک کل ذی علم و  
 قل یا قوم ان تکفروا بعذرة الآيات فیاى حدیث آمنتم بعلی من قبل فبیئوا بایمانکم  
 فلین یبئکم الیوم شیء الا بان تؤمنوا بالذی آمنتم به من قبل ثم بانزل من عنده  
 الا الواح والزیب فالق با صنیب علی ذالک العبد العی علیک هذا العلم المشهر  
 الی قوله الایسی قل ما لله فذلک صور الاکبر فی هذا النور الذی نطق بالحق ثم نصر  
 وینطق باعلی الصوت بین السموات والارض بان الی المنسرف ویا قوم لا تضروا  
 علی الله باذیکم ولا تمأجدوا بعد الذی کف الثقاب ثم ظهر اباکم ان لا تتعلوا  
 بالدنیا ولا یمنعکم شیء عن الورد فی هذا الطمام للبحی الا فر ان الذین هم  
 آمنوا بالله وایانه اولئک سعدوا الی الله وبنوارثون جنات ونهر الذین هم

سال مسیت و چهارم طهور ۳۶۵

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۱۶۶ م

هم کفرها و اشركوا اولئك يصلون في ناد وسفرو من وراء ذلك باخذهم الله بغيرهم  
 ويجعلهم كمشهم محض الى قوله الابن فل يا قوم اني اخبر الله وعندهم به في التسع ويد اخذ  
 العهد عن كل الذوات فطوبى لنفس وقت بئنا فيها فل قد اوتفت خيام القدم وانتم  
 يا امة البيان الا نمر من انفسكم عنها ثم سكونا في فائها ما الله قد ثمرت سره اليها في  
 الرضوان الذي ظهر على هبكل الربيع فوهبته الثلث وانتم يا اهل سفن البقا انتم  
 بهائم شعرا من اثمها الى قوله فل هذا نفس الله قد سوي على العرش وقد من الله  
 عن من الشركين ودائها انك يا حبيب فادرك كل نفس من نعمه الطرية الاحمدية الا  
 الصهبة التي نزل عن هذه السماء التي اوتفت بالحق اباك ان لا تجاوز عن حدود التا  
 ناعط كل نفس على مفارها الى قوله ثم اعلم بان هذا الجمال قد بنى بين هو لا يجبت  
 يريد ان ينزل نفسه عنهم او يطير الى معارج العذرين في اصل الوطن يا الله قد وفت في كل  
 حين تحت محالب اولى الفل والبغضاء ولن اجد نفسي ناصر الا الله الذي خلقني  
 وخلقني واولى سلطان الامر على البر والبحر وعلى اهل المدن فل انما اصصنا  
 حرا من الرويا اهل العما اذا ما حملوها وادعونا في الجب في هذا الجنب الظلما كذا ذلك  
 عليك من اسراد الامر تما سر وخون ثم اعلم بان الذين كانوا في هناك منهم من عرض  
 عن الله ربه وكفر بايات الله ومنهم من آمن بربه وكان ممن نوحوا من الى قوله ثم  
 اعلموا بان الضر لم يكن في اخرج السيف بل في تطهير نفوسكم يا معشر الاصبيا يا الله  
 لو ينقطع نفس عن كل من السموات والارض ونقوم على اراد الله لينصر الله بها  
 المحاصرين من اجباة وينعدم ايات الشركين من كل الاخراب فل يا الله ان الضر هو

سال بیت و چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۱۶۶ م

هو انقطاع علم عما سوى الله واستغاثكم على حتى يوم الذي نزل فيه افلام البلقاء، ويخرج عن  
ابكة النفاق شرفه من الذباب الذين كفروا واعضوا وكانوا في مرهه عن لغا، ربهم بعد ذلك  
ظهر عن ارض القدس بصحائف وكتاب قل باملا القدس ان اخبروا سيف الحكمة عن محمد  
ثم اضربا به وبكم الرحمن اياكم ان لا تفسدوا في الارض بعد اصلاحها خافوا عن الله الذي  
اليه يرجع الامور في السب والاب ان ترجعوا عليكم المشركون شردهم بكلمة من عندنا الا  
بسوفكم ولا تخشوا عا امهم به في الكتاب ان استغفموا باقوم على الصراط وكونوا على  
في هذا الركن بنا وادوا بخذاب قل انتم ان لن تستغفموا على الصراط فوف بعث الله فوطا  
يستغفم على الامر وينكره بوله وشوق وانخذاب ولا يمنعهم شئ مما في السموات  
والارض اولئك يصلون عليهم الملائكة والروح ثم اهل القدس ثم الذين هم كانوا  
سرادق الغرب عن خلف الحجاب الى اخر البيانات

هذه سورة الدم

فدوشماها من بحر الغيب ليكون آية طهورى بين المخلوق اجمة

هو الباقي في العرش باسمي الهوى لا يحيى ان يا محمد اسمع ندا، ربك عن هذا المقام الذين  
يصل اليه ابدى المكنت ولا افندة الموجودات ولا حقائق الذين هم لغوا في اقل من  
في هذا الامر المقدس العزيز المستود قل باقوم ناسر عوا المحرم لله وكنونته وبعث الله  
وظهور الله وسلطانه ولا تكون من الذين هم ينكرون الله بالسهم ثم باياته بغير  
قل باقوم هذا مقام الله يطوفون في حوله اهل ملا الا على ثم اهل سرادق البقائم الذين  
هم كانوا خلف الحج الكبرياء ان انتم تفقهون هل هذا شعر الله وشطره ووجه الله و  
عظمه

ان يا اهل بلاد الآدهوت ثم اهل موافع المجرور ثم اهل الفر  
 و فواف الملك و اللو  
 ان اخبروا عن ما كنتم تؤذون مقام الله ما فاذبه الا الذين هم انقطعوا عن كل من السموات  
 و الارض و عن كل ما عليه اسم و رسم و جهته و شأده ان انتم تعرفون فل يا فهم هذا مقام  
 الله و قنانه ثم رضوان الله و فردوسه ثم جنات الله و سرادقه اياكم ان لا تنوجهوا الى  
 غيره ما سعل اليه لعل انتم ثمرات الروح تؤذون و يا فهم هذا مقام الله ان وقت فيه لا  
 و الذين هم طافوا في حول العرش كما انتم تشهدون و انك انت يا محمد فاعمل يا وصيك  
 حينئذ لسان ربك ثم اعلم بما تؤمر من لدى الله المهين الغرير المحبوب او لا  
 فاحرف حجاب الريحوم عن وجه قلبك بلطاني الغرير المقدر المعلوم ثم ادخل  
 الرحمن باسمي الغرير سبحان و لا تلتفت الى ما كان و ما يكون و لو شهد بان الشيطان  
 حبس على بابي و يمنعك عن الدخول فانهض عنك عنه ثم استغفب الى المباد  
 المهين المحبوب و اياك ان لا تجلس مع الذين يجحد اثار غلهم كاشرا المحرارة في  
 او كاشرا البرودة في السموم و انك فوعنهم و عن غلهم و لا تنظر اليهم و بما عندهم  
 الى امرى الله يكون خيرا عن كل شئ لو انتم تعرفون و ان تؤيد ان تمر على العباد فاستغف  
 عليها بانوار الله ثم تفكر فيما توى من صنع ربك لتكون من الذين هم يفكرون و كن  
 مختلفا باخلاق في بحيث لو يبيط عليك لعدا ابدى الظلم انك لا تلتفت اليه و  
 لا تستعرض به دمع حكمه الى ربك القادر الغرير القويوم كن في كل الاحوال فظنوا ان الله  
 هذا من سجع و لا يعرفها الا المخلصون ثم اعلم بان ما و الظلم حين اصطاده  
 الا غر عند الله عن كل عمل لو انتم تعلمون ان اصبر فيما يرو عليك فو كل في كل امر

سال بیت و چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

على الله ذك وانه يكفك عن ضراخلق ونجاس و يحفظك في كف امره و حسن ولايته  
وانه ما من آله الا هو له الخلق و الامر و كل به يستصرون وان يفتنك نفس انت لا  
تفعل به كما فعل لئلا تكون مثله ثم اعرض عنه و توجه الى جباة القدس في هذا السرك  
القدس المرفوع كن بين الناس ككامل المسك لتفوح منك روائح القدس <sup>تعمل</sup> ينهم  
تجذبهم الي قباة قدس محبوب ان وجدت معينا لتفك من اجباة الله فاسانين  
في كل عشي و اشراق و بكل سنين و شهر فاقدم في كل الامور بالله ناصرك ثم  
اش بين العباد برفاد و سكينته ثم بلغهم امره لاني على يد الله في يدون ان  
يسمعون وانك انت باهدهد السبا اذهب بكنائج الى يدان الله وان تسلك  
الطهور عن طهر القدس قل اني تركتها حين التي كانت تحت فخا ليل الا تكاد و ينس  
الاشرا و ما كان عندك من ناصر الا الله الذي خلقه و سواه و جعله سلاح جماله  
التمراث و الارض ان انتم توفون وان وجدت احد من اجباة و يثقل متى قل  
نا لله اني خرجت من مدينة السجج حين الذي كان الحسين مطر جا على الارض  
و كان وكبه الشين على صدره و يريد ان يقطع رأسه و كان السنان و اقلها و ال  
و ينظر بان يرفعه على السنان كذلك كان الامر في سر السنان انتم تعرفون و في ذلك  
الحالة و ابث شفاء يحرك و ينظر بظرفه الى السماء بلحاظ لقطع عنه القلوب و عن  
و ايها قلب الله المهيم العزيز الفيوم و اتق تعريب و اسمي الى شفاء سمعت بانه  
تحت السيف يقول يا قوم بالله ما نطق ببنكم عن الجهوي بل بانظر عنطو الطور  
في صدره المقدس الاضفى بالله لن تشبهه ابان الله بشي عما قد فخرت

٣٦٩  
سال بسیت و چهارم طهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق ۱۸۶۶ م

الغضا، عما كان في الآخر والأولى وأنتم بأملاك الشرك فاستشفوا هذه الآيات التي نزلت من  
جبروت الذات من ملك الأسماء والصفات ان وجدتم منه وأمه الغيب من يوسف العز إذا  
نار حوا عليه ولا تفتلوه بأساف الغل ان انتم تشهدون بين الأضاف ثم في انفسكم نضفون  
ويا قوم ناله اني سدوت ابواب المفردوس في عشرين من السنين لئلا يخرج من شقائه ما يشغل  
ناد البغضاء في صدوركم وبذلك يشهد لسان العظمة ثم فلم الامر على الواح مدين محفوظ ويا قوم  
انني لعلى وهذه لكوة الأخرى بدل الأولى واظهرت لكم اعظم ما ظهره من قبل وقد جئت من سبع  
العظمة والجلال ومخرب الرضة والجلال بايات التي ما ظهرت حرف منها في الملك وهذا  
الروح بهار زينكم ولكم وعليكم ان انتم تعلمون ويا قوم ناله كنت ساكنة في البيت وصامنا عن  
الامحان ولكن الروح اهتزت وانطوى ما بهي وظهرت آتاه في وجهي ان انتم في جمالي تنفرون  
واعلقت ارباب البيان في يد من السنين ولكن لسان الله فتح لساني ان انتم تعلمون اصابون  
الذي بامر رقت السموات ووجت الجهاد واخرت الأشجار وكشفت الأسرار وظهرت حال الحمل  
عن خلف الأسناد انتم بأملاك البيان القواسه ولا تكون من الذينهم بايات الله هم بمجد  
ويا قوم ناله لست انا من الذينهم كقول بايات الله ولو انتم تفتلون بكل الاسباب او بكل اسمها  
في كل حين تصرون وانطوي في ملكوت السموات والارض ولن اخاف من احد وهذا من هب  
انتم تعرفون ناله هذا مذهب كل الرسل وبما نزل على علي في كل الألواح ولم ادبر انتم باي  
مذهب نذهبون واذا بلغت نعمات القدس الى ذلك المقام سكت لضعف الخد  
وكان في تلك الحالة في مدني فلما اتا ففتح عيننا ثم التفت الى شطر القدس لمحاظ الأسن  
وقال ايها الملك المحر على بياض فضابان وجوامع زواياك مرة اودعني بيد المفردوس ثم بيد



سال بیت و چهارم ظهور  
۳۶۵

واقعات سال ۱۲۸۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

بیدار فرعون و آورد و علی ما انت احصیه بملک و لحظه بارانک و مره اورد عنی و  
المشکین بما خصت علی اهل العمار حزنا من الرؤیا الذی الهمنی بملک و عرفنی ببطانک  
و مره قطع رأسی بادی الکافرین و مره ارفعتنی علی الصلیب اطهرت فی الملک من حجابها  
اسرار غریزیه بک و بدایع انا صمد بک و مره ابلیسی فی ارض الطف بمحبت کت و  
بین عبادک و فرید فی مملکتک الی ان قطعوا رأسی ثم دفنوه علی السنان و اذروه فی کل الزباد  
و لحضه علی عفا عن المشکین و مواضع المنکرین و مره علقونی فی الهواء ثم ضربونی بما عندهم من  
رصاص القل و البغضاء الی ان قطعوا ارجلی و فصلوا جوارحی الی ان بلغ الزمان الی هذا الی  
القیوم اجتمع المغلوبون علی نفسی و یندبون فی کل جن بان ینزلوا فی قلوب العباد ضعفی و  
ینضی و یحکرون فی ذلک بکل ما هم علیه مسددون و معذلک انت با الهمی و محبب اورد  
منحت ایدی هؤلاء المشکین اذا با الهمی فاشهد علی التراب و تحت اسباب اعدائک  
فوعزیک با محبب اشکوک حینئذ فی ذلک الحاله و علی کل ما اورد علی فی سبیل رضاک  
و اکون راضیا منک و من بدایع بلادک و کن با الهمی اتمک با سائلک المکتوبه و جمالك  
انظاهر المسود المطروح علی التراب المذله بان ندخل فی قلوب عبادک حبک ثم سنفرهم  
با الهمی علی باطرها بک ثم استظلمهم فخل شجره فراد بک و لا تحرمهم عن نجات  
ندسک الی نحب عن رضوان جمالك و نفوح عن شطر افضالک و انک انت  
علی ما نشاء و انک انت الهمی العنوم و انک انت با محمد فاعرف قدره ما الفیناک من جواهر  
الاسرار ثم تفکر فی ما علمناک من بدایع علمنا الهمی کان مسودا خلف ظلال الاوار و اطلع  
بما اورد علینا و نكون من الذین هم كانوا من اسرار الامرهم مطلقین ثم قل بل ان رو

سال بیت و چهارم ظهور

۱۱۶۴ م

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

روحك في سرك هل من ناصر يصر جمال الأول في طلعه الآخر وهل من معين يعين نطفه  
الأخرى في جماله التيم الأجي لعل بذلك يبعث الله احدا لينصر العلام في هذا الأمام  
اغدا لكرسكان السموات والأرض الآ الذين هم كانوا الى جهة الغرب في هذا الجمال هم  
ينظرون ولكن يا محمد نالله سوف نجد عرض المعرضين واستكبارهم وقيامهم بكل  
على نفس هذا العلام الآمن شاء ربك العزيز الصبور ان يا محمد اسم ما بأمرك فلم الأعضاء  
فوجرت الفضاء في هذا الهواء الذي قدسه الله عن هياكل البغضاء وطهروه عن مس  
المشركين وغرمان الغلابين وأنت أنت ناخرق البحاث ثم اطلع عن مشرف الأمر سلطان  
مبين ثم ادق بين الناس بهذا الجمال المشرف المنير ثم ادخل على اسم الهائم التي  
عليه ما الفى عليك روح الله المصنود العزيز الكريم لعل يذكرك في نفسه وينقطع الى مولاه  
ويكون من المصدين قل يا عبدنا انزلنا لك الواحا وصحافا الا يعلمها الا الله وفيها  
ما يغيبك عن كل اخلق في الأبداع وعمافى السموات والأرضين ولكن يا اولسناها اليك  
الا نانا ما وجدنا منك رائحة العلابين في هذا العلام العرج المبين قل نالله سينفض ما عندك  
ولا يبقى الا ما هو عند ربك خلف سرادق غر منبج دع الدنيا الا هليها ثم انقطع عمالق  
فيها ثم توجه وجه ربك المنان المديم فلان هذا لعلنى بالحق قد حضره اخرى في هذا  
الجمال الاطهر الاطهر الابهي وينطق بالحق في جبروت البقاء وملكوت الاعلى ان  
انتم من السامعين قل انتم يا ملا البيان لن ينطق روح البيان في قلوبكم الا بعد حجب  
وهذا من اصل الدين ان انتم من المؤمنين قل يا ملا القران نالله قد جاتكم الحق وما  
ينفون به الادبان ويفصل به بين الحق والباطل الفوالله والا تكونن من المعرضين قل

٣٧٥  
سال ميت و چهارم طهور

واقعات سال ١٢١٣ هـ ق ١٨٤٤ م

فلان باهل الكنائس الاضربوا على النافوس بما طهرنا نوسن الا عظم في هذا انا نور الالف  
لخصر على هيكل الاباب بين الارضين والسموات ويصيح بانحى على هذا الاسم الشريف الطاهر  
الذبح فلانه هو الذي تزلت الاباب بامره وسط كل الاواح باذنه ويشهد بذلك ما  
يفوح من هذا المسك الذي جرى عن عين الكافور من هذا القلم الاقدم القديم فلانه  
لبنطون في كل حين بابات التي ينجحها عقول العطاء وعزبان العزبان واقد البالعين  
هذا ما وعدتم به في كتب الله ان انتم من العارفين وهذا ما حق به الحق في اول الاذال  
يحق به الى ابد الابدين ان يا محمدنا نمض عنك عن كل من في السموات والارض  
لنسطيع ان ندخل في حصن ربك المنان القديم فاضم من هذا الناد في اشجاد  
الممكنات لننطقن كل ما نطق الناد على هيبته النور في طول الطهور كذلك من عليك  
جمال القدم ويا مرك على الامر لننقطع عن كل شئ ونتمسك بعزفه عز منيع والروح  
والنكبير واليهاء عليك وعلى الذين يسمعون نورك فوهذا البناء العظيم.

قدم القسم الرابع من الكتاب يليه لقسم الخامس منه

بسم الله الرحمن الرحيم

لاذ انظر ان الله في كل شيء...

ثم من بعد الله... بسم الله الرحمن الرحيم...

ورصدته الى سدرة المنتهى...

بن السالمين... بسم الله الرحمن الرحيم...

والانظر ان الله... بسم الله الرحمن الرحيم...

لئن جلال القدر... بسم الله الرحمن الرحيم...

والانظر ان الله... بسم الله الرحمن الرحيم...

من عنده... بسم الله الرحمن الرحيم...

والله اعلم... بسم الله الرحمن الرحيم...

قد ارتقى... بسم الله الرحمن الرحيم...

المدى... بسم الله الرحمن الرحيم...

عن ابي... بسم الله الرحمن الرحيم...

المراد من قوله...

Handwritten marginal notes on the right side of the page.



## فهرس مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۳۶	اشتهارد قزوین	ا	۴۹	کر بلانی اسمعیل نیریزی	ا
۲۳۶	ملا ابو الحسن محمد اشتهارد		۴۹	اسدانه ولد میرزا مهدی نیریزی	
۲۴۷	جاجی احمد قاریس ضابطیه بغداد		۴۹	خواجه اسمعیل نیریزی	
۲۶۲	استاد اسمعیل خیاط کاشی		۴۹	کر بلانی اسمعیل جامی نیریزی	
۲۶۲	جاجی ابراهیم کاشی		۵۸	سید اسمعیل بن جاجی سید علی نیریزی	
۲۸۸	اسلامبول		۶۹	اسد الله خان امیراخور	
۳۰۲	ادرنه		۷۸	اسفندیار غلام جمال ابی	
۳۰۶	ملا ابراهیم ملا باشی سلطان آباد		۱۴۸	شیخ اسمعیل شیخ خالویه	
۳۰۹	اصفهان		۱۷۲	استاد اسمعیل سهارزائی	
۳۱۱	ارسلان خان مجدالدوله کم ضمیمه قاضی		۱۹۱	آقا سید اسمعیل (ذبیح) زواره	
۴۲	اکبر ولد عابد نیریزی		۲۲۹	آقا میر ابوطالب شهباز نیرزادی	
۴۸	اکبر محمد قاسم نیریزی		۲۳۰	احمد قلچیان هراتی	
۴۸	اکبر ولد عبد الله بن علی نیریزی		۲۳۱	آقا سید ابوطالب محمد قاضی	
۴۸	اکبر محمد شاه نیریزی		۲۳۴	میرزا ابوالقاسم بخش	
۴۸	میر اکبر نیریزی		۲۳۲	آقا احمد سرچاهی	
۴۸	ملا اکبر نیریزی		۲۳۵	شیخ ابوالقاسم نیرزائی	

## فهرس مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۳۶	اشتهارد قدین	ا	۴۹	کر بلائی اسمعیل نیریزی	ا
۲۳۶	علاء ابو الحسن مجتهد اشتهارد		۴۹	اسد الله ولد میرزا احمدی نیریزی	
۲۴۷	حاجی احمد قائم بن ضابطه بغداد		۴۹	خواجه اسمعیل نیریزی	
۲۶۲	استاد اسمعیل خیاط کاشی		۴۹	کر بلائی اسمعیل حمامی نیریزی	
۲۶۲	حاجی ابراهیم کاشی		۵۸	سید اسمعیل بن حاجی سید علی نیریزی	
۲۸۸	اسلامبول		۶۹	اسد الله خان ایرا خور	
۳۰۲	ادرنه		۷۸	اسفندیار غلام جمال ابهی	
۳۰۶	علاء ابراهیم ملا باشی سلطان آباد		۱۴۸	شیخ اسمعیل شیخ خالویه	
۳۰۹	اصفهان		۱۷۲	استاد اسمعیل معمار زراتی	
۳۱۱	ارسلان خان عبدالودد حکم ضابطه		۱۹۱	آقا سید اسمعیل (ذبیح) زواره	
۴۲	قاتل		۲۲۹	آقا میر ابوطالب شهید زادی	
۴۸	اکبر ولد عابد نیریزی		۲۱۳	احمد قلیخان هراتی	
۴۸	اکبر محمد ناسم نیریزی		۲۳۰	آقا سید ابوطالب مجتهد قائمی	
۴۸	اکبر ولد عبد الله بن علی نیریزی		۲۳۱	میرزا ابوالقاسم دهخدا	
۴۸	اکبر محمد شاه نیریزی		۲۳۴	آقا احمد سرچاهی	
۴۸	میر اکبر نیریزی		۲۳۲	شیخ ابوالقاسم نیرکانی	
۴۸	علاء اکبر نیریزی		۲۳۵		

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۲	میرزا بابا نیریزی	ب	۵۱	کر بلائی صنغرئیس نیریزی	ا
۲۷	میرزا بابا حکمران دیریز		۳۱۲	اسمعیل نجف آبادی شهید	
۱۰۴	بابا خان تاکری		۳۱۳	شهیدی احمد علی بنیمیری	
۱۰۶	میرزا بزرگ والد جمال اهی		۳۱۴	حاجی ابراهیم	
۱۰۸	کر بلائی حاجی بابا بشردیته		۳۲۷	ملا احمد معلم	
	بیرجند		۳۲۸	اسکندریه	
۱۹	ملا باقر عرف حنی تبریزی		۶۰	انچه	
۳۳	باقر بن میر احمد نیریزی		۱۰۱	انزلی	
	ملا باقر صباح نیریزی		۱۲۰	اکس ندر امپراطور روس	
۴۹	باقر نیریزی		۱۲۰	ایچکوف شارژ دافروس معین	
۵۰	کر بلائی باقر نیریزی		۱۸	ایدرم میرزا	
۵۰	کر بلائی باقر نیریزی				
۵۲	کر بلائی باقر بن محمد نیریزی				
۵۸	آقا سید محمد باقر بن میر محمد علی نیریزی				
۵۷	میرزا باقر بن خاموسی نیریزی				
۶۲	میرزا باقر				
۱۰۹	حاجی ملا باقر اردکانی				
۱۹۳	ملا باقر بن امام جمعه قمی				
۲۳۵	ملا باقر جزیری کاشی				
۲۶۳	استاد باقر خیاط کاشی				



## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۲	تاج الدین نیریزی	ت	۲۹۶	حاجی باقر محل باب	ب
	ناکر		۴۹	خواجه برهان نیریزی	
۴ - ۲۶	میرزا تقیخان امیر کبیر		۵۰	قادر خوردار نیریزی	
۳۴	تقی بن صفر نیریزی		۱۰۸	بشرویه	
۴۸	شهیدی تقی تقال نیریزی		۱۲۲	سید برکت کرندی علی اللهی	
۴۹	تقی ولد علی نیریزی		۱۹۷	میرزا برزگهان قرظی قوسول بغداد	
۴۹	تقی نیریزی		۱۲۴	بغداد	
۱۰۴	محمد تقیخان ناگری		۱۹۲	مکتبه بکماش در بغداد	
۱۲۲	یمورث کرندی علی اللهی		۳۱	باغ بیدالک در نیریز	

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۲	تاج الدین بیزری	ت	۲۹۶	حاجی باقر محل بایف	ب
	تاگر		۴۹	خواجه برهان بیزری	
۴ - ۲۶	بزرگ قیامان ایبرکبر		۵۰	قارخوز دار بیزری	
۳۴	تقی بن صفر بیزری		۱۰۸	بشرویه	
۴۸	مشهدی تقی بقال بیزری		۱۲۲	سید برکت کرندی علی الهی	
۴۹	تقی ولد علی بیزری		۱۹۷	بزرگ برکنان قرظی و قول بغداد	
۴۹	تقی بیزری		۱۲۴	بغداد	
۶۰۴	محمد قیامان تاگری		۱۹۲	کتابه بکباش در بغداد	
۱۱۲۲	یتیمور شاه کرندی علی الهی		۳۱	باغ بیدالک در بیزری	

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۳۲	حاجی بن اصغر نیریزی	ح	۱۹	حاجی میرزا جانی کاشانی	ج
۵۰	حاجی بن کر بلائی باقر نیریزی		۱۹	چراغعلی خان	
۵۷	حاجی بن کاظم نیریزی			حاجی جاسم	
۵۸	حاجی بن طایزین العابدین نیریزی		۱۰-	حاجی سید جواد کر بلائی	
۱۴۹	ملا حامد		۲۲	آقا سید جعفر یزیدی	
۲۲۷	میرزا حاجی آقا ابن الدیجل		۲۴	شهیدی جعفر نیریزی	
۲۴۸	سید حبیب بغدادی		۴۸	استاد جعفر نیریزی	
۵	شیخ حسن زینوزی		۵۷	جعفر فرخی نیریزی	
۱۰-۹۸	حسینجان میلانی شهید		۵۸	حاجی میرزا جعفر نیریزی	
۱۰-۲۴	میرزا حسین قطب نیریزی شهید		۵۸	جعفر بن طایزین العابدین نیریزی	
۱۱	سید حسین هند یابی		۵۹	جعفر فغان برادر صدر اعظم نوری	
	آقا سید حسین یزیدی کاتب شهید		۱۴۸	جواد	
۱۹-۱۸۲	آقا سید حسین قناد اصفهانی		۱۷۶	میرزا جواد خراسانی	
۲۰	حاجی میرزا حسن محمد صفهانی		۱۸۶	حاجی جعفر دولت آبادی	
۲۲	حسین ولد علی بن تقی نیریزی		۲۰۶	جبار بانی سنگسری	
۲۴	میرزا حسن نیریزی		۲۱۱	حاجی سید جعفر بن خال احمد حضرت علی	
۲۴	خواجگ حسن نیریزی		۲۶۳	آقا میرزا جعفر	
۳۲	ملا حسن ولد ملا علی محمد نیریزی		۳۱۹	حکیم جوان	
۳۳	حسین بن شهیدی اسمعیل نیریزی		۳۲۶	ملا جعفر کرمانی	
۳۳	حسین بن مادی نیریزی		۳۲۷	آقا جمال بروجرودی	

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۴۲	جاسمی بن اصغر نیریزی	ح	۱۹	جاسمی نیرزا جانی کاشانی	ج
۵۰	جاسمی بن کریمانی باقر نیریزی		۱۹	چراغعلی خان	
۵۷	جاسمی بن جاسم کاظم نیریزی			جاسمی جاسم	
۵۸	جاسمی بن ملازمین العابدین نیریزی		۱۰-	جاسمی سید جواد کریمانی	
۱۴۹	ملا حامد		۲۲	آقا سید جعفر نیرزی	
۲۲۷	میرزا جاسمی آقا ابن الدیخل		۲۴	مشهدی جعفر نیرزی	
۲۴۸	سید حبیب بغدادی		۴۸	استاد جعفر نیرزی	
۵	شیخ حسن زلفونی		۵۷	جعفر فرخی نیرزی	
۱۰-۹۸	حسینجان سیلانی شهید		۵۸	جاسمی میرزا جعفر نیرزی	
۱۰-۲۴	میرزا حسین قطب نیرزی شهید		۵۸	جعفر بن ملازمین العابدین نیرزی	
۱۱	سید حسین بند یانی		۵۹	جعفر فتیحان برادر صدر اعظم نوری	
	آقا سید حسین نیرزی کاتب شهید		۱۴۸	جواد	
۱۹-۱۸۲	آقا سید حسین قناد اصفهانی		۱۷۹	میرزا جواد خراسانی	
۲۰	جاسمی میرزا حسن محمد اصفهانی		۱۸۶	جاسمی جعفر دولت آبادی	
۲۲	حسین ولد علی بن تقی نیرزی		۲۰۶	جبار بابی سنگسری	
۲۲	میرزا حسن نیرزی		۲۱۱	جاسمی سید جعفر بن خال احمد حضرت علی	
۲۴	خواجده حسن نیرزی		۲۹۳	آقا میرزا جعفر	
۳۲	ملا حسن ولد ملا علی محمد نیرزی		۳۱۹	حکیم حوایان	
۳۳	حسین بن مشهدی اسمعیل نیرزی		۳۲۶	ملا جعفر کرمانی	
۳۳	حسین بن مادی نیرزی		۳۲۷	آقا جمال بردجوردی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۴۹	حسنط ولد میرزا آقا علی نیریزی	ح	۳۳	حسن ابن میرزا نیریزی	ح
۴۹	حسن ولد محمد نیریزی		۳۴	ملاحین بن مامعلی محمد نیریزی	
۴۸	برجر حسن ولد لیکه نیریزی		۳۶	سید حسین نیریزی	
۴۸	برجسین نیریزی		۳۷	میرزا حسین روضه جوان نیریزی	
۴۹	سید حسن نیریزی		۴۸	ملاحین بن برغوردار نیریزی	
۵۰	آقا شیخ حسن نیریزی		۴۸	ملاحین نیریزی	
۵۰	حسین بن هاشم نیریزی		۴۸	ملاحین بن محمد آبه نیریزی	
۵۰	حسین ولد آقا شیخ محمد نیریزی		۴۸	میرزا حسین ولد میرزا تقی نیریزی	
۵۰	کر بلاط حسین ولد حاجی نیریزی		۴۸	میرزا حسین ولد میرزا موسی نیریزی	
۵۶	حسن ولد عبدالواحد نیریزی		۴۹	برجر حسین ولد استاد علی نیریزی	
۵۷	حسین کر بلاطی باقر نیریزی		۴۹	حسن شهیدی صفر نیریزی	
۵۷	آقا سید حسن نیریزی		۴۹	حسنعلی ولد لوزی نیریزی	
۵۸	ملاحین بن کر بلاطی اسمعیل نیریزی		۴۹	حسن ولد ملا قاسم نیریزی	
۶۳	حاجی برجر حسن خراش شهید در طهران		۴۹	حسین نیریزی	
۹۹	ملاحین خراش شهید بملکه از طهران		۴۹	حسن ولد حیدر ملک نیریزی	
۱۰۰	حسن خسته از شهید طهران		۴۹	حسین ولد مشهدی اسمعیل نیریزی	
۱۰۱-۱۱۱	میرزا حسین ترمو قمی در سن رطدان		۴۹	حسین لدرمان نیریزی	
۱۰۲	حسینعلی لاجا از شهر قفقاز		۴۹	حسین ولد هاشم صفر نیریزی	
۱۰۳	میرزا حسن برادر جمال ابی		۴۹	حسین ولد استاد احمد نیریزی	
۱۰۷	حاجی حسن بن یحیی میلانی		۴۹	حسن ولد ملا یعقوب نیریزی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۳۹	حسنع ولد میرزا آقا علی نیریزی	ح	۳۳	حسن ابن میرزا نیریزی	ح
۴۹	حسن ولد محمد نیریزی		۳۴	ملاحسین بن ملا علی محمد نیریزی	
۴۸	برجر حسن ولد یکم نیریزی		۳۶	سید حسین نیریزی	
۴۸	بیر حسین نیریزی		۳۷	نیرزا حسین روضه خوان نیریزی	
۴۹	سید حسن نیریزی		۴۸	ملاحسین بن بر خردار نیریزی	
۵۰	آقا شیخ حسن نیریزی		۴۸	ملاحسین نیریزی	
۵۰	حسین بن قاسم نیریزی		۴۸	ملاحسین بن عبد الله نیریزی	
۵۰	حسین ولد آقا شیخ محمد نیریزی		۴۸	نیرزا حسین ولد میرزا تقی نیریزی	
۵۰	کر بلاط حسین ولد حاجی نیریزی		۴۸	نیرزا حسین ولد میرزا موسی نیریزی	
۵۶	حسن ولد عبد الواحد نیریزی		۴۹	بیرزا حسین ولد استاد علی نیریزی	
۵۷	حسین کر بلاطی باقر نیریزی		۴۹	حسن مشهدی صفر نیریزی	
۵۷	آقا سید حسن نیریزی		۴۹	حسنعی ولد نوری نیریزی	
۵۸	ملاحسین بن کر بلاطی اسمعیل نیریزی		۴۹	حسن ولد ملا قاسم نیریزی	
۶۳	حاجی میرزا حسن خراسانی شهید در طهران		۴۹	حسین نیریزی	
۹۹	ملاحسین خراسانی شهید در طهران		۴۹	حسن ولد جید ملک نیریزی	
۱۰۰	حسن خراسانی شهید در طهران		۴۹	حسین ولد مشهدی اسمعیل نیریزی	
۱۰۱	بیر حسین شهید در طهران		۴۹	حسین لدرمان نیریزی	
۱۰۲	حسینعلی قاجار شهید در طهران		۴۹	حسین ولد قاسم صفر نیریزی	
۱۰۳	نیرزا حسن برادر جمال ابی		۴۹	حسین ولد استاد احمد نیریزی	
۱۰۷	حاجی حسن بن یحیی میلانی		۴۹	حسن ولد ملا یعقوب نیریزی	

فهرست ندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۸۷	حاجی میرزا حسین خان شیرالدوله	ح	۱۰۸	حاجی میرزا حسین بن عبدالرحیم شیدا	ح
۲۸۹	آقا حسین قصاب		۱۰۸	حسین بن خلیل سیلا شیدا	
۲۹۱	حاجی میرزا حسن صفا		۱۰۹	میرزا حسن فاضل بزدی شیدا	
۳۰۹	حاجی ملا حسن نجف آبادی شیدا		۱۰۹	آقا حسین رحمانی	
۳۱۰	حبیب نجف آبادی شیدا		۱۲۶	میرزا حسن گل کلاب شیرازی	
۳۱۰	آقا حسین نجف آبادی شیدا		۱۲۸	حاجی میرزا حسن حکیم رشتی	
۳۱۲	حسن نجف آبادی شیدا		۱۷۴	حسن قباد	
۳۱۳	آقا حبیب بهمنی		۱۸۲	آقا حسین علی شیرازی	
۱۴۲	حیات قلی خان علی اللهی علم کرد		۲۴۱	حاجی حسن تبریزی	
۲۴۹	حمید قمره چی		۱۸۴	شیخ حسن	
			۱۹۵	شهیدی حسین فقی شیدا	
			۲۰۶	آقا شهید حسن سنکری	
			۲۱۱	حاجی میرزا حسن خاں ناصر حضرت علی	
			۲۴۴	آقا حسین درخشی جوان مدحا	
			۲۳۴	آقا شهید حسن محمد بزرگ	
			۲۳۵	آقا شیخ حسین ناسج کاشی	
			۲۴۰	آقا شهید حسین روضه خوان	
			۲۴۳	حاجی ملا حسن عمود طرانی	
			۲۶۳	آقا شهید حسین کاشی	
			۲۶۲	آقا حسین بن آقا محمد جواد کاشی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۸۷	حاجی میرزا حسینخان شیرالدوله	ح	۴۰۸	حاجی میرزا حسین بن عبدالرحیم سنبله	ح
۲۸۹	آقا حسین قصاب		۴۰۸	حاجی بن فخیل سیفیه شهید	
۲۹۱	حاجی میرزا حسن صفا		۴۰۹	میرزا حسن فاضل بزدی شهید	
۳۰۹	حاجی ملا حسن نجف آبادی شهید		۴۰۹	آقا حسین رحمانی	
۳۱۰	حاجی نجف آبادی شهید		۴۴۶	میرزا حسن گل کباب شیرازی	
۳۱۰	آقا حسین نجف آبادی شهید		۴۲۸	حاجی میرزا حسن حکیم رشتی	
۳۱۲	حسن نجف آبادی شهید		۴۴۴	حسن قباد	
۳۱۳	آقا حبیب بنمیری		۴۴۲	آقا حسین علی شیرازی	
۱۲۲	حیات ملی خان علی لاهی کرم کرد			حاجی حسن تبریزی	
۲۴۹	حمید قزوینی		۴۹۴	شیخ حسن	
			۴۹۵	شهیدی حسین قمی شهید	
			۴۰۶	آقا سید حسن سنبلری	
			۴۱۱	حاجی میرزا حسن خال صدر حضرت علی	
			۴۳۴	آقا حسین درویشی جوان مداح	
			۴۳۴	آقا سید حسن محمد بنزید	
			۴۳۵	آقا شیخ حسین ناسخ کاشی	
			۴۴۰	آقا سید حسین روضه خوان	
			۴۴۳	حاجی ملا حسن عمید طبرانی	
			۴۶۳	آقا سید حسین کاشی	
			۴۶۳	آقا حسین بن آقا محمد جواد کاشی	



## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۴۷	میرزا زان خان قونول این بعد	ز	۳۲	محمد رضا خان برادر میرزا زین العابدین نیریزی	ر
۳۰۹	ملا زین العابدین (زین المقرن)		۱۰۰	میرزا رفیع نوری شهید	
۲۲۱	سید زین العابدین خان کارگزار		۱۰۱	ملا رضا خان تاکری	
۲۰۶	اقا سید زین العابدین سنگسری		۱۱۳	آقا میرزا رضاقلی برادر جمال اهی	
۱۷۱	زین العابدین نراتی		۱۵۴	ملا حبیب	
۱۶۲	زین العابدین خان فخر الدوله		۱۷۷	میرزا رضا	
۱۳۵	زین العابدین مشهور بابا مستی باجمه		۱۸۵	شاگرد رضا اردکانی	
	- عم جمال اهی		۲۰۹	رضا پاشا	
۱۰۱	ملا زین العابدین تاکری شهید		۲۳۵	پهلوان رضا کاشی	
۶۱	ملا زین العابدین نوری شهید		۲۳۹	رضا ترک از اشراق	
۵۷	ملا زین العابدین بن ملا عباس نیریزی		۲۶۴	بانع رضوان	
۵۰	زین العابدین بن ملا محمد نیریزی				
۴۹	خواجه زین العابدین نیریزی				
۴۹	زین العابدین دلدلستان محمد نیریزی				
۴۹	زین العابدین دلدلستان نیریزی				
۴۸	میرزا زین العابدین نیریزی				
۲۱	واقعہ قتل میرزا زین العابدین خان				

# فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
			۱۱-۱۸-۹۹	شید سعید بصیر علی نندی شهید	س
			۱۰۲	حاجی سعید باویلی	
			۱۲۶-۲۲۶-۲۵۸	نیرز سعید خان توپمن الملک وزیر امور خارجه	
۳۳-۴۸	ملا شاه علی نیرزی	ش	۱۳۹	کوه سرگلکو	
۵۴	کاروانزای شاه میر حمزه وید شیراز		۲۷۰	اسب سعودی	
۱۶۲-۲۴۹	شجاع الدوله		۵-۲۰-۱۲۶-۱۵۵	شیخ سلطان کرمانی	
۵	نیرز شکر آینه		۱۲-۶۲	حاجی سلیمان خان تبریزی شهید	
۵۰	کر بلائی شمس الدین نیرزی		۶۰-۸۸	نیرز سلیمان نعلی نوری شهید	
۴۹	شریف ولد کر بلائی حبیب نیرزی		۱۹	سلیمان نیرزی	
۵۹	ملا محمد شعیب نیرزی		۵۷	سلطان	
۱۸۴	شاهزاده شمس جهان خانم		۱۲۶	سلیمانیه	
۲۹۶	شمسی بیگ		۱۳۹	خانه سلیمان غنام	
۳۱۲	حکیم شیشیان		۱۵۵	شیخ سلمان	
۱۱۰	شیراز		۱۸۱	سلطان مراد میرزا حجام السلطنه	
۲۲	شیر عسکر نیرزی		۲۲۱	سیناح	
۲۲	شیخا نیرزی		۲۵۵	سلطان آباد عراق	
۴۹	شمس الدین نیرزی		۲۰۶	سلیمان پاشا	
			۳۱۴	سیف الدوله	
			۱۶۲	سیف الدین نیرزی	
			۵۷		

# فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۷	طهاسب میرزا امیرالدوله	ط	۲۵۲	آقا محمد صادق اردکانی	ص
۱۰۵	طهاسب خان کجوری		۲۳۱	آخوند ملا صادق خراسانی	
			۵۳	صادق ولد صالح بنیرزی	
			۲۴	کر بلانی صادق	
			۲۳	کر بلانی صفر صطهباناتی	
۱۲۶-۲۷۷	ظاهر	ط	۴۹	کر بلانی صادق بنیرزی	
			۵۰	صادق	
			۶۵-۱۰۰	صادق رنجانی (بنیرزی) شهید	
			۱۱۲	قنوه صالح در بغداد	
			۱۷۶	درویش صدق قزوینی	
			۱۸۲	آقا شیخ صادق	
			۲۶۳	صفر کر بلانی زمان	
۳۲	حاجی سید عابد بنیرزی	ع	۲۷۴		
۳۰۶	آقا عابد کاشی		۴۹		
۴۹	عابدین کر بلانی اسمعیل بنیرزی				
۴۹	عابد ولد مشهدی محسن بنیرزی				
۴۹	عابد ولد برجوردار بنیرزی				
۳۳-۴۵	آخوند ملا عبد الحسین بنیرزی				
۵۴-۵۹	حاجی عبد الحمید شیرازی				
۶-۱۲۶	میرزا عبد الوهاب شیرازی مشرد بکاطینی				
۶-۶۳	میرزا عبد الله غوغا				
۱۱	ملا عبد اکرم میرزا احمد قزوینی شهید				
۱۱-۹۹	عبد الوهاب بیک نوری شهید				
۱۱-۱۰۴					

ض

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۹۹	شیخ عباس طهرانی	ع	۱۹	شهادت عبدالغفار صباح صفهانی	ع
۱۰۲	شیخ عزیز آهسته ناکری		۲۶۳	آقا عبد الغفار	
۱۰۸	آقا عباس میلانی شهید		۳۰	عبد آهسته ابن عسکر شبان نیریزی	
۱۰۸	حاجی عبدمنص میرزا میلانی شهید		۳۳-۳۴	حاجی شیخ عبدالمطلب قاضی نیریزی	
۱۲۱	میرزا عبدبه کفشی فردوسی نیریزی		۴۷	حاجی میرزا عبد الوهاب روضه خوان نیریزی	
۳۰۵	آقا علی سکر مهر و بیاض عرب کاشانی		۲۱۱	آقا عبد آهسته تنباکو فروش	
۱۲۶	حاجی عباس		۴۹	عسکر ولد علی نیریزی	
۱۲۷	آقا شهید عبد الرحیم صفهانی		۴۹	عبد آهسته ولد ملا محمد نیریزی	
۳۳	کرمانی عسکر برق دار نیریزی		۳۰۱	حاجی عبد آهسته نجف آبادی	
۵۰	عسکر ولد حاجی نیریزی		۴۹	عبد آهسته ولد علی نیریزی	
۴۹	عسکر ولد شهیدی باقر نیریزی		۴۹	عبد آهسته ولد کرمانی کبر نیریزی	
۱۴۸	شیخ عبد الرحمن کرکوتی		۳۱۴	عارف پاشا	
۱۴۸	شیخ عثمان شیخ نقشبندی		۴۸	ملا عبد بن نیریزی	
۱۶۱	شیخ عبد السلام		۵۳	میر عبد نیریزی	
۱۶۱	شیخ عبد الفادر		۳۰	عبد آهسته بن عسکر نیریزی	
۱۶۲	عبد آهسته پاشا سلیمانیه		۵۸	رئیس عباس بن محمد علی نیریزی	
۱۶۲	ملا علی مردان ناصر کرمانی		۲۴۵	عباس میرزا آهسته سلطنته	
۱۶۲	شیخ عبد محسن طهرانی		۷۰	عباس مستخدم خانده حاجی سلیمان خان نیریزی	
۱۶۹	عبد الجواد بن حاجی میر حسن ششلی		۷۴	میرزا عبد الرحیم برادر ملا محمد علی اردوی	
۳۱۳	عبد محسن خان بندپشی		۹۷	حاجی میرزا عبد الحمید	

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۴۳	عماد الدوله	ع	۱۷۴	عزت الدوله	ع
۲۵۱	آقا علی		۱۷۵	حاجی عبدالعظیم بزاقی	
۲۵۱	اسناد علی اکبر بخار		۱۷۶	قبوه عبدالله در بغداد	
۲۶۰	عالی پاشا		۱۸۲	آقا سید عبدالباقی کاشی	
۱۰-۵	سید علاء کر بلانی		۱۸۲	آقا عظیم تفرشی	
۶	شیخ علی میرزا شیرازی		۱۸۴	میرزا عبدالرحیم کاشی	
۱۱-	ملا شیخ ترضی شیخ عظیم شهید		۱۹۵	آقا عبدالرسول قمی	
۱۳	میرزا سید علی تفرشی مجدداً شریف			عبدلکریم خراط صفهانی	
۲۲	میرزا علی نیریزی		۲۱۰	سلطان عبدالحمیدخان	
۲۴-۲۹	علی سردار نیریزی		۲۱۰	سلطان عبدالعزیزخان	
۲۴	خواجه علی نیریزی		۲۲۹	فرید عرب خیل بارفروش	
۲۶۴	علی بن حاجی میرزا کمال الدین نیرزی		۲۴۱	میر علم خان امیر قاش	
۳۱	علی نیریزی		۲۲۴	حاجی عباسقلی سپردوحانی	
۳۳	ملا علی نیریزی		۲۹۶	آقا علی	
۳۳	ملا علی شریف نیریزی		۲۳۲	ملا علی اکبر سرچاهی	
۳۳	علی بن احمد گسیری		۲۳۲	دردیش علی اکبر سرچاهی	
۳۴	ملا علی ولد آقا بابا نیریزی		۲۰۳	علی بیگ یوزباشی	
۴۰	سید علی نیریزی		۲۳۲	ملا علی محمودی	
۴۰	آقا سید علی ولد آقا میرزا عبدالحسن نیرزی		۲۳۵	عیسی خان بیکری بیگ کاشانی	
۵۰	علی ولد کر بلانی باقر نیریزی		۲۴۵	میرزا عباسخان طهرانی	

# فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۵۸	علاء محمد بن ابراهیم ولد صالح نیریزی	ع	۴۵	علی بیگ سلطان	ع
۵۸	علی ابن کر بلانی اسمعیل نیریزی			علاء علی مجتهد کنذی	
۸۲	میرزا علی بن حاجب الدوله		۵۰	علی ولد ملا قاسم عاشور	
۹۸	میرزا علی محمد پسر خواهر جمال اسی شهید			علاء علی اکبر	
۱۰۱	علاء علی بابا ناگری		۴۸	علی مراد نیریزی	
۱۰۶	علاء علی بابای بزرگ و علاء علی بابای - کوچک ناگری شهید		۳۲۷	سید عبدالهادی قزوینی	
۱۰۱	علی اکبر میانی شهید		۴۸	علاء علی محمد نیریزی	
۱۰۸	علاء عبدالرحیم شیردین		۳۱۲	عباس علی نجف آبادی شهید	
۱۰۸	کر بلائی عبد الله عین الله		۴۸	شهیدی علی ولد سلیمان کرمانی	
۱۰۹	علاء عبدالعظیم طوسی		۳۲۷	علاء عبدالحسین قزوینی	
۱۰۹	آقا علی اکبر حکاک بزدی شهید		۴۸	میرزا علی ولد ملا صادق نیریزی	
۱۰۶	نواب عبدالحی بزدی قاضی عزیز ماش		۴۸	مشهدی علی ولد نجف نیریزی	
۱۰۶	علاء علی ترک در بزد		۵۶	علی ولد کر بلانی زبان نیریزی	
۱۱۲	حاجی علی		۵۶	علاء علی اکبر نیریزی	
۱۲۴	خانه حاجی علی در بغداد		۳۱۱	آقا علی رضا بزدی شهید	
۱۵۴	علاء علی محمد اصفهانی		۵۶	علی نیریزی	
۱۷۷	حاجی میرزا علی اکبر زانی		۵۷	علی بن میر شکار نیریزی	
۱۷۷	میرزا علی بن حاجی محمد تقی نیریزی		۵۷	کر بلانی علی بار نیریزی	
			۵۷	استاد علی بن شهید کاظم نیریزی	
			۵۷	استاد غنایت نیریزی	

# فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۲۹	آقا غلامرضا بهنیری شهید	ع	۱۸۶	میرزا علیقلی محمدی	ع
۱۶۴	میرزا غلامحسین		۱۹۲	حاجی علی عسکر تبریزی	
۱۲۱	آقا غلامحسین ناصر ششتری		۲۰۵	ملا علی صباغ صفهانی شهید	
۱۰۸	کر بلالی غلامرضا بشردیه		۲۲۸	عیبشاه	
۸۰	میرزا غلامعلی		۲۳۱	ملا علی احمد	
۵۶	سید غلامعلی بن میر محمد پرزاد		۴۸	آخوند ملا عیسی تبریزی	
۴۹	خواجه غنی تبریزی		۲۴۶	عیس الملک	
۳۱	خواجه غفار تبریزی			آقا غلامرضا	
۲۲	غلامرضا بردی				
۲۶۰	فوادپاشا		ف	۱۱۶	
۲۷۰	فریجات	۲۵		فخیم‌الدین بن میرزا زین‌العابدین خانزاده	
		۲۳		ملا فضل‌الله صطباتانی	
		۵۸		میرزا فتح‌الله تبریزی	
		۶۵		فتح‌الله بن ملا علی صحافی	
		۱۰۶		ملا فتح‌تاکری	
		۲۴۶		میرزا فضل‌الله وزیر نظام	

# فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۲۹	آقا غلامرضا بهنبری شهید	ع	۱۸۶	میرزا علی بنقی مجتهد	ع
۱۶۴	میرزا غلامحسین		۱۹۲	حاجی علی عسکر تبریزی	
۱۲۱	آقا غلامحسین ناصر ششتری		۲۰۵	ملا علی صبیح صفهانی شهید	
۱۰۸	کر بلانی غلامرضا بشردیه		۲۲۸	عیثاه	
۸۰	میرزا غلامعلی		۲۳۱	ملا علی اصغر	
۵۶	سید غلامعلی بن میر محمد تبریزی		۴۸	آخوند ملا عیسی تبریزی	
۴۹	خواجه غنی تبریزی		۲۴۶	عیس الملک	
۳۱	خواجه غفار تبریزی			آقا غلامرضا	
۲۲	غلامرضا یزدی				
۲۶۰	فواد پاشا		ف	۱۱۶	
۲۷۰	فریجات	۲۵		فقیه بن بن میرزا زین العابدین بن زکریا خان	
		۲۳		ملا فضل الله صطباتی	
		۵۸		میرزا فتح الله تبریزی	
		۶۵		فتح الله بن ملا علی صحاف قمی	
		۱۰۶		ملا فتح تاگرمی	
		۲۴۶		میرزا فضل الله وزیر نظام	



فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۵۰	کاظم ولد حاجی محمد نیریزی	ک	۹۹-۶۴	حاجی هاشم نیریزی	ق
۸۸	میرزا کاظم خان نظام لپک نوزی		۲۴	اسناد هاشم نیریزی	
۱۰۷	آقا کاظم بن آقا محمد تقی سیلانی		۲۳	حاجی هاشم نیریزی	
۴۷	کریم میرشکار ولد محمد نیریزی		۱۲۶	هاشم	
۵۰	کریم ولد علی نیریزی		۱۴۷	قادریه	
۴۹	کرم ولد عسکر نیریزی		۱۴۷	شیخ هاشم	
۱۰۷	حاجی کاظم سیلانی		۵۱	ملا قیصر بن کرمانی ضامن نیریزی	
۱۰۹	کرمان		۴۹	کرمانی قربان ولد شعبان نیریزی	
۹۲۰	کرمانشاه		۱۸	قره العین	
۵	کرمان		۲۹	قریه قطره در نیریز	
۱۲۴	کاظمین		۳۳	خواجه قطبی نیریزی	
۱۳۲	حاجی میرزا کمال الدین نراقی		۵۵	حاجی قوام الملک شیرازی	
۲۳۵	کاشان				
۲۹۱	کمال افندی				
۳۲۷	آقا شیخ کاظم فردوسی (سمندر)		۳۶	لطفعلی خان تبریز قشقانی	ل
			۵۰	لطف الله شمال نیریزی	
			۵۷	لطف الله نیریزی	
			۶۹	لطفعلی میرزا شیرازی	

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۲۶۳	آقا محمد باقر جلودار بزدی	م	۲۶۹- ۳۱۳	مازندران	م
۲۶۳	آقا محمد باقر فتوحی مکنده		۳۲۷	ملا مصطفی باغمیشه	
۲۵۱	آقا محمد زمان بابر شراری			محمد پاشا قبرسی	
	آقا محمد رضای کرد		۳۱۳	حاجی محمد اسمعیل	
۲۴۵	میرزا حکم خان ارمنی		۳۱۲	محمد حسین نجف آبادی	
۲۶۲	آقا محمد ابراهیم امیر نیریزی		۳۰۹	شیخ محمد باقر مجتهد صفهانی قائل	
۲۲۶	آقا مهدی کاشی		۳۰۸	ملا محمد علی فاضل سلطان آباد عرق	
۲۳۹	حاجی محمد اسمعیل ذبیح کاشی		۳۰۸	آقا محسن مجتهد سلطان آباد عرق	
۲۳۶	آقا محمد ابراهیم حامی کاشی		۳۰۷	آقا سید محمد باقر مجتهد سلطان آباد عرق قائل	
۲۳۶	آقا محمد رضا محفل باوند پسرش آقا محمد باقر		۳۰۶	آقا محمد حسن کاشی	
۲۳۶	حاجی محمد صباح بزدی		۲۸۹	در دیش محمد	
۲۳۴	ملا محمد مقدس سرچاهی		۲۷۴	حاجی محمد تقی نائب الاباله	
۲۳۴	ملا محمد علی سرچاهی		۲۷۶	آقا میرزا محمد صفهانی وکیل	
۲۳۴	آقا محمد رضا سرچاهی		۲۷۲	آقا سید مهدی داجی	
۲۳۳	آقا میرزا محمد رضا نبیل فاشن		۲۷۱	میرزا مهدی کاشی	
۲۳۴	آقا محمد داود بشردیه		۲۶۴	میر محمد شیرازی مکاری	
۲۳۴	ملا محمد حسین بشردیه		۲۶۴	آقا محمد حسن قمی بن قایم عبدالرزول	
۲۳۴	حاجی محمد علی بشردیه		۲۶۳	آقا محمد صادق	
۲۳۴	ملا محمد رضا طبیب درشتی		۲۶۳	آقا محمد باقر کاشانی	
۲۳۴	کر بلائی محمد حسین درشتی		۲۶۳	سید محمد باقر صفهانی	
			۲۶۳	آقا محمد ابراهیم باقر کاشانی	
			۲۶۳	استاد محمد علی گلزار	

# فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
	کر بلانی محمد حسین زرگر فرزینی	م	۲۲۰	ملا میرزا محمد فردعی	م
	محمود خان کلانتر تودی		۲۲۰	آقا محمود چالده زینبی	
	شهادت آقا محمد قاسم عباده در صفحہ		۲۱۱	حاجی میرزا محمد علی بن خال اکبر حضرت <sup>اعلیٰ</sup>	
	آقا محمد قاسم اصغمانی		۲۱۱	حاجی سید مہدی بن خال محمد حضرت <sup>اعلیٰ</sup>	
۲۲	ملا محمد نیریزی		۲۰۱	حاجی سید محمد خال اکبر حضرت <sup>اعلیٰ</sup>	
۲۱	کر بلانی میرزا محمد نیریزی		۱۱	بابی میرزا محمد بن حاجی سید محمد خال	
۲۴	خواجہ محمود نیریزی		۱۱	مصطفی پاشا	
۲۰	محمد ابن میر احمد نیریزی		۲۰۶	آقا سید محمد رضا شہیرزادی	
۲۰	محمود ابن جبر بک نیریزی		۲۰۶	آقا سید محمد باقر شہیرزادی	
۲۲	ملا محمد علی اصطهباناتی		۲۰۶	محمد علی دلاک صفحمانی	
۲۲	ملا محمد باقر اصطهباناتی		۲۰۵	آقا محمد جواد صفحمانی شہید	
۲۲	کر بلانی محمد اسمعیل اصطهباناتی		۲۰۳	آقا محمد قاسم قاضی قاضی	
۲۴	محمد نیریزی		۱۸۶	آقا سید محمد محمد	
۴۰	میرزا محمد ولد اخوند ملا موسی کر		۱۸۵	حاجی شیخ مرتضی انصاری	
۴۸	آقا شیخ محمد نیریزی		۸۰	مبارک غلام جمال ابی	
۴۹	کر بلانی محمد نیریزی		۲۸	مجتبی نیریزی	
۴۹	کر بلانی محمد جعفر نیریزی		۴	ملا محمد علی حجت زینجانی	
۴۸	حاجی محمد ولد ملا عاشور نیریزی		۶	محمد خان میر سنج	
۴۸	میرزا محسن لد آقا نصر شہ نیریزی		۵	میرزا محمد مازندرانی	
۴۸	مشہد محمد کوزل نیریزی		۱۱-۱۲۸	ملا محمد زندی نیلی	

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۴۸	محمد آغا افندی	م	۴۸	کر بلائی مهر نیرزی	م
۵۲	ملا محمد علی نیرزی			مهر علی نیرزی	
۵۲	ملا محمد علی نیرزی		۴۶	جاسی مهر نیرزی	
۵۶	مهر ولد محسن نیرزی		۴۶	مهر علی میرنگار نیرزی	
۵۷	ملا محمد ولد زمان نیرزی		۴۶	مهر کر بلائی محمود نیرزی	
۵۷	ملا محمد علی بن آقا محمدی نیرزی		۴۸	مهر کر بلائی تقی نیرزی	
۵۷	میرنگار محمد بن حاجی کاظم نیرزی		۴۸	مهر ولد باقر نیرزی	
۵۸	محمد علی نیرزی		۴۸	مهر ولد رضا نیرزی	
۵۸	خواجه محمد بن کر بلائی باقر نیرزی		۴۸	مهر علی حاجی علی شاه نیرزی	
۵۸	حاجی محمد بن حاجی کاسم نیرزی		۴۶	مهر علی نوزد نیرزی	
۵۸	شیخ محمد بن ملا درویش نیرزی		۴۸	مهر ولد ملا علی نیرزی	
۵۸	کر بلائی محمد صالح بن ملا محمد نیرزی		۴۸	مهر ولد اکبر فرجی نیرزی	
۵۸	شیخ محسن بن ملا محمد نیرزی		۴۶	مهر صادق نیرزی	
۴۸	ملا مومن نیرزی		۴۸	ملا حاجی مهر نیرزی	
۴۸	مومن ولد استاد احمد نیرزی		۴۸	مهر علی نیرزی	
۴۸	مراد نیرزی مراد خیری		۴۶	مهر ولد ملا موسی نیرزی	
۵	مصطفی قجانی سرتیب فراگورلو		۴۸	مهر مشهور بیکه نیرزی	
۲۹	مصطفی علی خان قرت		۴۶	ملک ولد ملا علی نیرزی	
۶۲	مهر باشم نیرزا لقب پنجاب		۴۸	مهر ولد عبد الکریم نیرزی	
۶۸	مهر خا قاجار کچی پشی پهبسالار		۴۸	ملا مهر ولد کر بلائی باقر نیرزی	

فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۱۰۹	حاجی ملا مهدی یزدی	م	۷۳	میرزا مجید خان آبی	م
۱۱۷	میرزا محمد تقی برادر جمال آبی		۷۷	محمد حسین ترک	
۱۲۶	آقا محمد حسن باجر صفهانی		۷۶-۱۳۷	میرزا سید محمد اصفهانی	
۱۲۶	سید محمد رضا سید محمد تقی بران شهید		۸۹	حاجی ملا محمود نظام علی	
۱۲۶	آقا سید محمد حسن		۹۶	آقا محمد مهدی ملک التاجزاد	
۱۱۶	آقا محمد مصطفی بغدادی		۹۶	حاجی محمد رضا اصفهانی شهید	
۱۱۶	محمد		۹۹	میرزا محمد نیریزی	
۹۹	آقا مهدی کاشی		۹۹	محمد نجف آبادی	
۴۹-۱۲	محمد کا نیریزی		۹۹	محمد تقی شیرازی	
"	حاجی میرزا موسی قمی		۹۹	محمد باقر نجف آبادی شهید	
۶۲	آقا میرزا موسی کلیمی		۹۹	محمد علی نجف آبادی	
۱۱۷	ملا موسی ندال نیریزی		۱۰۰	میرزا محمود قزوینی شهید	
۴۵	میرزا محمد علی طبیب نجفانی		۱۰۰	محمد باقر کهبانی شهید	
۸۳۸	درویش محمد		۱۰۷	حاجی شیخ محمد بنیل قزوینی	
۱۵۱	شیخ محمدی الدین قاضی خانیقین		۱۰۸	حاجی محمد تقی میلانی	
۱۵۴-۱۷۰	ملا محمد خضر زراتی		۱۰۸	آقا محمد تقی میلانی	
۱۷۱	حاجی ملا محمد بن فاضل زراتی		۱۰۸	ملا محمد تقی بشروی	
۱۷۲	آقا میرزا محمود زراتی		۱۰۸	کر بلانی محمد طبسی	
۱۷۲	آقا محمد حسین شکارچی زراتی		۱۰۸	آقا محمد رضا مجتهد طبسی	
۱۷۲	مصطفی قیچان سهام سلطنت		۱۰۹	آقا محمد صادق یزدی شهید	

## فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
		م	۱۶۰	آقا محمد کرد	م
			۱۸۱	بیرزا محیط کرمانی	
			۱۸۲	حاجی محمد تقی ایوب نیریزی	
			۱۸۲	آقا محمد اسمعیل سلسله دوزکاشی	
			۱۸۳	آقا محمد ابراهیم مخلص برب	
			۱۸۳	آقا محمد رضا قناد شیرازی	
			۱۸۳	بیرزا محمود کاشی	
۶۵-۲۵۹	ناصرالدین شاه	ن	۱۸۳	حاجی محمد باقر فردوسی	
۱۲۶-۱۸۸	ناصر		۱۸۳	حاجی محمد باقر همدانی	
۱۶۲	نائب الایاله		۱۸۳	آقا محمد جواد زراتی	
۲۵۹	نامق پاشا		۱۸۳	آقا محمد باقر زراتی	
۳۰۹	بیرزا نصرالله نائب ایگونیته <sup>صفحه ۱۸۳</sup>		۱۸۳	آقا میرزا محمد علی نیری صفهانه	
۳۰۹	نجف آباد صفهانه <sup>قائل</sup>		۱۸۳	آقا میرزا محمد حسن صفهانی	
۲۴۷	بیرزا نصرالله منشی کارگزار بی بغداد		۱۸۳	آقا میرزا محمد حسین صفهانه	
۲۳۱	بیرزا نصرالله		۱۸۳	آقا محمد جواد فردوسی	
۱۰۵	نبی خان آبرج		۱۸۳-۳۰۳	بیرزا مصطفی زراتی	
۱۰۰	نجف عمده شهید		۱۸۳	آقا محمد رضا (رضی الروح)	
۱۰۰	بیرزا نبی داماد نبی شهید		۳۰۴	محلہ مرادیه	
۱۳	حاجی نصیر فردوسی		۱۰۷	بیلان	
۱۰۰	نصرالله خان ناظر شاهی		۵۸	کر بلائی میرزا بن عثمان نیریزی	

# فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	حرف اول اسم	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
۱۱-۱۸۱	حاجی قاسم زراقی	هـ	۱۸۳	میرزا نصرالله تفرشی	ن
۲۳-۲۷	کربلانی مادی بیزری		۲۱	مسجد نظر سگی در بیزریز	
۴۹	مادی ولد خیری بیزری		۲۷	میرزا نعیم نور محمدان بیزری	
۱۱۰	آقا محمد مادی صفهانه شهید		۴۷	نقی ولد علی بیزری	
۱۲۶-۲۱۶	حاجی قاسم عطار در بغداد		۴۶	حاجی نقی بیزری	
۲۰۷	حاجی میرزا مادی جواهری		۱۴۸	نقشبندیه	
۳۲۶	حاجی میرزا مادی دولت آباد		۱۶۸	زراق	
۲۲۶	قاسم مادی قزوینی		۲۴۰-۲۶۳	آقا بخشعلی زنجانی	
			۲۶۴	نجیب پاشا	
			۳۰۸	نوشاد سلطان آباد عرف شهید	
			۱۲۰	نیکولا امپراطور روس	
			۶۵	نیادران	
۱۲-۶۱-۱۰۰	میرزا یحیی ازل	ی			
۱۲۱-۱۲۲	آقا سید یعقوب محمودی				
۱۲۳-۱۲۴					
۱۲۵-۱۲۶					
۱۲۷-۱۲۸					
۱۲۹-۱۳۰					
۲۳۳	حاجی یوسف		۲۴۵	قریه رشاش در بغداد	و
۳۱۴	یوسف خان		۲۵۱		
۲۲۸	حاجی میرزا یوسف		۲۵۹		
۷۳	میرزا یوسف بن میرزا احمد بیزری				
۵۸					

# فهرست مندرجات بخش چهارم

صفحه	اسماء	صفحه	اسماء	حرف اول اسم
		۴۸	میرزا یوسف ولد میرزا اکبر نیری	ی
		۵۰	کریمانی یوسف بخار نیری	
		۴۲	میرزا ابوسمخان کلان نیری	
		۲۲	آقا شیخ یوسف نیری	
		۱۳-۱۰۰	میرزا یوسف مستوفی الهان	



٣٦٦  
سال بیت و چهارم ظهور

واقعات سال ۱۲۱۳ هـ ق

۱۸۶۶ م

فلان باهل الكناش الاضر بر اعلی النافوس بما ظهرنا فوسن لا عظم فی هذا النافور الذی  
ظهر علی هیکل الآيات بین الارضین والسموات و أصبح بالحق علی هذا الاسم الشرف الطاهر  
الذی لانه هو الذی تزلت الآيات بامرہ وسط کل الا لواح باخنه و یشهد بذلک ما  
یروج من هذا المسک الذی جری عن عین الکافور من هذا الفلم الامدم العظیم فلانه  
لینطق فی کل حين بايات الی یفجر عنها عقول العفلاء و عرفان العرفاء و فضاء البالغین  
هذا ما وعدتم به فی کتب الله ان انتم من العارفين و هذا ما حق به الحق فی ازل الازال و  
یحقق به الی ابد الابدین ان یا محمدنا فمض عنک عن کل من فی السموات و الارض  
لینقطع ان تدخل فوحسن ربک المنان العظیم فاضرم من هذا النار فی اشجاد  
الممکنات لینقطع کل ما نطق النار علی هسبه النور فی طول الطور كذلك یمن علیک  
جمال القدم و یا مریک علی الامر لینقطع عن کل شیء و یتمسک بمرؤه غیر منیع و الروح  
و النکیر و الیهباً علیک و علی الیدین یسمعون قولک فی هذا النبأ العظیم

قدم القسم الرابع من کتاب یلیه لقسم الخامس منه

# فهرس مندرجات بخش چهارم کتاب ظهور الحق

	صفحه
واقعات مسطوره	
مسافرت جمال ابهی بعراق عرب حسب حکم میرزا تقی خان ایمر کبیر	۳
واقعات ایام اقامت ابهی در کربلا	۵
مرعیان و اختلافاتی که در میان بابیه برخاست	۷
شروع مخالفت و اعمال میرزا یحیی ازل	۱۲
شهادت سیداعلی هندی	۱۸
ادعای شیخ اسمعیل اصفهانی و اسارت و شهادت جمعی از مؤمنین	۱۹
واقعات و مقالات خطیره ثابینه نیریز	۲۱
هلاک میرزا تقی خان ایمر کبیر و استقرار میرزا آقاخان نوری صدر عظیم	۲۶
شهداء و اسیری و بقیه اسیر و واقعه ثابینه نیریز	۴۸
ورود اسیری و رؤس شهدا بشیراز و خاتمه احوال	۵۲
ورود جمال ابهی از عراق عرب بطهران و کیفیت ایام اقامت در آنجہ	۵۹
شهادت ملازین العابدین یزدی در طهران	۶۱
اقدامات بابیه برای انتقام از ناصرالدین شاه	۶۱
هدف کردن ناصرالدین شاه	۶۵
تفضیل قتل عام بابیان و مذبحه عطمی	۸۴
گرفتاری و حبس جمال ابهی در انبار	۷۱
هجوم دولتمندان باقا میرزا موسی (کلیم) و کیفیت استخلاص وی	۸۱

# فهرس مندرجات بخش چهارم کتاب ظهور الحق

	صفحه
واقعات مسطورہ	
مسافت جمال ابی براق عرب حسب حکم میرزا تقی خان امیر کبیر	۳
واقعات ایام اقامت ابی در کربلا	۵
درعیان و اختلافاتی که در میان بابیہ برخاست	۷
شروع مخالفت و اعمال بیزراحی ازل	۱۲
شهادت سیداعلی ہندی	۱۸
ادعای شیخ اسمعیل اصفہانی و اسارت و شہادت جمعی از مومنین	۱۹
واقعات و مقالات خطیرہ ثانیہ نیز	۲۱
ہلاک میرزا تقی خان امیر کبیر و استقرار میرزا آقاخان نوری صدر عظیم	۲۶
شہداء و اسیری و بقیہ اسیر و واقعہ ثانیہ نیز	۴۸
ورود اسیری و روس شہداء بشیراز و خاتمہ احوال	۵۲
ورود جمال ابی از عراق عرب بپہران و کیفیت ایام اقامت در آنجہ	۵۹
شہادت ملازمین العابدین یزدی در پہران	۶۱
ادانات بابیہ برای انتقام از ناصرالدین شاہ	۶۱
ہدف کردن ناصرالدین شاہ	۶۵
تفصیل قتل عام بابیان و مذبحہ عظمی	۸۴
گرفتاری و حبس جمال ابی در انبار	۷۱
ہجوم دولتیان باقا میرزا موسی کلیم ، و کیفیت استخلاص وی	۸۱

# فهرس مندرجات بخش چهارم کتاب طهور الحق

## واقعات مسطوره

صفحہ

ہجوم اردوی دولت تباہ کن اور تخریب و قتل داسر	۱۰۰
کینیت قرار و اتحاد میرزا محمد نازک	۱۰۱
قتل عام اینٹھانہ در کل بلاد ایران	۱۰۶
ہجوم دولتیمان بقریہ میلان در آذربایجان و غارت اسارت اجابی آنجا	۱۰۷
بلا یابی وارڈہ بر اجابی بشریہ در خراسان	۱۰۸
شہدای نیرد و تعرضات و بیات وارڈہ بر مؤمنین آنجا	۱۰۹
وقوع شہادت در شیراز	۱۱۰
شدائے حبس جمال ابی در انار طهران و کیفیت استخلاص از حبس	۱۱۰
واقعات و ہاجرت جمال ابی بعراق عرب	۱۱۷
درود و اقامت جمال ابی در کاظمین و بغداد و شرح اوضاع آن ایام	۱۲۴
کیفیت رساندن میرزا یحیی ازل خود را بغداد	۱۲۱
اشخاصی کہ سابقہ معرفت و انسداد بجز ابی داشتند	۱۲۶
قیام ابی بر تربیت بابیان و جمع و اتحاد اینٹھانہ	۱۲۵
صد و راجع تفسیر کل الطعام و انسداد میرزا اکمال الدین بر او بزر در مخالفت میرزا یحیی	۱۳۲
غیبت و ہجرت جمال ابی از امین بابیان بغداد بجاہل کردستان و الہار و ولایت	۱۳۷
عظمی و قضیل احوال ایام اقامت در کوه سرگل و سلیمانہ	
احوال و اعمال میرزا یحیی و بابیہ در طول مدت غیبت جمال ابی از بغداد	۱۵۳
مراجعت جمال ابی بغداد و ارتفاع امر بدیع	۱۵۷

## فهرس مندرجات بخش چهارم از کتاب ظهور الحق

## واقعات مسطوره

	صفحه
ارتفاع صیت عظمت ابھی و ظهور معاضت فقهای اسلام در عراق	۱۶۲
حکم نیرنجی با عدم شاهربانیه و کیفیت قتل دیان و تعرض با فاسید ابراهیم ضیل و انخار آقا میرزا اعلا محسن	۱۶۴
فتنه زاق کاشان	۱۶۸
فتن واقعه در بغداد و هیجان و هجوم اشرا و اکراد	۱۷۴
تفصیل احوال مجتین و معرضین از ربانیه و اقدامات فقهای این ایساکن در عراق	۱۸۰
کیفیت انخار آقا سید اسمعیل زواره (فویح) و برخی از وقایع مهمه در بغداد	۱۹۱
معاندت و مفاد مت برز ابر کمان و نوسول و شیخ عبد محسن طهرانی	۱۶۷
واقعات و احوال آقا محمد فصل قاینی در عراق	۲۰۳
شهادت و ملایای جمعی از اجاب در اصفهان	۲۰۵
قیقه در سبکته و شهنیر راه	۲۰۶
سنة ارفعود و عظمت جمال ابھی در بغداد و نزو عطای دولت و ملت	۲۰۶
کیفیت صدور کتاب مستطاب ایقان از فم جمال ابھی در بغداد	۲۱۱
کیفیت صدور کلمات کمونه و الواح اکسیریه و تفسیر حروف مقطعه و اهل سور قرآن و تفسیر آیه نور	۲۲۳
فتنه در مازندران و اسر حبس اجاب در طهران	۲۲۹
فتن و بیات اینطائفه در خراسان و اسر حبس بعضی در طهران	۲۳۰
فتنه کاشان و اسر حبس برخی در طهران	۲۳۵